

سایه سردار



نویسنده: بشیر بی

رضاشاه در طول زندگی خود و حتی پس از آن به دلایل مختلف به نام‌هایی چند خوانده شده است. در جوانی به نام ناحیه‌ای که از آن برخاسته بود "رضا سوادکوهی" نامیده می‌شد. با ورود به نظامی‌گری به "رضاخان" و سپس، با ذکر درجه نظامی‌اش، به "رضاخان میربنج" شناخته شد. بعد از کودتای ۱۲۹۹ و به دست‌گرفتن وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا او را "سردار سپه" می‌خواندند. پس از رسیدن به سلطنت و انتخاب نام خانوادگی پهلوی به "رضاشاه پهلوی" شناخته شد. در سال ۱۳۲۸ با تصویب مجلس شورای ملی به او لقب "کبیر" داده شد و از آن پس هواداران او را "رضاشاه کبیر" می‌خواندند.

سردار سپه
سردار سپه
سردار سپه
سردار سپه

سایه‌های از سردار

زندگی‌نامه سیاسی و رضا شاه کبیر



انتشارات پرنگ

بنیاد پژوهش‌های فرهنگ سیاسی ایران
مرکز پژوهش دوران پهلوی

COPYRIGHT © 1991 BY SIAVOSH BASHIRI

All rights reserved. No part of this publication may be reproduced, stored in a retrieval system, or transmitted in any form or by any means electronic, mechanical, photocopying, recording, or otherwise without the prior permission of the copyright owner.

سایه ای از سردار

سیاوش بشیری

چاپ اول - آمریکا

از انتشارات بنیاد پژوهشهای فرهنگ سیاسی ایران

مرکز پژوهش دوران پهلوی با همکاری انتشارات پرنک



انتشارات پرنک

بندگاری که از راه می-سند
دردمردز و طغیان را بر سر و جو
می-کنند

بندگاری که شدریه از می-شکلی
جمردی ، از قاع هدیت ایرانش
رامی خواهند
بیکس می-نم .

سیاوش بشیری

سیاس

سهم چشمگیری از هزینه چاپ و انتشار این کتاب توسط عزیزانی تأمین شده است که بنیاد پژوهشهای فرهنگ سیاسی ایران همواره به امید همت آنها، به تلاش خود ادامه می دهد. اشاره به نامشان، با آن که اصرارها دارند چنین نشود، بیشتر بخاطر آن است که در اجرای این گونه خدمات فرهنگی، سرچشمه های همت و معرفتی که زمینه تلاش را فراهم می سازد، در تاریخ مبارزات ملی به یادگار بماند.

در این راه سپاس قلبی نه برای ناشران که در مجموع متعلق به این عزیزان است :

مهندس مسعود اخوی

دکتر هوشنگ انور

هما بصاری

سازمان زنان ایران - متیم امریکا

سازمان هماهنگی جوانان هوادار مشروطه پادشاهی -

جنوب فرانسه

دکتر سیروس شین

ع . شریفی

ن . شیرازی

س . عمیدی

م . فرهنگی

بنیاد پژوهش‌های فرهنگ سیاسی ایران، مفتخر است که بدنیال اقبال صمیمانه هموطنان ارجمند از کتاب شاهنشاه که سال گذشته بمناسبت دهمین سال در گذشت شاهنشاه آریا مهر انتشار یافت، امسال نیز کتاب سایه ای از سردار را به دوستداران پژوهش‌های سیاسی و هواخواهان پادشاهی در ایران عرضه دارد.

این کتاب، با مساعدتهای صمیمانه ای که از سوی هموطنان عزیز بعمل آمده است، در ده هزارنسخه انتشار می یابد و همچنان اسیدواریم که با بذل همت مبارزان راه رهایی ایران، نسخه های بسیاری از آن به درون کشور فرستاده شود.

آنسان که شیوه نگارش سیاوش بشیری است و بنیاد پژوهش‌های فرهنگ سیاسی ایران نیز تا کنون تلاش داشته است که همواره از این طریقه تحقیق بهره جوید، کتاب سایه ای از سردار، لبریز از اسناد تاریخی و کنکاش های وسواس گونه ای است که به کتاب ارزش پژوهشی متمایزی می دهد.

در این کتاب، نویسنده کوشیده است سردار بزرگ ایرانی را آن سان که بوده است و اسناد و مدارک گواهی می دهند، در برابر خواننده قرار دهد.

انگیزه انتشار کتاب، پنجاهمین سالگشت اشغال ناجوانمردانه ایران بدست نیروهای متجاوز متفقین در جریان جنگ دوم جهانی و همچنین پنجاهمین سالگرد جلائی وطن از سوی املیحفرت رضا شاه کبیر است.

رویدادهای پیش و پس از کودتای ۱۲۹۹، شرحی است که در کتاب سایه ای از سردار منعکس است و تا لحظه انتقال سلطنت از دودمان تاجاریه به سلسله پهلوی ادامه می یابد.

کتاب مستقل دیگری از همین نویسنده که در اسفندماه ۱۲۷۰ توسط بنیاد پژوهش‌های فرهنگ سیاسی ایران نشر خواهد یافت، شانزده سال بعدی پادشاهی سردار را شامل خواهد شد.

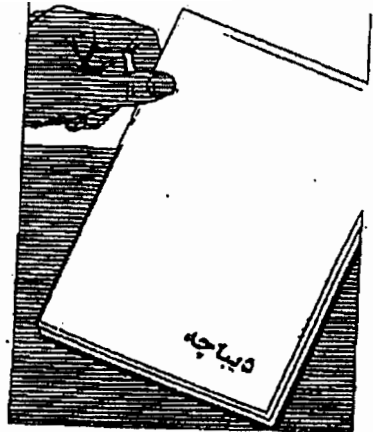
همانند هر نهاد فرهنگی دیگری، این بنیاد نیز جز با محبت عزیزانی که راهش را تأیید می کنند، نمی تواند روی پا خود بایستد. نگذارید شعله های چنین نهادهایی خاموشی گیرد.

بنیاد پژوهش‌های فرهنگ سیاسی ایران

می خوانیم:

- | | |
|------------|------------------------------------|
| ۱۵ تا ۸ | ۱ - دیباچه |
| ۲۱ تا ۱۶ | ۲ - غرور آقای سفیر می شکند ! |
| ۲۸ تا ۲۲ | ۳ - وصیتنامه پتر کبیر درباره ایران |
| ۴۲ تا ۲۹ | ۴ - آغاز تیره روزی ایران |
| ۴۸ تا ۴۴ | اسناد این بخش |
| ۶۵ تا ۴۹ | ۵ - مصر تجزیه و فروش ایران |
| ۷۷ تا ۶۶ | اسناد این بخش |
| ۸۶ تا ۷۸ | ۶ - ادوارد هفتم و مشروطیت ایران |
| ۹۴ تا ۸۷ | اسناد این بخش |
| ۱۱۱ تا ۹۵ | ۷ - لشکر کشی محمدعلیشاه به ایران |
| ۱۱۵ تا ۱۱۲ | اسناد این بخش |
| ۱۲۵ تا ۱۱۶ | ۸ - جنگ جهانی اول در ایران |
| ۱۲۹ تا ۱۲۶ | اسناد این بخش |

۱۲۸ تا ۱۳۰	۹ - قرارداد ۱۹۱۹
۱۵۳ تا ۱۴۹	اسناد این بخش
۱۶۳ تا ۱۵۴	۱۰ - پیش از کودتای ۱۳۹۹
۱۶۸ تا ۱۶۴	اسناد این بخش
۱۷۷ تا ۱۶۹	۱۱ - تیشه بر ریشه انگلیسی ها !
۱۸۶ تا ۱۷۸	۱۲ - پیش بسوی تهران
۲۰۶ تا ۱۸۷	۱۳ - کودتا پیروز می شود !
۲۰۷	اسناد این بخش
۲۱۵ تا ۲۰۸	۱۴ - رلهی تا پادشاهی
۲۲۳ تا ۲۱۵	سال ۱۳۰۰
۲۲۹ تا ۲۲۳	سال ۱۳۰۱
۲۵۵ تا ۲۲۹	سال ۱۳۰۲
۲۹۵ تا ۲۵۵	سال ۱۳۰۳
۲۲۸ تا ۲۹۵	سال ۱۳۰۴
۲۵۶ تا ۲۳۹	اسناد این بخش
۲۷۲ تا ۲۵۷	۱۵ - پیوند واره ها
۲۶۷ تا ۲۷۵	۱۶ - گنجینه ها



سیاحتش بشیری می نویسد :

مکتب این نزرعه دانی که ثباتی نهد
 آتش از جگر جام در اطلاق انداز
 چشم آلوده نظر از رخ جانان دورست
 بر رخ او نظر از آینه پاک انداز

حالا دیگر، حتی پیرترینان از نسل پهلوی ها بر آمده است. نسل که شاهد رویدادهای سترگ در همه زمینه ها بوده است. نسل که در سپیده دم تولدی دیگر برای ایران، به دنیا آمد، گام بگام با سازندگیهای ایران و دگرگونیهای تاریخ ساز گیتی بزرگ شد، برای بزرگی ایران بجان و دل کوشید و درست هنگامی که می رفت تا کوله بار خستگی ها را بزمین امن بگذارد، ستم توفانی بر او تاخت که همه ساخته های بخون دل پرداخته اش را ویران و نابود ساخت و بار دیگر خاکستر نشینی رانصیبش کرد.

حکایت نسل پهلوی ها، حکایت صداقت انسانهای پیاخته از یله سو و مظلوم سازان بی مروت دنیا از سوی دیگر است. چگونه که

در قصبه ها، جای پاهای بسیاری از آن دیده ایم. جای پاهایی که اگر نبود، انسان می توانست به آدمیش پیابد و از انسانیتش شرمسار نگردد.

نسل پهلوی ها، در راه خدمت به نیاخاک فرصت ورخصتی داشت که کمتر نصیب ملت ها می شود.

آسان بدست آمده ها را همیشه نمی توان آسان بدست آورد. روزی که سردار چهره سوخته مازندرانی از دیوار شاهنام آمد تا ایران را برانگیزاند، خاکمان و خانه مان در تسخیر دیوهای سپید تاریخ بود. مرزهامان به سلیقه گروهبانهای اجنبی بالا و پایین می رفت. شهبامان از دوده چراغ نفتی تیره بود و روزهامان از آتش فقر و مسکنت می سوخت و فنا می شد و تا گور دامن می کشید. تمامی سواد دارهای سالک محروم از نفوس تحصیلکرده های یک روستای معمولی در این سالهای پایانی افزونتر نبود. و این با هر معیاری که بر آورد شود، ظلم مضاعفی بود بر خاکی که حافظ و سعدی ها پرورده بود و فردوسی و خیام ها بر تارک هفت افلاک اندیشه می نشاند.

مردان عرصه سیاستمان، سالوس و رزان نوکر بیگانه بودند و پادشاه مشروطه بخشمان در حرکت تند قطار، زیرعبای سید بحرینی می رفت تا ذات مبارک! از بلا بیاساید. بر سر در خانه ها، پرچم از ما بهتران به نشانه حمایت برانراشته می شد و دشتهایی که روزی مقدم نادرشاه ها و آریو برزن ها را گراسی می داشت، زیر سم یاغیان و گردنکشان، توحش زمان سنگواره ها را تکرار می کرد.

فقر و بیعدالتی در بلانصل ترین دایره موازی، با ستم و قدرت گردش معاری داشت و جان از نان هم بی بهاتر بود!

سردار چهره سوخته مازندرانی، وقتی که آمد و از جبهه های جنگ هم آمد، از ایران تنها نامی مانده بود، نامی و دیگر هیچ.

تجرها، از ایران ابرقدرت ویرانه ای ساخته بودند که سرنوشتش را سرچوخه های هندی لرتش کمپانی هند شرقی تعیین می کردند و مقدراتش در کف سالداتهای روسی بود. عثماني ها که تا

همدان می توانستند بیایند، اگر نظری به غرب نداشتند، شاید
سهمی از قرارداد ۱۹۰۷ نیز نصیب آنها می شد.

مگر بی کس و کار بودن جز همین هاست؟ مگر وقتی که یک
سوم از خاك عزیز ما را به توبره کاشتند و بردند، پادشاهان تجری
جز فرستادن مدال و نشان برای عاملان تجزیه، شکر دیگری شریعت
کردند و نوشیدند؟!.

مگر وقتی دور از چشم پایتخت ممالک محروسه! یا قرار داد
تسهیم ایران بسته می شد و یا زد و بند با یاقیان و گردنکشان از
سوی آتابالا سرها بعمل می آمد، ککی بجان ایران مدبران می افتاد؟.
و اینها همه در روزگاری بود که همه آزادیخواهان بعدی! در
صحنه سیاست حضور داشتند و دودستی به جبهه امپریسمانی و خلعت
دوله و سلطنتی چسبیده بودند و بالاترین افتخارشان پس افتادن از
پشت فلانی درباری یا پلن صیغه ای از حرمسرای تجری بود. همین
و والسلام!.

کامکاران زمانه هم شیخ و محتسب و تافیان شرع بودند که
به سود بساط ظلم، هم از چیره موقوفه راجه اود تناول میکردند، هم
از آخور دربار سلطنتی تجری و هم از ستره بی رونق ملت.

خطی به امتداد ستم، ملت را از صاحبان عنوان ها جدا می
کرد. کامروایان یا حضرت والا و دوله و سلطنه و ممالک بودند، یا
امپریسمان و سردار عشایر؛ و یا شیخ الاسلام و صدر العلماء و بحر
العلوم، سهم ملت صدها هزار علی پسر احمد، مصطفی پسر کریمایی
جعفر و تقی فرزندان تقی بود!.

... و، سردار چهره سوخته مازندرانی در چنین شرایطی از
دیار شاهنامه آمد تا همه چیز را دگرگون سازد، جز نشانی از تبار
اسپهبدان مازندران چیزی با خود نداشت. و تجرها، مرگز او را
بفاخر نداشتن لقب دوله و سلطنه نبخشیدند. که حتی امروز هم!.

همه چیز با او شروع شد. نام، معنای خانواده، راه، جاده،
صنعت، فرور، به حساب آمدن انسانها در برابر صاحبان عنوان ها،
دادگستری، آموزش و پرورش، موسیقی، هنر، پوشاک، بهداشت.

عمر انزوتتر. دانشگاه. سوزه. خیابان باغ ملی. کتابخانه. کودکستان. دهستان. دبیرستان. لرتش. حکومت مرکزی. آزادی زن. راه آهن. برق. نظارت بر قیمتها. امنیت. سینما. تئاتر. روزنامه. بزرگداشت قهرمانهای ایرانی. رسمیت ازدواج. کشتی. هویلیا. قاشق و چنگال. حوله و صابون. میز و صندلی. سازمان اداری. سرشماری. حقوق کارگران. و. کوتاه همه آن چیزهایی که لازمه زندگی هر انسانی است و برای سالهای سال از ایرانی دریغ شده بود.

...و. چنین سرداری را که همه ایران از او بود، به وسعت مزاری فرصت ندادیم. آرمگاهش را ویران ساختیم، استخوانهایش را لرزندادیم و روح پاکش را از ناسپاسی آزدردیم که این ناسپاسی را بیایی بوده است که لینک به تلخی می پردازیم.

لورا که بیگانه ستیزی بی تالی بود، به بهتان عاملیت بیگانه آلودیم. او را که مداد و قلم در دستمان گذاشته بودتا بیاموزیم، به بیسوادی متهم ساختیم. دانشگاهی را که برایمان بوجود آورد، به پایگاه مبارزه علیه او تبدیل ساختیم.

به جان زد تا تضاد و آسوزش و پرورش را از چنگال سرطانی شیخ و ملا بدر آورد و آنگاه من قاضی دادگستری، من آموزگار و دبیر آموزش و پرورش در توفان ۵۷ به خیابان آمدم، فریاد زدم و به دنیا گفتم که سردار اشتباه کرده است. تضاد و مسلمی حق شیخ الاسلام ها و حجت الاسلام هاست!! از من بگیرد و به آنها بدهید!

استاد دانشگاه شدم، پزشک شدم، روزنامه نویس شدم، ثروتمند شدم، دولتمرد شدم و اینهمه را از پرتو آنچه که او ساخت و پرداخت بدست آوردم، و حالا بخود اجازه می دهم. این تنها نهرمان دوران ساز تاریخ دروست ساله لیرانم را بھر زشتی که می شناسم، متهم کنم. و این حکایت آن کسی را می ماند که وکیل مدافعی استخدام کند تا در يك دادگاه روسپیگری مادرش را ثابت کند!!

...و. از دشمنانش که بگذریم، دوستانش هم آسان که

شایسته سردار بوده است، به او سپرداخته اند. کتابهایی که درباره اش نوشته شده، اگر در اثبات واهی اتهام های موهوم نباشد، یا خاطره نویسی است و عقده گشایی و یا اگر در راستای فرآورده های دولتی باشد، ماری از شمول يك پژوهش پربار ملی. چند نمونه کار پر لزشی نیز که وجود دارد، آنقدر ناکافی است که تأثیری روشنگرانه از آن بر نمی آید.

پنجاهمین سال اشغال نظامی ایران توسط نیروهای متجاوز متفقین که به جلای وطن از سوی سردار انجامید، انگیزه پیدایش این وجیزه مختصر است. تلاش کرده ام جفایی را که خیلی ها با تاریخ و حقیقت می کنند، انجام ندهم. ظهور سردار در تاریخ آریایی ایران، يك ضرورت بی چون و چرا بود. جفا پیشگی است اگر تاریخ را از لحظه ای موعود آغاز کنیم. رویدادهای تاریخی، خلق الساعه نیستند. پیشوند هایی بر زمینه های گونه گون وجود دارد که لحظات تاریخساز را می آفرینند. ظهور سردار در تاریخ ایران نیز از شمول این قاعده استثنا نمی پذیرد. بهمین سبب است که زمینه های پیش از کودتای ۱۲۹۹ در این کتاب بخش قابل توجهی را نشان کرده است. از دو کتاب سفرنامه سازندران و خوزستان، بهره ای بر نگرفتم که مبادا گفته شود، این را خود سردار گفته است. به خاطرات، - بجز چند مورد، آن هم بصورت شهادت تاریخی - توسل نجسته ام که خاطرات با همه روشنگریهایش، تنها در کار دیگر به نتیجه ای برسد و نه پیش از آن. بجز در مواردی که اعتقادات شخصیم را مطرح کرده ام، کتاب را از استنباط خالی گذاشته ام. برای هرچه که آمده است، سند ارائه داده ام. در ذکر تاریخها، هرگاه در ارتباط با رویدادهای جهانی بوده از تاریخ میلاد مسیح استفاده شده و پس از کودتای ۱۲۹۹ تاریخ هجری شمس بکار آمده است. کتاب را، مجلد مستقل دیگری، در همین شماره تکمیل خواهد کرد که اگر عمری باشد، اسفندماه ۱۳۷۰ خواهد بود و بی درنگ، بیفزایم که برآستی آنچه آمده است، جز سایه

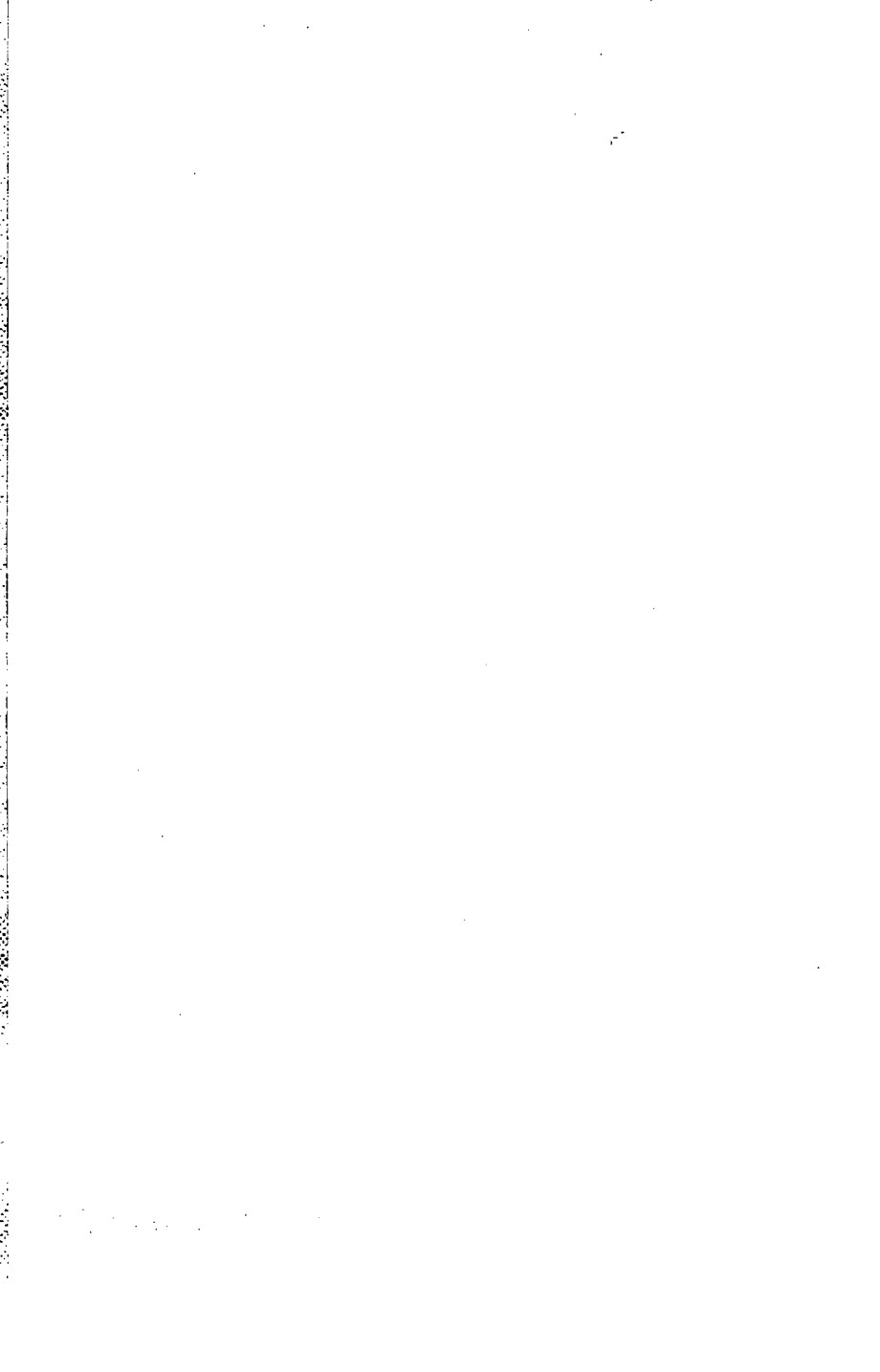
کمرنگی از سردار نیست، شرح سینه سوختگی هایش برای ایران،
صدها مجلد از ایندست خواهد شد.

ناسپاسی است اگر از عزیزانی که ابر هدایتشان بر سرم بارید،
یادی نکنم. از مهرداد پهلبد که خدماتش را به فرهنگ و هنر ایران
پیوسته ستوده ام و وفاداری هایش همیشه درسی بوده است برای
تیببه وفا پیشگان، که این بار به محض آن که از پرداختن به کار این
کتاب آگاه شد، لحظه ای از مهر و مساعدت دریغ نکرد. از متوجه
فرهنگی که هر خواستن را بمعنای توانستن می گیرد و مهربانی هایش
مددکاری ها کرد. از دکتر سیروس شین که هر آن برای شنیدن
درد دلهایم آماده بود و تشویق و مهرورزیش، نقش ها در پرداختن
این وجیزه داشت. از دکتر هوشنگ انور که هر گاه خواستمش بود و
دمی از وفاداری باز تماند. از سعید میدی که با یاد و نام ایران
زنده است و تعه دیدارمان همیشه برایم آغاز دیگری برای تلاش
است. و از دکتر علی اصغر عزیززی که گنجینه پر ارزش اسناد
و کتابهایش همیشه پاسخگوی وسواس هایم بوده است.

سهم این عزیزان در انتشار این کتاب با محبت ها و
تشویقهایشان از آنچه صاحب این قلم انجام داده است، بیشتر است.
با همه قلبم، امیدوارم که این وجیزه مختصر در نزد نسل
نویایی که اعتبار هویتش را می جوید، جایی بیابد و سر آفازی برای
پژوهش های دیگر باشد. پژوهش های نسلی که در جستجوی ارزش
های ملی خود برخاسته است.

دوم اردادماه ۱۳۷۰. پاریس

سپاسش بشیرزی



پدوم مارا بجای فرار از تمدن جهانی که مآل آن بکنای
ایران نسی میشد همچنان با تخریب تمدن آن توجیه داد
و او بود که ایرانیان را بدوره جدید حیات ملی
را بگری نمود و انقلابی که پدوم ایجاب کرد
سلطنت دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی
ایران را بر سئولتهای تازه ای متوجه سلطنت

شاهنشاه آریامهر

غرور آقای سفیر می شکند !

صدای فرش توپ در سپیده دم سوم اسفندماه ۱۲۹۹ هنوز در گوش پایتخت تشینان بود که توپ دیگری خواب دربار یکصدوپنجاه ساله قاجارها را بهم ریخت. پادشاه جوان قجری که چندساعت پیش « سردارهمایون پوروالی » رئیس قزاقخانه را بامیدجلوگیری از حرکت نیروهای رضاخان بسوی تهران به فرماندهی « دیویزیون قزاق » منصوب کرده بود، اینک متن بیانیه ای را مرور می کرد که با « حکم می کنم » آغاز می شد و با « رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت شهریار و فرمانده کل قوا - رضا » خاتمه می یافت.

« سپهدار رشتی » رئیس الوزرا، با استقرار نیروهای کودتا به سفارت انگلیس پناهنده شده بود و نیروهای کودتا برای نخستین بار در تاریخ قاجارها، دوله ها، سلطنه ها و صاحبان عنوانهای این چینی را که نوعی مصونیت همیشگی برای خود قایل بودند، دستگیر و در طبقه بالایی قزاقخانه بازداشت می کردند. هیجان، پایتخت

شاهان تاجار راداغ کرده بود. توده مردم با ناباوری در جستجوی شناخت بیشتری از گردانندگان کودتا بودند و در بستر داغ خبرهایی که به آن افزوده ویا کم می شد، روز به غروب ترسیده نام « رضا خان میر پنج » ، « رضا ماکسیم » و « رضا مسلسل » نام آشنای ساکنان پایتخت شده بود. تهرانی ها، مدتها بود که می خواستند صاحب این نام را بشناسند. این نام برای آنها، یادآور گستاخی افتخاربر انگیز یک سرباز ایرانی در برابر یک قزاق صاحب مقام روسی بود. وقتی خبر این رو در روسی به تهران رسید، در دل تهران قند آب می شد. و، حکایتش، قصه روز و شبهای تهران بی حاشیه و دلرده بود.

روایتش را از زبان مهدی فرخ [معتمد السلطنه] بخوانیم :

«.....فر آن زمان مردم چندان با نزقاتها میان ای نداشتند، زیرا رئیس نزقاتها روسها بودند و مردم نیز از آنان چندان دل خوشی نداشتند. تا این که یک روز خبری مثل بچه در تهران ترکیب و خیر این بود : هنگامی که رضاخان میر پنج برای جلوگیری از حمله بلشویکها به گیلان می رفت، از ریاست دیویزیون قزاق دوازده گاری برای حمل اثاثیه رژیمان خواسته بود. فرمانده بجای دوازده گاری، ده گاری می فرستد و رضا خان از این بی اعتنائی مصیبتی شده، مقابله بمثل می کند و بلافاصله متدلری از اسلحه ها را زمین گذارده و اثاثیه انصران خود را در گاری می گذارد. معاون دیویزیون برای سرکشی و بازرسی به آن دیار می آید و رضا خان بدون امتنا به او به مرتضی خان یزدان پناه، معاون خود دستور می دهد که برود، گزارش کار را به معاون دیویزیون بدهد، و بعد اضافه می کند که : من مایم می آید جلوی این سرد که بایستم و گزارش بدهم. بالاخره مرتضی خان یزدان پناه جلو می رود و گزارش کار را می دهد ولی کلیل دیویزیون به رضا خان نزدیک می شود و می گوید : چرا اسلحه را زمین گذاشتید؟ رضا خان می گوید : برای این که من از شما دوازده کالسه خواسته بودم و شما ده کالسه فرستادید، کلیل دیویزیون می گوید : ولی اینها دلیل نمی شود که شما اسلحه ها ترا گذاشته و یا اثاثیه انصران خود به جبهه جنگ بروید! رضا خان جواب می دهد : من نمی توانم اثاثیه لازم انصران خودم را زمین گذاشته و بگذارم آنها در کوچه و خیابانهای رشت بفرایند. کلیل روسی دیویزیون قزاق بدون آن که پیش بینی کند یا چه کسی طرف است، توهمین می کند. رضا خان ناگهان خشمگین می شود و فوراً ننوشکه از کمر می کشد و بطرف معاون دیویزیون حمله می کند. جناب معاون که

انتظار این عکس العمل وحتى این سرمت عمل را نداشت، ناچار از ترس پا به فرار می گذرود ولی رضاخان بدبالش می دود و او را تعقیب می کند. معاون تزار با ترس و لرز بطرف دفتر تزار می رود و فوراً در را از پشت می بندد. رضاخان چندین بار با مشت و لگد به در می کوبد و پا فریاد او را دموت می کند که مرد مرده بیاید و یا او بچنگد و جواب خود را دریافت نماید. اما سرهنگ روسی که مثل بید می لرزید حتی حاضر نبود که از پشت در جوابی بدهد. رضاخان فوراً انسران خویش را احضار می کند و پس از سخنرانی به آنان می گوید که معاون دیویزیون، بی احترامی کرده است و تا او را ادب نکنم از او دست نخواهم کشید. انسران به افتخار او دست می زنند و او را سر دست بلند می کنند و علیه معاون دیویزیون شعار می دهند. کار داشت پرمهله حساسی می رسید که خبریه « استراسکی » فرمانده دیویزیون می رسد و او بلافاصله به معاون خود تلگراف کرده و می گوید: بیخود با رضاخان در اتنادی. اگر می خواهی زنده از آنها بیرون بیایی، بهتر است فوراً از اتناق بیرون آمده و ضمن آن که خودت را تسلیم او می کنی، از او معذرت بخواهی، مطمئن باش او جوانمرد است و ترا نخواهد کشت. معاون دیویزیون ناچار می شود فرمان فرمانده خود را گوش کند و با این ترتیب از سرنگ حتی نجات پیدا می کند. این خبر در تهران مثل بمب ترکید همه با تعجب از آن یاد می کردند. وعده ای نیز می خواستند این انسر ایرانی را که در مقابل یک انسر روسی اینقدر لیستادگی کرده بود ببینند و این گذشت تا این که خبر کودتا به تهران رسید و مردم بار دیگر با نام رها خان سیر پنج آشنا شدند.

خاطرات سیاسی فرخ. انتشارات جاویدان. تهران

فردای روز کودتا - چهارم اسفندماه - اسدالله میرزا شمس ملک آرا (شهاب الدوله) از رؤسای دربار احمد شاه، نامه ای از سوی رضاخان میروینج برای پادشاه برد. نامه ای که برای احمد شاه چندان دلچسب نبود. شاه جوان هنوز در بهت رویدادهای تهران بسر می برد. در دیماه ۱۲۹۹. قرار بود نیروهای نظامی انگلیس - مقیم قزوین - ایران را تخلیه کنند، اما احمدشاه برای حفظ پایتخت در برابر حمله احتمالی بلشویکها از انگلستان خواست که مدت مأموریت آنها برای مدت کوتاهی تمدید شود. رئیس الوزرای او به سفارت بریتانیا پناهنده شده بود. تا همان لحظه بسیاری از نزدیکان او بازداشت شده بودند. عین الدوله، سعدالدوله، فرمانفرما، نصرت الدوله، سپهدار تنکابنی، محتشم السلطنه اسفندیاری، قوام الدوله،

امیر نظام همدانی، سالار لشکر، سردار معتضد، یمین لاله و بسیاری از ایندست دربالاخان فزاقخانه برای اولین بار طعم اسارت را می چشیدند. در مقابل نیروهای کودتا، تنها امید به « وستداهل » رئیس سوئدی نظمی بود که او نیز علیرغم یکساعت مقاومت، تسلیم شده بود و اینک احمدشاه جوان در میان این سردرگمی ها نامه رهبر نظامی کودتا را مطالعه می کرد. همه احترام های در شأن پادشاه مراعات شده بود. هدف از کودتا، دربار نبود. پادشاه جایگاه خود را داشت. رضا خان میر پنج پیامی دیگر داشت. پیامی که هنوز هم از زبان یک سرباز شگفتی بر انگیز می آید. نه در ایران که در هرجای دیگری :

«.....رجال پوسیده سلف و زمامداران بی ایمان جز خرابی و خیانت به کشور شامشاهی خدمتی انجام نداده، تا سرزمین سیروس و شلمپور را به چنین حال آسف اشمالی انرا گیری ا انداخته اند. امروز زمامداری لازم است جوان، جدی با انکار نویین و زمزمی متین که بتواند کشتی شکست سلکت را به ساحل نجات سوق داده، پریشانی ها را سامان بخشد، لذا آقای سید ضیاء الدین را که جامع صنایع لازمه است برای زمامداری، به مقام سلطنت پیشنهاد می نمایم و صدور دستخط مسدولت ایشان را خواستارم.....»

سالنامه دنیا . چاپ تهران ۱۲۲۶.

احمد شاه ، ابتدا چندان رغبتی به انجام پیشنهاد رضاخان میر پنج نشان نداد، اما ناگزیر، عصر همانروز سید ضیاء الدین طباطبایی روزنامه نویس جوان را به دربار فراخواند تا فرمان ریاست وزرایی را بنام او صادر کند. سید ضیاء به قصر فرح آباد رفت ، ساعتی با شاه جوان به مذاکره پرداخت ، سپس متن فرمان نخست وزیری خود را نوشت و برای توشیح به احمد شاه داد. روزنامه نویس جنجال بر انگیز اصرار فراوانی داشت که در فرمان نخست وزیریش از او بعنوان « دیکتاتور ایران » یاد شود. با آن که این واژه هنوز دستکاری نشده و معنای مجازی امروزش را نداشت اما بهر حال احمد شاه هم زیر بار پذیرش آن نرفت. سید ضیاء الدین بی درنگ پس از دریافت فرمان نخست وزیری راهی کاخ گلستان شد تا دفتر کار خود را در ساختمان « بادگیر » قرار داده و نسبت به تشکیل دولت خود اقدام کند.

تهران رنگ و رویی از تلاش و حرکت گرفتند بود. ساعدالملک، رئیس تشریفات وزارت خارجه در مجلس شورایی مشغول پذیرایی از سفیران کشورهای خارجی مقیم تهران بود و معتصم السلطنه فرخ، نماینده دوره چهارم مجلس شورایی بدموت میرزا جهانگیر خان ناظم الملک - مدیر کل وزارت خارجه - به قزاقخانه رفته بود تا مقدمات دیدار سفیران خارجی را از قزاقخانه فراهم سازد. قزاقخانه، اینک قلب تپنده ایران بود و چشمها و گوشها بسوی آن دوخته شده بود. سفیرانی که می آمدند، شاید باور نداشتند که آنچه رخ داده است واقعی است و در همان لحظه رجال دمخور آنها در تالار بالایی سرشان بازداشت هستند. وزیر مختار انگلیس از دیگر همتهای خود بیقرار تر بود، اما هنوز نشانه های غروری را داشت که تا لحظاتی دیگر باید چکمه کوب رضاخان میر پنج می شد.

حکایتش را از زبان معتصم السلطنه فرخ می خوانیم:

«... سفرای خارجی جمع شده بودند و هر يك درباره مسائل صحبت می کردند. ستر نورمن، سفیر انگلستان پیش آمد و به ماؤور سعود خان کیهان گفت: حرفهای مرا برای فرمانده خود ترجمه بکنید!... ستر نورمن بطرف رضاخان میر پنج آمد و خیلی جلالت مآیانه گفت: جناب آقای نصرت الدوله را کی آزاد می کنید؟ رضاخان شاه هایش را بالا انداخت و به چکمه هایش خیره ماند. ستر نورمن بار دیگر خطاب به ماؤور سعود خان گفت: به ایشان بگوئید که آقای نصرت الدوله بایستی هر چه زودتر آزاد بشود. ماؤور سعود خان گفتار سفیر انگلستان را برای رضاخان ترجمه کرد. این بار چشمان این افسر بلند قامت درخشیده و با بی هوصلگی پرسید: چرا؟... چرا بایستی نصرت الدوله هر چه زودتر آزاد بشود؟ سفیر انگلستان پاسخ داد: برای آن که آقای نصرت الدوله دارای نشانی از طرف دولت انگلستان است و وظیفه ماست که از ایشان در هر حال حمایت بکنیم! رضاخان در حالی که پاهایش را بزمین می کوبید، قریباً زده خوب این که چیزی نیست، بزوید نشان خودتان را از او پس بگیرید!... ستر نورمن در حالی که رنگش را باخته بود، آهسته زمزمه کرد: بالاخره معلوم نیست چه وقت ایشان آزاد خواهند شد؟ رضاخان بار دیگر شاه هایش را بالا انداخت و با تندوی گفت: هر وقت که نتواند لتومبیل هشت سیلندر سوار شوند... ستر نورمن بدون نتیجه از آنجا رفت و ما دچار حیرت و شگفتی شدیم. من از ذوق، سرپا بند نبودم. زیرا احساس می کردم که زنده ماندم و دیدم

یکی در مقابل توپ و تشر جناب سفیر انگلستان لیستادگی کرده
و حتی جواب سربالا هم به ایشان داده است.....»
خاطرات سیاسی نزع، انتشارات جاویدان، چاپ تهران

معیارهای گذشته رنگ می باخت و آنچه بجای آن می آمد
حضور فراسوی اشرافیت قاجاری داشت. اشرافیتی که ملت ایران
تاوان سنگینی برای آن پرداخته بود. اشرافیتی که درجهل کامل و
چشم بسته بر آنچه بدنبال انقلاب صنعتی اروپا جهان را فراگرفته
بود، همچنان اسیر خودخواهی ها ایران را روز بروز ناتوانتر و ذلیل تر
می کرد. ایرانی که یک سوم از گستره خود را از دست داده بود و در
فقر و ناتوانی، بیسواد و مرگ و میر از مقام یک ابرقدرت به جایی
تنزل کرده بود که پیش گوش پایتخت شاهان قاجار مردم قلهک تحت
الحمايه انگلستان و مردم زرگنده تحت الحمايه روس بودند.

پیدایش رضاشاه در ایران، ضرورت قطعی تاریخ بود.
ضرورت بی چون و چرای « ممالک محروسه » ای که یکصد و پنجاه
سال حکومت استبدادی - مذهبی قاجارها، آن را از ردیف ابرقدرت
های تاریخ به عقب افتاده ترین کشور منطقه سوق داده بود. در
حقیقت - و چنانکه واقع شد - این آن نظامی سینه سوخته ضرب
شمشیر بر رخسار داشته مازندرانی نبود که همتند بسیاری در دیگر
کشورها، اشتیاق ریاست وزرایی و پادشاهی داشت، بلکه این نیاز
و اقتضای ایران بود که در هنگامه شور بختی و تیره روزی خود،
فرزندی از میان فرزندان پیا خیزد و رهایی و نجات را بشارت دهد.
در مرور بخش های گونه گون این کتاب خواهیم دید که او
حتی بسوی « تخت طاووس » پس خیز نکرد و این بار نیز تخت
طاووس بود که او را به خویش دعوت کرد.

برای شناخت این ضرورت و نیاز تاریخی ناگزیر باید نگاهی به
گذشته داشته باشیم.

وصیتنامه پتر کبیر درباره ایران

ایران به سبب موقع خاص جغرافیایی خود از روزگاران پیش پیوسته مرکز و چهارراهی برای امور بازرگانی و همچنین حمل فرآورده های تجارتی میان شرق و غرب بوده است. در درازای تاریخ ، کالاهای بازرگانی نقاط گوناگون آسیای خاوری و آسیای جنوبی ، پس از گذشتن از ایران راهی اروپا می شد و در جهت عکس نیز فرآورده های اروپا از همین راه به آسیا و در نهایت تا شرقی ترین نقطه این قاره حمل می شد. به این ترتیب ، فلات ایران و بنادر ایران پیوسته ، شریان حیاتی ارتباط بازرگانی آسیا و اروپا بوده است. باید بیاد داشت که تا نیمه اول قرن نوزدهم ، کشورهای قدرتمند ، کمتر در اندیشه های استعماری و توسعه فلامرو نفوذ خود بودند و بیشتر روابط میان کشورها بر اساس امور بازرگانی ، مبادله کالاها و استفاده متقابل از فرآورده های یکدیگر بود.

در نیمه نخستین قرن نوزدهم ، نیاز روز افزون برای تهیه مواد

خام اولیه و تأمین نیازمندیهایی که بتواند چرخ صنایع را بگرداند و بی درنگ نیاز به ایجاد بازارهای مصرف در دیگر نقاط جهان، دولت های زورمند اروپایی رابسوی اعمال نفوذ سیاسی و تشکیل مستعمره کشانید. حالا دیگر استعمار و استثمار هدفی بود که از مقدمات تجاری و بازرگانی پدید می آمد.

تا آن زمان ارمنی ها و عرب ها، عامل اصلی ارتباط بازرگانی میان آسیا و اروپا بودند و بازرگانان هر دو قاره از طریق دریای سیاه، خلیج فارس، دجله و فرات، سوریه، دریای سرخ و همچنین اسکندریه امور بازرگانی میان دو قاره را سامان می دادند.

پرتغالی ها، وقتی از دماغه امید گذشتند و راه دریایی هندوستان را کشف کردند، بی درنگ خلیج فارس را زیر نفوذ و سلطه خود قرار دادند و ضمن کوتاه کردن دست اعراب، تجارت دنیای شرق را بخود اختصاص دادند.

تاریخ گواهی می دهد که در قرن شانزدهم سرمایه گذاری بر روی ترآورده های ایران و هندوستان و حمل آنها به اروپا، سود سرشاری بدست می داده است. پرونده ای زیر شماره ۲ در پایگانی وزارت امور خارجه فرانسه حکایت از آن دارد که ابریشم گیلان و شیروان، پشم کرمان، پنبه، پارچه های زربفت ابریشمی و پارچه های معمولی اصفهان و همچنین مرولرید و سنگهای بهادر ایرانی در اروپا بازار مطمئنی داشته است. انگلستان، هلند، پرتغال و فرانسه، یا به زبانی دیگر قدرتهای مؤثر دریایی آنروزگار برای انحصاری کردن بازرگانی آسیا، در قرن شانزدهم به رقابت های جدی پرداختند.

کشف راه دریایی هندوستان از طریق دماغه امید، بمعنای پیروزی پرتغالی ها بود. آنها بسرعت در تمامی اقیانوس هند و خلیج فارس، پایگاههای بازرگانی بوجود آوردند و تا جایی که توان داشتند حتی مانع رفت و آمد کشتی های دیگران در این منطقه می شدند. روس ها در همسایگی شمال ایران که سود سرشار منافع بازرگانی پرتغالی ها را از محل فروش ابریشم ایران نظارت می کردند، در اندیشه بهره گیری از این منابع که بطور عمده در

شهرهای ساحلی دریای مازندران قرار داشت ، افتادند . در زمان حکومت ایوان مخوف و بسال ۱۵۶۲ ، دولت روسیه شخصی بنام انثونی جنکینس - موشورکت بازرگانی انگلیس در مسکو - را برای ایجاد رابطه بازرگانی با ایران به دربار صفویه فرستاد .

جنکینس در يك زمان دو مأموریت عمده داشت . مأموریتی از سوی دولت شوروی و مأموریتی از سوی ملکه الیزابت اول ، امپراتور انگلستان و هر دو بمنظور ایجاد رابطه بازرگانی با ایران . جنکینس و همراهانش به حضور شاه تهماسب ، بار یافتند و نامه ها و هدایایی را که آورده بودند به شاه تهماسب دادند . تعصب شدید مذهبی دربار صفویه و نفوذ بیش از حد دکانداران دین در نزد دربار سبب شد که شاه تهماسب به عیسویان و پیشنهادهای آنان توجهی نشان ندهد و ناگزیر جنکینس بدون نتیجه ایران را ترك گفت .

نخستین رابطه میان ایران و روسیه در زمان پادشاهی شاه عباس دوم برقرار گردید . در این زمان الکسی رومانف ، تزار روسیه ، هشتصد نفر از بازرگانان ارمنی و روسی را بنام نمایندگان سیاسی به ایران فرستاد . عنوان نماینده سیاسی به این هشتصد نفر تنها به این خاطر بود که آنها حقوق گمرکی متداول را نپردازند . شاردن در کتاب مسافرت به ایران شهادت می دهد که این گروه طی مدت کوتاهی هشت میلیون فرانك فرانسه ، پوست های مختلف فروخته بودند .

دربار ایران با آگاهی از روش این نمایندگان باصطلاح سیاسی آنها را از ایران اخراج کرد و خشم مسکو را برانگیخت . نیروهای روسی دست به تعرض در ساحل شمالی ایران زدند اما در رویارویی با نیروهای ایرانی شکست خوردند و گریختند .

پتر کبیر ، که وهیئتنامه معروفش از خود او نیز نامدار تر است ، به محض رسیدن بقدرت ایجاد رابطه بازرگانی با ایران را در اولویت قرار داد . وی در سال ۱۷۱۱ میلادی نماینده ای به ایران فرستاد تا با شاه سلطانهسین صفوی مذاکره کند . سفیر روسی که بگرمی مورد استقبال قرار گرفته بود از پادشاه ایران خواست که به بازرگانان ارمنی توصیه کند از آن پس کالاهای تجاری خود را بجای

لامیر و ترابوزان از طریق سن پیترزبورگ به اروپا بفرستند. شاه سلطانحسین با این پیشنهاد موافقت نکرد، زیرا سیادت در اقیانوس هند و خلیج فارس اینک بر خلاف گذشته در اختیار انگلستان بود. چهار سال بعد [۱۷۱۵ میلادی] پتر کبیرنماینده دیگری موسوم به ولینسکی را راهی دربار ایران کرد. مأموریت او مذاکره درباره تعرضی بود که در حدود بخارا به بازرگانان روسی شده بود. طرز بیان و برخورد سفیر روسی بی ادبانه بود و نه تنها تفاهمی بدست نیامد بلکه مقدمه ای برای پیدایش روابط خصمانه بعدی گردید. فراموش نکنیم که ولینسکی مأموریت محرمانه دیگری هم از سوی پتر کبیر داشت و آن دیدار و کسب آگاهی از اوضاع جغرافیایی، نظامی راهها و بنادر ایران بود. پتر کبیر تعجیل داشت وصیتنامه اش در زمان حیاتش اجرا شود و روسیه هر چه زودتر به آبهای گرم خلیج فارس راه یابد.

بخش نهم وصیتنامه پتر کبیر که تزارهای روسیه را بخود مشغول می داشت درباره ایران است. گفتنی است که رؤیای پتر در رسیدن به دریای آزاد و دست یافتن به هندوستان خلاصه می شد. و تحقق هر یک از آنها در ارتباط با ایران قرار داشت. پتر در وصیتنامه ای که منسوب به اوست در بخش نهم به جانشینان خود می نویسد:

..... دولت روسیه را وقتی می توان دولت واقعی گفت که پایتخت خود را به استانبول - که کلید گنجهای آسیا و اروپاست - ببرد. پس تا می توان، باید کوشید که به شهر استانبول و اطراف آن دست بیندازیم. و کسی که استانبول و اطراف آن را در دست داشته باشد، خداوند همه جهان خواهد بود. پس برای رسیدن به این مقصود، باید در میان ایران و دولت عثمانی نفاق افکند، تا همیشه در میانشان جنگ باشد. اگر چه اختلاف مذهب و عقیده که مردم شیعه با سنی دلرند از هر لشکر و سلاحی، بیشتر کارگر است و برای تأمین مقصود و تسلط روسیه بر آنها بهترین وسیله است. با اینهمه بر شما واجب است، همواره، بهر وسیله که می توانید دوگانگی را در میانشان شدیدتر کنید و نگذارید با هم هماهنگ شوند. عاملی که بیش از همه مرا دلخوش می کند، اختلاف میان شیعه و سنی است. استیلای روحانیون بر ملت های مسلمان دلخوشی دیگر من است چون آنها مانع از آنند که مسلمانان با ملل اروپا در آمیزند. از آن

گذشته، باید چاره جویی های بسیار کرد که کشور ایران روز بروز تهیدست تر شود و بازرگانی آن تنزل کند و رویهمرفته باید همیشه در پی آن بود که ایران رو به ویرانی رود، چنان باید آن را در حال احتضار نگاه داشت که دولت روسیه هر گاه بخواهد، بتواند بی دردسر آنرا از پا درآورد و به اندک نشاری کار خود را بی پایان رساند، اما مصلحت نیست که پیش از مرگ حتمی دولت عثمانی، ایران را یکباره بی جان کرد. کشور گرجستان و سرزمین قفقاز، رگ حساس ایران است. همین که نوک بیشتر استیلای روسیه به آن رگ برسد، فوراً خون ضعف از دل ایران بیرون خواهد رفت و چنان ناتوان خواهد شد که هیچ پزشکی حاذقی نتواند آنرا بهبود بخشد. آنگاه دولت عثمانی چون شتر مهار کرده در دست پادشاهان روسیه خواهد بود و دم آخر را برنخواهد آورد مگر در مقام بارکشی و پس از آن که دیگر کاری از آن ساخته نبود، باید سرش را از تنش جدا کرد. برشما لازم است که بی درنگ کشور گرجستان و سرزمین قفقاز را بگیرید و پادشاه ایران را دست نشانده خود کنید. پس از آن باید آهنگ هندوستان کرد. زیرا که کشوری بسیار بزرگ و بهترین بازار تجارت است. هرگاه به آنجا دست یافتید، هراندازه پول که بوسیله انگلستان بدست می آید، مستقیماً از هندوستان فراهم می گردد. کلید هندوستان، سرزمین ترکستان است. تا می توانید باید بسوی بیابانهای قریزستان و خویوه و بخارا پیش بروید تا به مقصود نزدیکتر شوید و اما تأمل و تانی را نباید از دست داد و باید از شتاب کاری خودداری کرد. باید با دولت اتریش دوستی ظاهری داشت اما باید چنان چاره جویی کرد که آلمان و اتریش رفته رفته در چنگ ما بیفتد. باید با اتریش همدست شد و دولت عثمانی را از اروپا بیرون کرد، اما نه چنانکه اتریش بهره مند شود و آن دوره دارد نخست آن که باید اتریش را جای دیگر سرگرم کرد. دیگر آن که باید از خاک عثمانی آن قسمت هایی را به اتریش داد که پس از چندی بتوانید آن را هم بگیرید.....

زمان در راه تحقق نظرات پتر کبیر، فرصتهای تازه ای بوجود آورد. در سال ۱۷۲۲ میلادی افغان ها به ایران حمله کردند. روسیه همزمان شهرهای باکو، دربند و رشت را به تصرف درآورد. دولت ایران ناتوانتر از آن بود که واکنشی نشان دهد. افغان ها پیش می رفتند و شاه تهماسب دوم - پسر شاه سلطان حسین - به پتر کبیر توسل یافته بود که موجبات پادشاهی را فراهم سازد. در سپتامبر ۱۷۲۲ میلادی در سن پترزبورگ عهدنامه ای میان شاه تهماسب دوم

و دولت روسیه منعقد شد که بموجب آن شهرهای دربند، باکو و همچنین استانهای گیلان، مازندران و استرآباد به روسها واگذار گردید.

یک سال بعد، پتر کبیره مذاکره با عثمانی ها پرداخت تا از لوضاع آشفته ایران بطور مشترک استفاده کنند. محور مذاکرات اشغال قسمتی از استانهای غربی و شمالی ایران توسط نیروهای روسی و نیروهای عثمانی بود. دولت عثمانی که در تمامی دوران حکومت صفویه، به سبب قدرت نظامی ایران نتوانسته بود در تصرف قسمتی از خاک ایران توفیق یابد، با اشتیاق پیشنهاد روسیه را مورد موافقت قرار داد. شمره این موافقت، انعقاد یک عهدنامه در همین سال بود. روسها، شیروان، دافستان، آذربایجان، گیلان و مازندران را اشغال کردند و عثمانی ها تبریز، همدان، کرمانشاه و اطراف آن را بتصرف در آوردند.

شش سال بعد، در فوریه سال ۱۷۲۹ میلادی، روسیه عهدنامه دیگری با اشرف افغان در رشت به امضا رسانید که بر حسب آن اشرف افغان قسمتهای دیگری از خاک ایران را به روسیه واگذار کرد. شاه تهماسب دوم که اینک کم و بیش در گوشه و کنار مناطقی از ایران سلطنت می کرد، در رأس نیروهای نظامی خود سردار وطنپرستی بنام تهماسب قلی خان داشت که با تمام نیرو در صدد بازگرداندن مناطق اشغالی بود. تهماسب قلی خان سرانجام به انگای نیروی نظامی خود توفیق یافت که در سال ۱۷۲۲ میلادی قراردادی با روسها بامضا برساند که تمامی مناطق اشغالی باستثنای باکو و دربند از سوی نیروهای روسی تخلیه شد. تهماسب قلی خان بدنبال این پیروزی و با گسترش و تقویت نیروهای خود برای بازگرداندن سایر قسمتهای اشغال شده به تلاش پرداخت و طی یک لشکر کشی بسوی روسیه تا گنجه پیش تاخت. در گنجه بهمت این سردار ایرانی عهدنامه دیگری میان او و روسیه انعقاد یافت که بر حسب آن دولت روسیه از همه متصرفات خود در خاک ایران دست کشید.

در زمان کاترین دوم، باردیگر اجرای وصیتنامه پتر کبیر مورد

توجه قرار گرفت. والریان زوبف و الکساندرسولرف با دو مأموریت جداگانه ولی در راه تحقق وصیتنامه پتر کبیر براه افتادند. زوبف باید ایران را تصرف کرده و سپس عازم عثمانی شود تا آسیای صغیر را فتح کند و سوارف در اندیشه استیلا بر استانبول بود. مرگ کاترین دوم این برنامه را متوقف ساخت. پل ، لشکریان اعزامی مادرش را که هنوز به مرزهای ایران نرسیده بودند، فراخواند.

قدرت روزافزون نادرشاه ، راه را بر هر نوع اندیشه ای برای تجاوز به ایران بسته بود و به این ترتیب از زمان افشار تا پایان دوران زندیه ، ایران مشکل مهمی با همسایه شمالی خود نداشت. مصیبت ها از زمان تاجارها آغاز گردید. موضوعی که سراسر بخش بعدی کتاب به آن اختصاص خواهد داشت.

آغاز تیره روزی ایران

روسیه تزاری، بدنبال اجرای بسیاری از برنامه های پتر کبیر، در راه صنعتی شدن گام برداشته بود و با ایجاد کارخانه ها و کارگاه های صنعتی هرروز به مواد خام تازه بیشتر و همچنین بازاری وسیع تری نیاز داشت. در زمان آقا محمد خان قاجار، سرسلسله قاجارها، هراکلیوس والی گرجستان که زیر قیمومیت ایران بسر می برد، درراه شورش پا گذاشت و چون پهر تقدیر خود را در برابر حکومت ایران ناتوان می دید به کاترین دوم پناه برد و پیشنهاد کرد که تحت حمایت ملکه روسیه قرار گیرد. کاترین مشتاقانه این پیشنهاد را پذیرفت و عهدنامه تحت الحمایگی گرجستان را امضا کرد. اما این عهدنامه از دیدگاه دربار قاجار خالی از اعتبار بود و سبب حمله آقا محمدخان به گرجستان گردید. پیروزی از آن ایرانیان بود. لشکر کشی کاترین دوم به قفقاز با مرگ او همزمان شد و پسرش پل سرانجام دستور لغو عملیات لشکر کشی را صادر کرد. پل که در

ردیف متحدین اتریش و انگلستان برضد فرانسه قرار گرفته بود، بدنبال شکست سختی در ایتالیا، از اتحاد گسست و با امپراتور فرانسه متحد گردید تا باتفاق علیه انگلستان اقدام کرده، از طریق ایران گام در راه فتح هندوستان بردارند. طرحهای نخستین حکایت از استقرار پایگاه مشترکی در ساحل رودخانه ولگا می داد. فرانسوی ها، حالا دیگر با اهمیت ایران آشنا شده بودند و تصمیم گرفتند از برنامه های خود دولت ایران را نیز آگاه سازند. در سال ۱۸۰۰ میلادی چرخ زمانه بسود انگلستان نمی گشت. بیشتر پادشاهان اروپا یا به میل خود ویا از راه اعمال فشار علیه انگلستان برخاسته بودند. لندن با نگرانی هر چه بیشتر، نزدیکی پل و ناپلیون راسی نگرینست و می کوشید بنحوی به دولت ایران نزدیک شود. لندن، یتین داشت که حمله نظامی فرانسه و روسیه به هندوستان از طریق ایران، بسیار ساده خواهد بود. از این رو سرجان مالکلم را بعنوان سفیر ویژه راهی دربار فتحعلیشاه کرد.

سر جان مالکلم، شخصیت ویژه ای داشت. جان یکی از هفده فرزندیک کشاورز تهیدست بود که در سیزده سالگی بااستخدام کمپانی هند شرقی درآمد. لقب « بوی » که در آستانه استخدام به او داده شد تا پایان عمر با او بود. او فارسی را براحتی ادا می کرد واین مرهون آموزشی بود که در هند گرفته بود. فراموش نکنیم که پیش از استیلای همه جانبه بریتانیا بر هندوستان، زبان رسمی واداری این شبه قاره فارسی بود واین انگلیسی ها بودند که بطرزی خصمانه با رسمیت آن مخالفت ورزیدند تا زبان انگلیسی راجانشین آن کنند. یکی از ترفندهای استعماری که هنوز هم از قدرت آن کاسته نشده است، سرجان مالکلم به سبب آشنایی با مسائل منطقه بهترین گزینش لندن بود. گزینشی که کمپانی هند شرقی را نیز مسرور می ساخت. تاریخ شهادتهای گوناگونی از بروز اختلاف میان کمپانی هندشرقی ولندن بدست می دهد که گاه تا یکصد وهشتاد درجه مخالف هم بوده است. فراموش نکنیم که بریتانیا برای سالهای طولانی در ایران نماینده سیاسی نداشت و کمپانی هند شرقی عهده دار حل و فصل موضوع ها و مسائل احتمالی میان دو کشور بود. نمایندگان کمپانی

هندشرفتی، بعنوان نمایندگان فرمانفرمای کل هندوستان به دربار ایران راه می یافتند. شنیدنی و در ارتباط با این کتاب، گفتنی است که نخستین پایه توسل به انگلیس ها که بعدها سبب برانگیختن خشم رضاشاه می شد در همین اوان صورت گرفت.

شاه زمان، فرمانروای افغانستان با لشکر کشی بسوی پنجاب در هند، کمپانی هندشرفتی و منافع انگلستان را مورد تهدید قرار داد. لرد ولزلی، مارکیز اول اربورنینگتون، فرمانفرمای کل هندوستان بود. وی مهدی خان، یک ایرانی را که عهده دار نمایندگی کمپانی هندشرفتی در بوشهر بود، به دربار تهران فرستاد تا اختلاف میان ایران و افغانستان را بر سر مسأله هرات تشدید کرده، ایران را ناگزیر به لشکر کشی به هرات سازد.

سر دنیس رایت، سفیر بریتانیا در ایران، در کتاب انگلیسیان در میان ایرانیان بصراحت اعتراف می کند که اگر چه این مأموریت در آغاز چندان محلی از اعتنا نیافت، اما بعدها سبب رتجش عمیق ایرانیان از ایرانیاتی که در خدمت انگلستان قرار می گرفتند، شد.

بهر تقدیر، سرجان مالکوم در فوریه سال ۱۸۰۰ از بمبئی به بوشهر رسید و چهار ماه تمام در آنجا توقف کرد. هنگامی که سرجان مالکوم مسافرت طولانی خود را از بوشهر بسوی تهران آغاز کرد، بشهادت سر دنیس رایت همراهانش پانصد برابر نیرومندتر شده بودند و بجز مأموران انگلیسی که در مجموع یک نیروی صدنفری را تشکیل می دادند، بیش از سیصد نفر خدمه ایرانی و یکهزار ودویست چاروادار محلی با صدها حیوان سواری و باری برای انتقال هیأت انگلیسی و اسباب و اثاثه آنها در خدمتش قرار داشتند. بذل و بخشش های فراوان و رشوه رسانی های سرجان مالکوم، اگر چه چشم درباریان قاجار را خیره کرده بود، اما در نهایت زمینه ساز توقعات خارج از اندازه ای بود که بعدها دربار ایران از هر نماینده انگلیس طلب می کرد. در ژانویه ۱۸۰۱، سرجان قرار دادی را که می خواست با فتحعلیشاه منعقد ساخت، ایران متعهد شد که در صورت حمله افغانستان به هندوستان، به افغانستان حمله کند و همچنین مانع اقامت و استقرار فرانسوی ها در ایران گردد. بریتانیا هم

تعهد می کرد که در صورت حمله فرانسه یا افغانستان به ایران توپخانه و استحکامات کافی با وسایل لازم در اختیار ایران بگذارد.

چندسال بعد وقتی شاه بهنگام حمله روسیه به قفقاز، از انگلستان خواست که نیروهای ایرانی را یاری دهند، به بهانه این که نامی از روسیه در قرار داد نیست، جواب مساعدی نشنید.

دربار قاجار این عدم ایفا به عهد را از باب دغلبازی دانست و به این ترتیب بسوی فرانسه و ناپلیون بناپارت کشانیده شد تا قرارداد ایران برپاداده فینکن شتاین را امضا کند.

قرار داد فینکن شتاین در چهارم ماه مه ۱۸۰۷ با امضای آتای هوک برنار. مار از طرف اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا و عالیجناب میرزا محمد رضاخان، سفیر فوق العاده و بیگریگی و وزیر شاهزاده محمدعلی میرزا در اردوی امپراتوری فرانسه در فینکن شتاین انعقاد یافت و بنا بر مفاد آن، ایران متعهد گردید که با انگلستان قطع رابطه کند و اگر انگلستان با روسیه برضد فرانسه متحد شود، دولت ایران با دولت فرانسه همکاری کند و نیروهای نظامی ایران با نیروهای مشابه فرانسوی در فتح هندوستان شرکت جویند و همچنین بنادر خلیج فارس بسوی کشتی های فرانسوی باز باشد. ناپلیون نیز در مقابل حق ایران را بر گرجستان برسمیت شناخت و تعهد کرد که جدیت لازم را برای تخلیه گرجستان از نیروهای روسی بعمل آورد و با اعزام يك هیأت نظامی، ارتش ایران را بر اساس ارتش های اروپایی آموزش دهد.

بدتبال این قرارداد بود که ژنرال گاردان فرانسوی عازم ایران گردید. صفحات ۱۷۲ تا ۱۷۵ پرونده شماره ۹ در قسمت مربوط به ایران در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه، دستورات ناپلیون بناپارت خطاب به وزارت خارجه و ژنرال گاردان را به ثبت تاریخ سپرده است. مرور این دستور العمل نشان می دهد که چگونه کشورهای قدرتمند در جهت حفظ منافع خود، کشورهای دیگر را بازیچه قرار می دهند و چگونه وقتی درباری نظیر دربار قاجارها می شود، این نوع قراردادها، شیرازه ملکیتی را از هم می پاشد:

متن دستوره های بناپارت از این قرار است :

..... آقاي سرتيپ گاردان بايد هرچه زودتر به ايران برسد و بعد از يك ماه يكي از انسران همراه رابه فرانسه بفرستد. تمامي نامه هايي كه بعنوان وزير روابط خارجي و سرتيپ سباستيانى است، هر قدر هم كه پي اهميت باشد، بايد به رمز نوشته شود. در نوشتن گزارشها، اين نكته بايد رعايت شود كه درباره ايران، هيچ نوع آگامى صمىحى در اختيار نيست و شناختن اين سرزمين لازم است. تحقيق در اوضاع جغرافيايى و سواحل و جمعيت و همچنين چگونگى اوضاع مالى و نظامى از وظايف اوليه ژنرال گاردان است، او بايد در گزارشهاى خود، بتفصيل در اين موارد بنويسد.

دولت ايران، روسيه را دشمن حقيقى خود مى داند، زيرا روسها، گرجستان را تصرف کرده اند و استانهاى شمالى ايران را تهديد مى کنند. آقاي سرتيپ گاردان بايد تمامي اين عداوتها و دشمنى ها را بياد ايرانيان بياورد و آتش خصومت ميان آنها را دامن زند و مردم ايران را به قيام بر ضد روس ها تحريك كند.

آقاي سرتيپ گاردان بايد به ليراني ها، آموزش نظامى بدهد و در اين كار با شامزاده عباس ميرزا، همكارى و كمك كند. دولت ايران بايد، به مرزها و سرحدات روسيه تعرض كند و در اين هنگام كه روس ها در اروپا مشغول هستند و نيروهاى آنها در تفتاز ضعيف است، از موقع استفاده کرده و استانهاى را كه روس ها تصرف کرده اند، بازپس ستانند.

وضع روس ها در گرجستان مستحكم نيست و مردم آن هنوز ايام تسلط ايرانيان را با حسرت ياد مى كنند و علاوه بر اين رشته كوههاى كه سرحد طبيعى ايران از سمت شمال است، در شمال گرجستان قرار دارد. دولت ايران نبايد اجازه دهد كه دولت روسيه بر گذرگاههاى اين كوهها دست يابد.

ايران امروز ميان روسيه و متصرفات انگلستان زير نثار است. هر اندازه دامنه اين متصرفات گسترش يابد و به مرزهاى ايران نزديكتر شود، بايد دولت ايران تگرانى بيشتري احساس كند و اگر امروز در اندیشه پيشگيري از آن نباشد و مزاحمت هاى جدى براى انگلستان فراهم نسازد و به فرانسه ها عليه برىتانيا كمك نكند، روزى فرا خواهد رسيد كه ايران نيز همانند هندوستان جزو ايالات متصرفى انگلستان خواهد بود.

ايران از دو جهت مورد توجه فرانسه است، يكي اين كه ايران دشمن روسيه است و ديگر اينكه گذرگاه عبور ارتش فرانسه بسوى هندوستان است و براى همين موارد، بايد عده زيادى انسر مهندس و تربيخانه همراه سرتيپ گاردان فرستاده شوند. اين انسران براى اين

گسیل می شوند که نیروهای ایران را در برابر روسان ما تقویت کنند. امضای هیأت موظقتند، مزایع اردو کشی به هندوستان را تعیین کنند و تحقیقات کافی درباره چگونگی وضع جاده های ایران بعمل آورند و راهی را که باید برای حمله به هندوستان مورد استفاده قرار داد، تعیین کنند.

اگر ارتش فرانسه تصمیم بگیرد از راه حلب وارد ایران شود، با رضایت باب عالی باید به بندر اسکندرون پیاده شود و اگر راه دریایی جنوب افریقا را انتخاب کند، باید در ورودی خلیج فارس پیاده گردد، بنا بر این باید راهی که تا هندوستان می پیماید، مشخص شود و مشکلات آن تعیین گردد و تحقیق گردد که آیا می شود در این راهها، به عمل توپخانه اقدام کرد یا نه ؟

اگر راه دوم انتخاب شود، باید بنداری که برای پیاده شدن نیروها مناسب است، تعیین گردد و در ضمن مشخص شود که در کدام بندر می توان با پرداخت پول، آنوقت تهیه کرد.

این هیأت باید از بندرهای ایران، چه در خلیج فارس و چه در دریای مازندران نقشه برداری کند و اطلاعات کافی در خصوص این بنادر تهیه و به فرانسه بفرستد.

مأموریت گاردان پس از انجام این دستورات خاتمه پیدا نمی کند، بلکه باید شخصاً یا قبیله ماهران تاس بگیرد و آگاه شود که در صورت حمله به هندوستان، چه مساعدتهایی از سوی آنها به ما می شود.

در پایان، ژنرال گاردان نباید فراموش کند که منظور اساسی ما اتحاد میان فرانسه و باب عالی و ایران و مبارز کردن راهی به هندوستان و همچنین یافتن متحدینی علیه روسیه است. و، اگر برای اجرای قسمت اخیر امکان داشت که به حدود مغولستان دست اندازی شود، بسیار خوب بود، زیرا در این صورت، روسیه سرگرم حفاظت از سرزهای خود خواهد شد و ما زودتر می توانیم به نتیجه برسیم.

ناپلیون

در پاییز سال ۱۸۰۷ ژنرال کلود، ماتپو، گاردان به ایران وارد شد و پس از باریابی به حضور فتحعلیشاه به لقب خان نیز مفتخر شد. میرزا شایخ وزیر خارجه فتحعلیشاه نیز دست بکار بستن قراردادی برای خرید سلاح از فرانسه با ژنرال گاردان گردید که ارزش آن به سی هزار تومان می رسید. بموجب همین گفتگوها، ژنرال گاردان پذیرفت که عده ای کارگر فنی مانند: بافنده، چاپچی، شیشه ساز، ساعتساز، گراورساز، جواهر ساز، چینی ساز، نجار،

سنگتراش و چندتفر نقاش و مهندس معدن، به ایزان بفرستد.

برای آن که بیشتر با لوزاح آن روزگاردربار و دولت ایران آشنا شویم و دست کم دریابیم که در برابر طرحها و نقشه های ناپلیون بتاپارت که قسمتی از آن در دستورهایش به گاردان منعکس شده، دولتمردان ایران چگونه می اندیشیده اند، سری به بایگانی وزارت خارجه فرانسه می زیم تا سند شرم آور دیگری از نابکاریهای این ایام فاش شده باشد. درمجلد چهاردهم قسمت مربوط به ایران در بایگانی وزارت روابط خارجی فرانسه، سندی وجود دارد که طی آن لولپای اسور ایران از ژنرال گاردان خواسته اند که اگر دولت فرانسه در صدد اهدای هدایایی به سران ایران است، چه چیزهایی مورد توجه آنهاست. در این سند آمده است:

..... در حضور عالیجاه، رفیع جایگاه، عمده الضوائین جترال فردان و سرکردگان فرانسیس مکاله و گلتگو شده که هرگاه رأی مبارک حضرت سکندر مرتبت پادشاه ذیجاه فلک بارگاه فرانسه تزلزل بگیرد که برای امنای دولت ایران از روی لطف و مرحمت نشانه بفرستند از لین تزلزل بوده باشد.

دوات قلمدان، انگشتر بهر وضعی که خود صلاح بدانند، قوتی که صورت مبارک پادشاه در آنجا باشد، تلنگ عمل استادان، سعادت مخصوصی که خود صلاح بدانند، طپانچه مخصوص فرانسیس برای سرکردگان خاص.

چون در عهد نامه ها تزلزل شده بود که هر گاه برای تسخیر هندوستان از راه خشکی پادشاه فلک بارگاه فرانسه در معبر ایران قشون تعیین نفرمایند بعد از اینکه قدر و مقدار سپاه محروض رأی آنتاپ ضیای املیحضرت پادشاهی بشود و راه را مشخص فرمودند، برای انضباط شولرخ و معابر و تهیه تدارکات ضروری که خود بقیمت خریداری نمایند و آمدن قشون را از کدام راه و بچه وضع ماذون فرمودند میباید مشروط باین شرط و عهد بوده باشد که قشون روس و سایر ملت ها احدی داخل نشده هرچه تزلزل داد میشود که بیایند همان قشون فرانسه و ایتالیا باشد که همراه لشکر ایرانی تا بفضل الهی آنچه خاطر خواه طرفین است بعمل آید.

تحریرا نی لویل شهر جمادی ثانی ۱۲۲۲

محل مهر

تیره روزی و شوربختی ایران آغاز شده بود. با چنین

دولتمردانی و با چنان پادشاهی، ایران در برابر سه سیاست جهانگشا، همچون بازیچه ای ناچیز در نوسان بود و اندک اندک به سقوط در همه زمینه ها جز خرافات و فساد که اوجی متعالی داشت، نزدیک می شد. هر سه دولت انگلستان، فرانسه و روسیه برای رسیدن به منافع خود تلاش می کردند و هر حرکت آنها جز ضرر و زیان برای ایران بیار نمی آورد.

در پایان سال ۱۸۰۰ میلادی تنها دولتی که هنوز از دشمنی با امپراتوری فرانسه، دست نمی کشید، انگلستان بود. خواندیم که اتحاد روسیه و فرانسه بخاطر حمله به هندوستان، انگلستان را ناگزیر به اعزام سرجان مالکلم به دربار فتحعلیشاه کرد و قرارداد اتحاد به امضا رسید. اینک دولت انگلستان از جانب ایران آسوده خاطر بود و تنها راه آسان حمله به هندوستان را مسدود می دید. این خوشبختی انگلستان بزودی با واقعه ای دیگر همراه شد که به تعبیری برای تمامی جهان بمعنای تغییر سرنوشت بود. این حادثه قتل امپراتور روسیه بود که آشکارا نقش سفیر انگلستان در آن دیده می شد. به این ترتیب با جلوس الکساندر به تخت امپراتوری روسیه، نه تنها اتحاد میان فرانسه و روسیه از میان رفت بلکه روسیه در صف اتحاد با انگلستان در آمد. بازنده، همانند همیشه ایران بود. لندن لز بیم آن که بناپارت بهر ترتیبی که شده حمله به هندوستان را از ایران آغاز کند، روسیه را تحریک کرد که به خاک ایران حمله کند. گمان لندن این بود که در این صورت ایران توان همرابی با فرانسه را نخواهد داشت. گمانی که چندان هم غیر صایب نبود. روسیه، بی درنگ به گرجستان یورش برد. دولت ایران از انگلستان بموجب مهندنامہ امضا شده با مالکلم تقاضای کمک کرد، اما انگلستان که خود مُحرک این لشکر کشی بود، به بهانه اینکه نامی از روسیه در عهد نامه نیست از انجام خواست ایران خودداری کرد. فتحعلیشاه گاهی با نمایندگان انگلستان و زمانی با نمایندگان فرانسه در گفتگو بود، اما هرگز سیاست روشنی ارائه نمی داد. وضع دولتمردان قجری یا نا آگاهی هاشان از آن هم بدتر بود. بار دیگر وصیتنامه پتر کبیر جان می گرفت. الکساندر، امپراتور روسیه در آغاز سال ۱۸۰۲، سیسیانف

را مأمور تصرف و تفتاز کرد. بی شبهه، او هرگز تصور نمی کرد که این لشکر کشی مقدمه جنگهای ممتدی میان دو کشور همسایه خواهد شد. بدببال مرگ هراکلیوس، حاکم گرجستان، فرزند او گرگین خان بجای پدر نشست. نیروهای روسی به تغلیس حمله ور شدند و خانواده گرگین خان را به اسارت گرفتند. تهمورث خان، پسر گرگین خان، به دربار ایران پناهنده شد. فتحعلیشاه برای جلوگیری از حملات روسیه و تصرف گرجستان وارد معرکه شد. روسها، همچنان پیش می آمدند و با محاصره ایروان معلوم بود که هدف دریای مازندران و در اختیار گرفتن آن است. دولت به تعرض سپاه روسیه و تصرف گرجستان و محاصره ایروان بشدت اعتراض کرد. پاسخ روسها تصرف کوتاه مدت گنجه بود. خواندیم که انگلستان هم تقاضاهای ایران را نادیده گرفت و سرانجام قرارداد فینکن شتاین بسته شد. نزدیکی ایران و فرانسه لندن را خشمگین کرد. ایران برآستی خود را در گیر کرده بود. رویارویی جنگی با روسیه تزاری و عدم ایفای بعهده از سوی انگلستان، فتحعلیشاه را بسوی ناپلیون رانده بود و اینک ایران درگیر با جنگ روسیه هم مجبور شده بود با انگلستان قطع رابطه کرده و به آن اعلان جنگ بدهد و هم به ناپلیون در هدف لشکر کشی به هندوستان کمک کند. همین جا گفتنی است که علیرغم همه نابسامانیهای دربار فتحعلیشاه و نا آگاهیهای دولت، سربازان ایرانی و شاهزاده عباس میرزا، با شجاعت و وطنپرستی غیر قابل تصویری با نیروهای روسی می جنگیدند. ارتش روسیه به جنگ اقزازهایی مسلح بود که توانست بکمک آنها، نیروهای فرانسوی را که قدرت برتر اروپا بودند، شکست داده و از خاک روسیه اخراج کند. نیروهای ایرانی با چنین ارتشی مشغول نبرد بود. درست است که پایان این جنگها، لذت دادن بخش ماورای ارس بود، اما طولانی شدن چنین جنگ نابرابری، می تواند بیانگر شجاعت و ایثار سربازان ایرانی و عباس میرزا باشد.

امیدهایی که ایران به قرارداد فینکن شتاین بسته بود، بزودی به یأس تبدیل شد. ناپلیون بناپارت بجز اعزام همان هیأت ژنرال گاردان گامی بسوی ایران برنداشت. سیل مکاتبات اغراق آمیز

و شاعرانه دولتمردان ایرانی ، پیوسته بی جواب می ماند. سرانجام فتحعلیشاه ، خود به نگارش نامه ای خطاب به ناپلیون برآمد که بنوبه خود خواندنی است.

متن این نامه که در بایگانی وزارت روابط خارجی فرانسه ، بخش ایران در پرونده شماره ۱۰ ، باقیمانده است ، به این شرح

است :

..... بعد از ابلاغ سلمی چون مهر دوستان یکدل صافی و پس از اهدای ثنایی چون عهدما یکدلان و فی ، مکشوف رای مهر ضیای آن برادر و لاگهر که ضمیر منیرش قانون مزامیر مردی و مردانگی و خاطر خطیرش میزان مقادیر دانش و فرزندانگیست میدارد که از سوابق زمان تا کنون کیفیت امور و مجاری اوضاع این حدود و ثغور از تقریرات مغرا و فرستادگان و تحریرات عالیجاه جنرال تارودان خان بر رای عقده گشای آن برادر کامکار کامران کماکان معلوم و مشهود گردیده بود .

در اینوقت که مالیشان موسی دویری را بر سبیل ضرورت روان خدمت آن حضرت فلك رفعت مینمود و گزارش امور بنگارش جنرال مشارالیه محول افتاد ، متصل آن را بر پیشگاه ضمیر آگاه آنجناب مرضه داده است ، بنیان عهد و میثاتی که نیمابین این صدقات شعار و آن برادر کامکار به فصول مشروطه و اصول مضبوطه مشید و محکم گردیده در اثبات و ایفاء آن ملزومات که یکجهتی و دوستی بظهور رسیده از اینجانب تصوری و تئوری در آن راه نفاذ یافت دل بر عهد آن برادر مکرم بسته ایم و خاطر باوفای او پیوسته و آن خجست برادر والا گهر در عهدنامه مهوره بر عهده کنایت امپراطوری لازم داشته بود که طایفه مسکو را از خاک ایران بیرون سازد و اگر از طرف ایشان به نزاع و جدال آنسامان اقتداسی شود آن برادر معظم بتلافی و مکافات آن پردلزد و هر گونه آسیب و ضرری از آن طایفه یا سایر مخالفین بممالک ایران عاید گردد در دفع و رفع آن دست همت و پای عزیمت گشاده از عهده مشروط و مهده خسروانه بر آید .

جنرال مشارالیه نیز از آن جانب همیون در رکاب و جناب ما و ائف و عاکف و التزام او در این حضرت از معاهده مسطوره کاشف بود ما نیز با وجود دواعی ضروریه بانتظام امر سرحد آذربایجان چنانچه بایست نپرداخته تمامی سهام را بانتظار وصول خبر از خدمت آن برادر فرخ سیر موکول ساختیم .

درین فصل زمستان که هنگام لشکر کشی ایران منتضی و عهد و سوخته کمال اطمینان را از جانب آن برادر سهربان منتضی

بود، سردار طایفه روس در گنج و تفلیس با جمعیت سپاه خود وارد لیروان و اکنون قریب دوماه است که فیما بین، نوایر جدال و قتال ترین اشتغال و سپاه ظفر پناه بمحاربه و مجادله اشتغال دارند، شرایط دوستی چنین و این معنی بر ضمیر یکجتهی صریح و یقین است که آن طرلزنده آنسر امپراطوری را که آنتاب همتش از روح غیرت و مردمی تابان است و صرصر هزیمتش از نهیب مردی و مردانگی شتابان عهدش پرورده مهد وفا است و مهرش آمیخته با شهد صفا هرگز تحمل وقوع این گونه امور نخواهد بود و نوراً بمجرد آگاهی از کماهی حال بتدارک و تلافی جسارت طایفه مذکوره برآ و بحرأ خواهند پرداخت و مقتضیات قدرت و همت امپراطوریرا بی شائبه تحمل و صبوری بحکم ضرورت آشکار خواهند ساخت. عهد اتفاق و عقد وقاق و میثاق ما باتصای آفاق رفته سرتاسر جهان را فرو گرفته است.

اکنون این قضیه بین السلاطین مشهور است و در السنه و افواه دوستان و دشمنان مذکور، زبان روزگار بدین ترانه گویا است و گوش وهوش پادشاهان نامدر مال این کار را طالب و چویا در تنبیه روسیه از حضرت امپراطوری تصور می نخواهد رفت والا اولیای هر دو دولت تا قیامت مورد ملامت دشمنان و موجب ندامت دوستان خواهند بود.

والسلام.....»

نامه ها پیایی شد. میرزا شفیع ، وزیر خارجه فتحعلیشاه ، تالیبران وزیر روابط خارجی فرانسه را نامه باران کرده بود و فتحعلیشاه برادر کامکار کامرانش ! ناپلیون را ، عباس میرزا هم در جبهه های جنگ و بی خبر از آنچه در دنیا می گذشت از يك سو باب مکاتبه با مقامات فرانسوی را باز کرده بود و از سوی دیگر با مکاتبه با ژنرال گودویچ روسی که بجای سیسیانف مهم جنگ را بدست داشت، می کوشید حتی اگر شده به يك آتش بس یکساله دست یابد. ژنرال گاردان هم با وعده هایی که هرگز به آن وفا نشد، جز آن که به مشکلات ایران بیفزاید، کار دیگری صورت نمی داد.

انگلستان بر آتشی که افروخته بود، از دور نظارت می کرد و از آنجا که ایران را سپر دفاعی هند می دانست ، دست کم یکبار سرجان مالکلم را به نوشتن نامه ای برای دربار ایران ترغیب کرد تا ریاکاری فرانسویان را بازگو کرده باشد. صفحه ۲۹۵ پرونده شماره ۱۰ بخش ایران در بایگانی وزارت روابط خارجی فرانسه این نامه را ثبت

کرده است . سرجان مالکلم در این نامه می نویسد :

«.....فرانسه اظهار می کند که با دولت روسیه کمال دوستی و صمیمیت را دارد . ولی این موضوع صحیح نیست و برخلاف حقیقت است . متعدد و دوست حقیقی دولت روسیه ، تنها دولت انگلستان است . ما نمی خواهیم شما سفیرفرانسه را از ایران اخراج کنید ، بلکه او هم مثل ما در دربار شاه باشد . شما به ژنرال گاردان ، مثلاً برای واگذاری گرجستان به ایران مدت سه ماه مهلت بدهید ، ما هم در این مدت در خصوص این موضوع اقدام خواهیم کرد . نتایجی که ما مردود ، از اقداماتمان بدست می آوریم ، بشما ثابت خواهد کرد کدلیک از دو دولت انگلستان و فرانسه بیشتر با دولت روسیه روابط نزدیک و دوستانه دارند.....»

شنیدنی است حتی روسیه ای که تقاضای آتش بس یکساله عباس میرزا را رد کرده بود ، پیش از انعقاد قرارداد تیلسیت میان روسیه و فرانسه ، سفیری برای مذاکره درباره متارکه جنگ به تهران فرستاد و دربار خواب زده قاجار بامید وعده های ناپلیون ؛ یک ماه او را معطل کرد . روسها که سرگرم جنگ با ناپلیون بودند و نمی خواستند در یکزمان در دو جبهه جنگ کنند ، سفیری موسوم به استیفانوف راهی دربار فتحعلیشاه کردند تا در خصوص انعقاد قرار داد صلح و متارکه جنگ مذاکره کند . بی تردید پیشنهادهای با توجه به سابقه نمی توانسته است بسود ایران باشد ، اما دست کم می توانست به آتش بس مورد درخواست عباس میرزا تحقق بخشد . دولت ایران که هنوز در انتظار کمکهای ناپلیون بود ، سفیر روسیه را یکماه در تهران معطل نگاه داشت و سرانجام پس از اصرار های فراوان سفیر روسیه ، فتحعلیشاه قول داد که چنانچه روسها آغاز به حمله نکنند ، دولت ایران بجنگ دست نزند .

انعقاد قرارداد تیلسیت که مقامات ایرانی کوچکترین خبری از آن نداشتند اوضاع را بشدت دگرگون کرد . ناپلیون دیگر کاری به ایران نداشت و حتی در دستورالعملی به ژنرال گاردان نوشت که جانب روسیه را نگاه دارد و ایران که همچنان در انتظار هیأت امزاسی از سوی ناپلیون بود ، ناگهان با حمله نیروهای روسی که از جبهه های اروپا به قفقاز می رسیدند ، روبرو شد .

در دیدار دو امپراتور فرانسه و روسیه، ناپلیون حتی کوچکترین اشاره ای به مسأله ایران نکرد. اینک او نیز بهمان راهی می رفت که انگلستان همیشه رفته بود.

سرانجام ژنرال گاردان هم به پاریس بازگشت. او علیرغم جفا پیشگی حکومتش که به شوربختی ایران انجامید، فتحعلیشاه را تهدید کرده بود که ورود نمایندگانی از بریتانیا به ایران بمعنای رفتن او است و اینک لندن و کمپانی هند شرقی در رقابتی تنگاتنگ دوسفیر حسن نیت به دربار شاه ایران می فرستادند تا آخرین رمق های ایران بلازده را بکشند.

گزینش لندن برای انجام این مأموریت هارفورد جونز و انتخاب کمپانی هند شرقی سرجان مالکلم بود. جونز هم بیست سالی از عمرش را در خدمت کمپانی در بصره و بغداد گذاشته بود، دوبار به ایران سفر کرده بود و فارسی را هم براحتی تکلم می کرد. رقابتهای میان این دو آنقدر علنی و خصمانه بود که حتی سردنیس رایت هم در کتاب انگلیسیان در ایران از آن بعنوان « کشمکشهای کودکانه » یاد می کند. در پایان پیروزی با هارفورد جونز بود که در سال ۱۸۰۹ میلادی به تهران رسید و طی چند روز يك عهدنامه مقدماتی دوستی و اتحاد میان بریتانیا و ایران را بامضا رسانید. فتحعلیشاه عهدنامه های سابق با همه دولتهای اروپایی را باطل اعلام کرد و متعهد شد که مانع عبور نیروهای اروپایی بسوی هندوستان بشود. فتحعلیشاه همچنین تعهد کرد که در هیچ اقدامی که « هدف آن ضدیت با امپراتور بریتانیا یا متضمن خطرات آتی برای ممالک محروسه امپراتور در هندوستان باشد، شرکت نکند ». نکته های دردناک در این قرارداد بسیار است. ایران متعهد بود « در صورت حمله افغانستان یا هر دولت دیگر با قوای نظامی، به یاری هندوستان بشتابد » و در مقابل « بریتانیا تعهد می کرد در کشمکشهای ایران و افغانستان دخالت نکند (!) مگر اینکه هر دو طرف خواهان میانجیگری باشند »!

اگر چه قرارداد را بریتانیا پیشنهاد می کرد و فتحعلیشاه هم در نهایت عجز و ناتوانی آن را می پذیرفت، با ایتهمه کمپانی هند

شرقی از آن رضایت نداشت و به گفته سر دنیس رایت در کتاب انگلیسیان در ایران « فرمانفرمای هندوستان مایل بود به مالکم اجازه دهد تا بوسیله ۶۰۰۰ سپاهی که آماده شده بود، از جزیره خارک، سواحل ایران را گلوله باران کند و بدینوسیله شاه را به زانو در آورد.»

آنچه هارفورد جونز، پایه گذاشت دیباچه کتاب تیره روزی ایران بود. همه خاطرات پلشتی که ملت ایران و تاریخ ایران از انگلستان و ماسوران آن بیاد دارند از همین مقطع زمانی آغاز می شود. پیشرفت های صنعتی جهان در قرن نوزدهم، معیارها را بهم ریخته بود و نیازهای تازه ای را مطرح می ساخت. اینک حیات بریتانیای کبیر به ناف هندوستان بسته شده بود و ایران سد و سپر بلا بود. ایجاد و نگهداری خط تلگراف میان لندن و هندوستان که بریتانیا در سراسر ایران تا خلیج فارس کشیده بود، از علایق مهم لندن بحساب می آمد. انگلستان به بازار ایران نیاز داشت. مثل قارچ در شهرهای ایران، دفاتر بازرگانی انگلیسی گشایش می یافت. یکی از آنها چنان مورد پشتیبانی رسمی قرار گرفت که توانست تجارت خود را در داخل مملکت گسترش دهد. جویندگان امتیازات بهره برداری معادن، راه آهن، تنباکو و بانکداری از لندن و پاریس و مسکو به تهران سرزیر شدند و سرانجام در سال ۱۹۰۸ با کشف نفت در مسجد سلیمان و بهره برداری سریع از آن، ایران همانند طعمه ای شد که هیچکس بسرافش نمی آمد مگر آن که قصد کندن پاره ای از آن را داشته باشد.

پس از هارفورد جونز، سرگور اوزلی به ایران آمد. اندکی پس از ورود او کشمکش میان ایران و روسیه بار دیگر بالا گرفت. عده معدودی از افسران هیأت نظامی انگلستان همراه ایرانیان در این جنگ شرکت داشتند و این در حالی بود که بار دیگر بریتانیا و روسیه علیه ناپلیون متحد شده بودند. سرگور اوزلی بتقاضای روسیه میانجیگری کرد. نتیجه این میانجیگری قرار داد شوم گلستان در ۱۲ اکتبر ۱۸۱۲ بود. قرار داد تنگینی که بموجب آن قراباغ، شکی، شیروان، دربند، باکو و قسمتی از طالبش به روسها واگذار

گرفتند. دریاوردی جنگی در دریای مازندران در انحصار روسیه قرار گرفت و ایران تنها می توانست کشتی های تجارتی در این دریا داشته باشد. نکته عم انگیز دیگر این قرار داد اعطای نوعی اجازه تلویحی برای دخالت در امور داخلی ایران توسط روسها بود. قرارداد از دیدگاه اقتصادی نیز برای ایران يك فاجعه بود.

حالا دیگر ایران يك قدرت ديگته کننده نبود. ديگر حتی قدرت انتخاب نداشت. کار بجایی رسیده بود که انگلستان ، حتی همان تعهداتی را که بزور تحمیل می کرد، انجام نمی داد. در ۱۸۲۶ وقتی جنگ با روسیه دوباره آغاز شد، شاه بر اساس ماده ۴ عهدنامه ای که با انگلیسی ها داشت خواستار کمک شد. جواب منفی بود. بهانه اش ساده بود. « ایرانی ها جنگ را آغاز کرده اند! ». بهانه ای که دروغ بود. این را بعدها خودشان هم اعتراف کردند. روسها پیش می آمدند و ایران لحظه به لحظه ناتوان تر می شد. باز انگلیسی ها پادرمیانی کردند. نتیجه این پادرمیانی، عهدنامه تنگین ترکمانچای بود. با حقارت هر چه بیشتر ایران باز قسمتی از خاک خود را از دست داد و ناگزیر به پرداخت فرست جنگی هم شد. خزانه ورشکسته بود. وزیر مختار بریتانیا در تبریز- مکدونالد- پیشنهاد پرداخت دویست و پنجاه هزار تومان به شاه داد که در مقابل ماده ۲ و ۴. عهدنامه ۱۸۱۴ میلادی که میان ایران و انگلستان بسته شده بود ، لغو شود. این دوماده که بریتانیا را ملزم به کمک به ایران می کرد لغو شد و وزیر مختار صراف هم بیش از دویست هزار تومان به شاه نداد. در عوض شاه قجر از جناب ایشان بخاطر زحماتش قدرانی هم کرد!

سیاهکاریهای قاجارها و چاپلوسان از همه جا بی خبر دربار آنها بهمین جا خاتمه نیافت . این قصه باز هم سر دراز داشت.

بعد از این که هر دو پستان گل ساد در پیش از آنکه شاد و خوش باشد با کلاه آید که کف و سر و پستان آن با ۱۵۰۰ گاه که هر که بر سر
 قوت از هر دو در رنگ و با هر چه شاد و خوش باشد در پیش از آنکه شاد و خوش باشد با کلاه آید که کف و سر و پستان آن با ۱۵۰۰ گاه که هر که بر سر
 و پستان آن در پستان آن با هر چه شاد و خوش باشد در پیش از آنکه شاد و خوش باشد با کلاه آید که کف و سر و پستان آن با ۱۵۰۰ گاه که هر که بر سر
 خدمت و خدمت آن در پیش از آنکه شاد و خوش باشد در پیش از آنکه شاد و خوش باشد با کلاه آید که کف و سر و پستان آن با ۱۵۰۰ گاه که هر که بر سر
 که کف و سر آن در پیش از آنکه شاد و خوش باشد در پیش از آنکه شاد و خوش باشد با کلاه آید که کف و سر و پستان آن با ۱۵۰۰ گاه که هر که بر سر
 خدمت و خدمت آن در پیش از آنکه شاد و خوش باشد در پیش از آنکه شاد و خوش باشد با کلاه آید که کف و سر و پستان آن با ۱۵۰۰ گاه که هر که بر سر
 از هر دو در رنگ و با هر چه شاد و خوش باشد در پیش از آنکه شاد و خوش باشد با کلاه آید که کف و سر و پستان آن با ۱۵۰۰ گاه که هر که بر سر
 که کف و سر آن در پیش از آنکه شاد و خوش باشد در پیش از آنکه شاد و خوش باشد با کلاه آید که کف و سر و پستان آن با ۱۵۰۰ گاه که هر که بر سر
 آنجا که کف و سر آن در پیش از آنکه شاد و خوش باشد در پیش از آنکه شاد و خوش باشد با کلاه آید که کف و سر و پستان آن با ۱۵۰۰ گاه که هر که بر سر
 اینست که هر دو در رنگ و با هر چه شاد و خوش باشد در پیش از آنکه شاد و خوش باشد با کلاه آید که کف و سر و پستان آن با ۱۵۰۰ گاه که هر که بر سر
 از آنجا که کف و سر آن در پیش از آنکه شاد و خوش باشد در پیش از آنکه شاد و خوش باشد با کلاه آید که کف و سر و پستان آن با ۱۵۰۰ گاه که هر که بر سر



پاسخ شاهزاده عباس میرزا به یکی از نامه های وزیر روابط خارجی

فرانس



بنا به درستی آنچه در کتابت آن ملاحظه می شود که در مقام شکر و سپاس از آنکه در این باره اقداماتی را در این باب فرموده است و در این باره اقداماتی را در این باره فرموده است

نقد آنجا که در این باره اقداماتی را در این باره فرموده است و در این باره اقداماتی را در این باره فرموده است

لکن چون در این باره اقداماتی را در این باره فرموده است و در این باره اقداماتی را در این باره فرموده است



پس در این باره اقداماتی را در این باره فرموده است و در این باره اقداماتی را در این باره فرموده است

علاوه بر این در این باره اقداماتی را در این باره فرموده است و در این باره اقداماتی را در این باره فرموده است



نمونه برداری از این کتاب در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در این باره اقداماتی را در این باره فرموده است

جناب وزارت مآب مجدداً و نجات نصاب جلالت و نبالت انتساب
عزت پناه مناعت دستگاه ، نظام بخش امور، رواج آموز جمهور، واسطه عقد
سالمت دو دولت جاوید مبانی موسی اسیو ا شامپاینی را بعد از ابلاغ سلام
مشفقانه غزانه آنکه نوشته آنجناب بوقتی خوب رسید و مضامین آن مژده
سرور به خاطر عطف و دستور رسانید ، هر چند نوشته مزبور بعد از مدت ها رسید

از مضمون آن اثر ظهور فوائد دوستی ظاهر نمیشد لکن چون فقرات آن از انتظام امور و حصول مقاصد اعلی حضرت قدر تدرت پادشاه سکندر جاه هم اکرم ایمپراطور اعظم دام اجلاله خبر میداد و درهای شادمانی و انبساط و سرود بر چهره دل مطونت منزل گشاد و قنچه های سرور بر شاهسار ضمیر شکفتن آغاز نهاد. عالیجاه صدقات آگاه عزت همراه موسی ثورتنین نیز آمده نظر بمأموریت خود اصرار در توقف دربار دولت علیه داشت اما باقتضای وقت مناسب ندانسته او را مراجعت دادیم ولو باقتضای وقت حال روانه صوب ایرون شده بر آنجاست. بالجمله ما بهمه فراتسه کمالی التماس داشته و داریم و همگی ایشان نزد ما معزز خواهند بود میباید آنجناب هم بوقایع ابواب اتحاد و موافقت را گشاده دانست روز بروز حالات آنصحنات را نگاشته خامه خلت دارد. الخاتمه بالفتح

نامه ای از سیرزا شفیع وزیر خارجه ایران به تالیران

بنایب انصاف و انصاف بی کس از غمناکم کمال لور و هم پروردگرمود و در اول مجلسی که از طرف او دادی در آن روز که گفتم و بشنیدن این باب کس

بوست عرضی الزام را بعد از ادای دعای مضاعف ۳ میداد که چون از یک کجای یک کجای کسی از اول میا رفتی دولت سر شده بود استراحت

این وسط صلوات و فرشته سر رشته بود کالی بوست که آمد در اول آلود دولت فرزند ایران آمد که در دو دو یک تن در دو ایران

دعای دستان سگ گشم کسی که ملامت صومعه می فرمود که در در ایران بر روی جانب هاید سوهلی نه ایجاد انجام در اظهار فریب

که کشید اطلاع میدهد در این باره از آنست که با نایب جنس و حسابا که محسوباتی موافق و یکبار در از از از از حساب آری این است

روزی که بجزیره لا مکر آید دولت ایران در دوستی فریب بود و در نهایت تا آنجا که این سوگند را ظاهر و باطن هر دو صادر و دولت کبری
 در تمام مودت و در طریق مطالبه تسبیح پناهند و در نظر دوستی و اگر که اگر فرض حال که در امان و در تسبیح در امان است تا آنکه بجزیره
 زانند و در آن آفرینند هر دو گل و در برای شرای زبان روان ترهای شمشیران کمان را جواب که شمشیر مسی در دولت بود
 زانند زیند با هو از طرف استی کمال در پستان بل بعد از است حاصل است و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 پیوسته در اوقات و در وقت خود در دوستی در تمام مودت و در نظر دوستی که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که

جناب بنالت نصاب، دولت انتساب، مجدد اکتساب، ناظم مناظم
 آنام، کافل امور و مهام، پیوند رشته مودت و وداد، واسطه عقد یکجبهتی
 ولتحداد، فرزانه آگاه والی الولات اکتی الکفالت، بالانشین انجمن بناهت، صاحب
 نشان بزرگ فرانسه بفرمت موسی تالیپرانند را بعد از ادای دعائی مشفقانه اعلام
 میدارد که چون از بدایت کار بحسن کفایت آنجناب الفتی که از ازل میانه
 این دو دولت مقدر شده بود استقرار یافته بمیامین این وساطت صادقانه
 رفته رفته رشته مودت بچائی پیوست که امروز از کمال اتحاد دولت فرانسه
 و ایران مانند یک روح در دو تن و یک تن در دو پیراهن اند و حال وقت آن
 است که تخم محبتی که آنجناب برخاک مصلحت ریخته مثمر فواید گردد و
 عواید آن بر دو جانب عاید شود و علی هذا میباید آنجناب در اظهار فواید
 دوستی و مودت کوشیده اوضاع این حدود را نیز از فراست و کیاست پناه
 مهندس هوشیار آگاه موسیو لاسی که صداقت او بآنجناب زیاده از اندازه
 و حساب است استفسار نمایند و یقین داند که با آنکه ممالک دور و نزدیک
 پیوسته ملامتگر لولیا دولت ایران در دوستی فرانسه بوده و مدتهاست تا
 اسناء این شوکت نیز بانتظار ظهور اثر عهد و فواید آندولت گذرانیده اند
 باز در مقام مودت ثابت و در طریق مطابقت راسخ میباشند و در نظر
 دوستی دارند که اگر بر فرض محال کارفرمایان دولت علیه فرانسه را مجال

آن نباشد که بعهد خود وفا نمایند توکل بآنزیننده جزء وکل کرده بزبان
شمشیرهای برآن و دمان توپهای آتشفشان دشمنان را جواب گفته نسبت
سست عهدی بدولت ابد مدت فرانسه ندهد. بالجمله از اینطرف دوستی کامل
و اطمینان دل بعهد آن دولت حاصل است و تا از دوستی نشان است لیران
با فرانسه یگدل و یکزبان خواهد بود و چون فطانت و فراست پناه موسیو لاسی
در اوقات توقف این حدود زحمتی در تتدیم خدمت سموله بخود کشیده که
تلافی آن موثرف بمعنایت اعلیحضرت قدر قدرت ایمپراطوری است و پیوسته در
لین حدود و سامان نیز ذکر خیر آنجناب را ورد زبان میداشت آنجناب نیز
میپاید اهتمامی نماید که بازاء این زحمت از طرف اشرف عم اکرم لیمپراطور
اعظم بمعنایت تازه و مرحمتی بی اندازه سرافراز گردد و همواره حالات خود را
با اخبار مسرت پششای آنحدود نگاشته نشاط افزای خاطر باشد.

عصر تجزیه و فروش ایران !

پس از انعقاد قرار داد شوم گلستان ، ژنرال الکسی پتروویچ یرمولوف ، فرمانروای قفقاز، بعنوان سفیر فوق العاده امپراتور روسیه به دربار فتحعلیشاه آمد تا موافقت دولت ایران برای يك حمله مشترك به قلمرو عثمانی یا دست کم اجازه عبور نیروهای روسی از خاک ایران را بدست آورد. با آن که روابط ایران و عثمانی تیره بود، به دلیل استکفاف یرمولوف از گفتگو درباره بازدادن ایالات ماورای ارس، فتحعلیشاه و دربار او با این همکاری موافقتی بعمل نیاوردند. اما در پاییز سال ۱۸۲۱ میلادی وضع به گونه ای دیگر در آمد و سرانجام جنگ میان ایران و عثمانی آغاز گردید.

انگیزه جنگ ناراحتی هایی بود که حافظ علی پاشا، فرمانده نظامی ارز روم برای ایرانیانی که عازم مکه، کربلا و نجف بودند، پدید می آورد. اما این همه حقیقت نبود. این آزار و ایذاها نازگی نداشت اما رفتار خشونت آمیز مأموران عثمانی نسبت به یکی از صدها زن

تعمیرات که عازم زیارت مکه بود، تازگی داشت، نخستین گام، اعتراض شدید دربار نسبت به این وقایع بود. اعتراضی که سبب رکناری حافظ علی پاشا شد، اما از دیدگاه دربار تجری ظلم و جور جانشین او نیز دست کمی از سلسله نداشت. گفتنی است که در همین زمان نیروهای سلطان عثمانی سرگرم مقابله با قیام های یونان بالکان بودند. فتحعلیشاه به عباس میرزا مأموریت دارد که به خاک شمانی حمله کند. عباس میرزا از طریق خوی و چالدران به مناطق ارد نشین عثمانی حمله کرد. پیروزی های ایران برق آسا بود. وان، بایزید و چند شهر دیگر تصرف شد و ارز روم به محاصره در آمد. بخش دیگری از نیروهای نظامی ایران سلیمانیه را اشغال کرد و سراسر مناطق ارمنی نشین و کرد نشین تا دیار بکر در اختیار ایران قرار گرفت. پیروزی های برق آسای ایران، مذاکرات صلح زودرسی را هم بدنبال داشت. مذاکراتی که پیمان صلح نخست ارز روم حاصل آن بود. با آن که ایران فاتح جنگ بود و عثمانی خواهان مذاکره و انعقاد قرار داد شده بود، معهذا بموجب این پیمان هفت ماده ای سراسر مناطق تصرف شده به دولت عثمانی بازگردانده شد.

انگلستان در همه این ایام لحظه ای دست از توطئه های سیاسی علیه ایران برنمی داشت. از دیدگاه لندن ایران باید تا آنجا به ضعف دچار می شد که دیگر نتواند سرپناهی جز بریتانیای کبیرا داشته باشد. دربار قاجار هم آن چنان درباری بود که به عامل اصلی انعقاد قرارداد تنگین ترکمانچای یعنی عالیجناب مکدونالد، بخاطر همین ماجرا، نشان شیر و خورشید و هدایای دیگری داد. و، طبیعی است که چنین درباری نتواند تفاوتی میان استراحت شبانه حضرت خاقان!! و منافع ملی و میهنی بگذارد.

رویدادهای بعدی همه تأسف بر انگیز است. با تحریک مقامات انگلیسی حادثه قتل گریبایدوف و هیات روسی رخ می دهد. عباس اقبال آشتیانی در کتاب تاریخ مفصل ایران عده کشته شدگان را ۸۰ نفر می نویسد اما بهر حال حقیقت آن است که در این آتش افروخته شده توسط انگلیسی ها، بجز ای. مالتسف منشی اول سفارت، بقیه « توسط عده ای که به تنگنهای انگلیسی مسلح بودند و روحانیان

درباری تهران هدایتشان می کردند» قتل عام شدند.

انگلستان که با کسب امتیازهای عهدنامه های گلستان و ترکمانچای توسط روس ها، خود نیز به امتیازهای مشابه دل بست بود، تلاش داشت در حین اجرای مفاد پیمان ترکمانچای در زمینه مبادله امیران جنگی شرایطی بوجود آورد که جنگ سوم نیز در گیر شود، اما پترزبورگ به سبب رویارویی جنگی با عثمانی و همچنین امکان بروز شورش در قفقاز، کوتاه آمد و به پوزش خواهی رسمی دولت ایران و هدایای بسیاری که شاهزاده خسرو میرزا در معیت گروهی و از جمله میرزا تقی خان فراهانی (امیر کبیر) به دربار اسپرنتوری فرستاد، رضایت داد.

به نقل از تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس نوشته محمود محمودو به استخراج از سفرنامه میرزا مصطفی که همراه این هیأت بوده است، می توان نا آگاهی ها و بی خبری های شاهزادگان تجری و طرز سلوک آنها را از این چندسطر دریافت. میرزا مصطفی در سفرنامه خود روزی را بیاد می آورد که « برای تسلی و دلجویی مادر گریبایدوف ایلچی، بعد از آن که میرزاسعود و میرزا صالح مکرر به دیدن او رفتند، شاهزاده [خسرومیرزا] محض دلجویی، بی خبر به خانه او رفت و در گریه با او شرکت نمودند»!!

با سرگ فتتحعلیشاه و در حالی که رقابت های عمده ای برای جانشینی وجود داشت، محمدشاه به تخت سلطنت نشست. عهدنامه های روس و ایران این وظیفه را به معده تزارهای روسیه گذاشته بود که چگونه ولیعهدهای تجری را به رسمیت بشناسند و حمایت کنند. محمدشاه بی درنگ به ازدیاد نفوذ روس ها در ایران همت گماشت. ازدیاد نفوذی که انگلیسی ها را خوش نمی آمد. وقتی کنت سیمونیچ وزیر مختار روس وارد تهران شد، محمدشاه، میرزاسعود وزیر خارجه خود را به پیشوازش فرستاد و پذیرایی شایانی از او بعمل آورد، اما هنگامی که وزیر مختار انگلیس وارد شد، دولت حاضر به هیچگونه استقبالی نبود. روس ها گوش محمدشاه را که مستعد شنیدن چنین توصیه هایی هم بود پُر کردند، تا حمله ای بسوی هرات صورت گیرد. هدف روس ها، منحرف کردن ایرانیان از توجه

به ماورای ارس بود. به این ترتیب نیروهای نظامی ایران در سال ۱۸۲۶ هرات را محاصره کرد. کنت سیمونیتش در اردوگاه محمدشاه بود و الدردپاتینجر، افسر انگلیسی، با لباس مبدل، کار دفاع از قلعه هرات را بعهدہ داشت. انگلستان بسرعت واکنش نشان داد. سرجان مک تیل، پزشک انگلیسی که وزیر مختار شده بود و معاون سه وزیر مختار پیش از خود در ایران بود و بخاطر شرکت در انعقاد قرارداد ترکمنچای از دولت ایران نشان الماس هم گرفته بود!! به محمدشاه اعلام کرد که انگلستان تصرف هرات را عملی خصمانه تلقی خواهد کرد. بدنبال این هشدار هیأت نمایندگی بریتانیای کبیر از ایران خارج شد تا اندکی بعد نیروهای نظامی کمپانی هند شرقی جزیره خارک را اشغال کنند و با حمله بسوی بوشهر، محمدشاه را از محاصره هرات منصرف سازند. کاری که با موفقیت روبرو شد.

درست بهنگامی که محمدشاه سرگرم محاصره هرات بود، عثمانی ها ب فکر حمله به ایران افتادند و این بار والی بغداد که از رونق و پیشرفت بازرگانی بندر خرمشهر در برابر بندر بصره خشمگین بود، سپاهی عازم خرمشهر ساخت که مأموریت آن ویرانی خرمشهر امحمره ۱ بود. بخشی از بندر خرمشهر ویران شد و زیان های فراوانی بر بازرگانان این بندر وارد آمد. نتیجه: ظهور دایه های مهربانتر از مادر بود. دیپلماتهای انگلیسی و روسی مقیم استانبول و تهران، کنفرانس ارز روم را برای تعیین حدود مرزی میان دوکشور تشکیل دادند. گفتگو بی هیچ نتیجه ای چند سال بطول انجامید.

دو رویداد دیگر در سال ۱۸۴۲ میلادی بر تیرگی روابط ایران و عثمانی افزود. محمودپاشا، والی برکنار شده سلیمانیه، به محمدشاه پناه آورد. محمدشاه با وساطت نامه ای او را به باب عالی فرستاد و توصیه کرد که محمود پاشا در سمت خود ایفا شود. باب عالی از پذیرش توصیه محمدشاه سر، باز زد. محمدشاه که از ناخواندن توصیه اش خشمگین شده بود، به والی کردستان فرمان داد که به کمک محمودپاشا به خاک عثمانی حمله کند. جنگ به شکست والی اردلان انجامید. مقامات عثمانی به بهانه عدم اطاعت شهر کربلا از والی جدید بغداد، به کربلا لشکر کشی کردند و هفت هزار نفر را که

یشتیر ایرانی و شیعه بودند، بقتل رساندند. محمدشاه که اینک بیمار بستری بود، دستور اعزام نیروهای ایرانی را بسوی عثمانی صادر کرد. نتیجه، بازهم ظهور دایه ها بود. انگلستان و روسیه پادر میان نداشتند تا کنفرانسی با شرکت ایران، عثمانی، روسیه و انگلستان در بز روم تشکیل شود. ریاست هیأت ایرانی را میرزا تقی خان نرمانی [امیر کبیر] بعهده داشت و با میهن پرستی و آگاهی، یک ته و تا آنجا که می توانست در برابر طرحها و توطئه های سایر شرکت کنندگان در کنفرانس ایستادگی بعمل آورد. این پیمان در ۲۱ ماه مه ۱۸۴۷ بامضا رسید.

اگر از دوران زمامداری امیر کبیر بگذریم، سلطنت پنجاه ساله ناصرالدینشاه نیز، جز افزودن بر بار مصایب و تیره روزیهای ایران حاصل دیگری نداشت. همین که تاریخ نویسان به این دوران «عصر بی خبری» و یا «عصر امتیازها» نام گذاشته اند، کافی است تا خلاصه ای از کارنامه پادشاهی پنجاه ساله او بدست آید.

به تعبیری و از دور دست تاریخ می توان گفت اگر همه جنگها و نبردهای دوران قاجاریه، بمنظور از نفس انداختن ایران بود تا برای چپاول و غارت آن مانی وجود نداشته باشد، اینک و بخصوص پس از آن که هرات هم در زمان این پادشاه برای همیشه از قلمرو ایران خارج شد، این شرایط فراهم آمده بود. دربار ملیجک باز و هرمسرای آلوده به فساد و خرافات مذهبی و گهگاهی شکار و یا سفری سیاحتی به اروپا، ناصرالدینشاه را کفایت می کرد و مسابقه نوکری برای بیگانگان و یا افتخار به تحت الحمایگی اجنبیان در آمدن و در برابر هدایایی نا چیز و یا رشوه هایی نه چندان کلان، مصالح و منافع ایران را فدا کردن نیز شاهزادگان تجری و دیوانیان و دولتیان را کافی بود. ملت علیرغم سرزمین ثروتمندش در فقر و تهیدستی، بیسواد و بی عدالتی می سوخت، در حالی که امتیازهای ایران بر باد ده پی در پی نصیب بیگانگانی که راه تهران را در پیش می گرفتند، می شد.

سرمایه داری انگلستان از سال ۱۸۷۲ تهاجم همه جانبه ای را بسوی کشوری که قربانی آنها شده بود آغاز کرد. همه امتیازهای این

دوران ، بدون استثنا از راه اعمال نفوذ سیاسی بدست آمد. امتیاز نامه از سوی ناصرالدینشاه، صدر اعظم، وزیران و رجال ایرانی از يك سو و امتیاز گیرنده بیگانه از سوی دیگر در حضور وزیر مختار به امضا می رسید و سپس مهر سفارت بر ذیل آن گذاشته می شد. کمترین استثنایی با توفانی از اعتراض و تهدید از سوی نمایندگان سیاسی خارجی و بخصوص انگلیسی ها، روبرو می گردید. بارون جولیبوس رویترا، تنها با پرداخت ۶۰ هزار تومان به میرزا حسین خان مشیرالدوله نصدرا اعظم ، ۲۰ هزار تومان به حاج محسن خان معین الملک، و دو رشوه ۴ هزار تومانی امتیازی تحصیل کرد که بزعم لرد کُرن در کتاب ایران و مسأله ایران « کامل ترین و عجیب ترین امتیازی که در طول تاریخ کمتر دیده شده و بموجب آن تمام منابع صنعتی کشوری به يك خارجی تسلیم و تفویض گشته، این امتیاز بوده است ».

ناصرالدینشاه که نمونه کامل تذبذب و باری بهره جویی های دودمان تاجاریه است، در جریان سفر اروپایی خود در پترزبورگ مورد سرزنش شاهزاده گورچاکف وزیر خارجه روسیه قرار گرفت و ناگزیر با بهانه ای که تعلل رویترا در انجام کارها بدست داد، آنرا لغو کرد. اما از دیدگاه سیاسی بهر تقدیر تخم لقی بود که شکسته شده بود و مصایب بعدی را بدنبال داشت.

در سال ۱۸۸۸، دولت انگلستان اجازه شروع کشتیرانی بر روی کارون را گرفت. لندن پنجاه سال برای کسب این اجازه تلاش کرده بود.

در سال ۱۸۸۹ امتیاز تشکیل بانک شاهنشاهی به رویترا داده شد. حمایتگر واقعی دولت انگلستان بود. اما این پیروزی بزرگ برای لندن و سرمایه داران انگلیسی چقدر تمام شد؟. به روایت ابراهیم شیموری در کتاب عصر بی خبری «... رویترا متعهد شد، پس از تشکیل بانک مبلغ چهل هزار لیره انگلیسی بمدت ده سال با تنزیل صدشش به ناصرالدینشاه قرض بدهد و اصل و فرع این پول را از منافعش که بانک باید به ایران بدهد، محسوب دارد...». بانک شاهنشاهی حق انحصاری نشر اسکناس داشت.

دربازگشت ناصرالدینشاه از سفر سوم اروپا، فاجعه امتیازها، به لوج رسید.

- امتیاز لائتاری به منشی فرانسوی سفارت ایران در لندن با دلالی میرزا ملکم خان ناظم الدوله
- امتیاز راه شوسه تهران - اهواز، یحیی خان مشیرالدوله
- امتیاز را کسب کرد. بانك شاهنشاهی ساختمان آن را از طریق قم، لراك، بروجرد، خرم آباد و اهواز بعهده گرفت. اما در واقع یحیی خان امتیاز شصت ساله را گرفت و به انگلیسی ها فروخت .
- امتیاز انحصار تنباکو و توتون [رژی ا. ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان نوشت « کمپانی رژی امتیاز دخانیات را از ناصرالدین شاه گرفت. . . . و به عوض چند کرور به شاه و درباری ها داد»

- امتیاز پرورش کرم ابریشم

- امتیاز انحصار تریاک

- امتیاز تهیه اسفنج

- امتیاز صید مروارید

- امتیاز برگرداندن مسیر رودخانه ها

و بسیاری دیگر از این قبیل که هر يك به ضرر و زیان ایران و تا آنجا بسود بیگانگان بود که گاهی خود از سهولت بدست آوردن آن دچار شگفتی می شدند.

در این میان روس ها هم آرام نبودند. بدنبال الغای امتیاز رویترا، روسیه تلاش کرد امتیاز احداث راه آهن در ایران را بگیرد. اما توفیق نیافت. در سال ۱۸۷۸ میلادی ناصرالدینشاه از دولت تزاری روسیه خواست که او را در ایجاد يك واحد نظامی که بتواند امنیت شخصی او را تأمین کند، یاری دهد. پترزبورگ با شرف پیشنهاد ناصرالدینشاه را پذیرفت و در سال ۱۸۷۹ سرهنگ داماتوویچ در معیت سه افسر روسی و شش درجه دار تزاق وارد تهران شدند و بریگاد تزاق را تشکیل دادند. به روایت محمدعلی مهمید در کتاب تاریخ دیپلماسی ایران « بریگاد تزاق موظف بود که از شاه در برابر ملتش حفاظت کند! ». این بریگاد بزودی بصورت ارتش مجهز ایران

در آمد و طبیعی است که تا چه میزان صاحب نفوذ شده است. روس ها با کسب امتیاز احداث جاده عشق آباد به قوچان، بازرگانی انگلستان را در خراسان از رونق انداختند و اندکی بعد ایران بصورت بازار مهم صنایع پارچه بافی، نفت، و تند و شکر روسیه در آمد.

در برابر بانک شاهنشاهی که نصیب انگلستان شده بود، پولیاکف، سرمایه دار بزرگ روسی در سال ۱۸۹۰، بانک استقراضی را در ایران تأسیس کرد. پیش از او امتیاز صید ماهی در ساحل دریای مازندران به لیانوزوف واگذار شده بود. در سال ۱۸۹۳ و ۱۸۹۵، به ترتیب امتیاز ایجاد جاده از انزلی (بندر پهلوی) تا تهران و از قزوین تا همدان به روس ها داده شد. روسیه همچنین مشتاق احداث راه آهن ایران بود که به دو دلیل مخالفت آشکار انگلستان و همچنین توجهی که در راستای ملی به ایجاد راه آهن سبیری داشت، از آن دست کشید.

انگلستان، هرآن چه را که می خواست در ایران انجام می داد - که به یقین انجام آن در دیگر نقاط به آن آسانی نبود - با اینهمه همچنان دامنه دشمنی با ایران را گسترش می داد. ایران ابر قدرت، ایرانی که در ناتوانترین زمان نزدیک به آن، هنوز یارای آنرا داشت که ولو با فرجامی شکست آمیز جنگهای طولانی با روسیه را ادامه دهد، در زمان ناصرالدینشاه به آنچنان مرحله ای رسیده بود که اینک دیپلماسی بریتانیا سعی در از میان بردن قدرت مرکزی دولت از طریق حمایت از ادماهای تجهیزیه طلبانه داشت. سران ایل بختیاری، شیخ خزعل و رؤسای بلوچ، نخستین یاوران بریتانیا در این تضعیف ملی بودند.

نمایندگیهای سیاسی بریتانیا، کنسولها، شعبه های بانک شاهنشاهی، شرکت نفت، شرکت راه و کشتیرانی، تلگرافخانه ها و مبلغان مذهبی انگلیسی با دامنه تلاش های ضد ایرانی خود کم بودند که اینک باید خودفروختگان قبيله ای هم به آن افزوده شوند. انگلیسی ها خود را طلبکار پانصد هزار لیره ای الغای امتیاز انحصار توتون و تنباکو می دانستند و همین دستاویزی بود تا گمرکات جنوب را نیز

قتل ناصرالدینشاه، ولیعهد بیچاره او را به تهران و تخت سلطنت رساند. از نخستین اقدامات پادشاه جدید تدارک سفر به قصد زیارت اروپا بود. خزانه خالی بود و بانک شاهنشاهی هم وثیقه گمرکات جنوب را برای اعطای وام سیاحتی مظفرالدینشاه کافی نمی دانست. بریتانیا به چانه زدن پرداخته بود. پادشاه جدید، میرزا علی اصغر اتابک را فراخواند تا ترتیب وامی برای مسافرت شاه بدهد. یک سال بعد پای بلژیک ها هم بر سر سفره غنایم بی نگاهبان ایران باز شد. گمرکات کرمانشاه و آذربایجان به آنها واگذار گردید. در سال ۱۹۰۰ میلادی با گرفتن یک وام از روسیه مجموعه بدهی های ایران - آنهم بخاطر هیچ - کاملتر شد. از محل وام دیگری از روسیه بمبلغ ده میلیون منات ویا شرایطی سنگین، مظفرالدینشاه تدارک سفر دوم اروپا را دید. سفر و سفرهایی که جز آبروریزی سودی برای ایران نداشت. مروری بر قسمتی از خاطرات محمود خان احتشام السلطنه، نخستین رئیس مجلس شورایی و از وطنپرست ترین مردان ایران، می تواند گوشه هایی از این نوع آبروریزی ها را تصویر کند:

د... از طهران دستور و اطلاع رسید که برحسب دعوت بعضی از دول !! شاه قصد مسافرت فرنگه دارند و به برلن هم خواهند آمد و قلان تعداد از اجزاء ملتزم رکاب می باشند.

برای من که تا اندک مسبق به حالت اعلیحضرت بودم و اجزاء دولت و درباریان او که از او باش بازار رذل تر بودند را خوب می شناختم، وصول این خبر بهجت اثر! مایه مصیبت و عذاب و ناراحتی گردید. زیرا من تازه به برلن و محل مأموریتم وارد شده و هنوز طرز زندگی و اداره این سلطنت را نمی دانستم. در اولین برخوردها با مقامات سیاسی و دولتی آلمان احساس کردم که چون مانند دولتین روس و انگلیس و حتی بقول خودشان به قدر فزاینده و بلژیک در ایران منافع ندارند. نسبت به سلطنت ما بی تفاوت می باشند... دولت آلمان، پس از اینکه اصل بازدید پادشاه ایران و پذیرایی از او را پذیرفت، قبول پذیرایی از قریب یکصد نفر همراهان که مرکب از صدر اعظم و بعضی از وزراء و درباریان و رجال، تا نوکر و پیشخدمت و قراول و بساول و دلک و روضه خوان و معین لیکاه و امثالهم بود اشکالتراشی می کرد. حق هم با وزارت

خارجه آلمان بود..... این مسائل به هر شکلی بود ترارش داده شد
دولت آلمان را راضی به پذیرایی رسمی از شاه و خلیل همراهان
و ملتزمین رکاب او کردم . تازه بعد از موافقت دولت آلمان مسئله
نشان بمیان آید و مراسلات و مذاکرات و تلگرافات پی در پی در این
زمینه از طهران آغاز شد. از صدر اعظم تا پسر سید بحرینی و قهوه
چی باشی و غیره نشان می خواستند و در اطراف نوع و اعتبار آن نیز
هریک توجهات و گفتگوهایی داشتند.

لنابك امین السلطان برای خودش نشان عقاب سیاه که
بزرگترین نشانهای آلمان است می خواست و دلیل استحقاقش این بود
که روسها بمن نشان سنت اندر دادند و من به ملاحظه اینکه به شاه هم
همین نشان را می دادند قبول نکردم. آلمانها گفتند لپراطور آلمان
میفرمایند اشخاصی می تواند نشان عقاب سیاه داشته باشند که من
خرد شخصاً ایشان را یشناسم..... یکی از ادعای بامزه این بود
که می فرمودند قصه نشان این همه طول و تفصیل ندارد. ما هم متقابلاً
به اجزاء لپراطور و مأمورین دولت آلمان نشان خود را مرحمت می
کنیم! شافل از اینکه هرکس در چهل، پنجاه سال اخیر از دربار
معدلت مدار به فرنگستان آمده نشانهای دولت علیه را یا فرامین سفید
مهر، دوجین، دوجین فروخته یا به عوض انعام به این و آن
بخشیده..... مسئله مهمتر این بود که املیحضرت قدر قدرت از سمت
راه آهن تغییر حالت میدادند و متوقع بودند راه آهن مثل کجاوه های
خودمان لنگان لنگان حرکت کند. این مطلب در دستورالعملها و
مراسلات دولتی مکرر تأکید شده بود که بایستی قطار حامل
املیحضرت آهسته و به میل و دلخواه ذات اقدس حرکت کند و به هیچ
زبان نتوانستیم انعام دولت علیه را متوجه کنم که صدها رشته خط آهن
در هر یک از ممالک فرنگ به یکدیگر اتصال دارد و در هر لحظه
صدها قطار از ایستگاههای مختلف حرکت می کند..... در این
خصوص هم باز دچار اشکالات و اسباب خنده، نزد مسئولین امور
آلمان شدیم..... در قضیه خط سیر ملوکانه که از فرانسه به آلمان
تشریف فرما می شدند تصه مضحك و خنده و خجالت آور دیگری هم
داشتیم و آن این بود که؛ دستور دادند از وزارت خارجه و دولت آلمان
درخواست کنم که خط سیر املیحضرت از فرانسه تا برلن را طوری
انتخاب نمایند که قطار از «آگزاس و لورن» عبور نکند، زیرا خاطر
مهر مآثر از ملاحظه آن نقاط مکدر خواهد شد. یعنی نمی توانستند
تحمل نمایند و با چشم مبارک خود مشاهده کنند که آگزاس و
لورن، ملک طلق و سرزمین تاریخی متعلق به فرانسه در تصرف آلمانها
باشد، ز مادر مهربانتر!! دایه خاتون!! که البته چون طرح این خواهش
بی مزه و ابلهانه از جانب کسی که خود را به زور مهمان کرده

است... دور از نزاکت بود... ترچیح دادم آنرا مسکوت بگذارم. اتفاقاً مختصرتغییری در برنامه مسافرت شاه پیش آمد... در پال منتظر شدیم تا شاه و همراهان نزول اجلال فرمودند. ذات مبارک و ملتزمین رکاب به قطار مخصوص داخل شدند. دعوا و کشمکش بر سر انتخاب اطاق و نشیمن در قطار آغاز شد... در مرض راه هوا ابر و طوفانی شد و رعد و برفی در آسمان دیده شد. حالت املیحضرت برهم خورد. خیلی لز رعد و برق می ترسیدند یا بخودشان بست بودند. فوراً تلگرافی بخط مهندس المالك برای مخابره به طهران، بدستم دادند که مقرر فرموده بودند، فلان مبلغ به توسط سید بحرینی به فلان سید داده شود و جمله و تأکید داشتند که از اولین استاسیون مخابره شود... همه با لباسهای رسمی حاضر و به اتفاق مهماندارها به سالن قطار رفتیم. املیحضرت در روی يك صندلی نشسته با صورت زرد و رنگ چهره پریده و مطابق معمول نکه های سردلری نظامی خود را پائین و بالا انداخته، از زیر کلاه زلفهایش به جلو صورت ریخته و بیرون آمده بود، یا حالتی مضطرب و پریشان تسبیح زرد رنگ سنگ مشهد در دست داشت و مشغول آورد خواندن و تسبیح انداختن بود و به هیچکس و هیچ جا توجه نداشت... يك روز برای املیحضرت مرض لشکر و برنامه سان ورژه در برلن تکرار داده بودند. با اینکه از روز قبل ساعت حرکت را به شاه یادآوری و به ملتزمین رکاب گوشزد کرده و از يك ساعت پیش از وقت ساعت حرکت ترن را به شاه اطلاع دادم و هر دقیقه اصرار می کردم که وقت حرکت ترن می گذرد. استثنایی نداشت و در نتیجه با مدتی تأخیر سوار ترن شدند و ناگزیر برای اینکه به موقع به برلن برسیم ترن با سرعت بیشتر حرکت میکرد.

نریاد شاه از سرعت ترن بلند شد، که نمی توانم تحمل کنم، حال به هم میخورد، سرگیجه گرفتیم، با من دعوا و داد و پیه داد میفرمودند و مرتباً احضارم میکردند که احتشام السلطنه بگو بیواش تر برود، احتشام السلطنه حال به هم میخورد، احتشام السلطنه بگو نگاه دارند... از لحظه ورود سوکب مبارک ملوکانه و همراهان بالاترین اقتضاحات و بدترین رسوایی ها بیار آمد.

برای انجام مراسم سان و ورژه امپراطور آلمان و تمام شاهزادگان سوار بر اسب شده و برای املیحضرت قدر قدرت و همراهان درجه اول هم اسب های سوارى آماده شده بود. کالسکه حامل ذات اقدس به وسط میدان مشق رسید و اسب های سوارى را به نزدیک کالسکه آوردند... هرچه اصرار و التماس نمودیم، املیحضرت از سوار شدن بر اسب خودداری کردند. به عرض رسید اسب آرام حاضر است و اذیت نمی کند. اهداً سفید نبود و فرمودند در کالسکه

می نشینم و کوروك کالسکه را پائین می کشیم !!، خدایا، چه خاکی
بر سرمان کنیم؟؟ در این میدان شاهزاده خانها و زنان امراء و وزراء
و افسران آلمانی که در مراسم سان شرکت کرده اند، در کالسکه نشسته
اند و امپراطور و شاهزادگان و فرماندهان نظامی سوار بر اسب هستند،
چطور ممکن است، اعلیحضرت پادشاه ایران در کالسکه بنشیند
و یگینند از اسب سواری وحشت دارد؟؟... هر بیوقوف که می آمد از
حضور نیسارک بگذرد به شاه عرض میکردم: سلام
بدهد، یکمرتبه، دومرتبه، سه مرتبه سلام میدادند و بعد خسته می
شدند، یا فراموش میکردند و دیگر سلام نمی دادند یا روی خود را
به آن طرف میکردند و به طرف قشون دستی حرکت میدادند، هنوز
ده، پانزده دقیقه نگذشته بود که اعلیحضرت احساس ناراحتی کردند
و اظهار خفگی و خستگی و تشنگی نمودند، دائماً آب میخواستند، امین
حضرت آب !! یک گیلان آب !! و یا هم آب !! آب !!

امین حضرت آبدارباشی با لباس رسمی، فرق در نشان و حمایل
سبز و تمثال بی مثال، در حالی که تا پایین دامن خود انواع نشان ها
و مدال هایی که بر اثر لیاقت و ابراز خدمات درخشان تحصیل کرده
نصب نموده بود، برای اعلیحضرت آب می برد.

داستان آب طلبیدن و خوردن بجای خود، ظرف آب مخصوص
اعلیحضرت در وسط میدان مشق برلن، هیئت و هیبت خنده آوری
داشت. زیرا یک نفر آبدار در حالیکه يك مشك چرمی (حامله بلغار!!)
بر دوش داشت. پشت کالسکه لیستاده بود و هر بار که ذات مبارک
آب می خواستند. امین حضرت ظرف آب خوری مخصوص را از
مشك پر آب نموده بحضور می آورد. حرکت امین حضرت از محلی که
لیستاده بود تا پشت کالسکه و ریختن آب از مشك، به داخل ظرف
هر بار که تکرار می شد، شلیک خنده از اطراف میدان بلند می
شد، اما مگر ذات مبارک ملوکانه به این مسائل توجه دارند؟!... بعد
از آنکه آب خواستن و خوردن چند بار تکرار شد، شروع به باز کردن
تکه های سرداری فرمودند و زلفها شکل دیگر گرفت، سیبیل کلفت
و دراز آویزان بود، آویخته تر شد، قطرات درشت عرق از سر و صورت
سرازیر گردید...، قرار بود که اعلیحضرت پادشاه ایران به اتفاق
امپراطور و امپراطریس و خاقدان سلطنتی و شاهزادگان و ملتزمین رکاب
شاهنشاه ایران و اعیان و رجال آلمان به لپرا تشریف فرما شده برنامه
مخصوص لپرا را ملاحظه فرمایند... هنوز چند دقیقه از شروع برنامه
نگذشته بود که اعلیحضرت از صف جلو، روی خود را به عقب
برگردانده و به من که البته چندصف دورتر نشسته بودم، فرمودند:
تشنه ام، آب می خواهم!!، سبحان الله، امین چه اوضاعی
است؟؟... چاره ای نبود فوراً امین الحضره با لباس تمام رسمی که
لباس سفیر کبیر در واقع به آن زینت و زیور نبود و نشانها و تمثال و

غیره ؛ از جای خود برخاست و برای تهیه آب رخت، هرچه گفت : شما از جای خود نکان نخورید ، پیشخدمت ها برای انجام خدمات حاضر و مأمور هستند ، فایده نکرد و گفت ، بیهوا من پنشینم و پیشخدمت یا دیگری آب برای ولینعتمم ببرد؟ ... چند دقیقه بعد ، مجدداً دستور آب دادند و این کار چند نوبت تکرار شد . يك سرتبه ، بدون مقدمه ، اعلیحضرت از جای خود برخاسته و قصد عزیمت فرمودند . چه شده است؟ حالم بر هم خورده است ، ای لمان ، با این انتضاحات پی در پی چکنم ؟ شاه از سالن اپرا بیرون آمد ... امپراطور پرسید چه شده ؟ گفتم مختصر کسالتی عارض شده و محتاج هوای تازه هستم ، شاه به سالن بزرگ بیرون اپرا آمدند . البته همراهمان هم یکی ، یکی از لژ خارج شدند و برنامه رسمی از سکه افتاد ... همه انتظار دارند ناراحتی اعلیحضرت رفع و به محل اپرا تشریف فرما شوند تا ادامه برنامه را ملاحظه فرمایند ، اصرار فرمودند که می خواهم بروم بخوابم و استراحت کنم . حالا تکلیف این برنامه رسمی چه می شود؟ صدها تن شاهزادگان ، اعیان ، اشراف ، وزراء و لژکان دولت ، سفراء و کور دیپلماتیک با خانمهای آنها که لشب برای معرفی و آشنایی با پادشاه ایران دعوت شده اند ، چه باید بکنند؟ چه خاکی باید بر سرمان بریزیم ؟ بالجمله ، هر قدر قنایح این رفتار را به عرض خاکپای مبارک رسانیدم ، بکلی بی ثمر ماند ، زیرا هیچ امری بنظر مبارک قبیح نبود و اصرار در حرکت فرمودند و به جانب در خروجی راه افتادند ... خدایا ، دیگر چه آبرویی برای من و سلطنتم در این سرزمین باقی مانده است و پس از مراجعت موبک فیروزی کوکب ، در دربار آلمان چگونه می توانم ظاهر شده و به عنوان يك سیاستمدار و بنیانده کشور مستقل و متمدن مرض اندام نمایم ...»

خاطرات احتشام السلطنه ، بکوشش سید محمد مهدی موسوی ، انتشارات زور ، تهران

نمی توان از انگلستان ، عصر امتیازها ، ناصرالدین و مظفالدین شاه گفت و از عالیجناب سرهنری دراموندولف سخنی بمیان نیاورد . او فرزند جوزف ولف از یهودیان آلمان بود که به انگلستان مهاجرت کرد . سر هنری پس از چند سال بعنوان يك سیاستمدار اقتصاد دان در عرصه بین المللی بکار پرداخت و دست کم ده سال نماینده حزب محافظه کار انگلستان در مجلس این کشور بود . وقتی در سال ۱۸۸۷ بعنوان وزیر مختار راهی تهران شد ، پشتیبانان صاحب نفوذی در لندن داشت . عالیجناب سرهنری دراموند ولف عامل اصلی گرفتن امتیاز نامه بانك شاهنشاهی و اجازه کشتیرانی بر روی کارون

بود. امتیازهایی که در مقایسه با تلاش وی برای انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ و امتیاز نامه موسوم به داری، گاهی را در برابر کوه می مانست، او بود که برای ویلیام نوکس داری امتیاز استخراج و بهره برداری نفت گرفت تا شرکت نفت ایران و انگلیس، همچون اسب تروا برای دیپلماسی بریتانیا در آید و او بود که با همتاهای روسی خود قرارداد ۱۹۰۷ را بمنظور تجزیه ایران بامضا رساند.

سرهنری دراموند ولف که با ویلیام نوکس داری آشنا بود، واسطه دوستی او با کتابچی خان ارمنی شد. در سال ۱۹۰۱ کتابچی خان و ماریوت نماینده داری در حالی که توصیه نامه ای از سرهنری برای هاردینگ وزیر مختار انگلستان در ایران در دست داشتند، وارد تهران شدند. اینک انگلستان در ایران با نفوذ از تر از آن بود که نتواند بسرعت امتیاز نامه را بامضای مظفرالدینشاه برساند. این امتیاز نامه هشت سال بعد در دست شرکت نفت ایران و انگلیس بود. فصل تازه تیره روزیها گشوده شده بود. دولت انگلستان تلاش کرد خود را غیر مؤثر در گرفتن این امتیاز و تشکیل شرکت نفت ایران و انگلیس معرفی کند. اما نوشته سر آرنولد ویلسن نویسنده کتاب جنوب باختری ایران را که نایب کنسول بریتانیادر اهواز بوده است، چگونه می توان فراموش کرد که: « وزارت خارجه انگلستان و دولت هندوستان را باید تقدیر کرد که عده ای سرباز هندی به این نقطه (شمال اهواز) گسیل داشتند تا به ایلات و عشایر محلی بنهاند که اگر مانع کار یک شرکت انگلیسی شوند... چه عواقبی برای آنها خواهد داشت ». آیا انگلیسی ها مثل همیشه دروغ نمی گفتند؟ مگر جوزف چمبرلین نگفته بود « تجارت تابع پرچم است ». مظالمی که بر ایران می رفت اندک اندک هشیاری و همگام با آن روحیه اعتراض را در توده های مردم گسترش داد. اینک دیگر جامعه شهری ایران دانسته بود که دربار تاجار به اندیشه تنها چیزی که نیست ملت و منافع ایران است. آنچه سبب عدم انفجار این خشم عمومی می شد، دکانداران دین و مذهب بودند که ضمن استیلا بر همه نهادهای اجتماعی و نفوذ بی سابقه در دربار و همچنین بعنوان ستون پنجم دو قدرت بریتانیایی و روسی، با مانورهای بظاهر مذهبی اما

بدقت سیاسی مدیریت جامعه را بدست داشتند، وقتی اعلیحضرت قدر
تدرت تجری ! از وحشت سرعت قطار بزیر عباى سید بحرینی پناه
می برد، تکلیف سایر افراد از پیش تعیین شده است .

بی کفایتی های دربار قاجار که به تضعیف بیش از حد مملکت
انجامیده بود، ایران را در نامساعدترین شرایط وارد قرن بیستم
کرد. در همان یکی دو سال اول، روسها وانگلیسی ها در اندیشه
تجزیه ایران از طریق تقسیم ایران به مناطق نفوذی خود بر آمدند.

لرد لندون، وزیر خارجه انگلستان در پنجم ماه مه ۱۹۰۲ در
مجلس این کشور، گفت : « دولت پادشاهی انگلستان، برقراری مرکزی
بحری، یا... را در خلیج فارس، از ناحیه هر دولتی که باشد، نوعی
تعدی و تجاوز به منافع انگلستان تلقی می کند و بی تردید با تمام
امکاناتی که در اختیار دارد با چنین اقدامی به مخالفت برمی خیزد»
در نوامبر همین سال ادوارد هفتم، پادشاه انگلستان، بهنگام پذیرش
بنکندورف، سفیر جدید روسیه تزاری، تمایل خود را به استقرار
بهترین حسن تفاهم میان دولت های انگلستان و روسیه، ابراز کرد.

بر این اساس مذاکرات مقدماتی میان لرد لندون و سفیر
روسیه در لندن آغاز گردید. پیشنهاد انگلستان « تعیین اولویت »
برای روسیه در شمال ایران بود. لندن تا آنجا پیش رفت که « دولت
انگلیس از بازرگانی روسیه در جنوب ایران و خلیج فارس سمانت
بعمل نخواهد آورد »، مشکل مختصری در مذاکرات درباره ایجاد
راه آهن وجود داشت که آنهم قرار شد بر اساس « توافق دوستانه »
با انگلستان رفع و رجوع شود.

در ۲۱ اوت سال ۱۹۰۷، آ. نیکلسن، سفیر بریتانیا در
پترزبورگ از طرف دولت پادشاهی انگلستان و الکساندر پتروویچ
ایزوولسکی از سوی دولت تزاری، موافقتنامه ای درباره
ایران، افغانستان و تبت به امضا رساندند. بر اساس این موافقتنامه
ایران به سه منطقه تقسیم می شد که شمال آن در اختیار روسیه
جنوب از آن بریتانیا و بقیه بیطرف بود. سایر مواد قرارداد بیانگر
درماندگیهای ایران و حرص و آرز استعمارگران است، اما بی شبهه
ریاکارانه ترین قسمت آن جایی است که می نویسند: « دولتی

روسیه و انگلیس هر دو متعهد شدند که استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم بدارند!! و چون آرزوی صادقانه آنها اینست که نظم در تمام نقاط ایران برقرار بوده، ایران با آرمی ترقی نماید و...».

بزودی قرار داد پتسدام که بدنبال حضور مؤثر آلمان در عرصه سیاست جهانی میان روسیه و آلمان بسته شد، رقیب دیگری را بر سر سفره غنایم بدون پاسبان ایران، نشانده. آلمان ها که امتیاز احداث راه آهن در خاک عثمانی را بچنگ آورده بودند، در پتسدام، تنها اذعان داشتند که خواستار تساوی حقوق بازرگانی در ایران هستند!! آلمان «منافع خاص روسیه در ایران» را برسمیت شناخت!! و متعهد شد که «درصد کسب امتیاز راه آهن، جاده، کشتیرانی و تلگراف در حدود منطقه نفوذ روسیه در ایران بر نیاید!!».

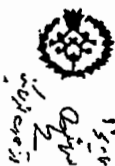
همه این اقدامات بدون حضور و حتی اطلاع دربار قاجار و مقامات ایرانی صورت می گرفت و گاهی فاصله آگاهی سران درباری ایران از چنین تصمیم گیری هایی آن قدر به درازا می کشید که گویی در همه این ایام همه در خواب اصحاب کهن بوده اند.

در چنین شرایطی بود که انقلاب مشروطیت به ثمر رسید، مشروطیتی که با هر معیار سنجیده شود، سرفصل جدیدی در تاریخ ایران بود. مظفرالدین شاه فرمان مشروطیت را صبح گذاشت و اندکی بعد درگذشت. محمدعلی میرزا که با نام محمدعلیشاه به تخت سلطنت نشست، همانند پدرش از بدهکاران عمده بانک استقراضی روس و ایران بود و زیر سایه قدرت بریگاد قزاق از همان مقدار حمایتی از جانب روسیه برخوردار بود که پدر متوفایش. باید با محمدعلی مهمید در کتاب تاریخ دیپلماسی ایران همدلی نشان داد که عقیده دارد «دولت تزاری، شاه را حتی در حدود قلمرو خود یعنی بخش شمالی کشور، آلت حفظ و اعمال سلطه خود می شناخت».

در باره مشروطیت، سخن بسیار است که مجال طرح آن در این کتاب نیست، اما بهر روایتی که آن را قبول داشته باشیم، تاریخ شهادت می دهد که پیروزی انقلاب مشروطیت نه تنها به دخالت بیگانگان در ایران پایان نداد، بلکه اینک بخاطر قانونی کردن همه

مطالبی که در مورد ایران رواداشته بودند و تا حصول به آن بی
پروتر از همیشه تاخت و تاز می کردند. در این تاخت و تاز بیرحمانه
هم تفاوتی میان بریتانیای کبیر و روسیه در آستانه انقلاب نبود.
و همین جا گفتنی است که ادعای بسیاری از بظاهر روشنفکران
ایرانی که انقلاب مشروطیت را ناشی از شرایط انقلابی روسیه می
دانند و محکمترین دلیلشان حضور کسانی نظیر نریمان نریمانوف،
پلشویک در آن است، از پایه، کذب محض است. انقلاب روسیه در
۱۹۰۵ شکست خورد و در بهار ۱۹۱۷ به عمر تزارها، خاتمه داد، حال
آنکه انقلاب مشروطیت ایران در فاصله ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۹ با گذر از
استبداد صغیر، به ثمر قاطع رسیده بود.

دستخطی از ناصرالدینشاه خطاب به سهسالار برای آن که به وزیر مختار روسیه تزاری داده شود. زیبایی و چاپلوسی ناصرالدینشاه در برابر روسیه در واژه واژه این نامه دیده می شود



Handwritten Persian text in the top left corner, including the name 'Qajar' and other illegible script.

Large handwritten Persian text on the right side of the page, likely a translation or commentary on the main document.

Handwritten Persian text on the left side, possibly a date or reference.

Handwritten Persian text in the center, possibly a name or title.

Main handwritten Persian text block, containing the original message or a detailed transcription.

جناب سهسالار اعظم

عریضه جناب وزیر مختار روسیه را در فقره جسارت و دل دزدی شامسون های سرحد آذربایجان دیدم و تماماً را ملاحظه کردم. این دستخطی که بشما می نویسم در حقیقت جواب ایشان است. بدهید ملاحظه کند. اولاً وزیر مختار حالیه و سلف های او، همه خوب فهمیده و دانسته اند که همیشه منظور ما آن بوده و هست که روز بروز، روابط دوستی و اتحاد دولتین ایران

وروس را در اعلى درجه خوبى و نهايت ترقى مشامده نماييم و با اين اتحاد
 و لتاق كارهاى بزرگ انشاءالله بكنيم، اصلاح و تنبيه چهار نفر دزد هرزه
 شاهسون و تصفيه و نظم امور سرحد اردبيل حكايى ندارد كه از آن مضايقه
 شود يا بنظر بى اعتنايى ديده شود. ثانياً پارسال در زمستان براى نظم
 همين امور حاجى ميرزا حسن خان را كه از مجربين درب خانه و نوكر كاردانى
 بود، محض اين امور و اطلاع و نظم آن روانه و مأمور فرموديم، بعضى راپرتهاى
 لورا كه ملاحظه فرموديم در كمال جد و دت مشغول اصلاح و انجام اظهارات
 سرحدداران دولت روسيه بوده است و كمال اهتمام را داشته است و همچنين
 مريض وليعهد و كارگذار خارجه آنرايچان را هم ملاحظه فرموديم، همه دال
 بر اين بود كه در اصلاح اين اموره كوتاهى نكرده اند، حال بهتر اين است
 كه جناب وزير بختار مجدداً صورتى بنويسند و معروض برسند مختصراً، كه از
 امور سرحديه مغان و شاهسون چه امرى باقى مانده و چه كارى معوق است
 و انجام نرسيده است تا بعد از ملاحظه آن احكامى كه لازم است مخصوصاً
 فرموده هر قدر زودتر ممكن شود در اصلاحات آنها سعى بفرماييم. اين نقره
 را هم لازم شد، در اين فرصت يادآورى بكنيم كه خيلى از امور و دعاوى تبعه
 و رعايای اين دولت چه شاهسون و غيره در سرحد معوق است و خاتوارهاى
 نزارى زيادى از شعبه ايالت شاهسون اردبيل و مشكين و غيره در خاك روسيه
 پناه برده و باين دولت موافق عهد و قرار نامه، هنوز رد نشده اند، انشاء الله
 بايد كارگذاران و سرحد داران طرفين در اين مواقع معامله بمثل نمايند
 و مطالب سرحديه دولتئين را بطور خوبى بگذرانند و باز لازم شد، بخاطر
 جناب وزير بختار بياوريم، چنانچه حاجى ميرزا حسنخان را بتازگى مأمور
 اصلاحات سرحديه قرار فرموديم بهتر اين است كه از جانب دولت روسيه هم
 سواى آقرونوچ كه چندين سال است آنجا مشغول است و احتمال دارد بعضى
 راپرتهاى خود را چندان از روى حقيقت نشويسد عوض كرده، يك نفر مأمور
 جديد انتخاب و برقرار نمايند، كمال دوستى و اتحاد ما را با دولت روسيه
 چنانچه هميشه اظهار داشته ايم مجدداً خاطر نشان جناب وزير بختار نماييد.

۹۷ لوى نيل . از عمارت شهرستانك

جناب امین السلطان در خصوص وزنه و آنطور اظهارات سفیر
 کبیر و آن کاغذها که نوشت و جوابی که دادیم تا در آخر آن اظهاری که
 بشما کرد، لازم است فوراً امروز عصری وزیر مختار انگلیس را آورده از روی
 نوشتجات و اسناد که از وزیر خارجه بگیرید، حاضر باشد، با او حرف بزنید
 و صریح بگویید علاوه بر اینکه در امور سرحدیه ما و عثمانی ها، انگلیس و
 روس مداخله دارند و بی اطلاع آنها نباید کاری بشود، شما صراحتاً که
 دولت انگلیس باشید بنوشته تعهد... (ناخوانا) و حفظ خاک ایران را کرده
 اید والان، صریح، سفیر کبیر رسماً آمده است، بمن که وزیر اعظم ایران
 هستم می گوید: یا وزنه را که خاک ایران و در تصرف شما است خالی
 بکنید بروید، یا من می نویسم قشون عثمانی آمده بزور تصرف نماید و آدم
 های شما را بدوانند. این یعنی چه. این نوع اظهارات سفیر چه معنی دارد،
 نرفماً هم وزنه محل حرف و متنازع نیه باشد، دیگر الان که تصرف من است،
 خالی چرا بکنم، تویا در سرحد. مأموری هم از روس و انگلیس (دو کلمه
 ناخوانا) ... باشند، اگر مأمورین تصدیق کردند که خاک عثمانی است ما فوراً
 تخلیه بکنیم، اگر مال ما است که در تصرف داریم و داشتیم از حالا چرا خالی
 کنیم. خلاصه، خیلی سخت با ایلچی انگلیس حرف بزنید و او را وادارید که
 فوراً به اسلامبول و لندن تلگراف کند که نکند عثمانی ها خود سر حرکت بی
 قاعده نمایند. البته الان ایلچی را خبر بکنید که یکساعت بفرود مانده منزل
 شما بیاید و ولف در طهران هم سفیر کبیرا خلیل خالد بیک، سفیر عثمانی
 را دیده او را از این نوع حرکات ممنوع دارد.

متن گزارشی است از امین السلطان (تابک) به ناصرالدینشاه که از
لغای قرداد رویتر حکایت می کند.

Handwritten text in Persian script, arranged in a circular pattern. The text is dense and appears to be a transcription of a report or a collection of notes. The script is highly stylized and difficult to read in detail, but it follows a circular arrangement around a central point.

تربان خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شوم عمل بارون
 رویتر بحمدالله تعالی و به اقبال بلند همایون ختم شد. قرار نامه مبادله و
 نوشتجات لازمه گرفته شد که تمام آنها بامضای سفارت انگلیس رسیده است
 و صبح البته تقدیم خاکپای جواهر آسای همایون خواهد شد، گذشتن این
 عمل را به هیچ چیز غیر از بخت بلند همایون حمل نمیتوان کرد، یکی همین
 خود قرارنامه بود که قباله تمام ایران و در دست انگلیس بود و اگر دولت
 انگلیس هم صلاح خود را در اجرای آن نمیدید امکان داشت که بدست
 دولت دیگری داده شود و اسباب زحمت شود و تا قیامت لهران آسوده
 نباشد، باقی نواید آنها انشاء الله بهرور معلوم خواهد شد. صورت تلگرافی
 برای تمام مأمورین دولت علیه که در خارجه هستند نوشته شد، بنظر آفتاب
 اثر همایون میرسد و اگر صحیح است مقرر خواهد شد که همین فردا تلگراف
 کنند، باعتبار این غلام خیلی لازم است، چون مختصر است، قیمت تلگراف
 ها هم زیاد نخواهد شد. وزیر مختار انگلیس، علاوه بر آنکه این کاغذها را
 امضا کرده است، خودش هم کاغذ رسمی خواهد نوشت که اظهار استان از
 ختم این مسئله باشد، محض اطلاع خاطر مهر مظاهر همایون شاهنشاهی
 جسارت شد. الامر للاتدس الا علی مطاع

دستخط ناصرالدینشاه در بالای گزارش چنین است :

جناب امین السلطان حقیقتاً انصافاً در این مسئله و ختم عمل
 خدمتی بدولت کرده اید که دوست و دشمن اقرار و اعتراف دارد، صدها هزار
 آفرین بر شما وبدون اینکه من بشما اصرار کنم، خود از روی غیرت و ملت
 پرستی خدمت را انجام داده اید، البته در تلگراف بهمه مأمورین باید اطلاع
 داد. لازم است .

دستخطی است از ناصرالدینشاه برای ظل السلطان در امتهان. شاه
 همچون کارگزار بانك شاهنشاهی در فكر حفظ منافع بانك است!

خردمندان
 بگفتن که هر چه بخواهید در این امر
 بر زمین نهاده و دیگر بگفتن
 در زمین نهاده و دیگر بگفتن
 قول آن مولانا را
 قوی بگویند پس در نظر دادند
 نیز در داد اگر نه آنرا
 از آن بود و او را
 در مقام دادند
 خلدن و نه
 که نه از این
 ترسیدند
 درم کوه
 آنرا خفته
 شکر بیست
 در زمین
 منور و بیست

ظل السلطان میدانید که عمل بانک انگلیس ها بموجب يك ترار نامه
 که باضای ما رسیده است برقرار شده است . دیگر امکان ندارد که بتوان
 او را منسوخ کرد یا فصول آن را که یکی از آنها تقویت دولت است در عمل
 داد وستد بانک، تغییری داد. اگر خدای نخواستہ بهانه بدست آنها داده
 شود و ادعای ضرر و خسارت بکنند ده مقابل بالاتر از عمل رژوی تنباکو ضرر
 بدولت خواهد خورد. حالا چندی است که رئیس بانک طهران کاغذها می
 نویسد و شکوه می کند که در اصفهان تریب هشتصد هزار تومان معامله و داد
 وستد دارم، ظل السلطان در وصول آنها تقویت نمی کند و آخوندها برای ما
 بازی در می آورند که این کار شرعی نیست و طلب بانک را نباید کسی
 بدهد. خوردن پول کفار حلال است ، و خیلی شکوه دارد و بی مزگی می
 کند. شما نوکر ماعقل دولتخواه ما هستید، میدانید اگر خدا نکرده يك بهانه
 بدست اینها بیفتد چه ما خواهند کرد و در حقیقت دولت ایران در ضرر این
 کار تمام خواهد شد. البته طوری بکنید که رئیس بانک اصفهان راضی باشد.
 بهر کس پول داده است یا میدهد، پولش را وصول کرده در سر وعده
 برسانید و زیاده از اندازه مراتب این کار باشید که سبب عیبی بکنند و باید
 طوری بگذرد که رئیس بانک آنجا بر رئیس بانک طهران اظهار رضایتی بکنند.
 زیاده چه تأکید شود ۲۱۱

عقد صلح
 صلح بین صاحب دولت و دولت
 صلح بین دولت و دولت

بسم الله الرحمن الرحیم
 اینک صلحی است در حق شیلات شمال
 در حق دولت ایران و دولت روسیه
 که در تاریخ ... در شهر ...

این صلح در حق شیلات شمال
 در حق دولت ایران و دولت روسیه
 که در تاریخ ... در شهر ...

این صلح در حق شیلات شمال
 در حق دولت ایران و دولت روسیه
 که در تاریخ ... در شهر ...

این صلح در حق شیلات شمال
 در حق دولت ایران و دولت روسیه
 که در تاریخ ... در شهر ...

این صلح در حق شیلات شمال
 در حق دولت ایران و دولت روسیه
 که در تاریخ ... در شهر ...

این صلح در حق شیلات شمال
 در حق دولت ایران و دولت روسیه
 که در تاریخ ... در شهر ...

این صلح در حق شیلات شمال
 در حق دولت ایران و دولت روسیه
 که در تاریخ ... در شهر ...

این صلح در حق شیلات شمال
 در حق دولت ایران و دولت روسیه
 که در تاریخ ... در شهر ...

قربان خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شوم لیانازوف مستاجر
 شیل آمده، تا حالا اینجا بود. قریب دو ساعت گفتگو کردیم و او را از تمام
 خیالاتی که داشت از دادن تخفیف و اینکه دولت رودخانه سفیدرود را
 بطوری که او می خواهد ببندد که اقلاً بیست هزار تومان خرج دارد، انداختم
 و گفتم امکان ندارد و من نمیتوانم در این فقرات با شما قرار و مدار می بدهم.
 بعد رفتیم بر سر تجدید قرار نامه، دیگر اگر بخواهم مرض کنم که چقدر در
 این مسئله حرف زدیم و به چه استادی اینفلام خانه زاد برداشت مطلب را
 کردم، همینقدر جسارت می کنم که قرار شد سالی چهار هزار تومان علاوه
 بدهد که در سالی شصت هزار تومان نقد داده شود و قسط را هم مثل همان
 قرار نامه اولی که با سه سالار مرحوم بسته بود، بدهد و تفاوت تنزیل همین
 فقره تغییر قسط البته سالی پنجهزار تومان بلکه بیشتر است. قرار نامه هم ده
 ساله بسته خواهد شد و چون به او حالی نموده ام که دیناری خرج ندارد،
 عمل باینطور گذشت. بدیهی است که اگر غلام خانه زاد هم مثل سایرین طمع
 داشت هرگز نمیتوانست این طور قرار می بدهد، اینها تمام از اقبال همایون
 است. ابدأ این غلام اظهار خدمت نمی کند و این خدستهای جزئی قابل
 عرض و اظهار نیست. خداوند جان ناقابل این غلام را تصدق خاکپای
 همایون بگرداند. زیاده قدرت جسارت ندارد. الامر الاتقدس الا علی مطاع

ناصرالدینشاه در بالای گزارش نوشته است:

جناب امین السلطان عمل از این بهتر نمی شود که با لیانازوف
 گذرانده آید. علاوه بر محسنات دخل و خرج، محسنات پللیکی [پلیتکی] هم
 در این وقت دارد. هزار آفرین بر شما

امتنان نامه سرفرانک. ث . لاسلز گویای آن است که چگونه پادشاه
تجری به وزیر مختار کشوری که بزور ترادادی را به ایران تحصیل می کند
و پس از الغای آن بزور خسارت تعیین می کند، بابت مقروض کردن ملت
ایران در جریان وام پانصد هزار لیره ای تشکر و سپاس بعمل آورده است.

اهل دهر و دهر دم حرف در حرفه بهرست ایتر همه امر

دعوت ایتر همه امر بر حسب و کج مبارک می در نمود. در خسته در آوازه که در باب همه سپهر

رو می خاست غیر ضمانت میسر هر درود در نهاد درود و وقت درود. در نهاد احوال درود و درود

فرود در همه در مبارک بهرست ایتر همه امر در ایتر همه امر مبارک می در نمود. در همه

روز مردم در همه در همه در همه در همه در همه در همه در همه در همه در همه در همه

بستان نیت ایتر همه امر در همه در همه در همه در همه در همه در همه در همه در همه

نفس دانه که در همه بهرست ایتر همه امر در همه در همه در همه در همه در همه در همه در همه

معه در همه در همه در همه در همه در همه در همه در همه در همه در همه در همه در همه

در همه در همه در همه در همه در همه در همه در همه در همه در همه در همه در همه

Handwritten signature

با کمال توقیر و احترام مکشوف رأی ملوکانه اعلیحضرت اقدس
شهریاری میسازد

اعلیحضرت اقدس شهریاری بموجب دستخط مبارک این دولتخواه را
سرافراز و از اقداماتی که درباب وجه استراض برای پرداختن خسارت کمپنی
اکمیانی [دخانیات شاهنشاهی بعمل آورده بود، اظهار تدردانی و رضایت
فرموده بودند، لهذا با کمال توقیر و احترام تشکرات قلبی خود را شهود
رأی مبارک اعلیحضرت شهریاری میسازد. از اینکه مستقیماً بنگارش دستخط
مبارک این دولتخواه را سرافراز فرموده بودند، مراحم ملوکانه را در حق خود
به اعلا درجه مشاهده نموده، نهایت خرسندی را دارم. از اینکه در موقعی که
دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان نهایت اهتمام را برای معاونت دولت آن
اعلیحضرت بعمل میآورند، این دولتخواه واسطه میان بوده است. یتین
دلرم که امید اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بر اینکه روابط دوستی دولتین
ایران و انگلیس روز بروز افزوده شود، مطابق است با مقاصد دولت متبوعه
این دولتخواه، چنانچه در این موقع این معنی را کاملاً و آرزوی خودشان را
بریتای استقلال اعلیحضرت همیون [همایون] شاهنشاهی، مخصوصاً به
ثبوت رسانیده اند، به اعلیحضرت اقدس شهریاری اطمینان می دهد که این
دولتخواه در استحکام و برقراری روابط دوستی که خوشبختانه میان دولتین
علیتین حاصل است، دقیقه کوتاهی ننماید. در خاتمه این عریضه اظهار
امید می نمایم که سفر حالیه اقدس شهریاری مفید نواید کلی و مرضی خاطر
اعلیحضرت اقدس شهریاری باشد. ۱۹ سی ۱۸۹۲ فرانک لاسلز

ادوارد هفتم و مشروطیت ایران

بلژیک آغاز کرد، انگلستان حمایت کرد و روسیه بمقابله برخاست. این شمای خارجی انقلاب مشروطیت ایران است. انقلابی که خونها برای آن ریخته شد و سر بسیاری از وطنپرستان را بالای دار برد نیز باید بنوعی با بیگانگانی که ایران را عرصه غارت قرار داده بودند، ارتباط پیدا می کرد.

بی تردید در بررسی تاریخ انقلاب مشروطیت ایران بیرحمانه تر از این نخواهد بود که خشم روز افزون، نارضایتی ملی و نفرت عمیق عمومی ملت ایران از کارنامه سیاه قاجارها را نادیده گرفت و حضور غرور آمیز ملت در صحنه انقلاب را یکجا به حساب دکانداران دین بعنوان رهبران روحانی و یا بلشویکهای گریخته از دست تزارو یا نوکران دست و دهن آلوده بریتانیا گذاشت و آنها را رهبران این نهضت بزرگ ملی دانست. کاری که متأسفانه تا کنون بسیار انجام شده است و با حقیقت فاصله بسیار دارد. نیمی و نیم بیشتر سیاهکاریهای دوران

تاجار ناشی از سلطه و نفوذ همین دکانداران دین بود. سلطه و نفوذی که حتی در دربار صفویه نیز تا به این پایه نرسیده بود. روحانیون حتی اگر نپذیریم که برای حضور در انقلاب مشروطیت مأموریت داشتند باید بر اساس شهادت تاریخ و اسناد قبول کنیم که بر موج سوار شدند و به مقصد نرسیده از موج پیاده شدند. سنتی که متعلق به همه دکانداران در همه مذاهب است. فهرست نام روحانیان حقوق بگیر از بریتانیای کبیر از محل عایدات راجه اود در هندوستان و تضاد آشکار روح دموکراسی - که در مشروطیت و قانونگذاری تبلور می یابد - با لایتنهای بودن فرمانهای تغییرناپذیر آسمانی، کم ترین قرینه ای است که بر این مأموریت گواهی می دهد.

از آن سو، اقدامات و کردار و رفتار انگلستان و روسیه در برابر انقلاب پایتی های مشروطیت آنچنان دشمنانه و عناد آمیز است که جای هیچگونه تردیدی در ناسازگاری آنها با بخش های ملی این جنبش باقی نمی گذارد.

به تاریخ رویدادها و اسناد، نقب بزنیم، بی آن که قصد یک تحلیل همه جانبه - که این کتاب فرصت آنرا ندارد - در میان باشد. مظفرالدینشاه با وامی که گرفته بود به سفر دوم اروپایی خود رفت و با آبروریزی هایی که پیا کرد، دست خالی از سفر برگشت. در انگلستان لرد لنزدون وزیر امور خارجه برای مظفرالدینشاه تقاضای نشان ممتاز زانو بند - عالیترین نشان دولت انگلستان - کرد. ادوارد هفتم با آن موافقت نکرد. ناصرالدینشاه آنرا از ملکه ویکتوریا گرفته بود. هنوز عرق تن پادشاه پیر تاجار از این سفر بیهوده خشک نشده بود که در پایتخت او، طی یک برنامه رسوایی برانگیز، تاج السلطنه خواهر زیباروی شاه را با کالسکه اش از جاده عبدالعظیم ربودند و ده روز او را در اختفا نگاه داشتند. خبر بسرمت برق و باد در سراسر ایران بلا زده پخش شد. وقتی روز روشن، خواهر شاه را در پایتخت می ربایند، پیامی نیز همراه با این رویداد ناخجسته بگوش ملت می رسد. حمایت بی دریغ سفارت انگلستان از خانها و رؤسای عشایر که بمنظور از میان بردن قدرت حکومت مرکزی طراحی شده بود اینک در مرحله ثمر رسانی بود. دولت به ریاست اتابک - دلال

وام گیرنده برای مظفرالدینشاه - برای پرداخت حقوق و هزینه های ضروری دچار تنگدستی بود. اتابك به اعتبار شخصی خود دو بیست هزار لیره از بانك شاهنشاهی قرض گرفت، اما افلاس خزانه مملکت با این مختصر درمان پذیر نبود. اداره گمرکات ایران بعهده بلژیکی ها به ریاست نوز بود، نوز و همکارانش هر قدر یا روس ها کنار می آمدند درکار بازرگانان انگلیسی اشکالتراشی می کردند. در همین ایام سروکله کشتی های روسی هم در خلیج فارس پیدا شد، لندن دچار وحشت بود. اداره گمرکات به تحریک روسها يك سد بزرگ در ساحل لیرانی خلیج فارس در برابر انگلیسی ها قرار داد. سد جدید قرنطینه نام داشت. بهانه ایجاد قرنطینه بزم چیرول دیپلمات انگلیسی « انتقال میکرب طاعون از کالاهای تجارتی هندبه خراسان » بود. روس ها يك خط ممتد در سیستان و خراسان بوجود آوردند و قزاقها پاسداران این خط شدند که مبادا میکروب طاعون از هند به ایران و ترکستان منتقل شود. به این ترتیب بود که انگلستان ناگزیر به مذاکره با روسیه بمنظور انعقاد قران داد ۱۹۰۷، گردید. اما پیش از آن برای درهم شکستن قدرت گمرکات و همچنین مقابله با ترقی روز افزون بانك روس و ایران که توسط اتابك علیه بانك شاهنشاهی صورت می گرفت، درهای گنجینه راجه اود باز شد و دکانداران دین چون سربازان جان برکف به کفک شیر پیر بریتانیا آمدند. شبکه های مسجد بکار افتاد و اعتراض ها با درخواست برکتاری مسیو نوز و اتابك آغاز گردید. انگلوفیل های دریاری نیز بجای کمانچه دربار، ساز لندن را گوش می کردند. این اعتراض ها اگر چه مؤثر بود اما کارساز نبود. دکانداران دین در ایران آن قدرت لازم و کافی را نداشتند. باید از نجف کاری صورت می گرفت. آخوند ملامحمد کاظم خراسانی، آخوند ملا عبدالله مازندرانی، آخوند ملا محمدشراپیبانی و حاجی میرزا حسین تهرانی از نجف بطور ناگهانی به دلشوره اوضاع ایران افتادند ویر شعله های آتش افزودند. بخواست شاه اتابك استعفا دادو بی درنگ بقصد مکه تهران را ترك کرداما در استانبول زیارت چین و ژاپن و امریکا را بر خانه خدا ترجیح داد و بسوی این کشور ها سرزیر گردید. جانشین اتابك، بمراتب از خود او بدتر بود.

ناصرالدینشاه، فراش های دربار را هم از او شایسته تر می دانست. این شخص عین الدوله بود. بی تدبیر سختگیری که گفته اند در حکومت مازندران دستور داده بود به پای مجرمی نعل اسب بکوبند و این شقاوت غیر انسانی انجام شده بود. ادیب المالك فراهانی پس از این انتصاب گفت: « شاه از تبار خویش وزیر اختیار کرد ». پاداش این انتصاب تهیه هزینه سوم سفر مظفردینشاه به اروپا توسط عین الدوله آنها با جمع آوری اعانه از حکام و وزیران و همچنین فروش مشاغل و عنوان های درباری بود.

روایت مخبر السلطنه هدایت در کتاب گزارش ایران را مرور

کنیم:

«.....ایران را بی سر و سامانی و پریشانی فراگرفته. روس از يك سو می کشد، انگلیس از يك سو. دولت يك جا بیست و دومیلیون و نیم روپل در صدی پنج، يك جا یازده کروور در صدی چهار به دولت روس مقروض است و دو بیست و نود هزار لیوه به انگلیس گمرکات وثیقه قرض است. خزانه خالی است و دولت محتاج پول. بودجه منظمی در کار نیست. بالمقاطعه، حکام پیشکش به شاه و مبلغی به اجزای دربار و صدر اعظم می دهند و می روند تا به بخت و اقبال یا بقره تعدی چه وصول کنند. به انواع اساسی از رعیت جنس و نقد گرفته می شود. مردم، آنکه در شمال است خودش را به روس بسته و آنکه در جنوب است به انگلیس. و زرا چشمان به دهان سفارتین است. اکثر علمای طهران سر به سفارت سپرده اند. به روس کمتر به انگلیس بیشتر.....»

گزارش ایران. مخبر السلطنه هدایت. چاپ تهران

سفارت بریتانیا با برکناری اتابک هم به مقصود خود دست نیافت. نوز هنوز بر سرکار بود. اندکی بعد بالماسکه ای در تهران برگزار شد که مسیو نوز بلژیکی با لباس تمام عیار آخوندی در آن شرکت کرد. اسلام باز بخطر افتاده بود و شبکه مسجد باردیگر کار خود را آغاز کرد. حادثه دومی نیز بدست علاءالدوله حاکم پایتخت روی داد که بمثابة ریختن نمک بر زخم اعتراض ها بود. حاکم تهران در جریان مبارزه با احتکار قند و شکر، چند بازرگان را دستگیر و چون بی اعتنا به توصیه روحانیان آنها را شلاق زده بود، نه تنها اسلام که این بار عدالت هم در معرض خطر بود و بنا براین باید

ایجاد عدالتخانه، شعار همگانی گردد. آخوندها با تدارک تظاهرات و
 نمایش های منبر و مسجد، بر کانونها وانجمن های مخفی چندی که در
 سراسر کشور بمنظور کسب آزادی و اصلاح امور تشکیل شده بود
 و سفارت انگلستان هم از آن آگاهی داشت، پیشی گرفت. دولت مستبد
 عین الدوله بمقابله برخاست. روحانیان به شهر ری کوچ کردند تا از
 مصونیت اقامت در شاه عبدالعظیم استفاده کنند. سفارت بریتانیا،
 بهیچ روی تحمل دوری از علمای اعلام را نداشت. انگلو فیل ها براه
 افتادند. روایت ابراهیم صفایی در کتاب رهبران مشروطه است که
 «بعضی از رجال و شاهزادگان که خواستار تغییر اوضاع بودند نیز با
 فرستادن پول آنان را کمک کردند». رفت و آمدها پیاپی شد تا آن که
 سرانجام به وعده های شاه همگی به تهران باز گشتند. سروصداها
 بامید انجام وعده های مظفرالدینشاه خوابیده بود که حادثه مسجد
 جامع تهران پیش آمد. کشته شدن یک طلبه برای شوراندن جمعیت
 خشمگین - که در تاریخ ایران نمونه های فرلوان دارد - آزمایشی
 است که سفارت انگلستان هرگز از آن ضرر و زیانی ندیده است. بر
 اثر قتل این طلبه جوان که طبق معمول توسط سربازان دولتی کشته
 شده بود، مراسمی در مسجد جمعه برگزار شد. بدستور سپهدار
 خلعتبری سربازان به مسجد هجوم بردند. و با زطبق معمول درست
 « یکصد نفر » کشته شدند. مقابله دولت شدید بود و این بار توسل
 روحانیان باید بمقام بالاتری در مذهب باشد. قم جای شاه عبدالعظیم
 را گرفت. سفارت انگلستان لحظه ای از دلسوزی باز نمی ماند.
 فردای روز حادثه نه نفر از بازرگانان و کارچرخانان اصناف که
 تمشیت امور بازار را در دست داشتند به توصیه سید عبدالله بهبهانی و
 پس از مکاتبه و مذاکره با گراننتدوف کاردار سفارت روس راهی
 سفارت انگلستان شدند تا از حمله سربازان دولتی در امان باشند.
 خواستها هنوز بر محور تأسیس عدالتخانه بود. بزودی عده پناهندگان
 به هشت هزار نفر رسید. عین الدوله بسرعت نظامنامه ای برای ایجاد
 عدالتخانه نوشت و آن را به سفارت فرستاد. اما کمی دیر شده بود.
 پناهندگان بجای عدالتخانه، برقراری حکومت مشروطه می
 خواستند. خبیر مخاپیره نلگرامی از سوی ادوارد هفتم خطاب به

مظفرالدینشاه که از او خواسته بود « بتقاضای مردم توجه کند و از ملت خود رقع ظلم بنماید » به گوش ملت زودتر از گیرنده اصلی تلگراف رسید. در کنار فخرالاسلام، سیدعبدالحسین واعظ و شیخ علی زرنندی، منشی های سفارت بریتانیا هم سخنرانی های مفیدی برای پناهندگان ایراد می کردند. سرانجام عین الدوله از کار برکنار شد و مظفرالدینشاه در آخرین روزهای عمر خود فرمان مشروطیت را امضا کرد. وقتی نخستین انتخابات مجلس برگزار گردید و مظفرالدینشاه برای گشایش آن به مجلس آمد، هنگامی که نظام الملک پیام او را می خواند، همگان دیدند که پادشاه فرتوت و بیمار قاچار اشک بچشم دارد. مجلس اول، گرفتاریهای خاص خود را داشت. دولت مشیرالدوله نائینی هنوز آن را يك بازی می دانست و بهمین جهت هم در جلسه معرفی دولت، کسر شأن خود دید که در آن شرکت کند. در یکی از جلسات ماهانه نیز به نمایندگان، بصراحت گفت « دولت مشروطه نداده. يك مجلس داده که بتشینید و قانون وضع کنید و این حرفها مربوط به وکلا نیست. وکلا حق دخالت در سیاست ندارند. [!!]».

رویدادهای بعدی، ماهیت بخش خارجی انقلاب مشروطیت را علنی کرد. جنگ دیپلماسی روس و انگلیس بی هیچ تغییر نشانه ای ادامه داشت. بریتانیا که با سوء استفاده از انقلاب مشروطیت می خواست بجای دست وپای گسترده شده اختاپوس روسی، تارهای امپراتوری انگلستان را بتند - هنوز قرارداد ۱۹۰۷ بسته نشده بود - آنرا آسان نیافت. ملت به مشروطه اش رسیده بود و با سفارت کاری نداشت. محمدعلیشاه که به اندازه کافی در تبریز توسط روس ها آموزش دیده بود، بیش از آن بسوی پترزبورگ اشتیاق داشت که بتوان او را در سلك مریدان لندن در آورد. برکناری مشیرالدوله نائینی و انتصاب حضرت اتابك به مقام صدارت عظمی، در واقع رشته شدن پنبه های بریتانیا بود. فعالیتهای سفارت در دو بال داخلی و خارجی آغاز شد. مجلس تازه گشایش یافته، صحنه فحاشی و برخوردارهای تند شد. نوك حمله بسوی محمدعلیشاه بود تا او را که تربیت روسی داشت عصبانی کنند. حادثه سوء قصد به اوتوسط

کمیته انقلاب، نقطه جدایی همیشگی محمدعلیشاه و دوستداران مشروطه شد. از این سو، در فوریه ۱۹۰۷ تحریم کالاهای خارجی و بیشتر قند و پارچه های ابریشمی روسی در تبریز آغاز شد. دامنه این تحریم به تهران و اصفهان هم رسید. در پایان همین سال تحریم شرکتهای کشتیرانی انگلیس در جنوب ایران صورت گرفت و شورشهایی در مراکز استخراج نفت داری رُخ داد. سربازان انگلیسی به منطقه اعزام شدند. کنسول هم با سرعت به محل رسید تا در حضور لو شرکت کنندگان در شورش را در معابر عمومی شلاق بزنند. روحیه لیبرالیسم سفارت بهنگام تحصن مشروطه خواهان از میان رفته بود. انگلستان به این نیز اکتفا نکرد و به جنوب لشکر کشید. اکتبر ۱۹۰۷، ماه لشکر کشی بود. کشتیهای توپدار انگلیسی وارد کارون شدند. یک فروند رزمناو در ساحل جزیره هنگام پهلو گرفت. رزمناوهای دیگر در بندر عباس و چاه بهار لنگر انداختند. سال بعد، مناطقی در بلوچستان و کرمان توسط نیروهای انگلیسی اشغال و تصرف شد. روس ها رودست خورده بودند! خطر میکروب طاعون داشت از میان می رفت.

در کشاکش رقابت های تنگ و فشرده روسیه تزاری - که خود در درون کشور مشکلات بسیاری داشت - با بریتانیای کبیر، در ایران، روابط مشروطه خواهان با دربار محمدعلیشاه که از حمایت علنی روسیه و قزاقهای روسی بفرماندهی کلنل لیاخوف برخوردار بود، به ناهنجارترین شکل خود رسیده بود. همه راههای آشتی بسته بود. اینک هر دو سیاست روسی و انگلیسی از پیشرفت این اختلاف ها به هراس افتاده بودند. حتی در پترزبورگ، آخرین تزار روسیه از دست انقلابیون ایران در خشم بود. خشمی که سبب لشکر کشی روسیه به ایران بدون دفاع شد. سربازان روسی وارد بندر انزلی شدند و همانند انگلستان بر عده محافظان نمایندگان روسیه هم انزوده شد. در آوریل نیروهای نظامی تزار وارد تبریز شدند و بدنبال اشغال آذربایجان قیام ملی تبریز را در هم کوبیدند. حادثه ای که دوماه بعد در رشت و قزوین تکرار شد و آنگاه دامنه اش به اردبیل و مشهد نیز رسید. در همه این سرکوبی ها، نیروهای تزاری تأیید رقیب

انگلیس خود را به‌مراه داشتند، این را هر دو طرف، تأیید تاریخی کرده‌اند.

همه این گرفتاریها کم بود، به تحریک آلمانی‌ها، عثمانی‌ها هم وارد معرکه شدند و متصرفاتی را که از سال ۱۹۰۵ در آذربایجان داشتند، گسترش دادند.

وحشت از انقلاب ایران که دیگر سایه خارجی بر سر آن نبود، همه دولت‌ها را فراگرفته بود. در ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹ محمدعلیشاه از سلطنت خلع شد.

تقدیر مشروطیت ایران این بود که در این مرحله نیز «فداییان نیروهای مسلح انقلاب دموکراتیک» از شمال انقلابی و خانهای ایل بختیاری بعنوان دست‌نشاندهائی که توسط بریتانیا مسلح شده بودند، از جنوب به فتح تهران توفیق یابند. سردار اسعد بختیاری - رئیس ایل - اندکی پیش از لشکرکشی به تهران از لندن بازگشته بود. سفری که طی آن به حضور سر ادوارد گری نیز پذیرفته شد. آیا می‌توان روایت ژنرال سرپرسی سایکس را در کتاب تاریخ ایران باور کرد که نوشت: «سردار اسعد این اندیشه را در سر می‌پروراند که سلطنت بختیاری را بجای قاجاریه بنشانند»؟!.

روح قرارداد ۱۹۰۷ هم‌جا متجلی شده بود.

ریش سفیدان دربار، فرزند خردسال محمدعلیشاه - احمد شاه - را به تخت سلطنت نشاندهند. عبدالملك و پس از مرگ او ابوالقاسم ناصرالملك به نیابت سلطنت رسیدند. محمدولی خان سپهدار تنکابنی نخست وزیر شد و بختیاری‌ها در تهران رهبری را بدست گرفتند.

گفتنی است که علیرغم افکار عمومی، سردار اسعد بختیاری و سپهدار تنکابنی در مقام هیأت موقت مأمور اداره مملکت، نخستین کارشان به توصیه دوفسارت روس و انگلیس ابقای بریگاد قزاق بود و برای افسران و قزاقان و افراد قزاقخانه و وابستگان‌شان که در رویدادهای دو سال اخیر، علاوه بر توپ بستن مجلس، مرتکب مظالم دیگری هم شده بودند، عفو عمومی تصویب کردند.

فراموش نکنیم که در ارتباط با این کتاب، اینهمه رویدادها تا کودتای ۱۳۹۹، تنهاده تا چهارده سال فاصله دارد و شاید انگیزه‌ای

مناسب برای تغییر موضع فکری کسانی باشد که سالهاست فریاد زده اند، رضا شاه مشروطیت و آزادی های منبث از آن را لز میان برده است. البته می توان درباره معنای آزادی و دموکراسی برداشت های متفاوتی داشت.

سوله شکرکم ایامی یکم ابراه

عصر چهارشنبه ۲۵ ژانویه

دزگرف عمیزت این کتیه در ابراهیم اول
مکلف نعلم ال بعدال بحر که چهارشنبه ۲۵ ژانویه بقوله انفسیر کتیه
جود که نموده بعد سه تکی در لغات متراجم و لاده و لغویست
ممن رو بسا لگرم روفانی در کتیه رعیت تا سف و تلم شرم
حوار عظیم سارا عباس عدالت و شور ارتقا رجوع نمود و بعد لازم
بر لاده در چندت بعد از عمیزت نه پناه، اللله العالی لعلهم کتیه
خواهش سفانه مهاس نور ارتقا کتیه را با انها رجوع و رفع لعلهم
بسمع قوله اصفا و رفع لغات را شیفا در لغت ابوه و حود
خواهش و زیند دولتم

بسم الله الرحمن الرحیم
خداوند واک اعظم
مظفرالدین شاه قاجار
۱۳۱۹
از اتابک اعظم
درخواست وام
مظفرالدین شاه قاجار
۱۳۱۹
بسم الله الرحمن الرحیم
خداوند واک اعظم
مظفرالدین شاه قاجار
۱۳۱۹
از اتابک اعظم
درخواست وام
مظفرالدین شاه قاجار
۱۳۱۹

تصر صاحبقرانیہ

فی شہرجمادی الثانیہ ۱۲۱۹

جناب اشرف اتابک اعظم خودتان میدانید این روزها دولت چه اندازه پول لازم دارد، از برای مفارج لازم که خودتان و همه مردم این مطلب را خوب میدانند، مگر چهار نفر پدر سوخته خائن که آنها هم لزوم این عمل را خوب میدانند وہی انصافی میکنند. چرا مشغول نمیشوید. این قرض هم که قرض مفصل با شرایطی نیست مگر یہمان شرایط سابق. از تراری کہ میشنوم بعضی اشخاص کہ رابطہ صحیحی ندارند از اخبارات بازاری چیزی کہ میشنوند، باور میکنند، لیکن خوب است بآنها مطالب را حالی بکنید، مثلاً گفته اند کہ در سفر پارسال ما مبالغی خرید کرده ایم. پول دهنده خودتان بودید، خرید هم با خودتان، حساب حاضر است، اگر همراهان چیزهای گزارف خریدہ اند یا بحساب خودشان تجارت کرده اند، چه ربطی بہام ما دارد.

در خصوص...
 در خصوص...
 در خصوص...
 در خصوص...
 در خصوص...
 در خصوص...
 در خصوص...

جناب اشرف اتابك اعظم تلگرانها را دیدم انشاء الله با فضل خداوند
وحسن تدبیر شما امیدم این است تمام این خرابیها اصلاح شود، ولی در
نقشه پول این که نوشته اید وزیر مالیه در مجلس مذاکرات کرده است
ندانستم نتیجه اقدامات و مذاکرات او چه شده و مجلس در اینخصوص چه
قراری داده است . امروز مهم تر این کار است. خوب بود، ماحصل گفتگوی
مجلس را در اینخصوص بمن امروز اطلاع می دادید که معلوم گردد چه شده
است و انشاء الله بعد از رسیدن سردار مکرم در این شهر سالارالدوله هم
تکلیف خودش را دانسته و بلکه انشاء الله عاقبت این کار اصلاح شود.

جناب اشرف اتابك اعظم
 دستخط محمد علیشاه
 برای اتابك اعظم
 اینطور تا از روزت جدا کرد
 مارد تلگرافخانه از او منتقص شود
 برادر سپهسالار بران وزارت جنگ
 و انگیزه وزارت جنگ هم کار کرد
 که سپهسالار از کجی دادن غم
 با رزق او را متعقد نمیدونم
 که در فردر وزارت جنگ
 شخص بعد در تمام این دنیا
 را برای سپهسالار

جناب اشرف اتابك اعظم کاغذ سپهسالار را ملاحظه کردم. گویا سپهسالار از گفتگوی انفصال از تلگرافخانه اینطور تحاشی از وزارت جنگ کرده است. حالا لزومی ندارد تلگرافخانه از او منقصل شود با خود او باشد. امروز بهتر از سپهسالار برای وزارت جنگ پیدا نخواهد شد. وانگهی عمل وزارت جنگ هم کار کوچکی نیست که سپهسالار هم ناز کند. الان خودم با کمال سختی دستخطی نوشته اورا متقاعد میکنم. به سید عبدالله ربطی ندارد که مداخله در وزارت جنگ بکند و وزیر جنگ مشغول بکند. و شما هم این دستخط را برای سپهسالار

برستید و خودتانهم شرحی باو سخت نوشته او را متقاعد بکنید. اگرچه ابدأ
 حاک نوشتن ندارم ولی بنظر انصاف ملاحظه نمایند وقتی که من آتش میگیرم
 و شما سختی میکنم که نگذارید کار دولت باین شدت ضعف پیدا کند برای
 اینگونه مطالب است. کاری را که با سیصد هزار تومان تعارف و بیکه کرور منت
 بید مردم قبول کنند، امروز کار اینطور ضایع است که باید باصرار بگردن
 مردم گذاشت. البته خودتان هم شرحی بسپهبدار بنویسید که باید قبول
 کند. منم حالا آدم میفرستم و درباب تلگرافخانه هم عجالتاً باخودش باشد.
 پس عبدالله چه ربطی دارد. تمام اینها از ضعف دولت است. خداعاتیت را
 بغیر کند. نمی دانم در فکر حرکت من هستی یا نه. بخدا اگر این چندروز
 حرکت نکنم دیگر ناخوشی بکلی مرا تمام خواهد کرد.

شکر بپروردگار
 که اینها را بر ما فرستاد
 و ما را از این گرفتاری نجات داد
 و ما را از این گرفتاری نجات داد
 و ما را از این گرفتاری نجات داد
 و ما را از این گرفتاری نجات داد
 و ما را از این گرفتاری نجات داد
 و ما را از این گرفتاری نجات داد

Handwritten signature or stamp at the top left of the page.

مشت خدای پاک تجرمانان و خلق بستانم از زمین و آسمان از تو بنشینم و در باجماعت من مشرک منم این است که تو حق نداری از ما بکاری که تو را فرستادی
تجسسی که بستاند از تو زمین و آسمان از تو بنشینم و در باجماعت من مشرک منم این است که تو حق نداری از ما بکاری که تو را فرستادی
کتابت من و از من تا این است در خفا و این که ذات واجب الوجود بکتابت من سپرد آن روز من سپردم که در بدو و چهارم این است که تو حق نداری از ما بکاری که تو را فرستادی
برساند از تو بکلام که در آید و آن روز من سپردم که بستانم از تو زمین و آسمان از تو بنشینم و در باجماعت من مشرک منم این است که تو حق نداری از ما بکاری که تو را فرستادی
در تربیت تو خیمه را از او می بردند و این است که بستانم از تو زمین و آسمان از تو بنشینم و در باجماعت من مشرک منم این است که تو حق نداری از ما بکاری که تو را فرستادی
ال دلتک و فریب که بستانم از تو زمین و آسمان از تو بنشینم و در باجماعت من مشرک منم این است که تو حق نداری از ما بکاری که تو را فرستادی
دقت است تمام برسد و این است که بستانم از تو زمین و آسمان از تو بنشینم و در باجماعت من مشرک منم این است که تو حق نداری از ما بکاری که تو را فرستادی
باعث همین است که خدایت است و آنرا که با کمال اینش برش برضی این است که بستانم از تو زمین و آسمان از تو بنشینم و در باجماعت من مشرک منم این است که تو حق نداری از ما بکاری که تو را فرستادی
این بود و این خدایت است و آنرا که با کمال اینش برش برضی این است که بستانم از تو زمین و آسمان از تو بنشینم و در باجماعت من مشرک منم این است که تو حق نداری از ما بکاری که تو را فرستادی
تا فرموده این است که بستانم از تو زمین و آسمان از تو بنشینم و در باجماعت من مشرک منم این است که تو حق نداری از ما بکاری که تو را فرستادی
است و کلام و آنرا که بستانم از تو زمین و آسمان از تو بنشینم و در باجماعت من مشرک منم این است که تو حق نداری از ما بکاری که تو را فرستادی
فرموده و این است که بستانم از تو زمین و آسمان از تو بنشینم و در باجماعت من مشرک منم این است که تو حق نداری از ما بکاری که تو را فرستادی
و باطل حق حضرت است و ما را در حق بر بستن کرده که در حق است و این است که بستانم از تو زمین و آسمان از تو بنشینم و در باجماعت من مشرک منم این است که تو حق نداری از ما بکاری که تو را فرستادی

لشکر کشی محمد علیشاه به ایران !

پیرترین شاهزاده قاجار - عضد الملک - نایب السلطنه است و احمد شاه ، پادشاه جدید ایران ، تنها ۱۲ سال دارد. امور احاله پادشاهی از محمدعلی میرزا به شاه نوجوان صورت گرفته، استبداد صغیر پایان پذیرفته، انتخابات دوره دوم مجلس انجام گرفته و اینک در روز ۲۴ آبانماه ۱۲۸۸ هجری شمسی « مجلس شورای ملی شیداله ارکانه » قرار است در حضور « اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه » و همچنین « حضرت اقدس اعظم نایب السلطنه دامت شوکتة العالی » گشایش یابد. کمی بیشتر از پیازده سال به کودتای ۱۲۹۹ مانده است. هیأت دولتی که همان روز به این مجلس معرفی شد پنج وزیر بیشتر نداشت : ناصرالملک، وزیر امور خارجه، مستوفی، وزیر مالیه، صنایع الدوله و وزیر علوم. فرمانفرما، وزیر مدلیه، سردار منصور، وزیر پست و تلگراف.

گشایش مجلس ، بار دیگر ملت پیاخاسته را به ارمغانهای مشروطیت - که برای هر فرد معنایی جداگانه داشت - امیدوار

ساخت. یادم آن نرود که روس وانگلیس و عثمانی در فضای قرار داد ۱۹۰۷، قسمتهایی از مملکت را زیر اشغال نظامی دلرند. مجلس تازه گشایش یافته، بی درنگ به سه صف متمایز تقسیم شد. حزب های « اجتماعيون اعتداليون »، « دموکرات عاميون » و « اتحاد و ترقی » و چند نفر هم بصورت منفرد، این ترکیب را بوجود آوردند. بزودی و پس از همراهی اتحاد و ترقی با اجتماعی اعتدالیون، مجلس به دو جناح ۲۶ نفری و ۲۸ نفری تقسیم شد. نامی که مردم برای آنها برگزیدند، باختصار اعتدال و دموکرات بود.

سید حسن تقی زاده، حسینقلیخان نواب، سلیمان میرزا اسکندری، وحیدالملک شیبانی و سید محمد رضا مساوات سرکردگان دموکرات و سید محمد صادق طباطبایی، میرزا محمد علی دولت آبادی حاجی آقا شیرازی، شکرالله خان قوام الدوله و میرزا علی اکبر خان دهخدا سران اعتدال بودند. دموکرات ها که پرسرو صدا تر بودند، اعتدالیون را ستون « ارتجاع » می دانستند و در مقابل اعتدالیون هم، دموکراتها را « انقلابی » نام گذاشته بودند. عدم کار آزمودگی پارلمانی و کاریکاتور سازی از آنچه که بسیاری از آنها در پارلمان های اروپا دیده بودند، مجلس را از همان جلسات نخست به عرصه ای برای مشاجره های تند تبدیل ساخت. این دودستگی مشروطیت جوان را از همان لحظات نخست به انحراف کشانید و تا سطح ترورهای خیابانی پیش برد.

ترور سید عبدالله بهبهانی در خانه اش و به تحریک دموکرات ها که منجر به فرار سید حسن تقی زاده از تهران به اروپا شد و همچنین ترور علی محمدخان تربیت و سید عبدالرزاق گراورساز، دو عضو برجسته حزب دموکرات توسط اعتدالیون، در خیابان لاله زار و درست دو هفته پس از ترور بهبهانی - ۲۵ تیر ۱۲۸۱ - از نتیجه های آن کاریکاتور سازی های پارلمانی بود که بزودی حادثه پارک اتابک آنرا تکمیل کرد.

تا کودتای ۱۲۹۹ فقط ده سال دیگر مانده است.

پس از استعفای سپهدار تنکابنی، مستوفی الممالک به نخست وزیر رسید. بدنبال ترور سید عبدالله بهبهانی، تربیت و سید

عبدالرزاق ، دولت لایحه چهارماده ای خلع سلاح را توسط قوام السلطنه - وزیر جنگ - تقدیم مجلس کرد.

اقامت تفنگچی های فاتح تهران ، چه آنها که از شمال و چه آنها که از جنوب آمده بودند، مشکلاتی برای پایتخت بوجود آورده بود، اینها از يك سو قهرمان فتح تهران و سرنگونی حکومت استبداد بودند و از سوی دیگر به انکای احترامی که مردم برایشان قایل بودند، تا مسئولانه هرچه می خواستند انجام می دادند. خرید و فروش فشنگ و تفنگ توسط مجاهدان داغترین بازار روز تهران بود.

مجلس ، سران مجاهد را فراخواند و قرار شد در اجرای لایحه دولت، جنگ افزارهای مجاهدین بطور نقدی و به قیمت روز خریداری شود. ستار خان ، باقرخان ، ضرغام السلطنه بختیاری و معزالسلطان رشتی برخلاف سایر سران مجاهدین بمخالفت برخاستند و ضمن امضای يك پیمان ، تصمیم به مبارزه مسلحانه علیه دولت گرفتند.

گفتنی است که هم پیمانان مبارزه علیه دولت بهانه ای هم در دست داشتند و آن مسلح باقی ماندن دوهزار نفر تفنگچی های سردار اسعد بختیاری و سیصد نفر مجاهد ارمنی و قفقازی تحت فرمان بیبرم خان بود. استدلال دولت برای این تبعیض ، ناکافی بودن سربازان دولتی بود. اما ، با هر معیاری که سنجیده شود، خلع سلاح کردن ستارخان و باقرخان و مسلح نگاه داشتن قفقازی های تحت فرمان بیبرم خان و تفنگچی های خان بختیاری از لندن باز گشته ، جز اجرای دستورات سفارتخانه های فحیمه ! ، پایه دیگری نمی توانست داشته باشد.

ستارخان و باقر خان پسر پارك اتابك که محل اقامتشان بود، سنگر بندی کردند و بیبرم و سردار بهادر هم پارك رابه محاصره در آوردند.

جنگ در گیر شد و به شکست ستار و باقر انجامید. ستارخان مجروح گردید و با باقرخان به خانه صمصام السلطنه بختیاری پناه برد. تلفات سنگین بود، ستارخان ۱۸ کشته و چهل زخمی و نیروهای مقابل ۷ کشته و ۲۲ زخمی داشتند.

سر نوشت دو هم پیمان دیگر یعنی معزالسلطان و ضرغام

السلطنه هم شنیدنی است. پیش از آن که در بامداد ۱۴ مرداد ۱۲۸۹، حادثه پارک اتابک آغاز شود اولی در سفارت عثمانی و دومی در شاه عبدالعظیم تحصن اختیار کرده بودند.

اندکی بعد از این حادثه، در حالی که ایران همچنان شاهد اشغال بخش هایی از خاکش توسط نیروهای انگلیسی و روسی بود، بریتانیای کبیر، به بهانه نا امن بودن راههای جنوب، طی یک یادداشت بسیار شدید و همراه با تهدید، به دولت اخطار کرد که چنانچه طی سه ماه راههای جنوب از ناامنی در نیاید، سفارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان یا افزودن بر نرخ تعرفه گمرکی، یک واحد ژاندارمری زیر فرماندهی افسران انگلیسی در جنوب تشکیل خواهد داد. این یادداشت در تاریخ ۱۵ مهرماه ۱۲۸۹ به دولت ایران تسلیم شد، اما بریتانیا چند روز پیش از آن گروهی از سربازان خود را در بندر لنگه و بندر بوشهر پیاده کرده بود.

با خزانه خالی و هزاران گرفتاری دیگر که مملکت با آن دست به گریبان بود انگلستان انتظار معجزه داشت و درست هنگامی که معجزه بوقوع پیوست، انگلستان، معجزه ساز را به کمک ایادی محلی خود، ناگزیر به تبعید از ایران ساخت.

حکایتش شنیدنی است :

مستوفی الممالک، پس از دریافت یادداشت تهدید آمیز سفارت بریتانیا، پاسخ قاطع و مستدلی برای آنها فرستاد و سپس برای رفع این گونه ایرادها و بهانه های کلیشه ای استعمار درصددتأمین امنیت راهها برآمد. انتخاب مستوفی، رضاتلیخان نظام السلطنه بود. مردی وطنپرست، ثروتمند که صدها تنگچی شخصی داشت و اینک والی خوزستان بود. رضا قلیخان، والی فارس شد و در روزهای پایانی آذرماه ۱۲۸۹ به شیراز رسید. بی درنگ صولت الدوله قشقایی مقدمش را گرامی داشت و قوام از مهره های شناخته شده انگلستان به مخالفتش برخاست.

رضا قلیخان، میرزا حبیب الله قوام الملک و برادرش نصرالدوله را بازداشت کرد و با سه هزار تنگچی راهی برازجان و بوشهر شد. در دلواریک انبار اسلحه انگلیسی کشف کرد و با شکست نیروهای

مناوم بسرکردگی بعضی از خان های دشتستان و زائر خضر خان ، امنیت جاده های جنوب را با استقرار تفنگچی های خود در طول راه تأمین کرد. آوازه امنیت جاده جنوب در سخنرانی پارلمانی ژرژ پنجم پادشاه انگلستان هم انعکاس یافت ، اما ، حکومت مرکزی که اینک توسط نخست وزیر ، صمصام السلطنه بختیاری اداره می شد ، همگام با کنسولگری انگلستان و همراهی قوام الملک که به سلاح اعطایی انگلیس مجهز شده بود ، ناگهانی برخلاف سیره مستوفی الممالک و جانشین او سپهدار ، بمبارزه با او برخاستند و او بناچار فارس را ترک گفت و عازم اروپا گردید .

خواندیم که چگونه ، پس از افول قدرت ایران و انعقاد پیمان نامه های ننگین گلستان ، ترکمانچای و ۱۹۰۷ ، سفارت انگلیس در جهت از میان بردن قدرت حکومت مرکزی به مسلح کردن عشایر پرداخت . اینک زمان بهره برداری از تخریبی که کشته بود ، فرا رسیده بود . نگاهی گذرا به سرکشی ها و یانگیگری های عشایر با کمک بلافصل انگلستان ، روسیه و عثمانی ، تصویر آن سالهای ایران را بدست می دهد :

در آذربایجان :

در دوران تاجارها ، ولیعهد ، هر کس که بود ، فرمانروای آذربایجان محسوب می شد ، اما این استان پهناور همیشه دستخوش آشوب و اغتشاش بود . از دامنه آزارات تا رشته کوههای زاگروس و از کناره ارس تا ساحل سفید رود ، مرصه تاخت و تاز نیروهایی بود که یا از سوی روسیه و یا از طرف عثمانی تقویت می شدند . سرسلسله جنبان این ناآرامی ها اسماعیل سمیتقو ، رئیس ایل شکاک بود . سراسر این استان از چپاول ، آدمکشی و راهزنی او در امان نبود . در حقیقت ماکو ، ارومیه ، خوی و سلماس منطقه خود مختاری وحشیانه او بود .

در مازندران :

ساعداالدوله ، احسان الله خان و امیر مؤید سوادکوهی سراسر استان مازندران را نا امن ساخته بودند .
در گیلان :

سیدجلال چمنی و میرزا کوچک خان از دو جهت گونه گون
گیلان را تا مرز جدایی از مملکت کشانده بودند.

در گرگان :

در گرگان - استر آباد - ترکمن صحرا و گنبد کاوس ایلات
یموت و کولان خواب و آسایش را از مردم ربوده بودند و فجایع حمله
مغول را بیاد می آوردند.

در خراسان :

برخی از هزاره ای ها از يك سو و قبایلی از زعفرانلوها باتفاق
نیمی از ترکمن ها از خراسان تا سیستان و نوار مرزی عامل ناامنی و
راهزنی بودند.

در بلوچستان :

بلوچستان و قسمتهایی از سیستان با خود مختاری سردار
محمدخان بلوچ رویرو بود.

در کرمان :

کرمان ، هم از جانب بلوچ ها وهم از سوی ایل های عشایری
فارس مورد دستبرد واقع می شد و این جدا از راهزنی های طایفه
های کوچک محلی بود. همین قدر گفتنی است که به سبب این چپاول
ها دیگرجایی برای سکونت در فاصله کوههای مکران تا دریای عمان
وجود نداشت.

در فارس :

از اواسط کرمان در شرق تا آن سوی بهبهان و کهکیلویه در
غرب و از نزدیکی های اصفهان تا مرزهای جنوبی ایل های عرب
خمسه ، باصری و شیانی و ایل های قشقایی یا تپیکه های کشکولی ،
دره شوری ، شش بلوکی ، نمدی و فارسیمدان و همچنین بعضی از
طایفه های دشتستان ، تنگستان و چهارراهی ها ، و مشیره های ممسنی
و بویر احمدی عامل ناآرامی های محلی بودند ، که گاهی درجهت
رقابت با هم ، زمانی در راهزنی و یاغیگیری و وقتی هم به تحریک
و تسلیح بیگانگان اتفاق می افتاد.

در خوزستان :

شیخ خزعل بندرخرمشهر و آبادان و بطور کلی از دشت میشان تا

دامنه کوه های شمال را ملک طلق خود می دانست.

در لرستان و کردستان:

سقز، یانه و گروس، منطقه تاخت و تاز سید طه بود و مریوانی ها و سید طه در همکاری با اسماعیل سمیتقو، بعنوان عامل بیگانه عمل می کردند. کلبافی ها بر حومه سنندج و سردار رشیدبر کردستان خودمختاری می کردند و کمک رسانشان باز هم اسماعیل سمیتقو بود. از کرمانشاه تا آن سوی مرزهای غربی ایران، منطقه پاباجانی ها و سنجایی ها بود. صحنه وکنگاور، قلمرو طایفه های چواری و کاکاوند بحساب می آمد. ملایر، تویسرکان و نهاوند هم به سبب شرکتهای طایفه حسنوند تا آرام بود. پاره ای از لرهای پیران وند و سگوند هم فاصله بروجرد تا قم را از امنیت ساقط کرده بودند، همچنانکه زلنی ها و خواجه مکویی ها که از چهارلنگها و بختیاری بودند، عامل نا امنی از فریدن اصفهان تا خوانسار و گلپایگان و حومه بروجرد بحساب می آمدند.

در اصفهان و مرکز ایران:

از کنار دشت خوزستان تا اصفهان زیر نفوذ ایل های بختیاری بود و در ساوه، قم و کاشان، نایب حسین کاشی و پسرش ماشالله خان تاخت و تاز داشتند.

در حومه تهران:

حومه تهران، پایتخت شاهان قاجار نیز توسط پاره ای از ایل های شمالی و جنوبی مانند شاهسون ها و خلج ها که اسکان داده شده بودند، نا امن بود. مردم قلهک تحت الحمایه انگلستان و مردم زرگنده تحت الحمایه روس ها بودند.

این نیز گفتمنی است که هر گاه دولت مرکزی تصمیم به سرکوبی راهزنان می گرفت، بی درنگ یا مورد اعتراض سفارت انگلستان واقع می شد یا مورد بازخواست سفارت روسیه.

وقتی در سال ۱۲۸۹، نایب حسین کاشی کاشان را محاصره کرد و در چپاول شهر پیش از دوپست نفر از اهالی کشته شدند، دولت نیرویی برای آرام کردن آنجا فرستاد. این نیرو توانست نایب حسین کاشی را به کویر فراری دهد، سفارت روسیه بی درنگ

زبان به اعتراض گشود.

امضا کنندگان قرار داد ۱۹۰۷، در راستای تحقق آنچه که می خواستند با هر وسیله ای که لازم بود، عمل می کردند و از خرید خدمات نوکران خود گرفته تا اعتراض، لشکرکشی و حتی ترور علنی و آشکار پرهیزی نداشتند. ترور صنایع الدوله وزیر اصلاح طلب مالیه که به سبب تحصیلش در آلمان، رغبتی هم به سیاست آن داشت، از جمله این ترورهاست.

مرگ قطعی و حتمی ایران، هدف روسیه و انگلستان بود. چرایش را می خوانیم:

به خزانه ممالک محروسه نگاهی کنیم تا ببینیم جز افلاس و تعهدات ناشی از بدهی، چیز دیگری هم در آن پیدا می شود یا نه؟! تا پیش از مشروطیت دوم و به تخت نشستن احمد شاه، دولت این بدهی ها را در زمان سلطنت ناصرالدین و مظفرالدینشاه بر مهده داشت:

۱- وام ناصرالدینشاه برای تأدیه خسارت لغو قرار داد انحصار توتون و تنباکو از بانک شاهنشاهی در ۱۸۹۲ برای مدت چهار سال با سود شش در صد، پانصد هزار لیره استرلینگ

۲- وام مظفرالدینشاه از بانک استقراضی روس و ایران برای مدت ۷۵ سال با بهره پنج در صد در سال ۱۹۰۰، بیست و دو میلیون و پانصد هزار روبل

۳- وام مظفرالدینشاه از بانک استقراضی روس و ایران برای مدت ۷۵ سال با سود پنج درصد، در سال ۱۹۰۲، دوازده میلیون روبل

۴- وام مظفرالدینشاه از بانک انگلیس و هند، برای مدت ۱۵ سال با بهره پنج درصد، در سال ۱۹۰۴، سیصد هزار لیره استرلینگ از مجموع این وام ها، کمی بیشتر از یکصد هزار لیره پرداخت شده بود و بقیه بر عهده دولت ایران بود.

از زمان مشروطیت دوم، این بدهی های جدید نیز بر بار سنگین پیشین افزوده شده بود:

۱- وام از روسیه در سال ۱۹۱۱، شش میلیون روبل

بعدت پانزده سال و با بهره هفت درصد

۲ - وام از انگلستان در سال ۱۹۱۱، يك ميليون و دو سيست و پنجاه هزار ليره ، بعدت پنجاه سال با سود پنج در صد

۳ - وام از شركت نفت در سال ۱۹۱۲، يكصد و چهل هزار ليره، بدون مدت با بهره هفت در صد

۴ - وام از روسيه در سال ۱۹۱۲، معادل دو سيست هزار ليره، بعدت سه سال با سود هفت در صد

۵ - وام از انگلستان در سال ۱۹۱۲، دو سيست هزار ليره، بعدت دو سال و نيم با بهره هفت درصد

۶ - وام از انگلستان در سال ۱۹۱۲، يكصد هزار ليره، بدون مدت با سود هفت درصد

نكته دردناك اين بود كه عاقدان قرار داد ۱۹۰۷، دادن وام هاي بخور و نمير به ايران را نيز در انحصار خود گرفته بودند و به دولت اجازه هيچگونه تماس با ديگر مراكز مالي جهان نمي دادند. كمي به عقب بر گرديم تا هم از ماجراي ترور صنيع الدوله آگاه شده باشيم و هم ترنندهاي استعماري دوا بر قدرت در آستانه جنگ جهاني اول را بهتر بشناسيم.

روز چهارم ديماه سال ۱۲۸۹، يعني ده سال پيش از كودتاي ۱۲۹۹، صنيع الدوله وزير ماليه دولت مستوفي ، بودجه سال ۱۲۹۰ را به مجلس تقديم داشت . در اين بودجه ۲۶ كرور و ۱۰۰ هزار تومان معادل پانصد هزار است [هزينه و ۲۴ كرور، درآمد پيش بيني شده بود. صنيع الدوله براي آن كه درباره آن دو كرور كمبود بودجه توضيحي داده باشد، طي سخنان خود گفت كه بشرط امن بودن چاه ها و استقرار امنيت در مملكت مي توان به وصول اين مبلغ از محل هاي پيش بيني شده هم اميدوار بود. براي استقرار امنيت نياز به يك نيروي نظامي منضبط داريم و ايجاد اين نيرو نياز به پول دارد. مذاكراتي را با بانك شاهنشاهي آغاز کرده ايم كه اگر مجلس موافقت كند، استقراضی شود و اين نيرو پديد آيد. نمايندگان مجلس كه خاطره خوشي از وام گيري هاي زمان تاجار نداشتند، بي درنگ واكنش نشان داده و با پيشنهاد وزير ماليه مخالفت كردند و تا آنجا

پیش رفتند که گفتند، برای استقرار امنیت در جاده ها بمنظور وصول مالیات بیش از دوست هزار لیره لازم نیست که آن را هم می توان از محل فروش جواهرات سلطنتی تأمین کرد!

صنیع الدوله، مذاکره با بانک را قطع کرد، مستوفی المالك، ناگزیر برای بدست آوردن پول از يك سو، با نمایندگی بانک شرقی متعلق به آلمان - دربار و واگذاری امتیاز يك رشته راه آهن در غرب ایران؛ و از سوی دیگر با کمپانی راه آهن تهران - شهر ری بمنظور واگذاری امتیاز امتداد این خط تا ورامین، به مذاکره پرداخت. این گفتگوها، در ظاهر محرمانه بود، اما مقامات هر دو سفارت روسیه و انگلستان از آن آگاه شدند و در ژانویه ۱۹۱۱ به دولت اخطار کردند که «ایران، بدون اجازه دو سفارت، حق واگذاری هیچگونه امتیازی به دیگران را ندارد».

دولت مستوفی، پاسخی برای این اخطار بامضای حسینقلیخان نواب، وزیر امور خارجه، برای هر دو سفارت فرستاد، اما هر دو سفارت از پذیرفتن آن سر، باز زدند. این اهانت آشکار، خشم ملت و مجلسیان را بر افروخت. دولت مستوفی نگاه خود را به امریکا دوخت، بلکه با یاری علیقلی خان نبیل الدوله وزیر مختار ایران در واشنگتن، رایزنانی برای حل و فصل معضلات اقتصادی ایران از ایالات متحده، استخدام کند. نگاهی که سرانجام مورگان شوستر را راهی ایران کرد.

در این روزها، که صنیع الدوله، وزیر مالیه به چاره جویی برای حل مشکل پول پرداخته بود، روز شنبه ۱۴ بهمن ۱۲۸۹، هنگامی که در بازگشت از وزارتخانه، در مقابل منزلش، قصد پیاده شدن از کالسکه را داشت، دو مراجعه کننده را در انتظار خود دید. به محض آن که اولی، پاکتی بدست او داد، دومی با اسلحه کمری بسویش شلیک کرد. پنج گلوله در بدن صنیع الدوله خالی شد. مراجعه کنندگان «ایوان» و «ایرالوان»، هر دو روس بودند و هر دو دستگیر شدند. صنیع الدوله، سی ساعت زنده بود و سرانجام در ۱۶ بهمن ماه درگذشت. قاتلین روسی از نظمیة [شهربانی] به وزارت خارجه منتقل شدند. ساعتی بعد بارانفسکی، عضو سفارت

فقیه روسیه به‌مراهی چند تزارق، به وزارت امورخارجہ رسیدند تا بموجب مقررات کاپیتولاسیون، قائلین را تحویل بگیرند و به روسیه اعزام دارند.

گفتنی است که ایرالوان در شمال ایران چایکاری می کرد و لیوان در تهران کارگر چاپخانه بود. ابراهیم صفایی در کتاب زمینہ های اجتماعی کودتای ۱۲۹۹، بنقل از مخبرالدوله، قتل صنیع الدوله را به تحریک سپہدار تنکابنی خلعتبری و همچنین سردار محیی رشتی - که در ماجرای پارک لتابک ہم محرک ستارخان و باقر خان بود - می داند، و خود نیز اضافہ می کند « چون قتل صنیع الدوله یک توطئه سیاسی و برای جلوگیری از اصلاح داریبی ایران بود، با وابستگی سپہدار و سردار محیی به سیاست روس، در ارتباط توطئه با سیاست خارجی، جای تردید نمی ماند».

با مرگ عضدالملک، نایب السلطنہ و پس از مدتہا انتظار، سرانجام نایب السلطنہ جدید، جناب ناصرالملک، تحصیلکرده افسورد، پس از گفتگوہایی کہ در لندن و پترزبورگ، پایتخت امضاکنندگان قرار داد ۱۹۰۷ و عاملین دویمت سال تیرہ روزی و بدبختی ایران، بعمل آورد، وارد بندر پهلوی شد و سپہدار تنکابنی، برادر جمعی از بستگان و خویشان سپہدار را در استقبال از خود دید. روز ۱۹ بہمن ۱۲۹۸، نایب السلطنہ بہ تهران رسید. پنج روز بعد، مستوفی استعفا داد و سرپرست پیشوازکنندگان از نایب السلطنہ، یعنی سپہدار تنکابنی بہ ریاست وزرا منصوب شد.

کمتر از سه ماہ بعد، مورگان شوستر و ہمراہانش کہ گردانتگان چرخ اقتصادی مملکت می شدند، از امریکا وارد تهران شدند. صف استقبال کنندگان در همان نخستین دیدار سؤال برانگیز بود. رایزنان امریکایی، علاوه بر چارلز راسل وزیر مختار امریکا و چند نفر کشیش، چند صد ایرانی بہایی را ہم در انتظار خود دیدند. بیاد بیاوریم کہ ملاہا چه تصویری از بہایی ہا کشیدہ بودند و جامعہ چگونه سر عناد با آنها داشت.

مورگان شوستر در کتاب معروفش موسوم بہ اختناق در

ایران، می نویسد که « در میان مردم، شایع شد که مستشاران برای تبلیغ بهایی گری به ایزان آمده اند ».

و، آیا، تصادفی بود؟ یا آن سان که ابراهیم صفایی در کتابش عقیده دارد: « بهاییان طهران بتوصیه نبیل الدوله اوزیر مختار در واشنگتن آ که خود از بد دینان بنام بوداز رایزنان اقتصادی پیشواز کردند ».

رویدادهای بعدی شاید پاسخگو باشد.

مورگان شوستر، خزانه ای را تحویل گرفت که موجودی آن ششصد هزار تومان بود، دومیلیون و سیصد هزار تومان تعهد پرداخت داشت و تا آن موقع دومیلیون و چهارصد هزار لیره استرلینگ به انگلستان و سی و هشت میلیون منات به بانک روس و ایران بدهکار بود. مجلس به او اختیار های گسترده ای داد. اختیاراتی که بی درنگ خشم سفارتخانه ها را برانگیخت. فراکسیون های دوگانه مجلس شوستر را پشتیبانی می کردند و ملیون امیدهای فراوان به او بسته بودند، اما جناب سپهدار تنکابنی که حالا دیگر روابط تنگاتنگ او را با روس ها، می شناسیم، اختیارات نامحدود شوستر را باعث محدودیت اختیارات وزارت جنگ؟! دانست - خود وزیر جنگ هم بود - و درست بهنگام تصویب لایحه اختیارات شوستر، به حالت اعتراض « مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه » را ترك گفت، سوار کالسکه شد و به سورچی، جمله تاریخی خود را گفت: « برو فرنگستان ». و از همانجا، عازم رشت شد. ستارخان و باقرخان هم همراهش کردند. يك هفته در رشت ماند و بعد بی آنکه به فرنگستان برود، به خواهش و اصرار نایب السلطنه، به تهران بازگشت تا دولت را ترمیم و زمامداری را ادامه دهد.

شوستر، علیرغم مخالفت های پایان ناپذیر سفارتخانه ها با قاطعیتی فراوان که گهگاه رنگ خودخواهی وید ادایی هم می گرفت، - و نارضایی هایی را سبب می شد - در اندیشه سروصورت دادن به اقتصاد ایران بود و سفارتخانه ها در راه برانداختن او تلاشی دیگر و همه جاذبه می کردند. بازگشت محمدعلی میرزا، شاه از سلطنت خلع شده و مقیم وین گردیده به ایران در روز ۲۶ تیرماه

۱۲۹۰، و پیماندهای آن، همانقدر که مشکلات ایران را افزایش داد، بسود سفارتخانه ها پایان گرفت.

این حکایت هم، جای شنیدن دارد:

ملك منصور میرزا [شعاع السلطنه] و ابوالفتح میرزا [سالارالدوله] برادران محمدعلیشاه، برای بازگشت برادر تاج و تخت از دست داده خود، جمعیتی تشکیل دادند و برای بازگرداندن او سوگندنامه امضا کردند و با اندکی فاصله هر دو برادر راهی وین شدند تا مقدمات بازگشت او را فراهم سازند. توافق در وین حاصل آمد و وزیر مختار روسیه در جریان قرار گرفت. پیش از پیاده شدن محمدعلیشاه از کشتی روسی « کریستوفوروس » در کمش تپه، امیرتومان علیخان ارشدالدوله، سردار وفادار محمدعلیشاه با چند صندوق اسلحه که روی همه آنها نوشته شده بود « آب معدنی » وارد گرگان شده بود. محمدعلیشاه دویز پس از ورود به ایران به گرگان رسید. تهران لبریز از هیاهو شد. سپهدار که در اتهام جانبداری از محمدعلیشاه قرار گرفته بود، دولت را ترمیم و مصمصام السلطنه را به وزارت جنگ منصوب کرد و در تهران حکومت نظامی اعلام داشت. به فهرست متهمین دویز دیگر نیز افزوده شدند: محتشم السلطنه و معاون الدوله که هر دو وزیران کابینه سپهدار بودند. دولت ناگزیر به استعفا شد و مصمصام السلطنه به ریاست وزرایی رسید. وزیران مختار روسیه و انگلستان، یادداشتی برای دولت جدید فرستادند که در ماجرای محمدعلیشاه بیطرفانه! خواهند ماند.

دولت مصمصام السلطنه با کسب اجازه و تصویب مجلس برای قتل و یا دستگیری، محمدعلیشاه، شعاع السلطنه و سالارالدوله جایزه نقدی تعیین کرد و اعلامیه ای باین شرح منتشر ساخت :

«.....چهارم شهر شعبان ۱۳۲۹»

برحسب رأی مجلس مقدس اعلان می شود

کسانی که محمدعلی میرزا را اعدام یا دستگیر

نمایند، یکصد هزار تومان به آنها داده می شود.

کسانی که شعاع السلطنه را اعدام یا دستگیر نمایند، بیست

و پنج هزار تومان به آنها داده می شود.

کسانی که سالارالدوله را اعدام یا دستگیر نمایند، بیست و پنج هزار تومان به آنها داده می شود.

و نیز لوطار می شود، اگر داوطلبان خدمات مزبوره، بعد از انجام خدمت کشته شوند، مبلغ مای فوق الذکر به همان نسبت به ورثه آنها داده خواهد شد. این مبلغ در خزانه دولت موجود است و بعد از انجام خدمت تتداً به آنها پرداخت می شود.

رئیس الوزرا.....»

روزنامه مجلس شورای ملی . دوره دوم

شوستر که در مسایل مالی ، مو را از ماست می کشید، برای تجهیز وزارت جنگ و دولت در مقابله با نیروهای محمدعلیشاه که هر روز بیش و بیشتر می شد، گشاده دستی نشان داد و مصمص السلطنه که ضمن ریاست وزرایی ، سمت وزیر جنگ رانیز داشت از بذل و بخشش در راه تفنگچی های بختیاری دریغ نکرد.

نیروهای محمدعلیشاه که تیره هایی از شاهسون بسرکردگی رشیدالسلطان، تیره هایی از لرها و کردها و همچنین نیروهایی از مازندران و سوادکوه و لاریجان به رهبری رشید الملک به آن پیوسته بودند، از دو سو، به فرماندهی ارشدالدوله و سالارالدوله ، بسوی تهران پیشروی کردند. نیروهای طرفدار دولت ترکیبی بود از هزار و هشتصد پلیس و ژاندارم، دوهزار تفنگچی بختیاری و نزدیک به پانصد نفر از مجاهدین مشروطیت .

نیرویی که بفرماندهی ارشدالدوله بسوی تهران در حرکت بود تا جعفر آباد و رامین پیشروی کرد، اما بیماری همراه با تب و لرزی که بجان ارشدالدوله افتاد، مصادف با شبیخون نیروهای دولتی گردید. ارشدالدوله دستگیر و محکوم به اعدام گردید. ابراهیم صفایی در کتاب رهبران مشروطه از لحظات اعدام ارشدالدوله یاد می کند که با فریاد « زنده باد محمد علیشاه . مرده باد مزدوران انگلیس » بسرای دیگر شتافت. نیروی دیگر، نیز در نزدیکی فیروز کوه از قوای دولتی شکست خورد. محمدعلیشاه، شکست خورده و مایوس خاک ایران را ترک گفت ، اما برادرش سالارالدوله که بخش عمده ای از صفحات غربی کشور را حذر تصرف داشت، مدعی پادشاهی ایران گردید و آنگونه که در اسناد مجلس شورای ملی باقی مانده، طی تلگرامی به

مجلس، پادشاهی خود را اعلام کرد. سالارالدوله، بمنظور فتح پایتخت خیالی خود از طریق همدان راهی تهران شد و تا ساوه هم پیشروی کرد. در نزدیکی های ساوه، از نیروهای دولتی، شکست خورد و به کرمانشاه گریخت. سفارتخانه ها مانع دستگیریش شدند و با پدریانی آنها از ایران بیرون رفت.

دولت دستور مصادره دارایی های شعاع السلطنه و سالارالدوله را صادر و به شوستر ابلاغ کرد. رونوشت این دستور، محض اطلاع!! به سفارتخانه های روسیه و انگلستان هم داده شد.

روز پانزدهم مهرماه، مأموران اعزامی از سوی شوستر، در چند گروه برای مصادره دارایی های برادران محمدعلیشاه رفتند. درپارک شعاع السلطنه، قزاق های محافظ پارک جلو آنها را گرفتند اما پس از مشاهده دستور دولت، اجازه ورود دادند. مأموران دولتی، مشغول صورت برداری بودند که ناگهان دو افسر روسی و دوازده قزاق وارد پارک شدند و با فضاحت مأموران دولتی را اخراج کردند. حوادث بعدی، به ستاریو قیلیمهای جیمز باندی بیشتر می ماند؛ مورگان شوستر با نامه وتلفن وزیر مختار روسیه را در جریان می گذارد و از او خواهش می کند که به مأموران روسی دستور دهد از پارک شعاع السلطنه بیرون روند.

روز بعد، موریل، معاون شوستر با پنجاه ژاندارم و سه افسر به پارک شعاع السلطنه اعزام می شوند. موریل، ابتدا به کنسولگری روسیه رفته و با پاختیانف، سر کنسول گفتگو می کند. سر کنسول با لغو مأموریت قزاقها موافقت نمی کند. مأموران دولتی ناگزیر از در فرعی وارد پارک شده، قزاق ها را خلع سلاح کرده و آنها را از پارک بیرون می کنند.

روس ها مدعی می شوند که شعاع السلطنه، املاک خود را نزد بانک روس و ایران به رهن گذاشته است. سندی که ارائه می دهند، آشکارا مجعول است.

روز دهم آبانماه، وزیر مختار روسیه راهی وزارت امور خارجه ایران می شود تا به مقامات ایرانی اطلاع دهد که هم باید مأموران ایرانی از پارک شعاع السلطنه اخراج شوند و هم دولت ایران از

روسیه بخاطر هتك حرمتی که از انسران روسی شده، بطور رسمی پوزش بطلبید.

دولت ایران، با سفارت انگلیس به مشورت پرداخت و سفارت پس از رایزنی با سرادوارد گری، وزیر خارجه دولت پادشاهی بریتانیا، به وثوق الدوله، وزیر خارجه توصیه کرد، اولتیماتوم روسیه را بپذیرند.

روز اول آذرماه، در حالی که دولت روسیه دوازده هزار نفر نیروی نظامی در شمال ایران پیاده کرده بود ورشت ویندر انزلی را در تصرف داشت، جناب وثوق الدوله با وقتی که از پیش تعیین شده بود، به سفارت روسیه رفت تا از طرف دولت مشروطه پادشاهی ایران از وزیر مختار پوزش بخواهد. شرط قبلی، مبنی بر اخراج مأموران ایرانی از پارک شعاع السلطنه پیشاپیش انجام شده بود.

وباز، فراموش نکنیم که اینها همه رویدادهایی است در فاصله ای نزدیک به نه سال تا کودتای ۱۲۹۹.

هنوز بیشتر از شش روز از پوزشخواهی دولت ایران نگذشته بود که روز ششم آذرماه، اولتیماتوم دوم روسیه به دولت ایران ابلاغ شد:

۱- برکناری فوری مورگان شوستر و سرپرست دارایی آذربایجان که شخصی بنام لکنر بود.

۲- تعهد رسمی دولت ایران مبنی بر این که بدون موافقت سفارتخانه های روسیه وانگلستان نسبت به استخدام مأموران خارجی اقدام نکند. (!!!).

۳- پرداخت خساراتی که دولت روسیه بابت لشکر کشی به ایران متحمل شده است (!!!)، در مدت ۴۸ ساعت (!!!).

وزیر مختار در این اولتیماتوم نوشت: «در این چهل وهشت ساعت، نیروی روس در رشت خواهد ماند وهرگاه پاسخ پذیرش سواد التیماتوم نرسد، سپاه روس از رشت رو به طهران رهسپار خواهد شد.»

دولتی که رئیسش صمصام السلطنه بختیاری و وزیر امور خارجه اش وثوق الدوله است، چاره ای جز رایزنی باسفارت

انگستان نمی یابد. دولت انگلیس، این بار هم ایران را به قبول
اولتیماتوم وادار می کند. چهار هزار سرباز روسی از رشت به قزوین
می آیند. دولت به مجلس مراجعه می کند تا برای قبول اولتیماتوم
اجازه کسب کند. مجلس به مقاومت بر می خیزد. تهران بپا می خیزد
و برای نخستین بار یک جمعیت سیصد نفری از زنان - بعضی هم
مسلح - در برابر مجلس دست بنظواهرات می زنند. مجلس نمایندگان
ملت یک هیأت دوازده نفری بر می گزیند تا با نایب السلطنه دیدار
کرده و به او اطلاع دهند که مجلس به هیأت دولت اعتمادی ندارد،
اما برای مذاکره با روسها، اختیارات لازم به نایب السلطنه می
دهد!!!.

دولت و نایب السلطنه نیز نخستین کاری که کردند. تعطیل
مجلس بود. گفتنی است که عمر قانونی مجلس دوم در نیمه آبان
پایان رسیده بود اما بخاطر شرایط ویژه مملکت ضمن طرحی که در
مجلس تصویب شد، سه ماه تعدید گردید. بی درنگ، پس از تصویب
پیشنهاد دولت مبنی بر تعطیل مجلس از سوی نایب السلطنه، سواران
بختیاری و تفنگچیان بیرم خان، درهای مجلس را بستند و از ورود
نمایندگان و حتی کارکنان مجلس جلوگیری کردند. از نیمروز حکومت
نظامی اعلام گردید و فردا حکم خاتمه خدمت جناب مورگان شوستر را
بدستش دادند. (اول دیماه ۱۲۹۰).



— اداره تشریفات —

چون به میمنت و مبارکی در حال غایت حضرت حجة العالیة فرجه
روز دوشنبه غره بی قنده ۱۳۲۷ هـ ساعت بیروب مانده در حضور
اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی خدیمة الملک و سلطانه و حضرت اقدس
اعظم نایب السلطنه دامت شوکتہ العالی مجلس شورای ملی شیدانکارگانه
افتتاح خواهد یافت لهذا یکساعت قبل از وقت در عمارت بهارستان
حضور به رسانید

بالباس

باز آنکه کسر نامی در نقد و مجید باید برسد و این امر

کمر از او در تاریخ ۱۹ شهریور ۱۳۰۲ کمد است نقد در وقت

دفعه اول نقد در مصلحت ملک ایران و دفعه دوم نقد

مقدور نقد خود را در مصلحت ایران و این امر در حد

نقد خود را در مصلحت ایران و این امر در حد

نقد خود را در مصلحت ایران و این امر در حد

نقد خود را در مصلحت ایران و این امر در حد

نقد خود را در مصلحت ایران و این امر در حد



دستخط محمدعلی شاه خطاب به اتابک و شکایت از وزیرمختار انگلیس

حضرت
 اتابک اعظم
 در تبریز
 در تاریخ ۱۲۰۲
 اینک به اطلاع می رسانم که
 در روز ۱۲۰۲ در تبریز
 در تاریخ ۱۲۰۲
 در تبریز
 در تاریخ ۱۲۰۲
 در تبریز
 در تاریخ ۱۲۰۲

جناب اشرف اتابک اعظم ملاحظه این دوشتجات فی الواقع اسباب تعجب است. بخدا و به تمام اولیا و انبیا قسم است که اینها تمام مبنی بر تحریکات خارج و داخل است که تمام را می دانم. پسر رحیمخان مگر یاغی دولت شده است که بدون اجازه تبریز بیرون. این اجازه را کی داده. تمام برای اینست که بلکه بتوانند باینوسیله این ایل و سایر ایلات را از من روگردان بکنند و آنهم خیالی است بیهوده. بیخود اسباب زحمت میشوند. اینها از من روگردان نخواهند شد. اما مداخله وزیر مختار انگلیس. خود تبریزها میدانند و منم میدانم که برای چیست. شما جواب هینقدر بدهید که این شهرتها بی اصل

ست و همچو حکمی نشده است. فقط همینقدر جواب کافی است. مابقی
 مطالب را فردا انشاء الله وقت ملاقات می گویم و به صنیع الدوله هم مختصراً
 جواب بدهید که این تصورات بی اصل است و پسر رحیمخان در قراچه داغ
 نرخانه خودش است و همچو حکمی به او نشده است. به بعضی جهات این
 تاغذ وزیر مختار انگلیس برای بعدها لازم است. کاغذ را نگاهدارید. وقتی لازم
 میشود.

بسم الله الرحمن الرحیم
 در خصوص زنده شدن لرد آلبرایت
 در لندن به همراه پسر رحیمخان
 در زمان سفر او به قراچه داغ
 در تاریخ ۱۰/۱۰/۱۳۰۳
 در مورد این امر
 در تاریخ ۱۰/۱۰/۱۳۰۳
 در مورد این امر

جنگ جهانی اول در ایران

جنگ اول جهانی ، در مردادماه ۱۲۹۲ برابر با ژوئیه ۱۹۱۴ ، آغاز شد. پیروزی های آلمان برق آسا بود. چنین بنظر می آمد که این جنگ فاتحی بجز آلمان و متحدانش اتریش و عثمانی نخواهد داشت. در ارتباط با ایران، این جنگ با همه گرفتاریهایی که گریبانگیر ایران ساخت، در آغاز سبب شد که اندکی از فشارهای دو رژیم غارتگر و زور گوی روسیه تزاری و بریتانیای کبیر، کاسته شود. ستم و تلاش برای تجزیه و تقسیم ایران و دخالت دو کشور متجاوز در همه امور مملکت آنچنان ابعاد هول برانگیزی گرفته بود، که برآستی نجات ایران از آن بجز معجزه نبود. خروج مورگان شوستر، نه تنها مشکلی را حل نکرد، بلکه کشت و کشتارهای تبریز و مشهد را نیز بدنبال داشت. نیروهای نظامی روسیه تزاری که سه سال بود، تبریز را در اشغال داشتند، اندک اندک به دامنه مزاحمت، تجاوز و ستم خود بر

اهالی افزودند. تبریزی ها مصیبتی بودند و در يك درگیری نابرابر که روز سی آذرماه ۱۲۹۰ رخ داد، مجاهدین و نیروهای محلی با سربازان روسی در گیر شدند و از هر دو سو جمعی کشته و عده ای زخمی شدند.

ضیاءالدوله، کفیل استانداری، مشاورالسلطان، کارگذار آذربایجان و ثقة الاسلام، برای پیشگیری از حوادث بعدی جلساتی با کنسول های روسیه و انگلستان تشکیل دادند و به چاره جویی نشستند. نتیجه، باز هم طبق معمول به زیان ایرانیان بود. مجاهدان و نیروهای محلی ناگزیر شدند که جنگ افزارهای خود را کنار بگذارند. چهارروز بعد، نیروهای تازه نفسی از آن سوی مرز وارد ایران شد. وعصر همان روز، تبریز زیر بمباران قرار گرفت، محل استقرار نیروهای روسی در کنار پل آچی جای قرار داشت. فردا، باز هم بمباران ادامه یافت. از روز هشتم دیمه دستگیری ها آغاز گردید. کفیل استانداری به کنسولگری انگلستان پناه برد و میرزا علی ثقة الاسلام، حسن آزادبخواه و قدیر آزادبخواه ا پسران علی مسیوا باتفاق شیخ سلیم واعظ، میرزا صادق خان صادق الملک (روزنامه نویس)، محمدقلیخان، ضیاء العلمای روحانی و آقا محمدابراهیم بازرگان، دستگیر و در باغ شمال بدست سربازان روس به چوبه دار آویخته شدند. اعدام آنها مصادف با روز عاشورا بود.

در آن سوی دیگر کشور، سربازان کشتاری وحشتناک تر از تبریز در مشهد انجام دادند. بطور ناگهانی عده دوپست نفری سربازان محافظ کنسولگری به دوهزار نفر رسید. عامل فتنه سید طالب الحق از پیروان شیخ فضل الله نوری بود که اینک با یوسف هراتی همصدا شده، مشهد را به خون و آتش می کشیدند. یوسف هراتی که بظاهر خبرنگار روس ها در افغانستان بود، بطرفداری

محمدعلیشاه برخاسته بود و از حمایت آشکار کنسول روسیه برخوردار بود. وی که در کنسولگری روسیه پناهنده بود، ناگهان بدستور سفارت در تهران از کنسولگری اخراج شد. یوسف هراتی که روزها برای زهر چشم گرفتن از مردم در مقابل صحن حضرت رضا، به

سیصد نفر چریک، تعلیمات نظامی می داد، از رکن الدوله، والی خراسان خواست که سازمانهای دولتی را تعطیل وعده ای را دستگیر و تبعید کند.

والی خراسان تصمیم به مقابله با یوسف هراتی گرفت، اما پیش از آن که کاری انجام دهد، روس ها ابتکار عمل را در دست گرفتند و روز پنجم اسفندماه ۱۲۹۰، رئیس نظمییه سردار سعید خان را از کار برکنار و ماژور خارانف، افسر روسی را بجای او بریاست نظمییه منصوب کردند و افراد پلیس نیز خلع سلاح شدند. از رکن الدوله کاری بجز استعفا، بر نمی آمد. در همین روز در اطراف صحن توپهای روسی کار گذاشته شد و چون یوسف خان هراتی، حاضر به ترك صحن نبود، روز نهم اسفند توپها شلیک شد. همچنان که زیارت کنندگان مقبره امام رضا ب خاک و خون در می غلتیدند، گلوله ها به گنبد و گلدسته ها نیز خسارت های عمده وارد می ساخت. مردم درهای صحن کهنه و تو را بستند و سالدات های روسی آنها شکستند. جنگ به محل ضریح امام هم رسید و جمعی نیز در آنجا کشته شدند. سالدات های روسی، چهارروز صحن را در تصرف داشتند و کار بجایی کشیده بود که اسبهای خود را نیز در همان صحن، تیمار می کردند.

کنسولگری انگلیس، ساکت و خاموش بود و جناب میرزا اسحاق خان منظم الدوله وزیر مختار دولت شاهنشاهی در دربار روسیه از آن هم ساکت ترا!

تهران، دولت و دربار هم، آنچنان نیازمند وام گرفتن از روسیه و انگلستان بودند که جز حرف و عجز و التماس کار دیگری درمقابل با این ستمگریها از دستشان ساخته نبود. دولتی که به ریاست آقای صمصام السلطنه بختیاری بالاخره قرارداد شوم ۱۹۰۷ را می پذیرد، آیا می تواند دلشوره ای برای پسران علی مسیو وثقه الاسلام یا زایران ضامن آهو داشته باشد؟!.

به تهران بلزده، پایتخت کشور مشروطه بازگردیم تا از راز و رمز صحن گذاری دولت صمصام بر قرارداد ۱۹۰۷ هم آگاه شویم. شوستر که رفت، مرنارد بلژیکی، جانشین او شد. آنقدر درهای

دوسفارت فخمیه را زد که سرانجام ، خداوندان لندن ویتزبورگ ، رضا دادند ، باشتراك وامی بمبلغ دویمست وپنجاه هزار لیره استرلینگ به ایران بدهند و بعنوان ضمانت، اضافه درآمد گمرک را قبول کنند ، بشرطی که وام زیر نظر مرتنارد بلژیکی برای سازمان دادن ژاندارمری جدید ایران مصرف شود وامنیت جاده ها تأمین گردد. شرط دیگر این بود که دولت ایران سیاست خود را با قرار داد ۱۹۰۷ هماهنگ سازد.

دولت صمصام السلطنه با تأیید ناصرالملک [نایب السلطنه] هر دو شرط را پذیرفت و به این ترتیب در زمان مشروطیت، دولت ایران قبول کرد که ایران به يك منطقه بیطرف و دومنطقه نفوذ روسی وانگلیسی تقسیم شده است.

از این پس دولت و سازمانهای اداری ایرانی در حقیقت جز ابزار دست ، سفارتخانه ها نبودند. نامه ای از حسین علا در دست است که بهنگام نخست وزیری پدرش ، پس از سقوط دولت صمصام وبدتبادل ملاقاتی با سرتاوتلی ، وزیر مختار انگلیس نوشته است . این گزارش دامنه نفوذ ارباب منشانه بیگانگان را در امور ایران، درست هشت سال پیش از کودتای ۱۲۹۹ نشان می دهد. علا می نویسد :

«...، وزیر مختار اظهار داشتند... آقای سعدالدوله را سفارتین صلاح دیدند به طهران بیایند، منتها چون دیده شد مقبولیت عامه ندارد، همچو مقتضی گردید که برپاست آقای علاء السلطنه هیئت وزراء از محترمین رجال درست با کنایت ایران تشکیل شود و مثل آقای مستوفی المالك وشاهزاده عین الدوله و آقای وثوق الدوله در کابینه باشند... اظهار داشتم : شاید اولیاء دولت برای پیشرفت کار کابینه، يك مساعدت مخصوص ، حالا مترصدند... گفتند: اطلاعات من در این قضیه کامل است. که تا راه آمن چلنا به روس داده نشود ، دولت روس بهیچ صورت به دولت ایران وجهی نخواهد داد ، دولت انگلیس هم تا روس وجهی ندهد، وجه نخواهد داد، آنها در صورتی است که در سنه راه آمن جنوب با کمپانی موافقت شود.....»

در چنین شرایطی، با گرفتن وامی بمبلغ یکصد هزار لیره استرلینگ از بانك شاهنشاهی، احمدشاه در ۲۸ تیرماه ۱۲۹۲

تاجگذاری کرد و ناصرالملک هم شتابان راهی پاریس قبله گاه شاهان قاجار گردید. کمی پس از این تاجگذاری بود که جنگ اول جهانی آغاز شد.

با شروع جنگ و کاهش فشار سفارتخانه ها، احمد شاه، پس از نظرخواهی از وزیر مختار انگلیس و روسیه، از مستوفی للمالک برای تشکیل کابینه دعوت بعمل آورد. دولت مستوفی ترکیبی از طرفداران هر سه سیاست انگلیس، روس و آلمان بود.

با ورود عثمانی به جنگ، آنها به هواخواهی از آلمان، ایران اعلام بیطرفی کرد، اما هر ناظر سیاسی تازه کاری می دانست که بیطرفی کشوری که خاکش از یک سو در اختیار روسیه و از سوی دیگر در تصرف انگلستان است، جز خط دواندن بر کاغذ نیست.

گفتنی است که نیروهای نظامی ایران در این زمان مرکب بود از هشت هزار تزاق و هفت هزار ژاندارم که در کار مقابله با عشیره های شورشی هم ناتوان بودند، چه رسد به آن که نیرویی برای تضمین بیطرفی به حساب آیند.

ایران بی دفاع بود، بی دروازه هم شد.

- ژنرال دلامین انگلیسی با سریازانش از بحرین وارد شدند و آبادان را اشغال کردند.

- دولت عثمانی شیخ فضبان و چند روحانی دیگر را به خوزستان و کرمانشاه فرستاد تا مردم را به جهاد فراخوانند.

- روس ها، کنسول های عثمانی، اتریش و آلمان را در تبریز بازداشت کردند.

- یک واحد از ارتش عثمانی به همراه افسران آلمانی در لوله های نفت خوزستان خرابکاری بعمل آوردند. انگلیس ها باز نیروی نظامی وارد کردند.

- روس ها کارخانه قالیبافی آلمانی پتاک را در تبریز تصرف کردند و انگلیس ها در اهواز و خرمشهر دونهای بازگانی آلمان را توقیف کردند.

- کردهای چریک عثمانی از کوهها به ارومیه (رضاییه) حمله

ورشدهند و دست به غارت و تجاوز زدند.

- يك نیروی ده هزار نفری سرباز هندی وانگلیسی به فرماندهی ژنرال رابینسون در اهواز متمرکز شد.

- ظرف مدت دو هفته، بدفعات تبریز و ارومیه میان سربازان عثمانی و روسی دست به دست گشت.

... و آنچه خواندید، گوشه ای از رویدادهای سه ماهه آبان، آذر و دی بود. آیا بیطرفی معنایی داشت؟.

همین جا گفتنی است که علیرغم سیاست ظاهری دولت مبنی بر بیطرفی، اکثریت ملت ایران - ملتی که خاطرات آزار دهنده ای از روسیه و انگلستان داشت - دوستدار آلمانی ها بودند و بهمین سبب هم هنگامی که آلمان کوشید شبکه هایی در ایران بوجود آورد، نه تنها مشکلی نداشت، بلکه با اقبال عمومی نیز روبرو بود. این ابراز تمایل به آلمان تا حدی بود که به روایت ابراهیم صفایی در کتاب پر ارزشش موسوم به زمینه های اجتماعی کودتای ۱۲۹۹، وقتی در روز پنجم اردیبهشت ماه ۱۲۹۴، پرنس رویس وزیر مختار آلمان با اتفاق کنت لکنتی همتای اتریشی خود وارد تهران شد، در تهران تعطیل عمومی برپا گردید و مردم از دروازه شهر ری تا میدان توپخانه با فریادهای زنده باد اعلیحضرت ویلهلم، امپراتور اسلام پناه (!) و گلریزان کردن مسیر، از آنها استقبال کردند.

حضور آلمانی ها در ایران، بنوبه خود آفریننده مشکلاتی جدی بود. سراسر مملکت بصورت عرصه زد و خوردهای جاسوسی در آمده بود.

در این اوضاع و احوال مجلس سوم نیز بکار پرداخت. انتخابات و گشایش مجلس، با این امید صورت گرفت که دولت ناتوان در برابر بیگانگان يك تکیه گاه ملی داشته باشد.

عمر دولتها هم کوتاه بود. بدنبال مستوفی، دولت مشیرالدوله تشکیل شد، دومامی ماند و رفت و شاهزاده عین الدوله ضد مشروطیت نخست وزیر شد. او هم با استیضاح از کار برکنار شد و بار دیگر مستوفی جامه رئیس الوزرای پوشید.

در این دوره از نخست وزیری مستوفی است که وی با جلب

رضایت احمد شاه و در اختفای کامل قرار داد اتحادی با آلمان منعقد می سازد که ایران در برابر دریافت ماهانه پانصد هزار تومان پول نقد و سلاح لازم در کنار آلمان و عثمانی، علیه روسیه و انگلستان بجنگ پردازد.

اسرار انعقاد این قرار داد محرمانه، برای نخستین بار سالها پس از جنگ اول و دوم، یعنی در سال ۱۹۴۸ توسط یک تاریخ نویس آلمانی بنام اولریش گرگ در کتاب ایران و سیاست خاورمیانه چاپ اشتوتگارت منتشر شد و ترجمه کامل آن در نشریه شماره یک انجمن تاریخ در مرداد ۱۳۴۹ بقلم ابراهیم صفایی درج گردید.

در ایام جنگ اول جهانی، به محض آن که نخستین پیروزی های منطقه ای برای روسیه و انگلستان پیش آمد، باز نگاهشان بسوی ایران خیره شد تا پیمانی دیگر برای بزنجیر کشیدن ایران امضا کنند. این پیمان که در واقع فرزند قرارداد ۱۹۰۷ بود، موضوع منطقه بیطرف را هم منتفی ساخت و بزودی بعنوان قرار داد ۱۹۱۵ معروف شد.

این حکایت هم شنیدن دارد:

بدنبال پیروزی های بریتانیا در داردنل و همزمان با آن توفیق های روسیه در قفقاز، در ماه مارس ۱۹۱۵ برابر با اسفند ۱۳۹۲، سازانف وزیر خارجه تزاری از طرف امپراتور، پیشنهادی به متحدان خود [انگلستان و فرانسه] ارائه داشت که روح وصیتنامه پتر کبیر، اساس وپایه آن را تشکیل می داد. روسیه علاقمند بود استانبول، بغازها و کرانه غربی بسفور را برای خود داشته باشد و در عوض « در برابر این امتیازها، دولت روس حاضر بود در بخش های دیگر عثمانی یا در کشورهای دیگر، در برابر خواسته های آن دو دولت موافقت و همراهی کند ».

روز ۱۳ مارس، سر جورج بوکانان، سفیر انگلستان در دربار تزار « در صورت پیروزی نهایی در جنگ »، موافقت دولت خود را با این پیشنهاد، در ضمن ارائه شرایطی اعلام داشت. یکی از شرایط، تجدید نظر در قرارداد ۱۹۰۷ بود. آن منطقه بیطرف هم باید حوزه نفوذ بریتانیا گردد.

هشت روز بعد، جواب روس ها بعنوان سن کسندورف، سفیرشان، به لندن مخابره شد: «امپراتوری روسیه موافقت خود را با پیوستن منطقه بیطرف به قلمرو منطقه نفوذ بریتانیا تأیید می کند، اما نظر بمنافع روسیه در مناطق اصفهان ویزد، لازم است مناطق مزبور به روسیه واگذار شود».

در زمان انعقاد چنین قراردادی، دولت دلخوش بود که بار دیگر تبریز را ولیعهد نشین کرده است و حضور محمدحسن میرزا ولیعهد با پیشکاری نظام الملك، می تواند عامل امنیت در آذربایجان باشد!! پس از استقرار ولیعهد در تبریز، روس ها دیگر خودشان مالیات جمع می کردند!! امنیت برقرار شده بود و.....

و..... حالا نوبت آن رسیده بود که پایتخت از تهران به اصفهان منتقل شود.

سپاه روسیه تزاری بفرماندهی ژنرال زولوتاریف تا کرج پیش آمده بود و ظاهر تضییع این بود که از بیم تصرف پایتخت، دولت تصمیم به کوچ کردن گرفته است، اما تنها پس از انتشار اسناد قرارداد محرمانه مستوفی با آلمان است که معلوم می شود، تغییر پایتخت از تهران به کرمانشاه یا اصفهان، یکی از مواد این قرار داد، بوده است. آلمان ها، کرمانشاه را پیشنهاد کرده بودند و مستوفی واحد شاه اصفهان را ترجیح می دادند. انتخاب نهایی اصفهان بود.

مستوفی، بمحض آگاه شدن از حضور سپاه روسیه در کرج، همزمان با یادداشت اعتراضی که به سفارت روسیه داد، به نمایندگان مجلس توصیه کرد که راهی قم شوند و در انتظار موكب شاه بمانند. شاه نیز به مجلس پیام داد که عازم اصفهان است. تهران نا آرام بود و شایعه اعلان جنگ به روسیه و انگلستان پس از استقرار پایتخت در اصفهان زبان به زبان می گشت.

روز بیستم آبانماه، فاصله تهران تا قم، جاده ای بود مملو از کالسکه، درشکه، گاری، اسب، الاغ و خیل کوچ کنندگانی که بسوی پایتخت تازه می رفتند. رژیمان ژاندارمری هم براه افتاد. نمایندگان مجلس هم براه افتادند. نمایندگان سیاسی آلمان هم که شب را در سفارت امریکا گذرانده بودند، راه افتادند. و احمد شاه هم در

آستانه حرکت بود که وزیران مختار روسیه و انگلستان ، وحشترده اما همچنان تهدید گر پا بمیان گذاشتند و توسط نوکران ایرانی خود که میان کاخ گلستان و سفارتخانه ها در رفت و آمد بودند، به شاه پیغام فرستادند که خروج او از تهران ، بمعنای پایان سلطنت او خواهد بود. و وزیر مختار روسیه هم قول داد که نیروهای روسیه از کرج جلو تر نیایند.

شاه ماندنی شد، مستوفی شکست خورد!

بسیاری از شخصیت های سیاسی و همچنین نمایندگان مجلس که تا قم رفته بودند، همانجا ماندنی شدند تا با همیاری آلمان ها کمیته دفاع ملی و بعد حکومت ملی تشکیل دهند و بعنوان نخستین مهاجران روشنفکر ایرانی تا استانبول هم بروند.

با پراکنده شدن نمایندگان مجلس شورایی بی آن که فرمانی صادر شود، مجلس بخودی خود منحل گردید و تلاش مستوفی برای گرد آوری نمایندگان و تشکیل آن نقطه اتکای ملی بجایی نرسید. مستوفی استعفا داد و عبدالحسین میرزا فرمانفرما، سپهدار تنکابنی خلعتبری، علاءالسلطنه، عین الدوله ، - دوباره - مستوفی و سرانجام نجفعلیخان صمصام السلطنه یکی پس از دیگری با دولت های ناپایدار بر سر کار آمدند. کشور عرصه تاخت و تاز نیروهای بیگانه بود. بی اطلاع نیرو می آوردند و بی اطلاع تر می بردند. دولت ها، حتی اگر شخصیت غیر وابسته ای نظیر مستوفی در رأس آن بود، جز عاملانی برای تسهیل خواستهای روسیه و انگلستان نبودند. احمد شاه در کوچکترین کاری که می خواست انجام دهد، چشم به نظرات وزیران مختار روس را به دربار فرا خواند و چون کودکی لجباز، جمله تاریخیش را گفت: « من نمی توانم با سپهدار کار کنم » !!

و حالا خان بختیاری نخست وزیر شده بود. میراث او تصطی و گرسنگی در سراسر کشور بود. سالی که بعدها « سال دمپختکی » نام گرفت. کوچه ها و خیابانهای تهران ، هر بامدادان ملو از جنازه کسانی بود که به سبب گرسنگی و طاعون در گذشته بودند. دولت روزی سه هزار تومان زیان نان می داد و علاوه بر قربانیان طاعون

وگرسنگی در ازدحام مقابل نانوايي ها و يا صف دريافت دمپختك مجاني، نيز عده اي كشته مي شدند. باني خير درباره پختن دمپختك سفارت ايالات متحده امريكا بود وهر ديگ دمپختك، مساوي بود با تبليغات پيرسر وصدای پيانكي ها در سراسر جهان . و اعليحضرت احمد شاه قاجار، به احتكار گندم دست زده بود و حاضر نبود از سيلوي املاك خود ، شكم رعايا! را سير كند . لقب « احمد علاف » از همين روزها باو داده شود.

نفتقليخان صمصام هم هرچه كه بود، بيشتر يك خان بود تا يك نخست وزير و شيوه هاي حكومتي او بيشتر به كار اداره ايل مي آمد تا اداره كشوري در شرايط آنروزي ايران . كار بجايي رسيده بود كه احمد شاه هم در ستوه بود. يك روز به خشم آمد، گوشي تلفن را برداشت و به صمصام گفت « شما ديگر رئيس الوزرا نيستيد ، به خانه خود برويد! » . صمصام هم با لهجه لري ، پاسخ داد « ما كه كنار نمي رويم ، شما ما را عزل كنيد . » . احمدشاه بي درنگ حكم عزل او را صادر كرد ، اما صمصام تا پايان عمر خود را نخست وزير مي دانست!!.

كابينه صمصام كه بعنوان « كابينه لري » مشهور شد ، در مرداد ۱۲۹۷ ساقط شد . هنوز دو سال و چند ماه تا كودتاي ۱۲۹۹ فاصله است و اين شرايط آن روزگاران ايران بود .
در فصل بعدي به انقلاب سوسياليستي روسيه و قرارداد ۱۹۱۹ نگاه مي كنيم .

نسخه اول نامه ای از ثقه الاسلام برای میرزا حسن خان مشکوه المالک، پس
 خلع محمدعلیشاه از سلطنت

۲۲۷۵۴۲

بسم الله الرحمن الرحیم
 در جواب نامه پادشاه و حکایت
 و در جواب کفر کفرها و از خود رسیده و در جواب
 مادر من بر این بی نیام خود و بر این افسوس ان کفر
 که این کار بر من دایم است دل هر کس
 تمام است و این می باشد و به کفر از خود عز و از
 خود روی من
 از این در نظر من هر دو خط من می شود و کفر بر این
 کارها به خود باک تا اهل این است و آنها که در هر کار
 گفته اند و آنها بر آن نام از خود هر گونه که می شود
 قیام در این هر دو نام گاهی کند و من می شود
 که این نام در هر دو نام که هر دو در هر دو نام
 و در این نام این نام در هر دو نام
 خطی در این نام از هر طبعی است و در هر دو نام
 در این نام در هر دو نام و در هر دو نام
 خطی در این نام در هر دو نام و در هر دو نام
 در این نام در هر دو نام و در هر دو نام
 خطی در این نام در هر دو نام و در هر دو نام
 در این نام در هر دو نام و در هر دو نام
 خطی در این نام در هر دو نام و در هر دو نام
 در این نام در هر دو نام و در هر دو نام
 خطی در این نام در هر دو نام و در هر دو نام
 در این نام در هر دو نام و در هر دو نام
 خطی در این نام در هر دو نام و در هر دو نام
 در این نام در هر دو نام و در هر دو نام
 خطی در این نام در هر دو نام و در هر دو نام

تاب نورچشما مکرم کاغذ مورخ ۲۲ رمضان رسیدپاره نی تفصیل نوشته
 صورت کاغذ یکنفر را که از تبریز نوشته بودند فرستاده بودید. همه را
 بدم. برادر جان بد را به بد سپار و عدو را به ذوالفقار. آن شخص یا
 ظلم است یا هرچه، کاری ندارم، ابدأ بد دل نمیشوم. تاریخ حالات مرا همه
 بداند و با نکته گیری زید و عمرو از خط خود بیرون نمیروم. از بدو مشروطه
 می من در حفظ مملکت و منع آشوب و تحذیر از اقدام بکارهایی بود که
 الب مدخله اجانب میشود. حرفهایی که در تبریز کراراً گفته ام سابقها بشما
 هست ام که از جمله این بود که مملکت را هشتاد و چند سال قبل به چهار
 بان پول خریده ایم (اشاره به خسارت جنگی قرارداد ترکمنچای که به
 وسای پرداخت شد) کاری نکنید که مملکت را بطبق گذاشته تحویل دیگران
 بایم و من راضی هستم که مرا در سیریه بشکستن سنگ چخماق و اداری
 مانند اما بیرق روس در این مملکت نباشد. عظمای ولایت از هر طبقه
 مهابت توسل بقونسولخانه روس را فراهم میآورند، ساعی که در مقابل
 پدیدند فقط من بودم. تمیضوهم در این باب اطاله نمایم و تاریخ رعونت و
 بودسای بنویسم. شدت ضیق اهالی و محصوریت و مغلوبیت معلوم است که جز
 هر تمام اطراف در دست دولتیان بود. تلگراف بطهران کردم و به باسنج
 شم و ۲۷ روز بین الحیات و المات بودم. مذاکرات من در آنجا قصه طولانی
 ست.



وزارت امور خارجه

اداره
مورخه
شماره

۱۳۲۱
اداره ستاد وزارت امور خارجه

در باب استیضاح در خصوص گزارش آقای دکتر مصدق
در خصوص اقدامات دولت در زمینه اصلاحات
در زمینه امور اقتصادی و اجتماعی
و نیز در خصوص اقدامات دولت در زمینه
اصلاحات اداری و مالی
و نیز در خصوص اقدامات دولت در زمینه
اصلاحات قضایی و حقوقی
و نیز در خصوص اقدامات دولت در زمینه
اصلاحات نظامی و دفاعی
و نیز در خصوص اقدامات دولت در زمینه
اصلاحات فرهنگی و آموزشی
و نیز در خصوص اقدامات دولت در زمینه
اصلاحات اجتماعی و رفاهی
و نیز در خصوص اقدامات دولت در زمینه
اصلاحات سیاسی و دیپلماتیک

در این دین دگرگونی ... در این زمانه
رابع ...
گفته ...
...
...
...
...
...

...
...
...
...
...
...
...

بخشهایی از گزارش که در کتاب آمده است

قرار داد ۱۹۱۹

خروشی بر آسند زیترو گراد
که شه اشکریزان زتخت لوفستاد !
« ادیب پیشاوری »

« با عنایت الهی، ما نیکلای دوم، امپراتور کل ممالک روسیه و پادشاه لهستان و گراندوک فنلاند و فیریه و غیره، بعموم رعایای وفادار خود اعلام می داریم:

در این ایام مبارزه عظیم که دشمن خارجی از سه سال به اینطرف، هم خود را به انقیاد وطن ما مصروف می دارد، لراده خداوند متعال بر آن تعلق یافته که روسیه مورد آزمایش جدیدی، در حین تیره روزی قرار گیرد، نظر به این که شدت اختلالات داخلی ممکن است تأثیر شومی در جریان آینده این رزم عنود و مخوف داشته باشد، چنین مقتضی است که با هر قیمت میسر گردد، با احترام مقدرات روسیه و شرافت ارتش قهرمان ما وسعادت ملت و آتیه کلی میهن گرامی، جنگ تا پیروزی نهایی ادامه یابد. دشمن قسی القلب و بیدادگر، آخرین تلاش خویش را بکار می برد، اما وقت آن نزدیک

است که ارتش دلیر ما دست در دست متفقین بزرگوارمان ، او را برای همیشه از پای در آورد. در این روزها که موجودیت روسیه قطعیت می یابد ، ما خود را برای اطاعت از ندای وجدان مکلف می دانیم . تسهیلاتی فراهم سازیم تا اتحاد تنگ تری در میان ملت بوجود آید و تمام نیروی کشور بمنظور نیل به پیروزی سریع ، بسیج گردد.

بهین جهت است که با موافقت دومای ۱ پارلمان روسیه تزاری ۱ امپراتوری ، مقتضی می دانیم که از تخت و تاج سلطنت استعفا و از قدرت عالی خود ، صرفنظر کنیم.....».

بخشی از استعفاي آخرین تزار روسیه که ساعت ۲۰ / ۲۲ روز ۱۶ مارس ۱۹۱۷ در ترن ایستگاه پسکف با مضای او رسید.

در ادامه لین استعفا نامه ، تزار نیکلا ، برادرش میشل را به جانشینی انتخاب کرد ، اما تروتسکی ، علیرغم خواست روزیانکو رئیس پارلمان تزاری میشل را ترغیب کرد که بجای پذیرش بی درنگ مسئولیت امپراتوری ، دربیانیه ای اعلام دارد که « چون مانند سایر هموطنان سعادت مملکت بزرگ خود را مانوق همه آمال و آرزوها می دانم ، قبول مسئولیت را به تشکیل مجلس مؤسسان که با اراده ملت قانون اساسی کشور را تدوین خواهد کرد ، موکول می کنم . »
این آخرین سخنی بود که از رومانف ها بگوش ملت روسیه رسید .

با بستن شدن پرونده تزارها در جریان انقلاب خونین روسیه ، فصل تازه ای در تاریخ عمر بشر آغاز گردید . سقوط رومانف ها ، حتی پیش از انقلابیون سرخ ، ایرانیان را خوشحال کرد . در دیدگاه ایرانیان ، سقوط امپراتوری روسیه ، بمعنای سقوط ظلداری ، زورگویی و ستم بود ، اما دولت وقت با این داوری چندان موافق نبود .

پس از برکناری رئیس الوزرای « کابینه لری » ، وشوق الدوله مأمور تشکیل کابینه گردید . تردیدی نبود که ابراز تمایل از سوی سفارت بریتانیای کبیر است ، اما وشوق هنوز خوشنامی صدر مشروطیت را داشت . او در نخستین دوره مجلس ، نایب رئیس بود و علاوه بر آن بعنوان يك ادیب و سخنور زیرك هم شهرتی داشت .

سید ضیا الدین طباطبایی در مأموریتی از سوی دولت ایران در روزهای پایانی دولت تزاری ، در روسیه و در پتروگراد بسر می

برد. با پیروزی انقلاب روسیه، سیل نامه و تلگرامهای سید بسوی دولت سرازیر شد. توصیه سید این بود که طلایی ترین فرصت برای ایران پیش آمده است و باید بی درنگ از آن استفاده کرد. حسین علا که ریاست کابینه وزارت خارجه را عهده دار بود و با سید هم دوستی داشت، بیشتر از همه مورد خطاب او بود.

حسین علا [معین الوزاره] در پاسخ نخستین هشدار سید ضیا

نوشت:

«...در موقع عید ملی ایران و سال جدید، بهترین عنایت الهی که شامل حال ایرانیان شده است، این پیشآمد بوده که متضمن نجات این ملت و مملکت و موقع انتفاع و استفاده دولت است..... چون می دانم تمضلات لایتنامی الهی موقعی را برای ایران پیش آورده که نیکو ترین مواقع برای حفظ قومیت و سیادت و اعاده حقوق مغضوبه متروکه این مملکت و دولت است. دقیقه ای فوت وقت را جایز نمی دانم و از روزی که این خبر رسید از وظایف خود قصور و خودداری نکرده با حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا و سایر وزرا و وطنخواهان مساعد بودن موقع و مفتتم شمردن وقت را برای جلب منافع و استعطاق توجه و مساعدت ملت آزادیخواه عدالت پرور روس خاطر نشان نموده و الحق آقای رئیس الوزرا هم کمال موافقت و جدیت را برای هرگونه اقدام اظهار فرموده و می فرمایند..... آقای مستوفی الملک مدتی است در شکارگاه مستند و ممکن نشد خدمت حضرت معظم له برسوم ولی آقای مؤتمن للک و آقای سردار معظم و بعضی آقایان دیگر را ملاقات کرده در نوشتن تلگراف به دوما که صلاح پیشی کرده بودید، موافقت نمودند.....»

در منزل ارباب کیخسرو، جلسه ای با حضور جمعی از نمایندگان هر سه دوره مقننه تشکیل شد و سرانجام تلگرامی به این شرح به دوما، پارلمان تزاری مخابره گردید:

پتروگراد

توسط آقای رئیس مجلس

مجلس کبیر دوما

در موقعی که ملت بزرگ روس بواسطه جانفشانی فرزندان و جسارت فراموش نشدنی نمایندگان خود در راه منظور عظیمی به پیروزی قاطع نایل گشته، وکلای مجالس سابق ایران، حاضر در

تهران با نهایت مسرت و مراتب تحسین و احترام خویش را برای مقاومت فدائیکارانه که فقط نزد مدافعین حقیقت یافت می شود به آن هیئت معظم ابراز می دارند. مشعلی که چنین دستهای نیرومند بین شرق و غرب استوار ساخته، فروغ درخشانی است که بالاخره عالم را منور خواهد کرد و آخرین ظلمت ها را برطرف نموده، مللی را که دنبال اصول مشترک می باشند، قادر خواهد ساخت در محیط عشق برادرانه همدیگر را بشناسند.

زننده باد روسیه گزادنیخواه

و بر ذیل این تبریک نامه این امضا ها گذاشته شد: حاج امام

جمعه خوبی، میرزا محسن، مستوفی الممالک، مشیرالدوله، ذکاء الملک،

محتشم السلطنه، مؤتمن الملک، سردار اسعد، نصرالله تتوی، سردار

معظم مؤیدالاسلام، حسین یزدی، حاج میرزا حسین، اسدالله الحسین

اصفهان، سلطان العلماء، صدرالممالک، یحیی کرمانی، مرآت السلطان،

معین التجار، کیخسرو شاهرخ، آصف للمالک، سید رضا، نظام

السلطان، عدل للملک، مشیر منظم، محمد، شیخ اسدالله، رفعت

الدوله، محمد هاشم میرزا، مهم الملک، میرزا هاشم آشتیانی، ابراهیم

زنجانی، محمدعلی ملک، دکتر لقمان، صدیق حضرت، دکتر علیخان

اهل السلطنه، احسن الدوله، عزالملک، ممتاز الدوله، دبیرالملک، پرتس

شیخ رئیس تاجار، مستشار الدوله، حاج میرزا رضا خان، نیر

السلطان، میرزایانس، بهجت للعلماء، رضا نائینی، وکیل الرمایا،

افتخار الواعظین، سید محمدرضا، متین السلطنه، سید حسن

لردبیلی، صدرالعلماء خراسانی، نصرالملک، میرزا رضای مستوفی،

مهدی نجم آبادی، دلود علی آبادی، لسان الحکما، فهیم الملک، حاجی

سجدالسلطنه، انتظام الملک، ابراهیم قمی، حاج آقا شیرازی، اعتصام

الملک، امین الضرب، سید محمد طراف، شیخ محمدعلی طهرانی، حاجی

سید محمد سامت فروش، حاجی محمدتقی بینکدار، دکتر ولی الله،

مؤتمن الممالک، معاون التجار کرمانی، میرزا حسینقلی سیگار فروش،

حاج شیخ اسماعیل، مدیر الاسلام، میرزا محمود، حاجی زرگر

باشی، میرزا محمود اصفهانی، مشهدی باقر، دکتر امیر اهل،

صدرالعلماء نظری، سید حسن کاشانی، حاجی سید محمد باقر

اخوی، سیدالحکما، سید مرتضی مرتضوی، صدر الملک، اسماعیل

هشترودی، میر عماد و معتمد التولیه.

اگر از چند نام و عنوان معمولی صرفنظر شود، تلگراف شعار

گونه وبدون محتوا، در حقیقت جز تبریک نامه ای از علمای اعلام و

دوله ها و سلطنه ها به رژیم می که بوجود آمده بود تا ریشه همتاهای

آنها را در روسیه از بیخ و بن برکنند، چیز دیگری نیست .
حسین علاء، در پاسخ به نامه دیگری از سید ضیاءالدین
طباطبایی، بی آب و رنگ بودن تلگرام حضرات را این گونه توجیه می
کند:

«.... آقایان صلاح ندانستند از خشونت پلیتیک حکومت سابقه
روس صریح تر از این عنوانی در تلگراف بشود، همان عبارتی که
تلویحاً مقصود را می رساند، کافی دانستند.....».

بزودی وصول تلگرافی به دولت ایران با امضای میلیکف،
وزیر امور خارجه حکومت موقت روسیه، خواب ایران را آشفته کرد:

«.... ما باید به حکومت شاه اطلاع دهیم که روسیه مانند
گذشته با بریتانیا در امور ایران همکاری خواهد کرد و سیاست روسیه
تغییر نخواهد یافت.....».

هنوز تا صدور اعلامیه لنین و اقدامات تروتسکی راه زیادی در
پیش بود. مارس ۱۹۱۷ کجا و دسامبر همین سال کجا!

در حالی که پرنس اسحاق افخم الدوله وزیر مختار ایران در
پتروگراد نگران سرتوشت شغل خود بود، یک دانشجوی جوان ایرانی
و یک دیپلمات تازه فارغ التحصیل شده از دانشگاه پترزبورگ،
کوشیدند در رهگذر انقلاب روسیه، منافع ایران را تأمین کنند.
دانشجوی جوان، مجید آملی بود که طی مقالاتی در روزنامه های
روسی، شرح جنایت های مأموران تزاری در ایران را فاش ساخت و
دیگری حسن فرزانه نام داشت که پس از پایان تحصیلات در سفارت
ایران استخدام شده بود.

خاطراتش را از آن روزها، مرور کنیم:

«..... سال ۱۹۱۷ بود که تحصیلات خود را در پترزبورگ
پایان رسانده با سمت اتاشه وارد خدمت سفارت ایران در سن
پترزبورگ شدم و چون بزبان روسی تسلط کامل داشتم رابط بین
سفارت و وزارتخانه ها و ادارات محلی بودم.»

پس از ورود لنین، از طرف حکومت کترسکی اعلامیه ای به
امضای لنین اولیانف صدر کمیسر های ملی جماهیر شوروی منتشر
شد، مبنی بر این که « اکنون که دولت جابر تزاری ولژگون شده

است ، حکومت کارگران و دهقانان شوروی خود را مدافع ملل
ستمدیده مشرق معرفی می کند و برای جبران مظالم تزارهای فرعون
صفت رومانف ها ، حاضر همه گونه مساعدت و کمک به ملل مزبور می
باشد .»

در این باب با مرحوم اسد بهادر شارژه دافر داخل مذاکره
شدم و تقرر بر این شد که بطور ناشناس بعنوان يك نفر محصل
ایرانی با همان لباس اونیفورم دانشجویان (که تازه از تن در آورده
بودم) با لولیاوی امور سویت تماس گرفته ببینم تا چه اندازه حاضر
به اجرای مفاد اعلامیه مذکور هستند .

چون در وزارت امور خارجه تزاری ، تشریفات خاصی معمول
بود تصور نمی کردم ، به این سهولت بتوانم جانشین نراتف وزیر امور
خارجه سابق را ملاقات کنم . بهر حال ساعت ۸ صبح روز بعد ، بسراخ
تروتسکی ، کمیسر امور خارجه رفتم . برخلاف سابق درها باز و دریانی
هم نبود . تروتسکی در همان اطاق کار نراتف با عایله خود مرکب از
همسر و دو فرزند کوچک سکونت داشت . فرزندان تروتسکی هنوز
روی کاناپه خواب بودند و در گوشه دیگر اطاق قابله غذا روی
پریموس دیده می شد که گویا نامار آنها تهیه می شد . خلاصه اطاق
شلوغی بود پس از مدتی خود را بعنوان یکی از محصلین ایرانی
معرفی کرده ، شرح مبسوطی از نجایح دولت تزاری بخصوص قضایای
بمباردمان حرم مطهر حضرت رضا و عمارت مجلس شوروی ملی ، به
دار گویختن مرحوم نته الاسلام بدست هُمال نقلامی روس و تزارتهای
تزاری ، ملیات منافی عفت سالدات های روسی در رشت و قزوین و
غیره برای تروتسکی تعریف کردم . بیانات من ظاهراً تأثیر عمیقی
در آن مرحوم نمود . دستهای مرا فشرده ، گفت : من تشنه این
اطلاعات بودم ولی خیلی میل دارم که این اطلاعات را از طرف يك
مقام رسمی بشنوم ، آیا شما با سفارت ایران آشنایی دارید؟ اظهار
کردم کم و بیش اشخاصی را در اینجا می شناسم . فرضاً آنها هم این
نجایح را تأیید و تصدیق کردند ، چه نتیجه خواهد داشت و در جبران
گذشته ، شما چه اقدامی خواهید کرد؟ مشارالیه جواب داد ، در این
صورت ما کلیه تزلزل دادهای تعمیلی که بر خلاف میل و اراده ملت
نجیب ایران بسته شده است ، ملغی می کنیم و تشون تزاری را
نوری احضار خواهیم کرد .

مراتب را بلا ناصله با اطلاع مرحوم اسد بهادر رساندم . ایشان هم
پس از کسب دستور از تهران مجدداً مرا روانه کمیساریای امور
خارجه نمودند و تقرر شد در يك نقطه بیطرفی ملاقات غیر رسمی
بعمل آید . چند روز بعد در یکی از رستوران های دور افتاده شهر ،
مرحوم اسد بهادر و رئیس اداره شرقتی کمیساریای امور خارجه با

حضور این جانب ملاقات نموده و بر حسب تقاضای نماینده کمیساریای خارجه ملاقات دیگری ، سه روز بعد در همان محل بمحل آمد . مشارالیه ضمن صحبت اظهار داشت مذاکرات جلسه گذشته به اطلاع مسیو تروتسکی رسیده و دستور اخصار ثوری تشون روس از ایران صادر شد . حال در صورتی که کلیه قرار دادها و مقاوله نامه ها از طرف حکومت شوروی ملغی شود ، آیا دولت ایران حاضر خواهد بود ، حکومت شوروی را برسمیت بشناسد ؟ . مرحوم اسد بهادر جواب مثبتی به این موضوع نداده ، مگول به آینده نمود . (۱۱۱) . پس از آن اعلامیه لنین (اولیاتف) صدر کمیسرهای ملی جماهیر شوروی صادر شد ، مبنی بر این که کلیه قرار دادها و مقاوله نامه هایی که دولت واژگون شده تزار با زور و فشار تحمیل به دولت وملت ایران نموده ملغی و کان لم یکن محسوب می شود . چندی بعد دولت ایران اتحاد جماهیر شوروی را برسمیت شناخته و اولین نماینده سیاسی شوروی از طریق ترکستان و باجگیران وارد طهران شد
 خاطرات حسن فرزانه به نقل از ایران در جنگ بزرگ
 نوشته سرخ الدوله سپهر . انتشارات ادیب ، تهران

روز شانزدهم دسامبر ۱۹۱۷ برابر با ۲۵ آذرماه ۱۲۹۶ ، لنین اعلامیه معروف خود را صادر کرد . اعلامیه ای که می توانست بسیار به سود ایران باشد ، اما متاسفانه بی لیاقتی های زمامداران تجاری و دربار خواب آلود احمدشاه ، آنرا در محدوده ای تنگ پیاده ساخت و قراردادهای تنگین گلستان و ترکمانچای را از شمول آن مستثنی کرد .
 لنین گفت :

«.....رفقا! برادران !

وقایع عمده ای در خاک روسیه در جریان است . خاتمه مجازات خویشی که از برای تقسیم کردن ممالک دیگران شروع شده بود ، نزدیک می شود . سلطنت وحشیانه ای که زندگانی ملل عالم را بنده خود توار داده بود ، مقهور گردید . بنای کهنه و پوسیده استبداد و بندگی در زیر ضربات انقلاب روس خراب می شود حکومت مملکت در دست ملت است . . . در این مقصود مقدس روسیه تنهاست سلطنت قارت و زور سرمایه دلران منقرض گردید .

مسلمانان مشرق ، ایرانیان ، ترکها ، عربها ، هندوها و تمام طوایفی که سباع حریص اروپا ، زندگی و دارایی و آزادی آنها را در ترون مترالی ، مال لاجاره از برای خود قرار داده و غارتگران جنگجو می خواهند ممالک آنها را تقسیم کنند :

ما اعلام می کنیم که عهدنامه سری درباره تقسیم ایران ، محور
ویاره گردید و همین که عملیات جنگی خاتمه یافت ، قشون روس از
ایران خارج می شود وحق تعیین مقدرات ایران بدست ایرانیان تأمین
خواهد گردید..... کمیسر امور ملی ، استالین
رئیس شورای کیسره ای ملی : لنین ،

واژه به واژه اعلامیه لنین به گونه ای است که انگاری تنها برای
ایران نوشته شده است . شاید هیچ کشور وملت دیگری تا این
اندازه نمی توانست مشمول اعلامیه اتحاد جماهیر شوروی
سوسیالیستی شود ، اما بدبختانه ، ضعف نفس رجال ایران و نوکر
صفتی دست پروردگان دوران قاجار سبب گردید که بهره ایران از
این ژست روزهای ابتدایی حکومت شوراها ، به انقای قرار داد
۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ و بذل و بخشش نه چندان دلسوزانه بدهی های
ایران بینجامد و پاره های تجزیه شده میهن همچنان در ماورای ارس
باقی بماند .

اینک ، تنها سه سال دیگر تا کودتای ۱۲۹۹ فاصله بود و
بزودی شیر پیر بریتانیا ، کوشید تا باز هم بخاطر سعادت ! و ترقی
ملت ایران !! قرار داد ۱۹۱۹ را بهمت نوکران سر سپرده خود ، به
جبران قراردادهای ملغی شده ، تحمیل کند .

دروغ نخواهد بود اگر گفته شود ، قرار داد ۱۹۱۹ در حقیقت
مرحله سومی دو قرار داد پیشین بود . در ۱۹۰۷ ایران به دو منطقه
نفوذ روسی ، انگلیسی و یک منطقه بیطرف تقسیم شد . در
۱۹۱۵ منطقه بیطرف از میان رفت و اینک با محور روسیه تزاری ، قرار
داد بود ایران ، تنها و تنها منطقه نفوذ بریتانیای کبیر باشد .

حکایتش را مرور می کنیم :

هنگامی که عثمانی به سود آلمان وارد جنگ اول جهانی شد ،
یکی از نقاط مهم کشمکشهای دو سوی جنگ ، ایران بدون دفاع
بود . روسیه ، همسایه شمالی ایران بود ، انگلستان با سلطه بر شبه قاره
هند و نفوذ و قیومیت بر شیخ نشین های خلیج فارس همسایه جنوب
تا جنوب شرقی ایران محسوب می شد و با ورود عثمانی ها که
همسایه غربی ایران بود ، در واقع ایران در درون دایره ای قرار

گرفت که سه ابر قدرت در بلافصل ترین مرزهای آن ، جنگ جهانی اول را رهبری می کردند .

خوانندیم که اکثریت ملت ایران به دلیل بستوه آمدن از برنامه های ایران بریاد ده روسیه وانگلستان ، بیش از حد متعارف به آلمان گرایش یافته بودند وحتی ویلهلم را امپراتور اسلام پناه می دانستند . شنیدنی است که وقتی بازاریان تهران در دیداری با پرنس رویس وزیر مختار آلمان ،خواستند هدیه ای برای ویلهلم بفرستند ، بیرق سبزی تدارک دیدند که جمله « نصر من الله فتح قریب » بر آن نقش بسته بود واصرار فراوانی داشتند که بعنوان تیمن وتبرک هر چه زودتر راهی دریار امپراتور بشود . بهر تقدیر ، بر این رغبت ناشی از نفرت به روسیه وانگلستان ، با ورود عثمانی ها بطرفداری از آلمان در جنگ ، یک تمایل مذهبی نیز پدیدار گشت . عثمانی و یاب عالی اداره کنندگان یک امپراتوری اسلامی بودند .

آلمان ها برای ایجاد شبکه های جاسوسی و سنگ در راه دشمن انداختن ، در ایران با هیچ مشکلی روبرو نبودند و توانستند ، ضربه های سنگینی به روس و انگلستان وارد آورند . واسموس ، فرستاده آلمان که لقب لورنس آلمان ها را گرفته بود ، به تنهایی برای آشفته کردن رؤیاهای بریتانیا کافی بود . اقدامات او حیثیت بریتانیای کبیر را برآستی در ایران و صفحات جنوب لکه دار! کرده بود . نخستین پیروزی واسموس ، یک حمله علنی به کمک مشاییر تنگستانی به مقر نمایندگی بوشهر بود . این محل برای سالیان بسیار دراز ، مظهر ونشان قدرت بریتانیا وکمپانی هند شرقی بود . حملات دفع شد اما کشته شدن دو افسر انگلیسی ، افسانه شکست ناپذیری انگلستان را از رونق انداخته بود . حادثه در ۱۹۱۵ اتفاق افتاد . انگلستان برای تجدید حیثیت در بوشهر نیرو پیاده کرد ، شهر را به تصرف در آورد ، درفش ایران را پایین کشید وپرچم انگلستان را برافراشت . ادارات دولتی در اشغال نیروی نظامی انگلستان در آمد . و اینها همه جدا از لشکر کشی بریتانیا بسوی تنگستانها بود . از دو طرف بسیاری کشته شدند . بااینهمه تنگستانها دست بردار نبودند . دوباره حمله کردند ودوباره هم کشتند وهم کشته شدند . انگلستان همچنان

بوشهر را در تصرف داشت تا با تغییر دولت در تهران ، شهر را به مقامات ایرانی سپرد. واسموس اینک چون قهرمانی در صفحات جنوب محبوب بود. به شیراز رفت تا شاهکار بعدی را بیافریند. نتیجه کشته شدن معاون کنسولگری انگلستان در یکی از خیابانهای شیراز بود. معاون کنسولگری ، هندی بود. یکماه بعد ، منشی کنسولگری و مستخدمش هدف سوء قصد قرار گرفتند. مستخدم کشته شد و منشی زخمی گردید. اما ، تحقیر نهایی هنوز صورت نگرفته بود.

« کمیته ملی دفاع از استقلال ایران » ، اولتیماتومی صادر کرد و از اوکونور ، ژنرال کنسول انگلیس و همه انگلیسی ها خواست که تسلیم شوند. افسران سوئدی ژاندارمری که دم گرم واسموس در آنها هم کارگر افتاده بود، کنسولگری را محاصره کردند، سیمهای ارتباطی آنها بریدند و حضرت ژنرال کنسول را همراه با یازده نفر دیگر ، ناگزیر به تسلیم ساختند. همسر و دختر رئیس بانک شاهنشاهی و دو زن دیگر هم جزو اسیران بودند. کاروان اسیران از شیراز راه بندر بوشهر را در پیش گرفت. در بوشهر زنها آزاد شدند، اما بقیه برای مدت هفت ماه ، در اقامتگاه یکی از سران تنگستان ، بازداشت بودند. سر دنیس راییت در کتاب انگلیسیان در ایران اصراف می کند که با آنها بد رفتاری نشده است و تنها از گرما به عذاب بوده اند. یکی از آنها در اسارت مرد. به مرگ طبیعی ، لندن در جستجوی راهی برای پایان دادن به این گرفتاری ها ژنرال سر پرسی سایکس را راهی ایران کرد تا به یکی از آرزوهای دیرینه اش جامه عمل بپوشاند.

سرپرسی سایکس [با سرپرسی کاکس وزیر مختار بعدی اشتباه نشود] از سال ۱۸۹۲ با ایران صفحات جنوب آشنا بود. در این سال بعنوان افسر هنگ دوم نیزه دار مسافرتهایی در آسیای مرکزی و ایران انجام داد. در سال ۱۸۹۴ کنسولگری انگلستان در کرمان توسط او ایجاد شد. در سال ۱۸۹۶ در کمیسیون مرزی ایران و بلوچستان [که آنها حکایت دیگری دارد] شرکت کرد. بهنگام سفر ناصرالملک [نایب السلطنه] به لندن ، میهماندار او بود. در ۱۸۹۹ یک کنسولگری دیگر انگلستان را در سیستان تأسیس کرد. از ۱۹۰۵ تا

۱۹۱۲ سر کنسول بریتانیا در خراسان بود و اینک از مقام خود در ترکستان چین احضار می شد تا بار دیگر به ایران بیاید.

سرپرسی سایکس که یک تاریخ پر حجم - اما نه چندان خالی از اشتباه - درباره ایران نوشته است، در سال ۱۹۰۵، تشکیل یک نیروی سوار نظام در جنوب ایران وزیر نظر افسران انگلیسی را تنها راه حفظ امنیت منافع انگلستان دانسته و به مقامات کشور خود توصیه کرده بود.

سایکس در مارس ۱۹۱۶ با سه افسر انگلیسی، سه افسر از مستعمره هندوستان، بیست درجه دار و عده کمی سرباز هندی وارد بندر عباس شد و با نیت تشکیل نیروی جنوب و با وعده حقوق کافی و مرتب، بی درنگ کار سرباز گیری را آغاز کرد و دو ماه بعد سفر هزار و ششصد کیلومتری خود را از طریق کرمان، یزد و اصفهان بسوی شیراز شروع کرد. ژنرال، همه جا فاتح بود. آلمانی ها می گریختند و بی درنگ، در حالی که ژنرال به اسم نویسی سربازان مشتاق می پرداخت، شعبه های بانک شاهنشاهی دوباره آغاز بکار می کردند.

در شیراز، بجز نفرت همگانی، دویار قدیمی انگلستان که موجبات آرامش خیال را برای ژنرال فراهم کرده بودند، در انتظار سرپرسی بسر می بردند. قوام الملک و عبدالحمین میرزا فرمانفرما. قوام با سلاح اهدایی انگلیس مجهز بود و فرمانفرما، مقام والی فارس را داشت. اما، فارس خیال سازش با موزخ بعدی تاریخ ایران را نداشت. تشقایی ها که ید طولایی در معامله با هرکس که بیشتر می داد، داشتند، هم بضدیت با قوام که رقیب سرسخت بود و هم نمک گیر شده محبت های واسموس، خیال نداشتند بگذارند ژنرال آب خوش از گلویش پایین برود. به اعتراف سر دنیس رایب در کتاب انگلیسیان در ایران تشقایی ها « ترک خدمت، تفنگداران جنوب را تشویق می کردند ». و این همه مشکل نبود، ژنرال برای از نفس انداختن ژاندارمری افسران سوئدی هم ناگزیر بود مرارتهای ستحمل شود.

ژنرال در فارس، وزیر مختار در تهران و همه رجال د

لندن، دولت ایران را که تازه داشت بدنبال پیروزی انقلاب روسیه نفس تازه می کرد، زیر فشار گذاشته بودند که تفنگداران جنوب به رسمیت شناخته شود.

مستوفی الممالک یکی از دوره های کوتاه نخست وزیری خود را می گذراند که یادداشت سفارت انگلستان مبنی بر برسمیت شناختن پلیس جنوب به دولت رسید، واکنش مستوفی تند بود. نه تنها آن را نپذیرفت بلکه آن را به سبب خارجی بودنش « تهدیدی برای استقلال ایران » دانست. لندن فشار آورد و مستوفی کنار رفت. رئیس ایل تشقایی با تحریک های بی وقته واسموس و با احتمال، به امید عدم مخالفت دولت با عملیات، به پلیس جنوب [اس. پی. آر] اعلان جنگ داد. یک پادگان انگلیسی در خارج از شیراز مورد حمله قرار گرفت و دو افسر انگلیسی کشته شدند. صحنه بعدی عملیات آماده بود. باز حمله و باز کشته شدن یک افسر انگلیسی و دو افسر ایرانی. انگلیسی ها هم مقابل بمثل می کردند؛ اما، وحشیانه، دستگیری افراد فراری تشقایی و تیرباران بدون محاکمه آنها از شگردها شان بود. در تابستان ۱۹۱۸ برابر با ۱۲۹۷، اوضاع انگلیسی ها و همچنین نیروی جنوب در مخاطره بود. در یک نبرد، ۶۰۰۰ تشقایی، بزرگترین اتبار ژنرال سایکس را تصرف کردند.

لندن زخمی بود و به واکنش برخاست. درگیری ها افزون شد و سرانجام به شکست تشقایی ها انجامید. اما، بزبان سیاسی شکست واقعی از آن انگلیسی ها بود.

سر دنیس رایت نویسنده کتاب انگلیسیان در ایران ۳ کاردار و سفیر بعدی در تهران، در این باره می نویسد:

«... حضور تعداد زیادی نیروی انگلیسی وهندی در خاک ایران، در این دوره احساسات ملی شدیدی را برانگیخت. امدام فراریان تفنگداران جنوب، دستگیری و تبعید مخالفان سیاسی توسط انگلیسیان، اخراج کارمندان ناسواقت از ادارات، و ادار کردن فشار به شاه برای انتخاب وزیران هوادار انگلیس موجب نفرت شدیدی شده بود...»

بهر تقدیر، با پایان گرفتن جنگ جهانی اول، دور از چشم رقیب روسی، انگلستان که اینک قیومیت بر کشور تازه تأسیس شده

عراق را در همسایگی ایران بر عهده داشت ، کوشید تا ایران را بطور همه جانبه در چنگ داشته باشد. لعاب این نیت استعماری طبق معمول پیشرفت و ترقی ملت ایران !! بودودر حقیقت بخاطر دست یافتن به حلقه مفقوده اش که مهندس حسن برمک در کتاب پر ارزشش بهمین نام (ایران ، حلقه مفقوده) به آن اشاره کرده است. سر دنیس رایست، ابایی ندارد که با خونسردی یک جنتمن انگلیسی اعتراف کند: « کرزون برای پیشنهاد یک طرح امیدوار کننده (!!) در مورد بازسازی ایران (!!) در تحت حمایت (!!) انگلیس ، نمی توانست، لحظه ای بدتر از آن را انتخاب کند». طرح امیدوارکننده، قرارداد ۱۹۱۹ بود.

سر چارلز م. مرلینگ به لندن فراخوانده شد تا سر پرسى کاکس ، جانشین او شود. این جناب سرپرسی کاکس هم دست کمی از آن ژنرال سر پرسى سایکس نداشت. برای سالهای طولانی « وزیر مقیم » در خلیج فارس بود و پس از پاره پاره شدن خالف امپراتوری عثمانی بعنوان نماینده سیاسی در بین النهرین خدمت می کرد. سرپرسی کاکس، با آموزش های لازم راهی تهران شد و بطور

تصادفی ! هنگامی در تهران جا خوش کرد که دولت حسن و شوق [و شوق الدوله]، پند نیاموخته - و شاید هم آموخته - از تاریخ « برای استقرار امنیت و ایجاد یک ارتش هماهنگ و اصلاحات مالی » از انگلستان کمک خواست. برای خالی نبودن عریضه « الغای عهدنامه ۱۹۰۷ و رفع اثر اولتیماتوم ۱۹۱۱ و تجدید نظر در تعرفه گمرکی و بر چیدن پلیس جنوب » هم که از درخواستهای کابینه لری بود، به این فهرست اضافه گردید.

قرار داد، روز ۱۷ امردادماه ۱۳۹۸ برابر با ۹ لوت ۱۹۱۹، یعنی کمی بیشتر از یکسال پیش از کودتای ۱۳۹۹، بامضای نصرت الدوله (وزیر امور خارجه ایران) که چند روز پیش از آن به این سمت رسیده بود و سر پرسى کاکس ، وزیر مختار بریتانیای کبیر، رسید. پس از انتشار متن قرارداد، احمدشاه بهمره نصرت الدوله، وزیر امور خارجه و نصرت السلطنه ، عموی خود، رهسپار انگلستان

لرد کرزن، وزیر امور خارجه بریتانیای کبیر که سالها [۱۸۹۸ - ۱۹۰۵] فرمانروا و نایب السلطنه هندوستان بود، در جلسه هیأت دولت انگلستان درباره آنگیزه انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ گفت:

«...یک سال قبل موقعی که در میدان جنگ غرب، ستاره ما بسوی پیروزی می رفت و زمانی که ایران از پیروزی آلمان نومید گردید، یک سیاستمدار برجسته ایران بنام وثوق الدوله که همواره طرفدار منافع انگلیس بشمار می رفت به امر شاه به ریاست وزرا منصوب گردید. دوتن دیگر از وزیران او نیز ایمان داشتند که آینده ایران به دوستی با انگلیس بستگی دارد. شخص شاه هم همین سیاست را پیش گرفت. در آن هنگام بود که سوپرسی کاکس را به سمت وزیر مختار به تهران روانه کردیم. او سالهای متعددی وزیر مقیم در خلیج فارس و اخیراً رئیس نمایندگی سیاسی ما در بین النهرین بود. موضوع مأموریت و تعلیماتی که به او داده شد، این بود که با دولت ایران قرار دادی معتقد کند تا در آتیه منافع انگلیس در آن سوی از جهان از برخوردها و خطرات گذشته، محفوظ بماند و موجب گردد، ایران که دچار ضعف درمان ناپذیر بوده و قادر به ایستادن سر پای خودش نیست، کمکهایی دریافت دلد که به حفظ موقعیت خود توفیق حاصل کند. مذاکرات ما در نه ماه اخیر جریان داشته و اکنون در نتیجه مساعی دولت ایران و کوشش سوپرسی کاکس به سرانجام رسیده است. دولت ایران بخوبی متوجه گردید که ما تنها قدرت بزرگ در همسایگی آن کشور هستیم که بسرنوشت ایران، علاقه داریم و چون غرض خاصی نداریم (!!!) دولت ایران با اراده آزاد خود از ما خواست که در ترمیم مواضع آن کشور، مساعدت کنیم.

ممکن است سؤال شود، که اساساً چرا ما دست به این اقدام زدیم و چرا نمی گذاریم ایران بحال خود بماند تا خوب فرسوده شود. پاسخ اینست که موقع جغرافیایی ایران و منافع ما در آنجا و امنیت امپراتوری ما اجازه نمی دهد که به سرنوشت ایران بی علاقه باشیم. همانطور که در پنجاه سال اخیر نبوده ایم (!!!)، بعلاوه اکنون مسئولیت حمایت بین النهرین را داریم و از این راه هم در سوی باختر ایران با آن کشور هم مرز شده ایم و نمی توانیم اجازه بدهیم که بین سرحدات هند امپراتوری در بلوچستان و مرزهای تحت الحمايه جدید ما یک محیط بی نظم و کانون تحریکات دشمنان و آشفتگی سیاسی و اقتصادی، وجود داشته باشد. از طرف دیگر چنانچه ایران را به حال خود بگذاریم، بیم آن می رود که نفوذ

بلشویکی از شمال به سراسر کشور نفوذ کند و نیز ما در جنوب غربی ایران منابع بزرگی از میدانهای وسیع نفت در اختیار داریم که مورد بهره برداری نیروی دریایی امپراتوری است و سبب ملاقه خاص ما در این قسمت از ایران می گردند. در این اوضاع و احوال وزارت خارجه و اداره هندوستان ، با تفاق ابراز تمایل کردند ترتیبی اتخاذ شود که بدون نظارت مستقیم در امور داخلی ایران یا قبول مسئولیت های سنگین مالی ، بتوانیم کارشناس و مستشار به ایران اعزام داریم ، تا قادر به تجدید سازمان خود شود. مطابق این ترار داد ما تعهد می کنیم که به خرج دولت ایران ، کارشناس و مستشار برای رشته های مختلف در اختیارشان بگذاریم.

برای نمونه ، دولت ایران مایل است که نیروی نظامی متحد الشکلی بوجود آورد. ما تعهد می کنیم انصرافی را که برای ترتیب و تنظیم چنین نیرویی لازم است ، به ایران گسیل داریم. علاوه بر آنه داری مولفقت دارد ، دو میلیون لیره به رسم مساعده به دولت ایران بدهد. دولت هند و خزانه داری ، هریک نصف این مبلغ را بر عهده خواهند گرفت و عایدات گمرک ایران در وثیقه ما خواهد بود. بطور رسمی تصریح شده ، تسط اول این مبلغ وقتی پرداخت می شود که مستشار مالی انگلیس ، کار را در دست بگیرد.....»

از گزارش لرد کروزون به هیأت دولت انگلستان ۹ اوت ۱۹۱۹

دولت ترار داد را توسط مطبوعات انتشار داد و تنها به این امید که دوهفته بعد تصویب آن را بحساب ملت ایران بگذارد.

انتشار قرارداد بار دیگر جامعه را تکان داد و مخالفت با آن همه جایی شد. علاوه بر دست اندرکاران امضای ترار داد که بی پروا از آن حمایت می کردند ، سید ضیاء الدین طباطبایی هم از آن حمایت و پشتیبانی بعمل می آورد ، اما ، جامعه که بزودی از حمایت بین المللی برخوردار گردید ، دیگر حاضر به ایراندوستی بریتانیای کبیر و مزدوران آن نبود. با اینهمه حسن و شوق دو هفته بعد اعلامیه ای صادر کرد که « چون اکثریت مردم ترار داد را تأیید کرده اند ، دولت برای اصلاحات مورد نظر مطابق روح ترار داد عمل خواهد کرد ». اعلامیه بر خشم ملی افزود. بزودی حمایت بین المللی از ملت ایران که مخالف ترار داد بود ، با سخنانی که وزیر امور خارجه امریکا و مقامات فرانسوی ایراد کردند ، آغاز شد. و شوق کوشید تا انتخابات مجلس را سازمان دهد و از این طریق به ترار داد مشروعیت

دهد. به این منظور فرمان دستور اجرای آن که پیشاپیش در زمان مستوفی صادر شده وراکد مانده بود، به جریان افتاد و دستور تشکیل انجمن نظارت انتخابات به همه جا ابلاغ شد. تا آرامی سراسر کشور و بخصوص تهران را فرا گرفته بود. و شوق الدوله ناگزیر به برتراری حکومت نظامی، تعطیل چند روزنامه، دستگیری و بازداشت مخالفان قرار داد، شد. از آن سو، بریتانیای کبیر هم که در افکار عمومی جهان با رسوایی روبرو شده بود - رسوایی ناشی از ترسیدن سهمی به امریکا و فرانسه - کوشید تا قرار داد را به تصویب مجمع اتفاق ملل - همتای سازمان ملل بعدی - برساند. اما امریکا و فرانسه مخالفت کردند. به اعتقاد ابراهیم صفایی: «نقطه ضعف بزرگ قرار داد این بود که بانک شاهنشاهی به حواله سفارت انگلیس، مبلغ دویست هزار تومان به حساب و شوق الدوله و یکصد هزار تومان به حساب هریک از وزیران خارجه آنصورت الدوله ۱ و مالیه ۱ اکبر مسعود صارم الدوله ۱ منظور نمود و این پول را آنان پذیرفتند».

با اینهمه، اندکی بعد ارمیتاژ اسمیت، عضو خزانه داری انگلستان با سمت رئیس هیأت کارشناسان مالی قرارداد و ژنرال دیکسن بعنوان رئیس هیأت کارشناسان نظامی، به تهران وارد شدند.

برگزاری کنفرانس صلح پاریس، پس از پایان جنگ اول جهانی، و شوق الدوله و نصرت الدوله، نخست وزیر و وزیر امور خارجه را به این خیال انداخت که با حمایت بریتانیای کبیر، ابرقدرت فاتح جنگ، سرزمین های ایرانی را که بموجب قراردادهای شوم گلستان و ترکمانچای - همچنین نقاط دیگری مثل قسطنطنیه از سرخس و یوموت که بدون هیچ قراردادی توسط نیروهای تزاری تجزیه شده بود - دوباره ب خاک اصلی برگردانند.

در کنفرانس پاریس در حالی که کشوری نظیر حجاز شرکت داده شده بود، از حضور ایران خبری نبود و هیأت اعزامی به این دستاویز که ایران جزو انجمن ملل متفق نیست، پشت درهای بسته ماند. تنها یک بار نصرت الدوله توانست در یکی از جلسات حضور بهم رساند و دعاوی ایران را مطرح سازد که آنهم در برگیرنده هیچ

تأثیری نبود.

شگفتی آور اینست که نخست وزیر و وزیر امور خارجه، از طرح این مسأله، تنها منظوری که داشتند، ایجاد سروصدا درباره وطنخواهی آنها، بهنگام گشایش دوره چهارم، بمنظور تصویب قرار داد ۱۹۱۹ بود. با اینهمه بریتانیا، در کنفرانس پاریس نه تنها هیچ گامی بسود ایران برنداشت، بلکه کوشید در مذاکرات و نامه نگاری هایش با نصرت الدوله او را از طرح این موضوع باز دارد.

لردگزرون، در نامه نوزدهم دسامبر ۱۹۱۹ خود خطاب به فیروز میرزا نصرت الدوله، می نویسد:

«... حضرت والا

افتخار دارم به اطلاعاتان برسانم که متن تلگرافی را که اظهار لطف فرموده، در شانزدهم ماه جاری به معارف وزارت خارجه ما، لرد هاردینگ تسلیم کرده بودید و عرضحالی را که حکومت حضرت والا مایل است راجع به همین موضوع تسلیم شورای عالی متفقین در پاریس بکند، هر دو را با کمال دقت مورد بررسی قرار داده ام. ما با کمال تأسف باید به اطلاعاتان برسانم که پس از بررسیهای لازم و امتحان جزئیات و جوانب قضیه، متخصصان و صاحب نظران ما به این نتیجه رسیده اند که پهنه دعاوی ایران چنان وسیع و دلایلی که در اثبات آنها اقامه شده چنان ضعیف و کهنه هستند که هیچ وجه در چهار چوب اصولی که برای اصلاح خطوط مرزی کشورها اقتباس شده است، نمی گنجد و رویهمرفته وضعی دارند که حکومت انگلستان! ابداً مطمئن نیست بتواند دفاع از آنها را در کنفرانس صلح پاریس بعهده گیرد... حضرت والا بیگمان فراسوش نکرده اند که آخرین باری که سعادت ملاقاتتان را داشتم، مفصلاً برایتان شرح دادم که به عقیده من دو راه بیشتر به روی حکومت ایران باز نیست:

۱- هیئت نمایندگی ایران در پاریس عرضحال مفصلی که حاوی تمام خواسته ها و دعاوی ارضی ایران باشد، به مسئولیت کامل خودشان و بدون داشتن انتظار پشتیبانی از حکومت انگلستان، به کنفرانس پاریس عرضه دارند.

۲- عرضحالی معتدلتر درباره دعاوی ایران که قدرت و نفوذ بریتانیا پشتیبانش باشد تسلیم کنفرانس صلح پاریس کنند.

اما، آن شتی که شما اکنون پیشنهاد می کنید - و ظاهراً آئیزه ای است از این دوشق - هیچ بنظر نمی رسد که رهگشای مسئله باشد.

به توارى که لرد هاردینگ به من گزارش می دهد، حضرت والا در مصاحبه تان با ایشان، پیشنهاد کرده اید که برای کابینه ایران، همین قدر کافی است، کنفرانس صلح پاریس، لطفاً ملاحظه فرمایید به این مضمون تصویب کند که :

« دعوای ارضی ایران در موارد تفتاز بر دلایل منکم استوار است ولی تصمیم نهایی درباره آنها عجالاً گرفتاری نیست و باید صبر کرد تا مسئله روسیه قبلاً حل شود »

اما اگر خودم هم اکنون در پاریس بودم و چنین نطقنامه ای در کنفرانس صلح مطرح می شد، واقعاً متحیرم چگونه می توانستم بنام دولت متبوعم به آن رأی بدهم.....»

سند شماره ۸۷۱ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا، به نقل از کتاب اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره ترک در ۱۹۱۹ ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی، چاپ تهران

لرد گرزون، طی نامه ۳۰ دسامبر ۱۹۱۹ خود به سرپرستی کاکس، وزیر مختار مقیم تهران، واقعیت را علنی تر می کند و می نویسد :

«...جناب وزیر مختار

از آنجا که خود فرصت نداشتم وزیر امور خارجه ایران را به حضور بپذیرم، معظم له در شانزدهم ماه جاری بالرد هاردینگ معاون وزارت خارجه ما ملاقات کرد... ۲۰ - شامزاده وضع کنونی کابینه ایران را که احتمالاً بحرانی است به تأکید بیان کرد و از دوران دشواری که زمامداران کنونی ایران در پیش دارند - اگر دولت انگلستان حاضر نشود از دعوی ارضی ایران به نحو مؤثرتری پشتیبانی کند - سخن گفت..... حضرت والا اظهار داشت که تا چند روز دیگر افسران انگلیسی وارد تهران می شوند تا بخش نظامی قرار داد را اجرا کنند و با ورود این گروه از این افسران، لحظه دشواری که همیشه بیمش می رفته فرا خواهد رسید، زیرا مردم ایران فقط حضور یک مشت افسر خارجی را در پایتخت کشورشان بچشم خواهند دید و دیگر زیاد پاپی منافعی که از حضور همین افسران نصیب دولت ایران می شود، نخواهند بود.

نصرت الدوله پیش بینی می کرد که پس از افتتاح مجلس (که ترار است تا یک ماه دیگر صورت گیرد) دولت با اشکالات مهمی مواجه خواهد شد و به همین دلیل است که نخست وزیر ایران و خود حضرت والا احساس نگرانی می کنند که مبادا با دست خالی با وکلای جدید روبرو گردند، آنها می خواهند سوتی که ترار داد به مجلس

رفت در وضعی باشند که بتوانند مردم ایران را مطمئن سازند که در مسئله دهاوی ارضی، حکومت انگلستان، پشت سر ایرانیان ایستاده است و حامی پا برجای خواسته های آنهاست.....»
سند شماره ۸۷۷ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا به نقل از کتاب اسناد محرمانه..... ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی

اگر روایت ملك الشعراى بهار در کتاب لبریزاز اشتباه و لغزش او بنام تاریخ احزاب سیاسى، درست باشد، سبب عدم حمایت لرد کرزون از طرح وثوق الدوله، علاقه دولت بریتانیا در تشکیل کشور مستعقلی موسوم به ترکمنستان بوده است. بهار می نویسد:

«.... بیاد دارم اوقاتی را که در نتیجه مراجعه اهالی بلاد سرحدی مشرق به دولت ایران، عده ای از قوای چریک خراسان در کابینه وثوق الدوله سرخس روس را تصرف کرده بودند. من با سرپرستی کاکس وزیر مختار انگلیس ملاقات کردم. مشارالیه گفت دولت ایران باید سرخس را تخلیه کند و ابدأ پیرومون تعرض به خاک همسایه شرقتی نگردد، زیرا ما می خواهیم در آنجا دولتی بنام ترکمنستان ایجاد کنیم....»

ملك الشعراى بهار . تاریخ احزاب سیاسى . چاپ تهران

بهر تقدیر، روزگار بکام آفتاب وثوق الدوله نبود و ورود کارشناسان و مدیران انگلیسی قرار داد ۱۹۱۹، درگیری بلشویکها و سربازان تزاری و همچنین قیام سردار وطنفروش جنگل، میرزا کوچک خان، آنچنان عرصه را بر او تنگ کرده بود که راهی برای فرار از مسئولیت می جست.

در همین روزها خودکشی کلنل فضل الله خان آق اولی، یکی از اعضای کمیسیون میکس و معاون ژنرال دیکسن و حوادث پیامد آن ه عمر دولت وثوق الدوله پایان داد و قرلر داد ۱۹۱۹ نیز در مرز ا قرار گرفت.

نظر به روابط دوستی و مودت که از سابق بین دولتین ایران و انگلستان بوده است و نظر به اعتماد کامل باینکه منافع مشترک و اساسی هر دو دولت در آتیه تحکیم و تثبیت این روابط را برای طرفین الزام می‌نماید و نظر به لزوم تهیه وسایل ترقی و سعادت ایران بین دولت ایران از یک طرف و وزیر مختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان بنمایندگی از دولت خود مواد ذیل برقرار میگردد.

۱- دولت انگلستان با قطعیت هرچه نامتر تمهدانی را که مکرر در سابق برای احترام استقلال مطلق ایران نموده است تکرار می‌نماید.

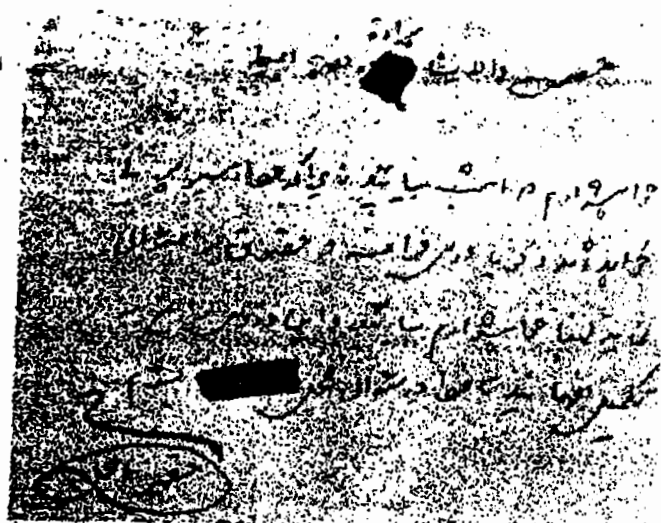
۲- دولت انگلستان خدمات هر عده مستشار متخصص را که برای لزوم استخدام آنها در ادارات مختلف ایران بین دولتین توافق حاصل گردد بخرج دولت ایران تهیه خواهد کرد، این مستشاران با کسرات اجیر و بآنان اختیارات متناسب داده خواهد شد کیفیت این اختیارات بتوافق بین دولت ایران و مستشارها خواهد بود.

۳- دولت انگلیس بخرج دولت ایران صاحبمنصبان و ذخائر و مهیات سیستم جدید را برای تشکیل قوای متحدالشکل نظامی که دولت ایران ایجاد آن را برای حفظ نظم در داخله و سرحدات در نظر دارد تهیه خواهد کرد عده و مقدار ضروری صاحبمنصبان و ذخائر و مهیات مزبور بتوسط کمیسیون که از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکیل خواهد شد و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوه مزبور تشخیص خواهد داد معین خواهد شد.

۴- برای احتیاجات نقدی لازمه جهت اصلاحات مذکور در ماده ۲ و ۳ قرارداد دولت انگلیس حاضر است که قرض کافی برای دولت ایران تهیه و یا ترتیب انجام آن را بدهد، تضمین این قرض با تفاق نظر دولتین از عایدات گمرک یا عایدات دیگری که در اختیار دولت ایران باشد تأمین می‌شود و تامدتی که مذاکرات استقراض خاتمه نیافته دولت انگلستان بطور مساعده وجوه لازمه را که برای اصلاحات مذکوره لازم است خواهد رسانید.

۵- دولت انگلستان با تصدیق کامل احتیاجات فوری دولت ایران به تدارک وسایل حمل و نقل که موجب تأمین و توسعه تجارت و جلوگیری از قحطی در مملکت میباشد حاضر است که با دولت ایران موافقت نموده اقدامات مشترک ایران و انگلیس را راجع به تأسیس خطوط آهن و یا اقسام دیگر وسائل نقلیه تشویق نماید، در این باب باید قبلاً مراجعه به متخصصین شده و توافق بین دولتین در طرحهایی که مهم‌تر و مفیدتر باشد حاصل شود.

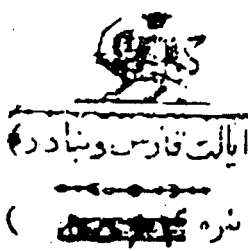
۶- دولتین توافق می‌نمایند در باب تعیین متخصصین طرفین برای تشکیل کمیته‌ئی که تعرفه گمرکی را مراجعه و تجدید نظر نماید و با منافع مملکتی و تهیه و توسعه وسایل ترقی آن تطبیق نماید.



حضرت والا شاهزاده نصرت السلطنه
خواهش دارم که امشب بیائید زیرا که فردا سیو پرنی خواهد آمد و گویا
درس فرانسه و حقوق را سؤال نماید لهذا خواهش دارم بیائید و این دروس را
بمن تکمیل بفرمایید تا فردا در سؤال خجل نشوم حقیر احمد

نامه ای از فرمانفرما برای سردار فاخر حکمت، فرمانفرما بعنوان والی فارس
مظمت و قدرت امپراتوری انگلستان را به رخ سردار فاخر می کشد!!

مورخه ۱۲ شهر رجب ۱۲۲۲
شماره ۱۱۱۱



ایالت فارس و بنادر

شماره ۱۱۱۱

جانب فاخر استند

الذی واقع کارزون را خوب بسویید ییید برتر بر سر مردم چه احوال است
باشی صیرودنه با برادر تمام مردم توان آنها را بخیران گفت شما که در عالم سیرت
دیویشن سید خودتان و خاست ییید برتر در دست و خط که اگر بخوانید
آن در دست ستود و مشهور شود و یک نصیحت خاصه آن حضرت که از دنیا
لاکه که مکرر دلیر تا موقع نوشته آنها را بر عهد از یادید و لیر اول دست
دست و آن مردم بخت است که در راه خود این کورگوانه خوف و
همینقدر با نیا سید دولت نصیر از توه و کافیه و سلو و دران
مخارج خطاهات و دروغ نصیر امور عجز نیست و در گذر چهارمین
مخارج حبیب دارد از خرج نظام فلان بخار لا باک ندارد در کسب
... ..

دوست که اراده آن جمیت هندوستان ریاست ستمرات او نمند که ده هزار نفر ستمرات

فرستادن پروا نخواهد داشت یک زده مقرر حق و بهر حال که گریز نرسد و او فرستادن

یک زده است. بلکه در تصور آن شاهانند که در آن جزوه و صاحب نیست قیاداری

که صلاح خداوند است یعنی در بقدر قوه که آنقدر بکشد در هر بنده و ستم که کرد تمام تمام

ایم همه اما با این ستمرات ستمت به این بقدر تصور خواهیم نمود که این ستمرات

بر آنکه بشود بر است گوی که این ستمت به این بقدر تصور خواهیم نمود که این ستمرات

در چه کرده است و این ستمت به این بقدر تصور خواهیم نمود که این ستمرات

از این ستمت خدا میم و کلام

مورخه ۱۲ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۵ نمره ۷۰۰۴

جناب ناخر السلطنه

البته وقایع کازرون را خوب مسبوقید. ببینید بدبختی برای بعضی مردم چه
ایجادات می کند ما به اشخاص بیرونی ها ایرادی نداریم می توان آنها را بی
خبران گفت شما که در عالم شهرت و مدنیت و هوش هستید خودتان وخامت
این قبیل امور را درست ملاحظه کنید اگر بنظرتان نتایج آن درست متصور
و مشهود می شود یک نصیحت خالصانه بآن حضرات کازرونی بنمائید و اگر
ممكن دارید تا موقع نگذشته آنها را بر سر امتذکر بیاورید و این اول خدمت

شما بدولت و ملت و آن مردم بدبخت است که از راه خود اینهمه کورکورانه منحرف و متعطف شده اند، همیتقدر بدانید که دولت انگلیس از قوه و کارخانه واسلحه و دادن پول برای مخارج انتظامات و رفع این قبیل امور عاجز نیست. دولتی که روزی چهار میلیون لیره مخارج جنگ دارد از خرج انتظام فلان خط راه باک ندارد. دولتی که امروز ازدود کارخانجات اسلحه سازی فضای آسمان را تیره و تار می کند از اسلحه تصور نخواهد نمود. دولتی که امروزه آن جمعیت هندوستان رعایای مستعمرات او هستند از ده هزار هندی بمیدان فرستادن پروا نخواهد داشت. يك ذره عقل حق و باطل را از یکدیگر تمیز میدهد ولی حرف در همان يك ذره است. بالاخره مضمودمان شاه اندازی و ارجوزه I در اینجا بمعنای رجز خوانی است I و حمله نیست فقط بر مردمی که صلاح خود را نمی دانند متأسفیم و بقدر قوه ابدأ معتقد بجنگ در عمر نبوده و نیستیم اگر چه تمام فتح باشد. این صدها را بالاترین مضرات سلکت میدانیم بقدر مقدور میخواهیم نشود. اگر نشد چه میتوانیم کردجز آنکه بشود. این است که میگوئیم شاید وسیله نصیحت بشما مؤثر افتد و بتوانید خدمتی بخودتان و همه کرده باشید. با آنک هیچوقت بجنگ معتقد نبوده ام باز از تمام بزرگان ایران بیشتر جنگ دیده ام . نرمانفرما

پیش از کودتای ۱۲۹۹

کارشناسان اعزامی از انگلستان، بی توجه به مخالفت های آشکاری که نسبت به قرارداد ۱۹۱۹ می شد، به محض ورود به ایران دست بکار شدند تا بطور عملی به قرارداد جنبه اجرایی داده باشند. فتح الله اکبر [سپه دار رشتی] در این هنگام وزیر جنگ بود. به پیشنهاد ژنرال های انگلیسی یک کمیسیون تحقیق تشکیل شد تا مقدمات تأسیس یک نیروی نظامی را برای ایران فراهم سازد. نخستین گام، طرح انحلال نیروهای قزاق، ژاندارمری و سپس پلیس جنوب [نیروی جنوب، پلیس جنوب، اس. پی. آر] بود. برنامه ای بمنظور انجام این هدف و همچنین طرح دیگری به نیت حل و فصل مسائل اقتصادی تهیه شد، اما اجرای آن به گشایش مجلس چهارم و تصویب قرار داد ۱۹۱۹ موکول گردید.

استاروستسکی فرمانده قزاقخانه، که چندان هم مورد علاقه و شوق الدوله نبود، انحلال نیروی قزاق را خطری سرنوشت ساز

برای خود تصور کرد و به مخالفت با قرار داد و همچنین شخص وثوق الدوله پرداخت، حسن وثوق نیز کوشید از طریق احمد شاه که رئیس بلافصل استاروسلسکی بود، حکم برکناری او را بگیرد. آخرین شاه تاجار در سفر اروپا بود و تصمیم گیری در این مورد را به بازگشت خود به ایران حواله داد. وثوق باز به انگلیسی ها متوسل شد تا آنها نظر موافق احمد شاه را در باره برکناری فرمانده روسی جلب کنند. کرزون، لرد دربی را در پاریس مأمور کرد تا ضمن گفتگو با شاه او را به انحلال واحدهای قزاق راضی سازد، اما احمد شاه که از جهتی نمی خواست بیش از آن سبب تقویت دولت وثوق بشود و از جهت دیگر نیروی قزاق را به خاطر شرایط پدید آمدنش پیوسته یادگاری از نیای خود ناصرالدینشاه می دانست، تصمیم گیری را به حضور در تهران موکول کرد.

در این ایام که مملکت از همه سو در آشوب بسر می برد، خبر خودکشی سرهنگ فضل الله خان آق اولی، همانند توپ در تهران صدا کرد.

آق اولی که منشی کمیسیون تحقیق قرار داد ۱۹۱۹ بود، پس از آن که در یکی از جلسات موافقت سپهدار رشتی وزیر جنگ را با پیشنهاد انگلیسی ها مبنی بر استخدام عده ای از افسران و درجه داران هندی بمنظور آموزش افسران ایرانی، مشاهده می کند، تاب تحمل این گوش بفرمانی و حقارت را نیاورده و ضمن بجا گذاشتن یادداشتی با شلیک گلوله به مغز خود در روز اول فروردینماه ۱۲۹۹ خودکشی می کند.

پخش خبر خودکشی فضل الله خان آق اولی که انسری تحصیلکرده بود با زمیته آماده ای که جامعه در مخالفت با قرارداد داشت، در حقیقت تیر خلاصی بود که به شقیقه کابینه وثوق الدوله شلیک شد. اما هنوز تا استعفا و عزیمت شتاب آلودش به اروپا، راه درازی در پیش بود. که نه بر حسب هفته و ماه بلکه بموجب مصیبت هایی که ایران گریبانگیرش بود: در گیری نیروهای بلشویکی و روس های سفید، تشکیل جمهوری های گیلان و آذربایجان و جابجایی سرپرسی کاکس شکست خورده با عیجناب هرمن. ش. نورمن .

فراموش نکنیم که این رویدادها در روزهای اول سالی اتفاق می افتد که پایان آن به کودتای ۱۲۹۹ می انجامد.

روز ۲۷ اردیبهشت، کمونیستهای تازه بدوران رسیده بهمراهی کارگران ایرانی مقیم بادکوبه، در آستارا پیاده شدند و همانروز دوازده رزمنانو روسی، بندر پهلوی را بمباران کرد تا نیروی نظامی ارتش سرخ، بدون درد سر شهر را اشغال کند. کژانف، فرمانده نیروهای سرخ به میرزا احمد خان اشتری، والی گیلان که با او ملاقات کرده بود، گفت: هدفی جز دست یافتن به کشتی ها و افراد ژنرال دنیکین - که روز ۱۵ فروردین در ساحل انزلی پهلو گرفته و بی درنگ زیر نظر ارتش انگلیس قرار گرفتند - ندارد. اما آشکارا دروغ می گفت. دست کم ژنرال چامپین انگلیسی که والی ایرانی را همراهی می کرد، این را می دانست. آنچه را که ژنرال سرخ می خواست، ساعتی می شد که تصاحب کرده بود. میرزا کوچک خان - که متأسفانه از راست افراطی و وطنپرستی چون معتصم السلطنه فرخ تا یاران و چریکهایش و بالاخره کمونیست ها، پیوسته تلاش داشته اند بعنوان يك قهرمان میهن پرست از او یاد کنند و نبود! - بی درنگ به حضور ژنرال سرخ رسید تا برنامه کار «جمهوری گیلان» را با او طرحریزی کند. هیجده روز بعد، رشت سقوط کرد. نیروی قزاق با تلفات فراوان ناگزیر به تسلیم گردید. سپاه انگلستان تا منجیل عقب نشست و سرانجام هیأت دولت جمهوری گیلان، در روز ۱۷ خردادماه، با همان ادا و اطوارهای پتروگرادی تشکیل شد. میرزای جنگل، سر کمیسر و کمیسر جنگ کابینه بود و سیدجعفر پیش وری (عامل بعدی تجزیه آذربایجان) کمیسر خارجی. نئین و تروتسکی ایرانی نتولد یافته بود. ادارات دولتی به تصرف در آمد. نیروهایی بسوی مازندران و یابل براه افتادند و نیروی دیگری عازم قزوین گردید. تنکابن سقوط کرد. وزارت امور خارجه شوروی و وزارت جنگ دستور همکاری و کمک رسانی بیشتر به میرزای خیانتکار دادند. اعضای حزب عدالت پاکو راهی رشت شدند. روزنامه های کمونیستی آغاز به انتشار کردند و میرزا کوچک خانی که با نام اسلام واتحاد اسلام آغاز کرده بود، اینک تا آنجا سرخ شده بود که هم

خون سرخ برای آن داد وهم سرخی شرم از خیانت خود را برای همیشه در تاریخ بجا گذاشت.

نکته دردناک این بود که هزینه سربازان ارتش سرخ باید توسط میرزا کوچک خان پرداخت می شد و آسان می توان تصور کرد که برای تأمین این هزینه های کمر شکن چه جنایت ها و تجاوزهایی مرتکب شده اند.

در میان این نا آرامی ها، سرانجام پس از ده ماه دوری از ایران احمدشاه روز ۲۴ خردادماه ۱۲۹۹ به تهران باز گشت و در حالی که در سراسر مملکت - هرج و مرج آشوبگران داخلی و چنگ و دندان بهم نشان دادند - پیگانگان حکمفرما بود، از وثوق الدوله بخاطر بهتر شدن وضع نان در تهران و پیروزی بر راهزنان کاشان و اصفهان، قدردانی بعمل آورد. وثوق الدوله روز دوم تیرماه استعفا داد و از طریق بغداد - نزدیکترین ستاد انگلیس ها - با اتومبیل عازم اروپا گردید. سرپرسی کاکس، پیش از او رفته بود.

احمد شاه که پس از ده ماه اقامت در اروپا، تازه به دلشوره سرنوشت وطن مبتلا شده بود، کوشید تا یک دولت با دو نخست وزیر بوجود آورد. به روایت ابراهیم صفایی « مستوفی للمالک را که وجهه ملی داشت و در برابر سیاست خارجی مقاوم بود، بعنوان «رئیس الوزرای آمر» و میرزا حسن خان مشیرالدوله را بسمت «رئیس الوزرای عامل» در نظر گرفت ». مستوفی زیر بار فکر یکر احمدشاه نرفت و حسن پیر نیا (مشیرالدوله) مأمور تشکیل کابینه گردید.

خاطره مخبر السلطنه هدایت وزیر مالیه دولت مشیرالدوله را از این روزها مرور کنیم:

«... در این کابینه مستوفی و مؤتمن الملک وزیر مشاورند... قرارداد ۱۹۱۹ موکول است بتصویب مجلس. وزارت جنگ مداخله صاحب منصبان را تعطیل کرد. آرمیتج سمیط آرمیتاژ اسمیت یکروز بیشتر بحالیه نیامد. مردی لایق بود، کاش خارج از ترار داد، مستخدم شده بود. هیچکدام از متخصصین که به ایران آمدند، به پختگی او نبودند. این کابینه دوشغل شاغل دارد: یکی

کار متجاسرین رشت که قوای قزاق متوجه آن حدود است، یکی کار
 قیام تبریز. جنگل رسا با دولت می جنگد و مسئله از مخالفت با قرار
 داد تجاوز کرده، انگشت بلشویکی هم در کار آمده است و از بادکوبه
 آتش فتنه را یاد می زنند. اسطراسلکسی با قوای قزاق مأسور
 جلوگیری شد. شیخ محمد خیابانی اسرار مگویی در دل دارد،
 بصراحت پول می خواهد و بکنایت منع تعیین حکومت برای آذربایجان.
 سلیمان میرزا وسید کمره در طهران سنگ قیام بسینه میزنند. وقت
 هیئت دولت ابتدا رک محاربه با جنگل و مخاربه با تبریز و مذاکره با
 آن دو نماینده می گذرد، از فارس سروصدایی نیست، فرمانفرما،
 ماهی سی هزار تومان از انگلیس می گیرد و مشغول ترتیب پلیس
 جنوبند. در کرمان و خراسان مال انگلیس درکارند، حرینی دیگر
 هم در میدان نیست. یک بیست هزار تومان و یک پانزده هزار تومان
 برای خیابانی فرستاده شد، لکن «کفاف کی دهد این باده ها بستی
 ما». قاعده مضحکی در مالیه جاریست، ملتش بانتخاب امین مالیه با
 او میفرستد و همه در یوستان اسعدی خوانده ایم؛

دو همکار دیرینه اهل قلم

نباید فرستاد یکجا بهم

چه دانی که انباز گردند و یا

یکی بزد گردد، یکی پرده دار!

این بنده در هیئت دولت پیشنهاد کردم که هیئت تلتیش
 در تحت نظر هیئت دولت تشکیل شود و مفتش همه جا
 بفرستند. مشیرالدوله خوش برخورد نکرد. مستوفی الممالک تعجب کرد
 و من بیخ کردم «.....»

مخبر السلطنه هدایت، گزارش ایران. نشر قره. چاپ تهران

همزمان با صدور اعلامیه مشیرالدوله، به این دستاویز که چون
 مجلس هنوز تشکیل نشده، برنامه دولت باید به ملت ارائه گردد،
 جمهوری شوروی آقایان میرزا کوچک خان و احسان الله خان هم،
 اعلامیه ای منتشر ساخت که بموجب آن، همه آنچه که در حوزه
 جمهوری قرار داشت، یکجا متعلق به رژیم جدید بود. از مال
 الاجاره مستغلات گرفته تا کلیه محصولات مزروعی و از خانه های بزرگ
 اعیانی گرفته تا اسب و درشکه و کالسکه و اتومبیل شخصی و از « آنچه
 مال التجاره در تجارتخانه موجود است » گرفته تا هر نوع « تجملات
 که بیش از احتیاجات لازم خانوادگی باشد»، همه و همه، با صدور این
 اعلامیه متعلق به جمهوری گیلان بود. شنیدنی است که بموجب همین
 اعلامیه کمیسیون کمیسرهای دولت جمهوری گیلان! حتی « به درشکه

های کرایه در صورت احتیاج مجاهدین کرایه « تعلق نمی گرفت .
تهران ناتوان هم جز اعزام نمایندگان عالی مقام و باج دادن
کاری از دستش ساخته نبود.

بدنبال اختلاف نظر میان میرزا کوچک جنگلی از یک سو و
خالوقریان واحسان الله خان از سوی دیگر که به روایت « گریگور
پتیکیان - شاعر ، نویسنده و نمایشنامه نویس ارمنی - ناشی از
اختلاف اندازی شوروی ها بود و نه آنچنان که ابراهیم صفایی می
نویسد، در ارتباط با « برنامه های ضداسلامی » همکاران میرزا،
سردار جنگل درحالی که پیشاپیش مقدار زیادی از سلاح دریافتی از
روسها را به جنگل انتقال داده بود، روز دوازدهم امرداد
۱۲۹۹ رشت را باتفاق یکهزار نفر از افراد گارد نهضت ، ترک گفت.

مشیرالدوله، هیأتی به ریاست مشاورالمالک انصاری ، برای
آغاز گفتگو با رهبران شوروی ، به مسکو فرستاد. سفر توفیق آمیز
بود و طبق معمول با قطع حمایت مسکو از شورشیان ، دولت، نیروی
نظامی به صفحات شمال اعزام داشت. فرمانده این نیرو استاروسلسکی
همان کسی بود که وثوق الدوله برای برکناریش دست به دامان لندن
هم شده بود.

پیروزی از آن نیروهای دولتی بود. هم در مازندران و هم در
گیلان. بخش عظیمی از این پیروزی به فرمانده آتریاد همدان می
رسید. و این فرمانده « رشید ولایق » قزاق نامش رضاخان میر پنج
بود.

تاریخ در این پیروزی سریع نیروهای دولتی، یک خیانت دیگر
انگلستان را نیز ثبت کرده است. به روایت ابراهیم صفایی در کتاب
رهبران مشروطه « این پیروزی دیری نپایید. گرچه نیروی دولت ،
بلشویک ها را تا مرداب انزلی تعقیب کرد، ولی در آنجا با حمله
غافلگیرانه و آتش سخت توپخانه نیرویی که به کمک بلشویک ها آمده
بود، روبرو شده ... و بناچار بسوی رشت عقب نشست. نیروی
انگلیس که از عقب نشینی قوای دولتی خوشحال نبود در حین عقب
نشینی چند ستون از آنان را بمباران کرد .» رشته ها پنبه شده بود
و رشت بار دیگر در اشغال قرار داشت.

همه چیز به حالت اول در آمده بود. گیلان را خطر تجزیه، تهدید می کرد. سمیتقو تمامی غرب را به آشوب کشانده بود و تنها قتل غافلگیرانه شیخ محمد خیابانی که آنهم بخاطر عبا و عصامه اش بی درنگ در ردیف مظلومین قرار گرفت و برای مشیرالدوله و مخبر السلطنه رسوایی و اتهام قتل پدید آورد، تغییر وضعیت دیگری صورت نپذیرفت.

۱۰۰۰. باز نوبت تغییر دولت بود. مشیرالدوله به خانه رفت تا سپهدار رشتی افتح الله اکبر!، جامه ریاست وزرایی به تن کند. کاری را که وشوق الدوله ولردگروزون نتوانسته بودند انجام دهند، سپهدار رشتی که در آخرین رده رجال ضعیف عصر تجری بود، اما در سلامت نفس از بهترین ها بود، صورت داد! و آن برکناری استاروسلسکی بود. ساده اندیشی است اگر آن را توصیه و فشار لندن ندانیم. فشاری که بار دیگر در زمان مشیرالدوله و پس از پراکنده شدن نیروهای دولتی، آغاز شده بود و در نتیجه آن انگلیس ها، بار دیگر با عدم پرداخت مساعده ماهانه، تلاش داشتند از تنگدستی دولت و گرفتاریهای پایان نا پذیرش به سود قرار داد ۱۹۱۹ و دمیدن جان تازه ای در کالبد آن، استفاده کنند. یکی از شرط ها، نظارت آنها بر قزاقخانه بود!

سپهدار رشتی، با وعده گشایش مجلس تا پایان بهمن ماه ۱۳۱۹ و پس از آن که برای تشکیل کابینه نا متجانس بیست روز به این ودر آن زد، سر انجام در روز ۲۶ آبانماه ۱۳۱۹ طی اعلامیه ای برنامه دولت خود را عرضه کرد.

متن اعلامیه سپهدار، تصویر دردناکی از ایران را کمی بیشتر از سه ماه به کودتای ۱۳۱۹ مانده، نشان می دهد:

۲۶.....۵ مقرب (آبان) ۱۳۱۹

در طوفان هولناک عالم و حوالشی که هر لحظه حیات ملل و ممالک را گرفتار تشنجات نیستی می سازد، اینجانب، حسب امر و اراده مئدسه اعلیه حضرت اقدس ملوکانه روحنا فداه، سامور تشکیل کابینه گشتم.

وضعیت کنونی مملکت، مارا سختنی از توضیح سختی و درجه

مسئولیت و تشریح وضعیات عمومی دولت و ملت می نماید. فقط با اعتماد بنعلیات ربانی ، خویشترن را حاضر برای قبول بار مسئولیت نمود. بدیهی است، فیروز دلسوزی و همفرواری ملت مشوق دیگری ندارم. شکر خدا می کنم خدا را که با یاری و حسن وطنخواهی همکاران صدیق، موفق به تشکیل کابینه گردیدم. اینکه که انکار عامه بواسطه آشفتگی اوضاع عمومی انتظار دانستن خط مشی دولت را دارد، به اشاعه این بیان نامه مختصر، میادرت و وزیدم.

در سیاست داخله؛ هیئت دولت کنونی موقع را مناسب این نمی داند که راجع به اصلاحات عمومی تعهدات قطعی را در پیشگاه ملت بر مهده بگیرد، بدیهی است آنچه لازمه جد و جهد است بعمل خواهد آورد تا بقدر امکان آسایش و رفاهیت عامه را تأمین و جریان امور دولتی بنحو مطلوب تری باشد، زیرا تمام سعی خود را مصروف افتتاح مجلس خواهد نمود که به اسرع اوقات مملکت را تسلیم نمایندگان ملت بنماید.

در سیاست خارجه؛ بمناسبت افتتاح مجلس شورای ملی در آتیه نزدیک هیئت دولت کنونی کوشش خواهد نمود که مناسبات و دادایی را با تمام دول مجاور، محکم تر نموده و امیدوار است زمینه های امید بخش تری را نیز تدارک نماید. راجع به ترلر داد ایران و انگلیس معلوم است، قبل از افتتاح مجلس شورای ملی، چنانچه در کابینه سابق تصمیم اتخاذ شده بود، مسکوت خواهد ماند و مبادرت به اجرای آن نخواهد شد.

مموطنان؛ روزگار ایران بسی تیره و احوال عمومی مملکت گرفتار اندیشه است، لیکن شعاع بهبودی از روزنه لید هنوز مویدا مییابد. فقط نجات مملکت و ملت ما و شما از ورطه های بدبختی بسته به اتحاد و احساس درجه مسئولیت هر فردی و بالاخره اعتماد به خود و کوشش در رسیدن به ساحل سعادت است تا بیاری خدا، ایران قدیم بتواند در دنیای آشفته برای زندگی آتیه خود را آراسته نماید.

فتح الله سپهدار اعظم - رئیس الوزراء -

هنوز حتی نخستین گامها در دولت جدید برداشته نشده بود که سپهدار نا گزیر به استعفا شد. سفارت بریتانیای کبیر یادداشت تندی به دولت فرستاد که پارلمان انگلستان به دادن کمک مالی به ایران اعتراض کرده و پرداخت آن را زمانی مجاز دانسته که زیر نظارت افسران انگلیسی باشد. در همین یادداشت آمده بود که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان ، بزودی نیروهای نظامی خود را از ایران خارج خواهد کرد.

احمد شاه از بیم سقوط پایتخت و اسیر ترس از جمهوری
گیلان و انقلابیون بلشویک، از سفارت انگلیس تقاضا کرد که دست
کم نیروی خود را از قزوین خارج نکند.

انتخاب نخست وزیر، کار بعدی او بود. مستوفی الممالک به
نخست وزیر فرخوانده شد، اما او که سه روز فرصت خواسته بود
در پایان مهلت اعلام داشت که ریاست وزرایی را بشرط انصراف از
گشایش مجلس قبول خواهد کرد. او از آن بیم داشت که مجلس
قرار داد ۱۹۱۹ را تصویب کند. مستوفی الممالک، معاف شد و چون
کسی مرد این میدان نبود، بار دیگر سپهدار رشتی مأمور تشکیل
کابینه گردید. عمر این کابینه با کودتای ۱۳۹۹ و پناهنده شدن
رئیس الوزرا به سفارت انگلستان، پایان گرفت.

گفتنی است که سپهدار بیش از ۲۸ روز برای تشکیل کابینه
تلاش کرد، در حالی که عمر هیأت دولت او تنها پنج روز بود. از ۲۸
بهمن ۱۳۹۹ تا ۲ اسفند ۱۳۹۹

شرح این روزها را از زیان ابراهیم صفایی پژوهشگر صاحب نام
در زمینه تاریخ قاجار، مرور می کنیم:

«... سپهدار و اعضای کابینه اش که در برابر مشکلات عظیم
و وحشتناک قرار گرفته بودند، مایوسانه نام دولت و کابینه بر خود
نهاده و نمی دانستند، چه بکنند؟ تمام کوشش او مصروف این بود که
تکلیف قرار داد را بصورتی تعیین کند که هم دولت انگلیس راضی
باشد و هم انکار عمومی ایران اجازه دهد. در آن هنگام کارهای
مملکت بکلی از هم گسیخته و کشور ما شیبه نیمه مستعمره بود،
قدرت سیاسی و نظامی انگلیس بر ایران چیرگی داشت، آذربایجان
دستخوش تجاوزات سیمیتقو بود.»

قسمت عمده گیلان را بلشویک ها، بنام حکومت مستقل در
اختیار داشتند، عبور از قزوین به رشت بدون اجازه بیگانگان ممکن
نمی شد. آوارگان گیلانی در طهران و قزوین با حال رقت بار،
سرگردان بودند، در مازندران جمعیت «اتحاد ملی طبرستان» دم از
خود مختاری میزد.

راههای کشور نا امن بود. حقوق کارمندان دولت ماهها عقب
انتهاده، دولت قادر به پرداخت نبود.

سیاست خارجی ایران با قرار داد ۱۹۱۹ پیوسته بود و هیچ
زمامداری جرأت و توان آن را نداشت که این زنجیر استعماری را

پاره کند و با همسایه بزرگ شمالی که با رژیم جدید و قدرت نو،
تد برافراشته بود، قرارداد دوستانه ای امضا نماید و تشنجات
مملکت را بکاهد و نیروی بیگانه را از ایران بیرون کند.

مالیاتها، وصول نمی شد. خان ها و زورمندان محل، هر کدام
بنوبه خود حکومتی نیمه مستقل داشتند و فقر و گرسنگی و تحطی که
از آغاز جنگ اول جهانی به صورت وحشتناکی گسترش جسته بود،
هنوز در سراسر کشور هیولای شوم خود را نشان می داد. هیچکس
امیدی نداشت که ایران بتواند روی پای خود بایستد و از پرتگاه
زوال و انقراض خود را نجات دهد. حکومت مرکزی، چندان ضعیف
و ناتوان بود که اگر نیروی انگلیس در حوالی قزوین پایگاه نداشت،
بلشویک های گیلان، می توانستند به آسانی به طهران حمله کنند و
دولت حتی توانایی دفاع از پایتخت را هم نداشت.

مرکزیت مملکت در هم شکسته و قدرت رهبری و اداره مملکت
از دست زمامداران کشور بیرون رفته بود. هرگاه مختصر کمک
و مساعدت مالی بیگانگان نبود، پرداخت حقوق وزیران و دربار نیز به
دشواری میسر می شد. وطنخواهان و روشنفکران خطر اضمحلال
ایران را آشکارا می دیدند و از هر سو راه نجات و چاره ای می
جستند. این الوقت ها با سر سپردن در سفارت خانه های بیگانه،
بمنازع کوچک و پست خود می اندیشیدند و در فکر پاس مقام و
تحصیل پول بودند.

ثوَدال ها، با اصول قرون وسطایی و جور و ستم بر کشاورزان
گرسنه، بر وسعت املاک خود می افزودند. محترمان بقیامت جان
مردم، آذوقه همومی را احتکار می کردند. توده مردم ملجاء و
پناهگاهی نداشتند و از دولت جز اسمی بی زسم چیزی بر جای
نمانده بود و حتی در پایتخت فرمائش نلود نداشت.....
ابراهیم صفایی، زمینه های اجتماعی کودتای ۱۲۹۹. چاپ
تهران. شرکت انست.

۱۰۰۰۰ و، سوم اسفند ماه ۱۲۹۹، فرا رسید !.

نامه ای از میرزا کوچک جنگلی برای ناصر دفتر روائی پیش از در غلغلیتیدن در
دام انقلاب سرخ !

فانست کدم

بسر تقدیم علاطف و احسانت عقیده خود را بر خردم گزشت برین خطا بیکر که از غلغلیتیدن در
دام انقلاب سرخ !
بسیار آن نقطه را سبب خردم بود در صورتی که در امید دارم که هرگز در این بنام غلغلیتیدن در
دام انقلاب سرخ !
کمال و سبب بجهت خواهد بود دست جدیت و دلورده ای که در دل و کرا آن از غلغلیتیدن در
دام انقلاب سرخ !
بیم زده است در اینست عمر استم از بر اولدین

در خصوص مذاق و لذت اگلا آن نقد زهر زهرم از همه بود این از بر بر
عمرم و این غلط بردن از غلغلیتیدن در دام انقلاب سرخ !
بیت تمام از غلغلیتیدن در دام انقلاب سرخ !
و طرز و آنچه که بهشت است که در وقت در اینست عمر استم از بر اولدین
داشت نهایت ملک لاهوتی فریاد و بیعت فریاد بر اینست عمر استم از بر اولدین
بمنزله آمد که در تقدیم بهم نه بهم بر فدا که سر زینت که در غلغلیتیدن در
دام انقلاب سرخ !
شیر کم از غلغلیتیدن در دام انقلاب سرخ !
و غلغلیتیدن در دام انقلاب سرخ !
نظام علم و سبب از غلغلیتیدن در دام انقلاب سرخ !
انظام و در در وقت این نظام و سبب جدید را در غلغلیتیدن در دام انقلاب سرخ !
از سر در آید تا یک که در غلغلیتیدن در دام انقلاب سرخ !
تیمه نموده در سفارستانه راج و فایر در غلغلیتیدن در دام انقلاب سرخ !
نیز بهر آن روز که بر غلغلیتیدن در دام انقلاب سرخ !
از غلغلیتیدن در دام انقلاب سرخ !
در هر بنام و در غلغلیتیدن در دام انقلاب سرخ !
در مقام از غلغلیتیدن در دام انقلاب سرخ !
کلیه

میرزا کوچک جنگلی
۱۳۰۴

قریانت گردهم

پس از تقدیم عواطف و احساسات قلبیه خود به عرض حضور محترمت می رساند. خط مبارک که کاشف از سلمتی حالات و بهبودی آن نقاط و آسایش عمومی بود واصل و زیارت گردید. امیدوارم مزاج بهاج خالی از هرگونه کلال و ملال بوده و خواهد بود و به همت و جدیت رادمردان ایرانی و آزادیخواهان امثال آن وجود مقدس این رفاهیت و امنیت عمومی مستدام و برقرار بماند. در خصوص ارزاق و آذوقه اهالی آن نقاط شرحی سرتوم فرموده بودید البته آنچه موجب ترفیه حال عموم و تأمین خواطر برادران ایرانی است منتهی آنال و آرزوی بنده و سایر اعضاء هیئت محترم اتحاد اسلام بوده و هست و هیچ آنی تغافل و تسامح از وظایف مقرره نداشته و ندارند و آنچه را که باعث آسودگی و راحت و امنیت عمومی است سعی و کوشش خواهند داشت. نهایت اگر گاهی تأخیر و بطئیء عملیات خیریه پیش آید برای حوادث و پیشامد امور دولت و تقدیم الهم فالهم برجناپ عالی مستور نیست که از ابتدای شهر محرم الحرام برای اجرای شعائر مذهبی تا حال تحریر تعطیل عمومی و مشغول سوگواری و عزاداری بوده اند. از این به بعد هم برای جمع آوری تمام نفوس مجاهدین و تأسیس نظام علمی دیسپلنه اوقات شبانه روزم مصروف است که افراد مسلح را تحت انتظام و اواصر مشاقان نظامی و معلمین جدیدالوروده آورده تا شاید به حول و قوه الهی در آتیه نزدیکی یک اردوی دیسپلنه و مجاهدین اسلامی بدل و معلم تهیه نموده در مقابل دشمنان داخلی و خارجی توای معتابه دارا باشیم. زیر بارها امروز که به دوش کشیده بسیار سنگین و مسئولیت بزرگی دارد. انشاء الله تعالی پس [از] قراغت از اسورات مهمه لازمه نوری به خدمات نوعیه درجه ثانی و وظایف ملیه حتمیه خواهم پرداخت. هر چه زودتر در مقام اجرای اواصر مطامعه و [یک کلمه ناخوانا] بزودی خواهیم بر آمد. مخلص شما محمد حسن به عرض ارادت و خلوص عقیدت و سلام وافر
صلی کوچک

وقتی که آذربایجان را شیخ خیابانی آزادستان کرده بود.



ایالت آذربایجان
مصرف کردستان
اداره

شماره
تاریخ ۲۴ بهمن ۱۳۰۴ مطابق ۱۶ بهمن ۱۳۰۳
ضمیمه

۳۲۴

آذربایجان

برای اطلاع فرستید که در شیراز مصرف شده

آذربایجان در شیراز مصرف محول شده

فرمانده مصرف همراهِ بکسیت ششم در آمد و در باره

درجه بندی - مصرف شیراز



تاریخ ۲۴ رجب ۱۳۳۸

شماره ۱۰۰



وزارت ویراء

نمبر: _____

جناب سردار فاخر

شما مأموریت دارید که بطرف گیلان عزیمت نموده
ملاقات کرده مطالبی را که بشما بالاطراف گفته ام
گرفته باین جانب برسانید. مفتاح رمزی هم بشما داده شده.
امدع نموده و عبادت گرفته میسر باشد. نفع از آن

سردار

جناب آقای سردار فاخر
شما مأموریت دارید که بطرف گیلان عزیمت نموده آقای میرزا کوچک خان را
ملاقات کرده مطالبی را که بشما بالاطراف گفته ام بایشان ابلاغ نموده و جواب
گرفته باین جانب برسانید. مفتاح رمزی هم بشما داده شده.

مونه دستخط حسن وشوق ا وشوق الدوله ا
امه ای است بعنوان دکتور محمود افشار یزدی

3 Park Place
St. James
London S.W. 1.



۲۱/۱/۶

عسفرنم

برای شریف با آن باه کعبه کعبه ابراهیم

رسم و باب بنامی در وقت روز

کعبه نهم ساعت ده و نیم صبح مظالم

باید در شهر اربع با وقت اربع روز

فانخانه کعبه از مندرجات کتابخانه

کتاب حقیقت نیست عسفرنم

عسفرنم کو نیز تصدیق

در ایت مدتی را که

تیشه به ریشه انگلیسی ها !

..... و سوم اسفندماه ۱۳۹۹، فرا رسید!

روزی که با دیگر روزها تفاوت داشت، روزی که نقطه آغاز ، نقطه عطف، نقطه جهش، نقطه پریدن، نقطه طلوع و نقطه دگرگونی بود. دگرگونی سرنوشت سازی که ایران را چون سمندر بار دیگر و این بار از دل خاکستری ژرف تر ، بیرون آورد تا ایرانی پدید آید که لیاقت حضور در سالهای قرن بیستم را داشته باشد. ایرانی که جامعه را از محدوده اشرافیت قاجاری، استبداد مذهبی، خودکامگی والی های ستمگر، خان ها و خانزاده های متجاوز، یاغیان و آشوبگران - که همه چیز در تیول آنها بود - به گستره ای که انقلاب مشروطیت به خاطر آن تحقق یافته بود، یعنی حضور ملی ، اعتبار یافتن هر فرد از افراد جامعه در سرنوشت خود، خانواده و خانواده بزرگتر - که در بستر ایران باشد - و کوتاه ، همه آن چیزهایی که بالیدنی های ۵۷ سال پس از آن را پدید آورد، بکشد.

آفریننده این روز، رضاخان میرپنج بود و تنها رضاخان میرپنج بود. همه افسانه هایی که بعدها از سوی نوکران بلافصل انگلستان، ملاها و روضه خوانها و همچنین مزدوران کرملین ساخته و پرداخته شد و بعد بخاطر تکرار بنوعی باور بدل گردید، نه تنها از بیخ و بُن دروغ و دروغی نفرت انگیز است، بلکه سلاخی بیرحمانه ای است که از تاریخ و حقیقت می شود.

..... و تاریخ ایران، بویژه پس از حمله اصراب و جاری شدن فرهنگ اسلامی و سپس نوع ایرانی آن که تشیع باشد و در کنار همه آنها، خرافات و دکانداری مردان مذهبی، لبریز از حادثه های ضد ملی بسیاری است که جامعه مظلوم و تحت ستم را بسود پدید آورندگان این بساط، علیه رهاننده جامعه از ستم و ظلم بر انگیزانده و فریب داده است. محور این حادثه ها، همیشه « شایعه » است. شایعه هایی که بطور معمول از « يك خبر محرمانه » شروع می شود، به آن شاخ و برگ افزوده می شود، ابتدا « نقل قول » است و بعد به « شهادت شخصی » می انجامد و پس از تکرار و تأکید بر تکرار، سر انجام بنوعی باور و در بسیاری از موارد « باور مقدس » می رسد که حتی بحث و تردید در آن تا مرز خیانت تلقی می شود. کسری انوشیروان، یزدگرد سوم، نادر شاه افشار، کریمخان زند و رضا شاه پهلوی از نمونه های بارز این نوع قربانی شدن در ترفندهای فریبکارانه جاملان تاریخ هستند. در سایر زمینه ها هم نمونه بسیار است. اما بهر تقدیر، این جفا کاری با حقیقت همیشگی نیست و دیر یازود، ذات حقیقت خود را می نمایاند و با فرو ریختن پرده های فریب، هر شخص تاریخی و تاریخساز جایگاه واقعی خود را پیدا می کند.

پیش از هر نوع اتهام دیگری که به رضاخان میر پنج، سردار سپه و سرانجام رضا شاه پهلوی، چسبانده شود، بهتان نخست از انگلیسی بودن طرح کودتا آغاز شد و بزودی به رهبرانی که جامع برای کودتا می شناخت - رضا خان و سید ضیاء - سرایت کرد. چنین وانمود شد - و هنوز هم متأسفانه بسیاری به آن معتقدند - که رضا شاه به اراده و خواست بریتانیای کبیر بر سر کار آمد

بخواست آنها نیز از کار برکنار شد. بزرگترین مرحمتی که در نه رد، بلکه در توجیه این کار می شود، اینست که بلی! درست است که رضا خان میر پنج بخواست انگلیسی ها بر سر کار آمد، اما، در مقطعی از زمان با آنها در افتاد و ناگزیر انگلستان به دشمنی با او برخاست!! و موجبات استعفایش را فراهم ساخت!!

از آن سو جمعی نیز که خود را محقق، پژوهشگر و استاد ممتاز!! دانشگاه، آن هم دانشگاههای امریکا می دانند، با رونویس کردن خزعلاتی که دیگران و بخصوص از عزت افتادگان تاجار در زمان پهلوی اول، سر هم کرده اند، به خبرهای پای منقلی و بازاری، مهر پژوهش دانشگاهی می زنند، در حالی که برای نمونه دو شخصیت بکلی متفاوت بنام محمدولیخان خلعتبری سپهدار! بعدها سپهدار اعظم و سپهسالار تنکابنی [و سپهدار رشتی [فتح الله اکبر [را يك نفر می شناسند و جا بجا کارهای اولی را بجای دومی و کارنامه دومی را بحساب اولی منظور می دارند.

قایل به تفاوتی میان میرزا نصرالله مشیرالدوله با مشیرالدوله دیگر [حسن پیرنیا] نیستند، چه رسد به محتشم السلطنه و احتشام السلطنه. از تبدیل سالهای هجری قمری به سالهای هجری شمسی و هر دو آنها به سال میلادی آنچنان عاجزند که « ۷ آبان » را با « اول نوامبر »، « ۷ آبان برابر با ۲۹ اکتبر و اول نوامبر برابر با ۱۰ آبان است. و ۲۱ ژانویه را مصادف با ۷ بهمن ماه ۲۱۰ ژانویه ۱۱ بهمن ماه و ۷ بهمن ۲۷ ژانویه است برابر می دانند.

و، صد البته که نام همه اینها پژوهش و تحقیق توسط استادان ممتاز دانشگاههای امریکایی و انگلیسی یا رجال خاطره نویس است. بطور معمول این سلاخی تاریخ و حقیقت، باید به مهر مبارکه! یکی دو نفر خارجی هم مستند شود و آن وقت است که از يك کتاب غیر فارسی سیصد تا پانصد صفحه ای يك جمله با مناقش بیرون کشیده می شود، ترجمه نه چندان سالمی از آن بعمل می آید و بزیر طبع آراسته می گردد، تا پژوهشگران دانشگاهی، بدون دردسر و بدون مراجعه به منبع اصلی آنرا بعنوان وحی منزل!!

تکرار کنند.

دردناك تر از ديگر موارد، هنگامی است که استاد ممتاز پژوهشگر، پس از آن که با استادی هر چه تمامتر دو شخصیت مورد نظر خود را به يك اتاق خالی از افيار هدایت کردتا مذاکرات مهم محرمانه ای انجام دهند، خود نیز به نیابت از طرف همه ساکنان روی زمین در آن خلوتگاه حضور می یابد و نه تنهاجزء به جزء مذاکرات را می نویسد بلکه گاهی بجای آنها، « فکر » هم می کند.

افسانه مأموریت تاریخی رضاشاه پهلوی از سوی بریتانیای کبیر نیز از جمله این ترفندها، در مسلخ تاریخ است. افسانه ای که دشمنان داخلی و خارجیش پرداخته اند و از فرط تکرار به نوعی باوربرای مجالس و محافل خاص در آمده است. خوشبختانه در سالهای اخیر با انتشار اسناد تاریخی و همچنین جابجا شدن نسل تازه ای از پژوهشگران تحصیلکرده و بی نظر با نسل فسیلی و یا کتاب بردوشان بی مسئولیت، حقایق کم و بیش فاش گردیده است و به عمر جعلیاتی که زمانی طولانی ساخته و پرداخته شده بود، اندك اندك خاتمه داده می شود.

در این کتاب نیز، پیش از پرداختن به رویدادهای بعد از روز سوم اسفند ۱۲۹۹، ضروری است که انگلیسی بودن یا نبودن کودتا و همچنین انتساب رهبران آن - که نزد افکار عمومی رضا خان میر پنج و سید ضیاء الدین طباطبایی شناخته شده اند - به سیاست بریتانیای کبیر، مورد ارزیابی قرار گیرد.

این بررسی، از همانجایی آغاز میگردد که کودتا در بهتان انگلیسی بودن آن مطرح می شود؛

نخستین پرسش اینست که انگلستان به چه منظوری علاقمند به انجام این کودتا بوده است؟ و در صورت پیروزی چه انتظاراتی از پیامدهای آن داشته است؟.

اگر بپذیریم که انگلستان يك ابر قدرت استعمارگر بوده، که بوده است،

و اگر بپذیریم که ایران بخاطر شرایط خاص جغرافیایی، بیوسته سپر دفاعی شبه قاره هند قرار گرفته، که گرفته است،

و اگر بپذیریم که ایران چه در زمان تزارها و چه در دوران بلشویکها، میان ابرقدرت های استعماری، یعنی روسیه، عثمانی و بریتانیا، يك منطقه حایل قلمداد شده، که شده است.

و اگر اسناد و مدارک تاریخی و رویدادهای سپری شده قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم مربوط به انگلستان و روسیه را قبول داشته باشیم که در جهت حفظ منافع خود، پیاپی کوشیدند تا ایران را از نفس و قدرت بیندازند، که انداختند.

آنگاه باید بررسی شود که انگلیسی ها در جهت خواستهای خود، پس از تضعیف و چپاول ایران و رسیدن به آرزوهایشان چه در زمینه داخلی و چه در زمینه خارجی، دیگر چه مانع و رادعی در برابر داشتند که با انجام کودتا در صدد از میان بردن آن بودند.

آیا، در همه سالهایی که حضور نامبارک در ایران داشتند، بجز یکی دو حرکت ملی که - آن هم از سوی مردم و نه دولتمردان - برضد آنها انجام گرفت، يك بار و تنها يك بار از سوی شاهان قاجار، صدراعظم ها - باستانشای امیر کبیر -، سپهداران و سپهسالاران، وزرا و ایلیچی های کبیر و پس از مشروطیت، وکلای ملت؛ رفتاری، کرداری، نیردی، غایله ای، جنگی علیه انگلستان و مأموران آن اتفاق افتاده بود که بخاطر خشکاندن ریشه آن، الزام کودتا مطرح شده باشد؟

آیا، در همگامی با روسیه تزاری و عهدنامه های ننگین گلستان و ترکمنچای و یا قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵، از سوی دربار ایران، صدارت عظمی ایران و دیگران اشکالی بر سر راه امپراتوری کبیر قرار گرفته بود؟

آیا، در استقرار نیروهای نظامی انگلستان و ارتش نایب السلطنه هند در هر نقطه ایران و به هر عده و نفر و با هر نوع تجهیزات که لندن یا کلکته می خواست، مقاومتی صورت پذیرفته بود؟

آیا، در گرفتن امتیازهای ایران بریاد ده در زمان ناصرالدینشاه و مظفرالدینشاه، از نشستن بر سر سفره نفت گرفته تا اعطای امتیاز لاتاری، دولت فحیمه اعلیحضرت پادشاه انگلستان با مشکلی روبرو

شده بود؟

آیا، در وضع نرخ گمرکی و تعیین سود و بهره کمر شکن و امهایی که به ایران می دادند، رجال تیره روز قاجار، حرفی روی حرف آنها زده بودند؟

آیا در تسلیح عشایر و کمک به ادعاهای تجزیه طلبانه، یا انعقاد قرار دادهای محلی با سران ایل ها و عشایر، مخالفتی از سوی زمامداران ایران دیده بودند؟

آیا در اجرای کاپیتولاسیون و قضاوت کنسولی، شریعتمداران و قاضیان شرع، و یا دولت ها، مانع کار آنها شده بودند؟

و، اگر جواب همه این پرسش ها منفی است، باید دید، فرضیه انگلیسی بودن کودتای ۱۲۹۹، بر چه اساس می تواند بوده باشد.

واضعان این فرضیه، چشم بسته بر واقعیات، معتقدند که به سبب ضعف حکومت مرکزی و عدم توانایی کافی، یعنی عوارضی که خود انگلیسی ها بوجود آورده بودند، انجام يك کودتا و بدنبال آن ایجاد يك دولت مقتدر و پیشرو، بسودبریتانیای کبیر بود. جمعی دیگر عقیده دارند که کودتا را انگلیسی ها ترتیب دادند تا يك قدرت متمرکز ایرانی از اشاعه کمونیزم به هندوستان از طریق ایران جلوگیری بعمل آورد.

و، بالاخره مشتی دیگر هم هستند که معتقدند، چون احمد شاه زیر بار تأیید، قرار داد ۱۹۱۹ نرفت، کودتا برای از میان بردن دودمان قاجار، صورت گرفت.

هیچیک از طرفداران فرضیه انگلیسی بودن کودتا، توضیح نمی دهند که آیا سرانجام، پس از صورت گرفتن کودتا، انگلستان به مدنیهایش دست یافته است یا نه؟

هیچیک توضیح نمی دهند که پس از کودتا و تشکیل آن دولت مقتدر و پیشرو، جز کوتاه شدن دست همه بیگانگان و از جمله انگلستان، چه سودی نصیب لندن شده است.

هیچیک توضیح نمی دهند که چگونه، هم کمونیزم به ایران راه پیدا کرد و منکوب شد و هم هندوستان هرگز اقبالی به کمونیزم نشان

نداد. حتی در زمان استقلالش . حتی در زمان تجزیه اش . حتی در زمان آشوبهای فراوانش .

و، هیچیک توضیح نمی دهند که احمد شاهی که بابت همین تزار داد ۱۹۱۹، تا زمان مرگش حقوق و مستمری از بریتانیا دریافت می کرد و چند روز پیش از کودتای ۱۲۹۹، از سفارت می خواست که سربازان انگلیسی از قزوین خارج نشوند، چه قدرتی داشت که در برابر مطامع بریتانیا، تا آن حد مقاومت کند، که طرح کودتا، علیه او بمرحله اجرا در آید.

و هیچیک توضیح نمی دهند که چرا انگلستان، درست زمانی را برای کودتا انتخاب کرد که سربازان ارتش ظفرنومش، رمه رمه از قفقاز فرار می کردند و به ایران پناه می آوردند.

هیچیک توضیح نمی دهند که چرا از همان صبح روز سوم اسفند تا شهریور ۱۳۲۰، در دگرگونیهای اجتماعی، فرهنگی، قضایی و صنعتی ایران، بسیاری کشورها از چکسلواکی گرفته تا آلمان و فرانسه حضور دارند و انگلستان، نه!

هیچیک توضیح نمی دهند که چرا عامل کودتای انگلیسی! برای آموزش و پرورشی که تازه ساخته می شد، شیوه های فرانسیسی انتخاب کرد. برای دادگستری جدید، سیستم وروش قضایی فرانسه را برگزید. زبان دوم دبیرستان، فرانسه انتخاب شد و برای صنایع تازه و نوپا از تکنولوژی آلمان و اتریش و چکسلواکی بهره گرفته شد و از بریتانیا، نه!

هیچیک توضیح نمی دهند که چرا برای آموزش ارتشی که پدید می آمد، الگوی سن سیر فرانسیسی اقتباس شد و نه ارتش استعماری هند و انگلیس!

استادان ممتاز دانشگاهها و پژوهشگران کتاب بردوش را راهی به این مقولات نیست.

منبع قیاض و خشک ناشدنی شان یا دوله ها و سلطنه های بازداشت شده در روز سوم اسفند هستند یا ترجمه ناقص خاطرات یک ژنرال انگلیسی موسوم به ایرن سایید که هماتند هر خاطره دیگری در یک تحقیق تاریخی، جز در حد یک خاطره شخصی ارزشی

نخواهد داشت ، مگر اسناد ، شواهد وقراین دیگر نیز آن را تأیید کند. وکاش که این مدعیان ، دست کم ، بجز همان جمله با مناقش از دل يك کتاب قطوردر آمده و به غلط ترجمه شده ، به خود زحمت می دادند و چند صفحه دیگر را هم می خواندند تا بیشتر دانسته باشند .

در پژوهش های این چینی ، کار سلاخی تاریخ و حقیقت به آنجا می کشد که ، سالهای میانی پیروزی انقلاب مشروطیت تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را دوران آزادی و دموکراسی ایران می دانند که حکومت پارلمانی با نمایندگان منتخب ملت بر سر کار بوده اند و ظهور رضاخان میر پنج در عرصه سیاست ، این نهال تازه رسته را لگدکوب کرده است .

بی شبهه این يك دموکراسی مطابق میل آقایان بوده است که بحث های نخستین دوره مجلس به ترور خیابانی منجر شود و رهبر یکی از جناحها ، راه فرار از مملکت در پیش گیرد و باز این از نعمات همان دولت قانونی است که قرار داد ۱۹۰۷ میان دو دولت دیگر درباره تقسیم ایران منعقد شود!! و باز بی شبهه از دیدگاه این پژوهشگران ، این از باب آزادی بوده است که از روس و عثمانی گرفته تا انگلستان و از نایب حسین کاشی گرفته تا سردار فاتح بختیاری و شیخ خزعل هر گاه اراده کرده اند ، بی نیاز به يك اطلاع ساده به مقامات ایرانی یا نیروی اشغالگر به ایران فرستاده اند و یا بدون ترس از حکومت مرکزی صفحات داخلی مملکت را از توحش و برادر کشی خونین کرده اند .

و ، حکایت های دیگر را هم که کم نبودند و بر بخشی از آنها در همین کتاب اشاره شد ، به این فهرست بیفزایید .

به این ترتیب ، فرضیه انگلیسی بودن کودتای ۱۲۹۹ ، تنها وقتی می تواند ، مقبول باشد که بپذیریم بریتانیای کبیر و سیاست لپدن ، پس از سالهای دراز نفوذ سیاسی ، نظامی و اقتصادی در ایران ، ناگهان تصمیم گرفته باشد ، به زیان خود قیام کند و دست کم برای مدت بیست سال از صحنه همه تصمیم گیری های این کشور

دوربماند،

جز این راه دیگری برای اثبات این فرضیه بشرحی که در
بخش های بعدی کتاب خواهد آمد، باقی نمی ماند.

پیش بسوی تهران !

حسام السلطنه دولت‌شاه، از سوی دولت ایران فرماندهی نیروهایی را داشت که در جنگ هرات شرکت می‌جستند. نخستین روز جنگ، روز خلق حماسه‌ها بود، روز ضرب شست نشان دادن، به رقیب . همانند هر جنگ دیگری.

و، جنگ، آنروز سرشار از تلاش یاوران سرگردا جوانی بود که بی‌واهمه، می‌جنگید و فرماندهی می‌کرد. روزی‌پایان نرسیده، یاور جوان در خون خود غلتید. نخستین قربانی جنگ هرات، یاور مرادعلی‌خان نام داشت. مردی از سوادکوه مازندران که نسب از اسپهبدان این خطه می‌برد. بی‌تردید، او در لحظاتی که بخاطر مملکتش جان می‌داد، نمی‌دانست که نوه او در سپیده دم سوم اسفندماه ۱۲۹۹، در نبردی با تاریخ پیروز خواهد شد و سرفصل تازه‌ای برای ایران رقم خواهد زد.

عباسعلی خان که بزودی جای پدر را گرفت، تا درجه

برهنگی پیش رفت، او نیز رشید ودلاور بود. تاریخ، او را از زمان فرماندهی هنگی در پادگان مازندران بیاد دارد و او پیش از آن بر نیرویی در سوادکوه فرماندهی می کرد.

در چهلمین روز تولد آخرین پسرش، سرهنگ عباسعلی خان درگذشت، تا بتقدیری ناشناخته، مادر، تربیت او را عهده دار شود. مادری که بزودی با نوزادش راهی تهران شد تا بجای جو دریایی برای «رضا» و آینده او پیدا کند.

سیزده سال بعد، رضا که چهارده ساله شده بود، عشقی جز پیوستن به سپاهی گری نداشت. قصه همه شبهای کودکی او در خاطره های بازمانده از پدر و پدربزرگش، خلاصه می شد. قصه هایی که به سپاهی گری معنایی عاشقانه می داد، رضا در این سن و سال - چهارده سالگی - لباس رزم بر تن کرد، و، تنها روزی که جلای وطن می کرد، جانشینی برای او یافت.

سخت کوش و جدی بود، هیچکس، نمی تواند مدعی شود که چیزی به او داده است، او همه چیز را، خود و بهمت اراده و استقامتش بدست می آورد. فاصله يك «رؤیا» تا بصورت آرزو و امید درآید و آنگاه تا آن رؤیا تحقق یابد، همیشه برای رضا، مساوی با علاقه ای بود که به انجام آن داشت.

اگر به گذشته برگردیم و همه رویدادها را با معیارهای همان روزگار بسنجیم، فاصله زمانی که يك کودک یتیم به سربازخانه رفت، تا روزگاری که لباس میرپنجی [سرتیپی] پوشید و تا زمانی که تهران خواب آلود قاجارها را فتح کرد و تا وقتی که بر تخت طاووس تکیه داد، آنقدر کوتاه است که ابعاد حوصله آن از يك رؤیا هم فراتر می رود.

در سربازخانه، خواندن و نوشتن را آموخت. هرگز خیال نداشت، ادیب، سخنور، شاعر و یا حتی سیاستمدار شود و گرنه برای چنین مردی شاید، نشستن در کلاس های دارالفنون آسانتر، شدنی بود تا فرماندهی بر واحدهایی که در فقر و تنگدستی و بدون تجهیزات کافی باید در همه سوی سملکت با بیایان و گردنکشان بجنگد. اما، حتی این شوق و اشتیاق به سپاهی گری، مانع از آن

نیود که به دانش و دانشمندان، ارج و قتریبی باور نکردنی نگذارد. درکنار او، از لحظه ای که تصمیم گرفت برای کودتایش يك رهبر سیاسی انتخاب کند، تا زمانی که ناگزیر به استعفا شد، مردان ادب بیش از مردان سیاستکار بودند. سیدضیاء الدین، مدیر رعد، علی دشتی، مدیر شفق سرخ، ذکاء الملک فروغی، ادیب السلطنه سمیعی، فرج الله بهرامی، و... و... و...

فرهنگستان را بوجود آورد، تا ایرانی، ایرانی باشد. موسیقی در زمان او از تحریم در آمد. موزه ها در زمان او جان گرفت. فردوسی در زمان او تجلیل شد. تهرهای ناشناخته مشاهیر علم و ادب در زمان او به بقعه و بارگاه تبدیل شدند. و... و... و...

و همانقدر که ارتش عزیز دردانه اش را دوست داشت، فرهنگ را می پرستید. مکتب خانه های آخوندی در زمان او به صورت دبستان و دبیرستانهای جدید در آمد. دانشگاه را او ساخت. روزنامه نگاری در عصر او معنای واقعی را یافت. رادیو را او تأسیس کرد. خبرگزاری را او پایه گذاشت.

و، آیا می توان اینها همه را دید و یاز او را بی سواد، دانست؟ و تنها به این خاطر که در حجره های مکتب « زید » را به جان « عمرو » نینداخته است ؟

اگر بتوان این ادعا را درباره کسی کرد، بی شبهه او تنها رضا شاه است که از هنگام تولد تا زمان دم فروستن، لحظه ای از تلاش و مبارزه برای ممکن ساختن ناممکن ها، باز نمانده است.

کمترین صفتی که می توانیم برای او قائل شویم این بود که همیشه می دانست، چه می خواهد. و این آگاهی، به او قدرت تأمل، تحمل و تفکر می داد. از بعضی رفتارهایش که جای پای در تاریخ گذاشته است، می توان او را بیشتر و بهتر شناخت:

کودتای ۱۲۹۹ نخستین کودتای او نبود. يك بار دیگر هم دست به يك کودتای تمام عیار نظامی زده بود. به روایت ملك الشعراى بهار - از موافقان قرارداد ۱۹۱۹، زمانی طرفدار رضاشاه و بعد تا پایان عمر از مخالفان او - در کتاب تاریخ احزاب سیاسی : « وقتی بعنوان فرمانده آتریاد همدان در محل آتریاد، بیرون دروازه

تزوین، می زیست، در قزاقخانه کودتایی برپا ساخت. آتریاد تهران را محاصره کرد و سرهنگ کلرژه، فرمانده قزاقخانه را که از طرف حکومت انقلابی کرنسکی، به ریاست قزاقخانه گمارده شده بود، ناچار به کناره گیری کرد و به این ترتیب استارسلسکی، معاون کلرژه، فرماندهی قزاقخانه را بعهده گرفت. «بهار در همین کتاب روایت دیگری را نیز عرضه می دارد و آن پیشنهادی است که رضاخان سیرینچ به وثوق الدوله، برای انجام يك کودتا می دهد و او نمی پذیرد. بهار ارائه این پیشنهاد را در فروردینماه ۱۲۹۹ می داند. نخستین ماه از سالی که پایانش را کودتای ۱۲۹۹، تاریخی کرد. در آرشیوتاریخی وزارت فرهنگ و هنر، روایت دیگری از سپهد فرج الله آق لولی، وجود دارد که روحیه بیگانه ستیزی سردار را بخوبی نشان می دهد.

بموجب این روایت، هنگامی که استارسلسکی، برای انجام بعضی کارهای اداری، از مازندران، راهی تهران می شود، فیلیپوف معاون او تمشیت امور قزاقخانه را بعهده می گیرد. بر سر محاکمه نظامی دو مقصر فراری، میان او و مازورا سرگرد آ فرج الله خان آق لولی، فرمانده ژاندارمری مازندران، اختلاف نظر بروز می کند. در همین روزها، رضاخان میرینچ که در یابل بود برای سرکشی به ژاندارمری می رود و از موضوع اختلاف آگاهی پیدا می کند. فیلیپوف را به ژاندارمری فرا می خواند و آمرانه به او می گوید، وقتی من بعنوان ارشد ترین افسر اینجا هستم، تو اجازه نداری در کارها دخالت کنی. روایت سپهد آق لولی حکایت از تشکیل جلسه دادرسی با حضور خود رضا خان میر پنج دارد.

روایت دیگری از ابراهیم صفایی در کتاب کودتای ۱۲۹۹، نشانه هایی از قدرت و نبوغ نظامی سردار را در مقایسه با همتاهاى خارجیش، بهمراه دارد؛ در نیمه دوم امردادماه ۱۲۹۹ که سپاهیان ایران فرماندهی استارسلسکی، برای سرکوبی بلشویک ها به گیلان رهسپار شدند، رضاخان فرمانده يك ستون از سپاه دولتی بود و در فتح رشت و بیرون راندن بلشویک ها، نقش مؤثری داشت. هنگامی که نیروی ایران در مرداب انزلی، بر اثر ضعف فرماندهی

استارسلسکی ودر برابر آتش شدید توپخانه نیروی کمکی پلشویک با دادن تلفات ناچار به عقب نشینی شد و این واپس نشستن تا پیرامون قزوین ادامه یافت، رضاخان میر پنج ، نیروی زیر فرماندهی خود را با مهارت بسیار حفظ کرد ودر آق بابای قزوین اسکان داد. ابراهیم صفایی می نویسد، رضا خان توفیق یافت ، بسیاری از افسران و قزاقان دیگر را نیز گرد آورده و بسرعت نیروی خود را تجهیز کند. اینک دیماه ۱۲۹۹ بود.

تصمیم قطعی ونهایی سردار برای کودتا و به شمر رساندن آن در همین روستای آق بابا گرفته شد.

گفتنی است که کدخدای آق بابا - شخصی بنام کدخدا میرزایی - با شور و شوقی باورنکردنی نه تنها همه امکانات این روستا

بلکه روستاهای همجوار را نیز در اختیار رضا خان میر پنج گذاشت، تا قزاق های زیر فرماندهی سردار از لحاظ آذوقه، با کمبود روبرو نباشند. این شاید، تنها کمکی بود که به سردار در راه تحقق آرزوهایش می شد، محبتی که رضاخان هرگز فراموش نکرد.

از اسرار درونی رضاخان میر پنج در زمینه کودتا، تنها چند نفر از افسران مورد اعتمادش آگاه بودند.

وقتی که استارسلسکی، از کار برکنار شد، ریاست قزاقخانه به سردار همایون [قاسم خان والی] واگذار گردید، در انتصابات که او صورت داد، سردار مخصوص [محمدخان] مسئول اموراداری، سردار رفعت [علی آقا] خزانه دار و سردار نصرالله خان ، مسئول انبار مهمات گردیدند.

بموجب همین انتصاب ها، رضاخان میر پنج به ریاست دیویزیون قزاق که همان لشکر مقیم قزوین باشد، منصوب گردید.

گفتنی است که بفرمان شاه و دستور دولت در این زمان کمیسیون تحقیق یا کمیسیون میکس بمنظور اجرای عملی قرار داد ۱۹۱۹ در وزارت جنگ تشکیل شده بود و افسران انگلیسی در جهت تشکیل یک نیروی نظامی واحد و متحدالشکل، نظارت ها و بازدیدهایی از واحدهای مسلح ایران بعمل می آوردند. تهیه وسایل

مقدماتی، تأمین لباس و پرداخت حقوق های چند ماه عقب افتاده از وظایف این کمیسیون بود. از محل کمک های انگلستان، این کمیسیون مبالغی که جوابگوی همه حقوق عقب افتاده سپاهیان نبود، در اختیار فرماندهان می گذاشت تا قسمتی از حقوق آنها پرداخت شود. بی درنگ باید اضافه کرد که سپهدار، به سید ضیاء الدین طباطبایی، مأموریت ویژه ای داده بود که برحسب آن سید ضیاء می توانست بر کارهای پلیس و ژاندارمری، نظارت داشته باشد. هنوز میان رضا خان میر پنج و سید ضیاء الدین، آشنایی وجود ندارد. سید ضیاء، بنسبیت دوستی صمیمانه ای که با هاوارد کنسول انگلیس و همچنین کلنل ایرن سایید داشت، و با اعمال نفوذ در آنها، در چانه زدن های مربوط به تقسیم کمک های مالی انگلستان به نیروهای مسلح بمنظور پرداخت حقوق های عقب افتاده، شرکت می کرد و از همین طریق بود که پس از آشنایی با رضا خان میر پنج، توانست دوباره، این حق السهم رایه بیشتر از مقدار از پیش تعیین شده، برساند.

همه اکاذیب و دروغ های مربوط به کمک مالی انگلستان به کودتا نیز، تحریف این واقعه اداری و مالی، بشرحی که خواندید، است.

رضاخان، پس از تصمیم گیری نهایی درباره کودتا، طی چندماه یاران مورد اعتماد خویش را برگزید، سرتیپ احمد آقا (سپهدامیراحمدی)، سرهنگ مرتضی خان (سپهد یزدان پناه) و سرهنگ رضا قلی خان (امیر خسروی).

بزودی دو سرگرد جوان ژاندارمری هم به آنها افزوده شدند؛ مازور کاظم خان سیاح و مازور مسعود خان کیهان. لین کاظم خان سیاح بود که سبب آشنایی رضاخان میرپنج با سید ضیاء الدین طباطبایی شد. حکایتش شنیدنی است:

رضا خان که می دانست به چه کار عظیمی اقدام می کند، با فروتنی برای همراهانش اعتراف کرد که کودتا و در دست گرفتن قدرت، تنها مقصود و منظور آنها نیست و لازم است که کودتا یک رهبر و همکار سیاسی هم داشته باشد. کسی که هم محیط سیاسی پایتخت

۱
را بشناسد و هم از چم و خم های سیاست خارجی آگاه باشد. طبیعی بود که سیاستکاران قاجاری منظور او نبودند. در عوض سید ضیاء الدین طباطبایی، جوان پرشور انقلابی، مدیر روزنامه رعد و لیدر کمیته آهن، ویژگیهایی داشت که رضا خان و همراهانش در کمتر کس دیگری سراغ داشتند. اما چگونه می شد با چنین شخصی ارتباط برقرار کرد و او را در چنان کار خطیری شرکت داد؟.

ماژور کاظم خان سیاح با سیدضیاء الدین رابطه نزدیکی داشت. کاظم خان سال پیش در فروردین ۱۲۹۸ عضو هیأتی بود که به ریاست سید ضیاء و از سوی دولت و شوق الدوله برای عقد یک قرار داد به باکو رفته بودند. ارتباط را او برقرار کرد. در ماه دی و نیمه اول بهمن ماه ۱۲۹۹، ماژور چندبار بطور محرمانه به تهران آمد و با سید ملاقات کرد. سید ضیا در همین مدت دوبار از محل مساعده ای که دولت انگلستان به دولت ایران می داد، بابت حقوق عقب افتاده نیروی قزاق قزوین، از سپهدار رشتی، رئیس الوزرا، کمک مالی گرفت. این همان، کمکی است که استادان ممتاز دانشگاه های امریکا و کتاب پردوشان، به کمک انگلستان به کودتا تعبیر و تخریف می کنند!!.

در این فاصله، سیدضیا نیز چندبار به دیدار رضاخان میرپنج و یارانش شتافت. در این دیدارها و گفتگوها، چه گذشته است، کسی آگاه نیست. سید تا روزی که زنده بود، ادعا می کرد که خاطراتش را نوشته و نزد یکی از بانک های سویس به امانت گذاشته است. اما، این خاطرات، سالهای سال پس از مرگ او، مثل خاطرات بسیار دیگری که به این بهانه دروغ توسل می جستند، منتشر نشده باقی مانده است.

در زمان همکاری با مجله روشنفکر، چندبار از دکتر رحمت مصطفوی، صاحب امتیاز و مدیر مجله روشنفکر که خواهر زاده سید ضیاء الدین بود، درخواست کردم که تلاشی برای دستیابی به این خاطرات - اگر برآستی وجود داشت - بعمل بیاورد. آخرین گفتگویمان در این باب، دلسرد کننده بود. جواب دکتر مصطفوی کوتاه و خلاصه بود: گمانم، آنا، شوخی می کند!!.

بهر تقدیر، عملیات کودتا، از يك هفته قبل از روز سوم اسفند ۱۲۹۹، آغاز شد.

نیروی قزاق هر روز از قزوین به بهانه مانور بیرون می رفت و شب به جایگاه خود باز می گشت. به روایت ابراهیم صفایی در کتاب کودتای ۱۲۹۹ « برای آن که سوء ظن کلنل اسمیلز [انگلیسی] بر انگیزته نشود، گاهی مانور در شب انجام می شد ».

ابراهیم صفایی، در همین کتاب از سه طرح کودتای دیگر هم اطلاعاتی بدست می دهد که شنیدنی است. صفایی باستناد منابع و مدارکی که دارد می نویسد:

«..... با چنان شرایطی که در نیمه دوم سال ۱۲۹۹ پدید آمده بود، آشفتگی اوضاع ایران به پایه ای رسیده بود که چند نفر از سیاست پیشگان متهور و تندرو، بر آن شدند که با يك کودتا، به آن لوضاع ناپسامان خاتمه دهند، شاید در ایران ناسن و از هم پاشیده قدرت و مرکزیتی بوجود آورند.

یکی از این شخصیت ها سیدحسن مدرس روحانی سیاسی و شجاع بود که می خواست با کمک سالار جنگ پسر بانو عظمی خواهر زاده ظل السلطان کودتا کند.

سالار جنگ در ورامین به دستور مدرس عده ای از افراد مسلح دور خود جمع کرده و قرار بود گروهی از افراد بختیاری هم از اصفهان آمده به آنان ملحق شوند وزیر فرمان مدرس تهران را تسخیر نمایند. نمیدانم مدرس جنگ انزال و پول را از کجا می خواسته است، بدست بیاورد؟ زیرا گرد آوری افراد نیاز به پول و جنگ انزال دارد، فرض کنیم سالار جنگ برای جاه طلبی، پول نمی خواسته است، اما بختیاری بدون دریافت اسلحه و پول حاضر نمی شد، برای مقاصد سالار جنگ و مدرس وارد عمل شود و اگر هم که می شد کودتای بختیاری و سالار جنگ جز يك کودتای ناموفق ارتجاعی نمی توانست باشد.

دومین شخصیتی که اندیشه کودتا را بر سر می پرورانیید، نصرت الدوله فیروز، وزیر امور خارجه کابینه و شوق الدوله وعائدت قرار داد ۱۹۱۹ بود. فیروز هنگام سقوط کابینه و شوق الدوله در اروپا بود و در همانجا نقشه ای برای ایجاد يك کودتا در ایران طرح کرده، مقامات انگلیسی نیز از نقشه وی آگاه و با او همراه بودند. اما نصرت الدوله با کدام نیرو می خواست، کودتا کند نمیدانیم، آنقدر هست که بدون داشتن قدرت نظامی انجام کودتا میسر نبود. نصرت

الدوله که روحیه ای جاه طلب داشت برای انجام همین منظور به ایران آمد و نقشه کودتایش رنگ بیگانه داشت، اما با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ روبرو شد و نقشه او نقش بر آب گردید.

سومین شخصیتی که اندیشه کودتارا در سر می پیروانید، سید ضیاء الدین طباطبایی مدیر روزنامه رعد و رهبر کمیته آهن بود. سید ضیاء الدین، برای پیشرفت منظور خود توانست در کابینه سپهدار رشتی، رسماً بر ژاندارمری و پلیس تهران نظارتی داشته باشد.

سید ضیاء الدین بر آن اندیشه بود که بوسیله نیروی ژاندارمری که در تهران متوقف بود کودتا کند، ولی لولاً پول و جنگ افزار کافی نداشت که در اختیار نیروی ژاندارم بگذارد، ثانیاً از مقاومت پلیس می اندیشید، زیرا وستداهل ا سوئدی ا رئیس پلیس هشیار بود و مقاومت می کرد و در زمانی هم که سید بموجب فرمان رئیس السوزرا، حق نظارت بر ژاندارمری و پلیس را داشت، وستداهل، از هرگونه مداخله او جلوگیری می کرو و توصیه های او را نمی پذیرفت.

سید برای پیشرفت منظور خود، حتی بصدد استتراض يك میلیون لیره از انگلیس ها بر آمد، ولی موفق نشد.....»

ابراهیم صلابی، کودتای ۱۲۹۹ و آثار آن، چاپ انست، تهران

شب بیست و نهم بهمن ۱۲۹۹، رضاخان میر پنج، مصمم تر از همیشه، به نیروهای تحت فرماندهی خود، فرمان پیشروی بسوی تهران داد.

با قامت بلند، شانه های پهن، صورت کشیده و چشمهای درشت، دستهایش را به کمر آویخت، روی يك پا تکیه کرد - انسان که عادتش برای تصمیم گیری بود - و حرکت نیروهایش را به تماشا ایستاد:

- فوج پیاده تهران

- باطالیان عراق (اراك)

- فوج سوار کار

- باتری سوار

- باتری کوهستانی

و، پیش: بسوی تهران، تهران بلاکشیده دردمند، تهران

خواب آلود، تهران آشوب زده، تهران بی فروغ !

پیش و پیش تر: تا تمامت ایران !

کودتا پیروز می شود ا

نیروهای رضا خان میرپنج، روز اول اسفندماه ۱۲۹۹ به شاه آباد رسید و سید ضیاء الدین طباطبایی، با شتاب راهی آنجا شد تا آخرین صحبت ها را با هم داشته باشند.

تکلیف نظامیان، نه در این کودتا که در هر کودتایی روشن است. آنها می دانند، چه باید انجام دهند، از کجا بروند، چگونه شروع کنند، مهمترین مواضعی که باید اشغال شود، کدامند، چه کسانی باید باز داشت شوند، نقاط ضعف و نقاط قوت کدام ها هستند و در برابر هر يك از مشکلات خلق الساعه چه تدابیری باید اتخاذ شود. کودتا آهنگ خشنی دارد و همه چیز حساب شده است، و همه حرکات نظامیان، اعتبار از خاصیت سپاهیگری شان می گیرد: فرماندهی، سلسله مراتب و انضباط نظامی، در چنین حرکتی، گروه سیاسی، هنگامی بکار می پردازد که نیروهای مسلح، توفیق یافته باشند و همه چیز تحت کنترل و اداره آنها باشد. این که هیچ

کودتایی بدون نیروی مسلح شدنی نیست، بهمین خاصیت است. آسان می توان تصور کرد که سیدضیا، شتابان به شاه آباد می رفت تا سپاهیان را از خبرهای تهران آگاه کند. جلسه مشاوره با حضور رضاخان، سیدضیا، احمدآقا خان، کاظم خان و ماژور مسعودخان کیهان برگزار شد.

شاه و سپهدار رشتی، همانروز، از حرکت نیروهای رضاخان به تهران آگاه شدند. نیروهای رضا خان با قطع سیم های تلفن و تلگراف، ارتباط تهران را در مسیر خود با سایر نقاط غیر ممکن کرده بودند. شاه به سردار همایون دستور داد که از پیشروی نیروی کودتا، جلوگیری بعمل آورد. اما ساعتها از حرکت قزاق ها از روستای ینگ امام سپری شده بود. درفش سه رنگ با جمله «فرمانده توای اعزامی به طهران» که بر روی آن نقش بسته بود، پیشاپیش فاتحان بعدی تهران در حرکت بود. سوارنظام قزاق به فرماندهی احمد آقاخان که به پاسداری راه قم، شهریار و مشهد رفته بود، به شاه آباد رسید تا روانه مهر آباد گردد. سردار همایون از سوی شاه برای دیدار و گفتگو با رضاخان، آمد اما تنها توفیق دیدار احمد آقا را بدست آورد. فردا گروه دیگری در راه بودند، تا رضاخان را راضی به بازگشت کنند؛

از سوی احمد شاه، معین لعلک، از سوی سپهدار رشتی - رئیس الوزرا - ادیب السلطنه سمیعی و از سوی وزارت جنگ ژنرال دیکسن و کلنل هیگ انگلیسی.

دیدار با رضاخان و سیدضیا صورت گرفت، اما نیرو بسوی تهران در حرکت بود. راه بازگشتی وجود نداشت. برخلاف ژاندارمری که مقاومتی نکرد، پلیس سر تسلیم نداشت. درگیری مختصری صورت گرفت و سرانجام نیروهای قزاق تهران را فتح کردند.

روایت سید مهدی فرخ [معتمد السلطنه] را مرور کنیم:

«...مرحوم مشاورالمالک... مشغول مذاکره با مقامات روسیه بود که سربازان ارتش سرخ خاک گیلان را ترك کرده و قراردادى نیز بین ایران و شوروى منعقدگردد. و چون در آن زمان وسیله

مخایرات بین مرکز و او وجود نداشت. ناچار مرحوم منشورالملک، نماینده ایران در ترکستان، به پیله سوار آمد و واسطه مخابره بین تهران و مسکو شد. من روزیکشنبه دوم اسفند ماه جواب تلگراف مشاورالملک را تهیه کرده و به کاخ ابیض در قصر گلستان رفتم تا آن را به عرض هیأت دولت رسانده. پس از امضای وزیر امور خارجه، آن را مخابره نمایم، که ناگهان احساس کردم اوضاع درهم و رنگها بشدت پریده است. مدتی گذشت و من هم در نگرانی بودم که ناگهان سروکله حاجی محتشم السلطنه، وزیر امور خارجه پیدا شد که رنگ به چهره نداشت. اما تا چشمش بمن افتادگفت: «نعلاً این تلگراف هارانتگهدار که اوضاع شلوخ است» پرسیدم چرا؟ اولحظه ای بفکر فرو رفت و سپس گفت: مثل این که قزاق ها راه افتاده اند و دلرند بطرف تهران می آیند. معلوم نیست که مقصودشان از این حرکت ناگهانی چیست؟. آنروز من از کاخ ابیض بیرون آمدم و به خانه ام رفتم و درست همان شب، یعنی شب دوشنبه سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی قوای قزاق وارد تهران شد و آنها بدون کوچکترین ممانعی امور تهران را در دست گرفتند. فقط چند تن از مأمورین نظمیہ بطرف آنان تیراندازی کردند و بعد در مقابل حملات سریع و مصمم قزاق ها، تاب نیاورده و میدان را خالی کردند. صبح روز دوشنبه به وزارت امور خارجه رفتم اما دریافتیم که وزارتخانه تعطیل است. ناچار برگشتم و ناگهان در خیابان لاله زار، چشم به مائور مسعود خان کیهان افتاد. شنیده بودم که او یکی از اعضای مؤثر و برجسته کودتاست. و به سابقه دوستی بطرفش رفتم و پس از احوالپرسی، ماجرا را از او پرسیدم و او با شتاب گفت: «من، الان می روم تا سعدالدوله را دستگیر و توقیف بکنم. یک ساعت به غروب مانده به خانه تر خواهم آمد و جریان کودتا را بتفصیل برایت تعریف خواهم کرده. و مصر آن روز مائور مسعودخان کیهان به خانه ام آمد. مرحوم تیمورناش نیز نزد من بود. مائور حرفها زد، درد دلها کرد و آنقدر پرشور و حرارت سخن گفت که من بیاد گذشته ها افتادم. بیاد گذشته های دور..... بیاد آوردن انقلاب خونین مشروطیت را..... بی اختیار گفتم، هرچه پیش آید، خوش آید، ما که از اینهمه ننگ و حقارت بستوه آمده ایم..... ما که جز نفرت چیزی از رجال نداریم.....»

خاطرات سیاسی فرخ. انتشارات جاویدان. تهران

پیروزی کودتا، درحالی که ملتی را به شادمانی کشانده بود، جمعی را نیز گریبان و هراسان ساخت. عده ای از آنها، در بالاخانه قزاقخانه بازداشت بودند، عده دیگری پنهان شده بودند و جماعتی نیز به ادامه وضعی که پیش آمده بود، مطمئن نبودند و هر لحظه

انتظار بازگشت به حوزه منافع خود را داشتند. اما، در آن سوی دریاها، در پایتخت بریتانیای کبیر، کس دیگری هم بود که همه رویاهای خود را نقش بر آب شده می دید. مردی بشدت خودخواه که همیشه خود وهمفکرانش را « کسانی مثل ما » می دانست و بقیه مردم دنیا را آدمیزادهایی که هیچ چیز نمی دانند. او، عالیجناب لرد کرزون، وزیر امور خارجه انگلستان بود. فرمانفرما و نایب السلطنه پیشین هندوستان و نویسنده کتاب ایران و مسأله ایران.

باب وانسیتارت، منشی مخصوص لرد کرزون در سال ۱۹۵۸ در کتاب خود موسوم به زندگینامه لرد وانسیتارت، درباره رئیس سابق خود نوشت که « او آییخته ای از دانش زیاد و جهل بود».

لرد کرزون، نه تنها قرارداد ۱۹۱۹ را که آنهمه به آن امید بسته بود، از دست می داد، بلکه پیش از آن حتی کوشید و موفق شد تا برای شکست سیاست انگلستان در ایران، سیاستی که خود و اسلافش، موجد آن بودند، یک قربانی بیابد.

عالیجناب هرمن. ش. نورمن - وزیر مختار انگلیس در ایران - که روزگاری با یک توصیه نامه می توانست مصدق السلطنه را در مقام والیگری فارس ابقا کند و یک روز پس از کودتا، با برخورد تند رضاخان میر پنج روبرو شده بود، اینک قربانی چشم جناب لرد کرزون هم می شد تا بعنوان نخستین وزیر مختارانگلستان که عمر مأموریتش در ایران، حتی به دو سال هم نرسید [۱۹۲۰ - ۱۹۲۱] جایی در تاریخ تحولات کشور ایران داشته باشد.

نورمن در تلگرام ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ خود خطاب به لرد کرزون

نوشت:

«... واحدهای تزاق مقیم تزیوین، شامل دو هزار و پانصد تا سه هزار نفر با هشت توپ صحرائی و هیجده مسلسل بفرماندهی رضا خان از تزیوین به تهران حرکت کرده و در تاریخ ۲۱ فوریه، کمی پس از نیمه شب وارد پایتخت شدند.

بهنگام اقامت افراد تزاق در خارج از شهر، نمایندگان شاه و دولت باتفاق دونفر از اعضای سفارت انگلستان نزد فرمانده رفته و سعی کردند از مقاصدش آگاه شوند و شاید از ورود تزاق به پایتخت جلوگیری بعمل آورند، ولی در این کار توفیق نیافتند.

رضا خان به آنها گفت که تزاق ها ، بلشویک ها را بهتر از هرکس دیگری می شناسند و از مقاصد آنها، آگاهی کامل دارند. و از این که می بینند، پشت سرهم دولت های نالایقی بر سر کار می آیند و هیچیک کوچکترین اقدامی برای دفاع از کشور و بویژه پایتخت از تهاجم بلشویک ها ، بعمل نمی آورند، خسته و منزجر شده اند و بیش از این نمی توانند شاهد آشفتهگی مملکت خویش باشند، تردیدی نیست که پس از خروج نیروهای انگلستان از ایران، بلشویک ها دست بیک حمله همه جانبه خواهند زد. بنا براین، به تهران آمده ایم تا دولت نیرومندی تشکیل داده و به آشفتهگی اوضاع خاتمه بخشیم.

فرمانده تزاق گفت: انراد تزاق به شاه وفادارند و تصمیم دارند، مشاوران مودی ونالایق پیرسون احمد شاه را از کار برکنار کنند.

وتیز ابراز حسن نیت کرد که برای جارچی ها، جای هیچگونه نگرانی نیست.

در پایتخت، نیرویی وجود نداشت که بتواند مانع ورود تزاق ها بشود و به این ترتیب افراد تزاق بدون زد و خورد وارد تهران شدند....»

نورمن، پس از حضور در یک شب نشینی که از سوی هیأت نمایندگی سیاسی شوروی در تهران ترتیب یافته بود، و پس از آن که روزنامه ای در لندن نوشت که «ماموران سیاسی انگلستان در زیر پرچم سرخ شادمانی می کنند»، با آن که لندن با شرکت نورمن در این ضیافت موافقت کرده بود، از سوی لرد کرزون به لندن فراخوانده شد، تا سرپرسی لورن ، بجای او راهی تهران شود. نورمن که دیگر هرگز شانسی برای ادامه خدمت در وزارت امور خارجه انگلستان نیافت، طی نامه ای برای جانشینش نوشت :

«..... بدوستی نمی دانم که بمناسبت مأموریتتان بشما تبریک بگویم یا تسلیت. این مأموریت یک پاداش واقعی (و اجازه می خواهم اضافه کنم که شما کاملاً شایسته این پاداش هستید) برای لیاقت چشمگیر شما است. از آنجایی که وزیر خارجه ، آشکارا ، شما را دوست دارد و مورد اطمینان او هستید، مانند من اوقات ناگواری نخواهید داشت. زیرا، امکان بیشتری وجود دارد که وی توصیه های شما را بپذیرد، در حالی که من یک هفته پس از ورودم به ایران مورد بی مهری او قرار گرفتیم و هرگز از سوی او حمایت نشدم. او

حتی به حرف من گوش نداد. علاوه بر این، او نمی تواند، شما را متهم کند که سیاست وی را به شکست کشانیده اید، زیرا تا جایی که من می بینم، دیگر کسی وجود ندارد تا او را در هم بشکنند...»

دیپلمات حرفه ای، خاطرات سرپرسی لورن، ۱۹۷۳، لندن
وشیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، خاطرات سرپرسی لورن
ترجمه محمد رفیعی مهر آبادی، انتشارات فلسفه، تهران ۱۳۶۲

در حالی که لندن ولرد کرزون نگران موقع سیاسی انگلستان در ایران بودند، دوله ها و سلطنه هایی که بدست نیروهای کودتا دستگیر شده و در طبقه فوقانی در بازداشت بسر می بردند، و بیشتر آنها، برای سالهای طولانی افتخار تحت الحمایگی بریتانیا را داشتند - تا پیش از قدرت رضاخان انتساب به یک سیاست خارجی افتخار رجال ایران بود - زمزمه انگلیسی بودن کودتا را بمیان آوردند. آنها که طی سالیان دراز عادت کرده بودند، دست انگلستان و یا روسیه را در هر رویدادی درکار ببینند، باورشان نمی آمد که یک سرتیپ ایرانی با عده ای قزاق و یک روزنامه نویس جوان که بخاطر دفاع از قرار داد ۱۹۱۹ در مظان حلقه بگوشی سفارت قرار گرفته بود، به دوره اشرافیت آنها تا مرز بازداشت پایان داده باشند و کودتایشان رنگ ملی و میهنی داشته باشد. گفتنی است، درحالی که همه خبرگزاریها و رسانه های گروهی بین المللی و همچنین افکار عمومی در داخل کشور بجز رضا خان میر پنج، رهبری برای کودتا نمی شناختند، در محافل اشرافی ایران، سیدضیاء الدین طباطبایی عامل اصلی کودتا شناخته شده بود و بال اصلی اتهام انگلیسی بودن کودتا بر سر او سایه افکن بود. تنها، پس از برکناری سیدضیا و خروجش از ایران بود که پای رضاخان سردار سپه نیز به میدان این بهتان دروغین باز شد.

تایمز لندن در شماره ۲۴ فوریه ۱۹۲۱ [۶ اسفند ۱۳۹۹]

پنوشته:

...تلگرافی که در تاریخ ۲۱ فوریه از یک منبع انگلیسی از تهران به لندن رسیده، حاکی از آن است که سه هزار نفر از قزاق

های ایران از پادگان تزوین و همدان، پرمیانه‌های رضا خان در همان روز بطرف تهران حرکت کرده اند.... تذاق‌ها با نظم و آرایش وارد شهر شدند و تمام ادارات و پنگاه‌های دولتی را اشغال کردند. سپه‌دار، نخست وزیر به سفارت انگلستان پناهنده شد و پس از گرفتن تأمین جانی از سفارت بیرون رفت.....»

ایزوستیا، چاپ مسکو، نوشت:

«....رضاخان، رئیس دیویزیون قزاق که در تزوین اقامت داشت، تهران را بدون مقاومت متصرف شد و کلیه دوایر دولتی را بتصرف آورد و اعلان انحلال حکومت وقت را صادر کرد....»
آرشیو وزارت امور خارجه ایران، پرونده ۲۲، کارتن ۶۲

بی تردید این پرسش می‌تواند مطرح باشد که چگونه انگلستان با آن سابقه ممتد در دخالت در امور ایران در برابر کودتای ۱۲۹۹، واکنش شدیدی نشان نداد و سر انجام نزدیک به یک ماه پس از پیروزی کودتا، ناگزیر آن را به رسمیت شناخت. سر کلارمونت اسکرین، دیپلمات انگلیسی که سالها در مشاغل مختلف در ایران بسر برده و سر انجام نیز مأمور تبعید رضاشاه شد، در کتاب جنگ جهانی در ایران می‌نویسد:

«....سرانجام معلوم شد، ایران آن طور که لرد کرزون پیش بینی می‌کرد آن قدر هم «بطرزی علاج ناپذیر» ضعیف نیست که نتواند روی پای خود بایستد. سیر حوادث نشان داد ایران فقط احتیاج به رهبری دارد که بمردم آن کمک کند تا نظم را در خانه خویش برقرار سازند.....»

جنگ جهانی در ایران، سرکلارمونت اسکرین، ترجمه غ. صالحیار
چاپ تهران

لرد کرزون، وزیر امور خارجه انگلستان در روز هشتم ماه اوت ۱۹۲۱ در نطق تاریخی خود گفت:

«.... بطوری که من نهمیده ام و وضعیت حاضر نشان می‌دهد، دولت ایران، عجالتاً راه خود را انتخاب کرده و بطور قطع امکان تحصیل کمک انگلستان را از دست داده و همان سیاست و تمار مرسوم خویش، یعنی بازی با یک دولت اجنبی را در مقابل اجنبی دیگر، پیشه کرده است و ضمناً هم نمی‌خواهد نوازش دولت

روسیه را که نتیجه آن اختناق طرف مورد نوازش است، بپذیرد.
 اگر آقایان نمایندگان پارلمان استوال کنند، وضعیاتی را که
 بدین طریق ایجاد شده، چگونه می بینم، مجبورم اعتراف کنم که
 وضعیات حاضره ایران را با نظر نومییدی ویاس تلقی می نمایم... از
 طرف دیگر، خیلی ناپسندیده است که بخوامم شکایتی از دولت
 ایران بنمایم، یا آن دولت را مورد ملامت قرار دهم، زیرا آنان حق
 دارند، هر راهی را که مایل هستند، دنبال نمایند ولی اجازه می
 خواهم بنام یک دوست قدیمی ایران به آنان خاطر نشان کنم که در
 این سیاستی که پیش گرفته اند، تنها دولت ایران آسیب و زیان
 خواهد دید، نه دولت انگلستان و دیگر دولتها.....
 نطق لرد کرزون. به نقل از کتاب سیاست مبارزه منفی.
 حسین کی استوان. چاپ تهران. مجلد اول

کودتای ۱۳۹۹ و پیامدهای آن یک بار دیگر نشان داد که هر
 ملتی و تحت هر شرایطی اگر بر پای خود بایستد و از یک رهبری
 قاطع ملی برخوردار باشد، می تواند در برابر هر توطئه خارجی به
 پیروزی خود اطمینان داشته باشد. این که سیاست های استعماری
 پیوسته در طول تاریخ سعی در نفاق افکنی میان جامعه و رهبران آن
 دارند، بر همین اساس است.

لرد کرزون و سیاست انگلستان، بخوبی از نفرت ایرانیان از
 انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ آگاه بودند، اما تا می توانستند به احمد شاه
 حقوق ماهانه بدهند و وثوق الدوله ها و نصرت الدوله ها را داشته
 باشند، مخالفت های عمومی برایشان چندان مهم نبود، اما به محض
 آن که هیأت حاکمه جدید، در راستای خواستهای ملت قرار گرفت،
 دانستند که پایشان از سر سفره منافع ایران بریده شده است.

دوباره خوانی نطق پارلمانی لرد کرزون، ناتوانی ابرقدرت قاطع
 جنگ اول جهانی را با تهدیدی که در آن مستتر است، در برابر
 اوضاع جدید ایران، بخوبی نشان می دهد.
 باز نقبی به دل اسناد و واقعیت ها بزنیم.

سر دنیس رایت در کتاب دیگر خود موسوم به « ایرانیان در
 میان انگلیسی ها » که در سال ۱۹۸۵ در لندن انتشار یافت، می
 نویسد:

..... پیروزی متغین در سال ۱۹۱۸ پایان جنگ اول جهانی

موقعیت بسیار نیرومندی برای انگلیسی ها در خاورمیانه بوجود آورد، زیرا روسیه تزاری هم ستوت کرده و میدان را برای آنها خالی گذاشته بود. در پایان سال ۱۹۱۸، انگلستان در حدود سالانه سی میلیون لیره در این منطقه خرج می کرد که تسعتی از آن صرف هزینه نیروی اشغالی می شد. ولی بخشی هم برای پرداخت کسری هزینه نیروهای مسلح کوچک ایران یا بریگاد قزاق در نظر گرفته شده بود. مسئولیت اداره نیروهای قزاق ایران، قبلاً بعهده روس ها بود. بعلاوه انگلستان از ماه اوت سال ۱۹۱۸ ماهانه ۱۵۰۰۰ تومان (در حدود پنج تا شش هزار لیره) به احمد شاه پرداخت می کردند و به او تلهیم شده بود که تا وقتی که از نخست وزیر طرفدار انگلیس و شوق الدوله، پشتیبانی می کند، پرداخت این مقرری به او ادامه خواهد داشت. و شوق الدوله با اتفاق دو وزیر دیگر کابینه اش نصرت الدوله و صارم الدوله که به مثبث معروف شده بودند، در مذاکرات مهم و حساسی که برای انعقاد یک قرار داد جدید بین انگلیس و ایران، جریان داشت، نقش اساسی بعهده داشتند. طرف انگلیسی آنها در این مذاکرات، سر پرسی کاکس، فرستاده سیاسی انگلیس به ایران بود. مبتکر این قرار داد لرد کرزون بود که در آن سوتج وزارت امور خارجه انگلستان را بعهده داشت و یکی از گراسی ترین آرزوهای او این بود که ایران تحت سرپرستی و قیمومیت بریتانیا، تجدید حیات کند و به یکی از حلقه های زنجیر کشورهای دوست بریتانیا (بخوانید مستعمرات)، از مدیترانه تا مرزهای هندوستان مبدل شود.....

سر دنیس رلیت، ایرانیان در میان انگلیسی ها، ترجمه منوچهر طاهر نیا، انتشارات آشتیانی، چاپ تهران ۱۳۶۰

سر دنیس رلیت در یکی از پانویس های بخش آخر کتاب اخیر به استناد تلگرام ۲۷ ژوئیه ۱۹۱۹ سرپرستی کاکس به لرد کرزون، زیر شماره اف . او ۴۱۶ / ۶۵، می نویسد:

«..... احمد شاه هم برای همکاری با انگلیسی ها قیمتی تعیین کرده بود. و شوق الدوله در ماه آوریل (۱۹۱۹) به کاکس گفت که شاه آماده همکاری با دولت بریتانیا است بشرط آن که انگلستان نیز حمایت از او و سلسله تاجاریه را تضمین کند و برای تمام عمر ماهانه ۲۰۰۰۰ تومان به او بپردازد. لندن تقاضاهای او را رد کرد و بیش از « حمایت شخصی و دوستانه » و ادامه پرداخت مقرری بیژان فعلی، وعده ای نداد. آنها تا زمانی که « اعلیحضرت صیماه از حکومت آنجناب و شوق الدوله حمایت می نماید.....».

برای زمانی بسیار طولانی، تلاش شده تا احمد شاه بعنوان

پادشاهی دموکرات که تاج و تخت خود را بر سر عدم موافقت با قرارداد ۱۹۱۹، از دست داده، در افکار عمومی ایرانیان جای داده شود. طرفداران این جعل تاریخی، مخالفان رضا شاه بوده اند و شاید هرگز تصور نمی کردند، با انتشار اسناد وزارت امور خارجه انگلستان این فریبکاری تاریخی فاش شود.

سر دنیس رایت که به سبب موقع ویژه اش تا پنهانی ترین مخزن اسرار وزارت خارجه انگلستان دسترسی داشته است، در کتاب ایرانیان در میان انگلیسی ها، اسراری را فاش می سازد که از یک سو، حد هوسبازیهای آخرین شاه قاجار را نشان می دهد و از سوی دیگر گوش بفرمانی او را بر دستورات لرد کرزون، علنی می سازد. از آنجایی که در این کتاب بحث درباره انگلیسی بودن یا نبودن کودتای ۱۲۹۹ در همین بخش پایان می گیرد، اشاره به آنها ضروری بنظر می رسد.

رایت، در بخش آخر کتاب خود تحت عنوان « آخرین قاجارها » می نویسد:

«... احمد شاه... در اواخر ژانویه سال ۱۹۱۹ از انگلیسی ها که کنترل راههای خروج از ایران را در دست داشتند، خواست که تسهیلات لازم را برای انجام مسافرت او فراهم آورند. اشاره ای به تصد مسافرت شاه به انگلستان نشد و ظاهراً هدف او از مسافرت تغییر آب و هوا و گردش بود. شاه جوان علاقه ای به امور سیاسی نداشت واداره امور کشور را بدست وزیرانش سپرده بود. می گویند که عشق و علاقه مسلط در او جمع مال بود و گفته می شد که از ابتدای جلوس بر تخت سلطنت در حدود یک میلیون لیره جمع کوری کرده است. کاکس هم متعیده داشت که شتابزدگی او برای مسافرت به خارج بیشتر برای سروسامان دادن به اموریالی خود و گذاشتن انبان خویش در یک محل محفوظ و امن، می باشد.

کاکس بیشتر نگران این بود که مذاکرات او با ماث کابینه به علت غیبت شاه به تأخیر بیفتد. او این موضوع را با شاه ونخست وزیرش وثوق الدوله، در میان گذاشت. احمد شاه، که کاکس او را « خیل مشتاق رفتن » یافت گفت که به وزیرانش، اختیارات کامل برای انجام مذاکره تفویض خواهد کرد و از تغییر اعضای کابینه در مدت غیبت خود جلو گیری خواهد نمود... کاکس... ضمن تلگرافی به وزارت امور خارجه انگلیس توصیه کرد که با انجام مسافرت شاه

موافقت شود..... کرزون... روی تلگراف کاکس به اختصار نوشت ،
 «بهر قیمتی هست باید او را از اینجا دور نگاه داریم... شاه بشدت
 از روشن نامساعد انگلیسی ها در مورد سانسرت خود شاکی و ناراضی
 بود- کاکس دوباره..... ضمن تلگرافی به کرزون نوشت «...اگر او را
 برخلاف میل خودش در تهران زندانی کنیم نباید اشکال تراشی ها و
 تحریکات او موجب تعجب ما بشود. کرزون سر انجام با کمی تردید
 و دودلی رضایت داد، بشرط آن که شاه قبلاً قول بدهد که « مطلقاً از
 هرگونه تحریک یا تماس و همکاری یا عناصر نامطلوب خودداری
 خواهد نمود و در جریان کنفرانس اصلاح آ به پاریس نخواهد رفت»
 او همچنین می بایست به نخست وزیر خود برای انعقاد قرارداد با
 کاکس اختیار تام بدهد. کرزون ضمناً متذکر شد که قبل از انعقاد این
 قرار داد، مسافرت شاه به انگلستان « کاملاً بی موقع و نامناسب »
 خواهد بود و بهتر است تا وقتی که قرار داد امضا نشده است، شاه
 وقت خود را در نقاط دیگر اروپا بگذراند.....»
 دنیس رایت، ایرانیان در میان انگلیسی ها، ترجمه سنجهر طاهر
 نیا، انتشارات آشتیانی، ۱۳۶۴. تهران

...و شاید بجز معیارهای پذیرفته شده، معیارهای دیگری هم
 وجود داشته باشد که بموجب آن بتوان این شرط و شروط های جناب
 لرد کرزون و پذیرش آن از سوی احمد شاه را، از باب مخالفت با
 قرارداد ۱۹۱۹ دانست!! و دریافت حقوق ماهانه از انگلستان را به
 حساب وطنپرستی احمدشاه گذاشت!! و در مقابل نیروهای کودتا را
 که به این فاجعه ها نقطه پایان گذاشتند، عوامل سرسپرده انگلستان
 تلقی کرد!!

سر دنیس رایت در کتاب دیگر خود، بنام « انگلیسیان در
 ایران»، ادعاهای ژنرال ایرون ساید را هم با مقابله با استاد وزارت
 امور خارجه انگلستان ، ارزیابی کرده و می نویسد:

«.....علیرغم تهدیدها و توپ و تشرها، موافقتنامه (قرارداد
 ۱۹۱۹) هرگز برای تصویب به مجلس برده نشد و سر انجام
 بدنبال کودتای رضا شاه از طرف دولت ایران رد شد. به
 کارشناسان و مشاوران نظامی انگلیس که پیش از تصویب موافقتنامه
 به ایران آمده بودند، اخطار شد کار خود را ترک کنند و فرمانی
 برای انحلال تنگدلران جنوب صادر شد. مقارن پایان سال ۱۹۲۱،
 هیچ مشاور انگلیسی در خدمت دولت ایران باقی نماند، اعتبار و نفوذ

انگلیس به حقیض خود رسیده بود. از آن پس نویسندگان و روزنامه نگاران ایرانی، هرگز نگذاشته اند، مردم مدت زیادی اوضاع واحوالی را که باضای آن موافقت نامه شوم انجامید، فراموش کنند. نیم قرن بعد از عهدنامه روس و انگلیس در ۱۹۰۷ این موافقتنامه در ذهن بسیاری از ایرانیان مانند زنگ خطری است که اخطار می کند، مواظب انگلیس باشند.

در اواخر ۱۹۲۰، دولت انگلیس بیشتر به دلایل اقتصادی تصمیم گرفته بود، نیروی خود را از ایران تا آوریل ۱۹۲۱ خارج سازد. پیش از آن حوادث جاری در تهران و قزوین رخ داد که چهره ایران را عوض کرد. دولت انگلیس تا حدی در آنها درگیر بود، ولی نه به آن زیادی که اغلب تصور می شود.

سرلشکر سر ادسوند ایرونساید، در نهم اکتبر ۱۹۲۰، فرماندهی نورپرفورس (نیروی انگلیس) را از سرتیپ هویتمن چمپین تمویل گرفته بود. چند ماه پیش از آن، این نیرو در برابر بلشویک های روسی که در کرانه خزر پیاده شده بودند، شکست سختی خورده و روحیه خود را بطور ناگولری از دست داده بود. وظیفه ایرونساید اصلاح روحیه، جلوگیری از بلشویک ها و تأمین امکانات اخراج آنان در آینده بود. نیروهایش در آن هنگام قریب ۶۰۰۰ افسر و سرباز بود. یک عده هندی در زنجان مستقر شده بود، ولی بیشتر آن مأمور نگهداری گردنه منجیل در جاده قزوین ورشت بودند، و بقیه در قزوین به حالت ذخیره توقف داشت.

اندکی پس از آمدن ایرونساید، قزاقان ایرانی که عده شان به سه هزار نفر می رسید و تحت فرماندهی افسران روسی و ایرانی بودند، به وسیله نیروهای بلشویک از مازندران رانده شدند و در لودرگاه آنابابا، نزدیک قزوین توقف کردند و در آنجا با توافق مقامات ایرانی، تحت نظر ایرونساید، به اصلاح وضع خود پرداختند. ایرونساید، یک افسر بلندقد و جذاب و نظامی حرفه ای بود که به مرد عمل، سرعت و تصمیم گیری شهرت داشت. او یهق معتقد بود که افسران روس (روس سفید) روحیه خود را از دست داده اند، ضد انگلیسی و طعمه خوبی برای تبلیغات بلشویکی هستند. از اینرو، تصمیم گرفت همه شان باید بروند. با کمک نورمن وزیر مختار انگلیس در تهران، شاه را واداشتند در نهایت بی میلی آنان را اخراج کند. در این اثنا، آبروتسلید و نورمن، به ابتکار خود، بدون کسب مجوزی از لندن، و بیشتر برای اذیت کردن کرزون که مراقب هر حرکتی در ایران بود، عمل می کردند.

شاه یک شخصیت بی نفوذ بنام سردار همایون را بجای فرمانده برکنار شده روسی قزاق گذاشت. در همان موقع ایرونساید، سرهنگ

حوم هنری اسمیت را از هنگ چچستر، به نظارت بر اداره امور مالی قزاقخانه در جریان تجدید سازمان گماشت. آبرونساید، وقتی در ماه نوامبر ۱۹۲۰ از اردوگاه قزاق دیدار می کرد، خاطر نشان ساخت که هیچ مایل نیست، افسران انگلیسی را جانشین افسران روسی سازد. او در مورد افسران ایرانی تحقیقاتی کرد. در دفتر یادداشت روزانه اش ۱ عصر آن روز نوشت: « رضاخان فرمانده آنریاد تبریز اهدان صحیح است. ۱، مسلماً یکی از بهترین افسران است. اسمیت او را رئیس واقعی می شناسد که زیر نظر فرمانده سیاسی اعزامی از تهران کار می کند ».

در ۱۴ ژانویه (برابر با ۲۴ دیماه ۱۳۹۹، یعنی ۳۶ روز پیش از بصر رسیدن کودتا - نویسنده ۱، وقتی آبرونساید، باردیگر از قزاق ها بازدید کرد، نوشت: « نزد قزاقان ایرانی رفتن و به وضع آنان نگاه کردم. اسمیت وضع آنان را مرتب تر کرده. حقوق مرتب شده و افراد چادر، لباس و منزل دارند... فرمانده قزاق، موجودی فایده کوچکی است و روح و جسم واقعی این عده سرهنگ رضاخان است. مردی که قبلاً خیلی دنبالش می گشتم. اسمیت می گوید او مرد خوبی است و به او گفت ام بگذارد همایون سر آب و ملکش برود ».

با روانه کردن سردار همایون، آبرونساید رضا خان را در موقعیت مساعد فرماندهی قرار داد. (تکرار داشت، نویسنده ۱ اکنون بخاطر ذوب شدن برفهای خیلی سنگین، او نگران خروج نورپرئورس شده بود. همچنین به آینده قوای قزاق می اندیشید. با وضع بلشوی ملکت و احتمالاً برهم خوردن نظم و قانون، خروج قوا تابع عملیات مخاطره آمیزی بود. در آن صورت راه بلشویک ها باز می شد تا از شمال سرزیر شوند، افراد قزاق ممکن بود در برابر افسرانشان شورش کنند، به تهران بتازند و یک انقلاب راه بیندازند. آبرونساید، بدین نتیجه رسید، مطمئن ترین راه اینست که تا وقتی هنوز نیروهای انگلیس اداره کارها را بر عهده دارند، رئیس واقعی قوای قزوین تعیین شود. مسلماً تصمیم او ناشی از اعتمادش به رضاخان و امکان پیشرفت سریع قزاقخانه، تحت رهبری او بود.

در چهارده ژانویه ۱۹۲۱ در دفتر یادداشت روزانه اش نوشت: « من شخصاً معتدم پیش از این که بروم باید بگذارم، این افراد روانه شوند... در واقع یک دیکتاتوری نظامی مشکل ما را حل خواهد کرد و به ما امکان خواهد داد، بدون هیچ مشکلی از کشور خارج شویم..... ».

تا اینجا، این رضا خان و قدرت فرماندهی اوست که چشم

ژنرال انگلیسی را گرفته و باید بکار آید تا ارتش شکست خورده انگلستان، بتواند « بدون هیچ مشکلی از کشور خارج » شود.
سر دنیس رایت، بی درنگ اضافه می کند:

«...آیرونساید، بار دیگر در ۲۱ ژانویه (برابر با ۱۱

بهمنماه ۱۲۹۹، یعنی ۲۲ روز پیش از بصر رسیدن کودتا- نویسنده) همراه اسمیت به دیدار رضاخان رفت، ولی از مذاکراتشان چیزی ننوشت، جز این که رضاخان « آرزو می کند، سوار کاری بشود و از این که کاره ای نیست، آزرده است » [!]. دیدار بعدی و آخری در ۱۲ ثوریه (برابر با ۲۲ بهمن ۱۲۹۹، یعنی تنها ده روز پیش از بصر رسیدن کودتا، نویسنده) صورت گرفت و آیرونساید، در دخترش نوشت:

« با رضاخان مذاکره کرده، دقیقاً او را در رأس قزاقان ایرانی قرار داده ام. او یک مرد، و درست ترین مردی است که تا کنون دیده ام. به او گفتم که در نظر دارم امکان بدهم تا تدریجاً از زیر نظرم خارج شود و هنگامی که ستون منجیل عزیمت کند، باید با اسمیت به سراغ شورشیان رشت برود. با حضور اسمیت مذاکره مفصلی با رضا خان کردم. نمی دانستم آیا باید چیزی بنویسم یا نه، ولی سرانجام بدین نتیجه رسیدم که نوشتن خوب نیست. اگر رضا خان بخواهد نادرست بازی کند، خواهد کرد و صرفاً خواهد گلت هر وعده ای که داده از روی ناچاری بوده و سبب نیست بداندن و نا کند.

وقتی می خواستم بگذارم رضا خان برود، دو مطلب را برایش روشن ساختم:

(۱) او نباید در این جهت هیچ تلاشی بکند که از پشت سر مرا بزند. این موجب فتنای او خواهد شد و برای هیچکس جز انقلابیان فایده ای ندارد.

(۲) شاه تحت هیچ عنوان نباید معزول شود.

رضا شاه با قدری چرب زبانی بمن قول داد و ما با هم دست دادیم. به اسمیت گفتم که او را تدریجاً آزاد بگذارد.....»

انگلیسیان در ایران. دنیس رایت. ترجمه: فلانصین صدری
انتشار. انتشارات دنیا. چاپ تهران. اسفند ۱۳۵۷

همه اکاذیب و پژوهش های کذایی درباره انگلیسی بودن کودتای ۱۲۹۹ از این یادداشت ژنرال آیرونساید، ناشی می شود که همه چیز در آن مطرح است، جز کودتا و طرح کودتا. ژنرال در صدد

بیرون بردن نیروهایش از ایران است. به افسران روسی قزاق
اعتمادی ندارد. با کمک وزیر مختار انگلیس، فرماندهان روسی را
از کار برکنار می کند. به افسران ایرانی جانشین شده آنها بد گمان
است و چون رضاخان «درست ترین مردی» است که «تا کنون
دیده» - وحتى نمی گوید در ایران، بلکه در مفهوم عام - سعی در
رسیدن بنوعی توانق با او می کند، تا «روح و جسم واقعی» آن
نیروی سه هزار نفری قزاق، یعنی رضاخان، مبدا بهنگام خروج
نیروهای انگلیسی از پشت به او حمله کند.

بهیچ روی وارد این بحث نمی شویم که مذاکرات میان
ایرونساید، اسمیت و رضاخان میر پنج به چه زبانی صورت گرفته و
اگر مترجمی وجود داشته، چرا نامی از او در هیچ جا نیست و آیا
می شود در چنان فرصت تنگی، آن هم به کمک مترجم به طرح کودتا
پرداخت یانه؟. تنها، برای آن که نمونه ای از پژوهش های استادان
ممتاز دانشگاههای امریکایی و تحریف های آنها نشان داده شود،
اشاره ای به اختلاف ترجمه میان يك متن واحد می شود:

در کتاب لبریز از جعل و تحریف آئینه عبرت نوشته يك
امریکایی ایرانی الاصل موسوم به دکتر نصرالله سیف پور فاطمی،
استاد ممتاز علوم سیاسی دانشگاه فرلی دیکسن امریکا، از انتشارات
جبهه ملیون ایران، چاپ لندن، در صفحه ۱۲۴، یادداشت روز ۲۲
فوریه ژنرال آیرونساید، بهنگام آگاهی از کودتای ۱۲۹۹، به این
شرح مورد استناد قرار گرفته است:

«رضا خان در تهران کودتا کرده است، ولی بقولی که بمن
داده وفا دار مانده است و نسبت بشاه اظهار متابعت و صمیمیت کرده
است، تصور میکنم مردم فکر می کنند من عامل کودتا بوده ام. اگر
بحقیقت حادثه حقیق شویم این کودتا کار من است.»

و، حالا آن را با ترجمه غلامحسین صدری افشار که بدنبال
خواهد آمد و ترجمه اصیل و واژه به واژه متن آیرونساید است،
مقایسه کنید، تا معنای پژوهش های استادان ممتاز دانشگاه ها و
سلاخی از واقعیت، بیشتر برایتان روشن شود.

بهر تقدیر، دو روز بعد، ژنرال لیرونساید به بغداد فراخوانده شد و روز ۲۳ فوریه، هنگامی که از خبر کودتا در تهران آگاه گردید، در دفتر یادداشتش نوشت:

«... رضا خان در تهران به یک کودتا دست زده، ولی با تبعیت از قوی که به من داده بود، نسبت به شاه ابراز وفاداری کرده است.... میل دارم همه مرا طراح کودتا بدانند. تصور میکنم من فقط حرفش را زده ام....»

نقل از کتاب انگلیسیان در ایران، نوشته سر دنیس رایت
ترجمه فلاح‌مسین صدری لشار، انتشارات دنیا، ۱۳۵۷، تهران

و ، سرانجام، سر دنیس رایت، در سال ۱۹۷۷، یعنی ۵۶ سال بعد از کودتای ۱۳۹۹، در کتابش نوشت :

«... این واقعتی که سید ضیاء الدین رئیس الوزرای جدید، روزنامه نویس معروف هوادار انگلیس بود، همچنانکه اطلاع از ارتباط اسمیت و سایر انیسوان انگلیسی، پس از اخراج انیسوان روس، به این اعتقاد پایه و اساس می بخشید، همچنین فیروز میرزا نصرت الدوله وزیر اسبق امور خارجه که با کرزون مذاکره کرده بود و بعدها به همان اندازه که انگلیس پرست بود، از آن دچار وحشت شد، با عده ای دیگر به مخالفت با کودتا پرداخت و آن را ساخته انگلیسیان دانست، از اینرو عجیب نبود که بسیاری از ایرانیان تصور می کردند که انگلیس به عنوان آخرین تلاش مذبوحانه برای اجرای موافقت نامه کرزون این کودتا را طراحی کرده است. در حقیقت هیچ دلیلی نیست که ثابت کند دولت یا سفارت انگلیس در طراحی کودتای رضا خان دست داشته اند. امکان دارد که گزارشهای محکوم کننده بعداً از میان برده شده، ولی این غیر محتمل بنظر می رسد....»

منبع پیشین

سر دنیس رایت، با اشاره به انتقال سلطنت از قاجارها به دودمان پهلوی، می نویسد:

«... بدین ترتیب عصر قاجاریه پایان رسید و همواره با آر انگلستان یکی بعد از دیگری مزایا و امتیازات مختلفی را که در بیشتر این مدت در چشم ایرانیان بد و چنان موقعیت خاصی بخشیده بود از دست داد. حقوق برون مرزی و دادگاههای کنسولی کاپیتولاسیون

نگهبانان سوار و حق تیول در تلهک، تلگرام، تبر و اسکناس انگلیسی خدمت قرنطینه انگلیس، پایگامهای دریایی در جزایر ایران، نمایندگی سیاسی در بوشهر، شرکت نفت در خوزستان و بعد از همه، آتایی انگلیس در خلیج فارس، باید همه از میان می رفت تا ایرانیان احساس می کردند، می توانند در کشور خودشان در میان انگلیسیان بر اساس مساوات زندگی کنند.....»
منبع پیشین

بار دیگر، به تهران اشغال شده توسط نیروهای رضاخان میر پنج باز می گردیم، تا بامداد سوم اسفند ۱۲۹۹، سر آغاز حیات تازه ایران را، تماشا کنیم.

نیروهای کودتا، بی درنگ حکومت نظامی اعلام کردند و رهبر کودتا، بیانیه ای تاریخی به این شرح صادر کرد:

حکم می کنم :

ماده اول - تمام اهالی شهر طهران باید ساکت و مطیع احکام نظامی باشند.

ماده دوم - حکومت نظامی در شهر برقرار و از ساعت هشت بعد از ظهر، غیر از افراد نظامی و پلیس مأمور انتظامات شهر، کسی نباید در معابر عبور نماید.

ماده سوم - کسانی که از طرف قوای نظامی و پلیس، مظنون به مُخل آسایش و انتظامات واقع شوند، فوراً جلب و مجازات خواهند شد.

ماده چهارم - تمام روزنامه جات و اوراق مطبوعه تا موقع تشکیل دولت بکلی موقوف و بر حسب حکم و اجازه که بعد داده خواهد شد، باید منتشر شوند.

ماده پنجم - اجتماعات در منازل و نقاط مختلفه، بکلی موقوف، در معابر هم اگر بیش از سه نفر گرد هم باشند، با قوه تهریه متفرق خواهند شد.

۱ ماده ششم - درب تمام مغازه های شراب فروشی و عرق فروشی، تاتر و سینما و کلوب های قمار باید بسته شود و هر مست دیده شود، به محکمه نظامی جلب خواهد شد.

ماده هفتم - تا زمان تشکیل دولت، ادارات و دوائر دولتی
غیر از اداره ارزاق تعطیل خواهد بود، پستخانه و تلگرافخانه هم
مطیع این حکم خواهند بود.

ماده هشتم - کسانی که در اطاعت از مواد فوق خودداری
نمایند، به محکمه نظامی جلب و به سخت ترین مجازات ها، خواهند
رسید.

ماده نهم - کاظم خان، بسمت کماندانی شهر انتخاب و معین
می شود و مأمور اجرای مواد فوق خواهد بود.

۱۴ جمادی الثانی ۱۲۲۹

رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت شهریاری و فرمانده کل قوا
- رضا

تهران، فتح شده بود. غرش توپ سحرگامی به خواب عمیق
دویست ساله تهران و بدنبال آن کابوس سراسر ایران پایان داد.
رستاخیز ایران، این بار به دست یک ایرانی آغاز شده بود.

و، پیدایش « او » ضرورت قطعی تاریخ بود. ضرورت بی چون
وچرای « ممالک محروسه » ای که خوانندیم چگونه، به سبب یکصد
و پنجاه سال حکومت استبدادی - مذهبی قاجارها، از ردیف
ابرقدرت های تاریخ به عقب افتاده ترین کشور منطقه، سوق داده
شده بود: گام بگام و لحظه به لحظه....

و اینک در رستاخیز دوباره اش، این سمندر از خاکستر زاده
شده، به سرعت افزوده نیاز داشت. به سرعتی که رنج آن کاهلی ها
را از میهن بزداید و ایران ایرانی را حیاتی دوباره دهد.

دربار، دولت، پلیس، ژاندارمری و ساختار اشرافیت پوسیده
و روحانیت دکاندر مذهب - که در همه شئون جامعه نفوذ اختاپوسی
داشت - ضعیف تر از آن بودند که ورود نیروی کودتا به تهران را
بتوان یک افتخار نظامی دانست، به آن بالید و با فتح تهران، کار
را تمام شده دانست.

رضاخان میرپنج و یارانش، اگر بشوق جاه و مال آمده بودند و
اگر وسوسه قدرت سیاسی و دولتمداری از آق بابا تا کاخ گلستان،
آنها را شورانده بود، با فتح تهران و آنچه که کردند و آنچه که می

توانستند - حتی با مقایسه با کودتاهای سالهای دهه ۱۹۸۰ در سایر کشورها - بکنند و نکردند، همه چیز، حتی فراسوی قدرت سیاسی در اختیار بلا منازعشان بود.

چه کسی جلو دارشان بود؟

اگر قزاق ها، قزاق هایی که هنوز قسمت عمده حقوق های عقب افتاده شان را دریافت نکرده بودند، قزاق هایی که بهر حال تربیت نظامی روسیه تزاری داشتند - و یادمان نرود که هنوز هم نام قزاق با خشونت و خونریزی تدامی می شود -، قزاق هایی که هنوز خاطره کشته شدن همقطاران شان را در جنگ شمال پیاد داشتند و قزاق هایی که بهر حال فاتح بودند، تهران را و سراسر ایران را چپاول می کردند، دوله ها و سلطنه ها را از دم تیغ و توپ می گذراندند و همانگونه که بعدها - و خیلی بعد - در اسپانیا، الجزایر، آلمان، ایتالیا، فرانسه، لهستان، چکسلواکی، بلغارستان، آلبانی، روسیه شوروی و... و... و... اتفاق افتاد، به دستاویز کودتا و انقلاب حمام خون راه می انداختند؟.

چه کسی جلو دارشان بود؟. آیا از نایب حسین کاشی ها، میرزا کوچک ها، سردار فاتح ها، شیخ خزعل ها، احسان الله خان ها، و صولت الدوله ها، کمتر بودند؟!.

آیا، از ارتش فرانسه در الجزایر، از ارتش آلمان در اروپای شرقی، از ارتش اروپا در آلمان نازی، از ارتش اسپانیا در خود اسپانیا، از ارتش انگلستان در هندوستان، و از ارتش امریکا در السالوادورو پاناما، متمدن تر بودند؟!.

و، تاریخ شهادت می دهد که قزاق ها، در نابسامان ترین لحظات تاریخ ایران، تهران را فتح کردند، قدرت را در دست گرفتند، بی آن که از بینی کسی خون جاری شود، بی آن که به مال و ناموس کسی تجاوز شود، بی آن که حتی لحظه ای آشوب و شورش بهمراه بیاورد.

فتح تهران، ویا ایران، هدف نیرویی که سردار از آق بابا آورده بود، نبود. رسیدن به مقام سردار سپهی که کمترین پاداشش بود، او را به تهران فرانخواند، و فتح تهران درمانده و بی دفاع هم

برای او پیروزی نبود. مرارتی که در فتح تهران کشید، در مقایسه با مرارتهایی که بیست سال پس از آن باید می کشید، حکایت گاه بود و کوه.....

کوهی که در برابر بود و فرهاد مازندرانی، عاشق و سینه چاک در برابرش ...

واو اینک، علاوه بر قزاق هایش ، که بزودی این نام را هم از آنها برداشت، در فتح تهران چپاولی تمام میار از سراسر ایران کردتا برسیاهیانش بیفزاید،

چپاول سردار، دلهای خسته و مشتاق ملت ایران بود که از سینه همگان ، باستثنای بخش کوچکی از اشرافیت پوسیده، ربوده شد.

و، چنین چپاول عاشقانه ای مبارکش باد!

نمونه تحریف های استادانه

ترجمه بخشی از خاطرات ژنرال آبرونساید در کتاب آیینہ عبرت
نوشته پروفیسور نصرالله سیف پور فاطمی استاد ممتاز دانشگاه

روز اول حوت ابرنساید تهران را بقصد بغداد ترک کرد و روز سوم حوت ۱۲۹۹
کودتای سیدضیاء الدین و رضاخان در تهران صورت حقیقت بخود گرفت.
ابرنساید در آن هنگام در بغداد بود. در یادداشت های روزانه اظهار میدارد:
" رضاخان در تهران کودتا کرده است، ولی بقولی که بمن داده و نسا
دارمانده است و نسبت بشاه اظهار متابعت و صمیمیت کرده است تصور
میکنم مردم فکر میکنند من عامل کودتا بوده ام. اگر بحقیقت حادثه
دقیق شوم این کودتا کار من است."

ترجمه همان بخش از خاطرات ژنرال آبرونساید، توسط آقای
غلامحسین صدیقی افشار

آبرونساید، که حالا در بغداد بود، با شنیدن خبر کودتا در ۲۳ فوریه در دفتر پادشاهی
نوشت: «رضاخان در تهران به یک کودتا دست زده، ولی با تبعیت از قولی که بمن داده بود
نسبت به شاه ابراز وفاداری کرده است... میل دارم همه مرا طراح کودتا بدانند. نصر
میکنم من فقط حرفش را زده ام.»

..... و، ببینید تفاوت ره از کجاست تا به کجا

راهی تا پادشاهی

پس از آن که به پیشنهاد رضاخان میرپنج ، احمد شاه علیرغم میل قلبی خود، فرمان نخست وزیری سیدضیاء الدین طباطبایی ، را امضا کرد، این تلگرام نیز برای استانداران و فرمانداران مخابره شد:

حکام ایالات و ولایات

در نتیجه غفلت کاری و لاقیدی زمامداران دوره های گذشته که بی تکلیفی عمومی و تزلزل امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نموده و ما و تمام اهالی را از فقدان یک دولت متأثر ساخته بود، مصمم شدیم که با تعیین شخص لایق خدمتگذاری که موجب سعادت مملکت را فراهم نماید به بحرانهای متوالی خاتمه دهیم . بنا بر این به اقتضای استعداد و لیاقتی که در جناب میرزا سید ضیاء الدین سراغ داشتیم ، اعتماد خاطر خود را متوجه بمعزی الیه دیده، ایشان را بمقام ریاست وزراء انتخاب و اختیارات تامه برای انجام وظائف خدمت ریاست وزرائی بمعزی الیه مرحمت فرمودیم.

روز هفتم اسفند، چهار روز پس از بشار رسیدن کودتا، احمد شاه، رضاخان میرپنج را به لقب « سردار سپه » مفتخر ساخت. فردای آن روز اعلامیه دیگری از سوی « رضا » انتشار یافت:

دیویزیون قزاق اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

نمره ۱۹ مورخه ۸ برج حوت ۱۲۹۹

اینجانب از طرف ترین الشرف اعلیحضرت شاهنشاهی بمنصب سرداری و لقب « سردار سپه » مفتخر و سرفراز گردیده، تشکرات غلامانه خود را بخاکپای مهر اعتلای ملوکانه، تقدیم و از درگاه حضرت احدیت توفیق و استمداد می جویم که با تمام قوا از عهده هر گونه خدمتگذاری و جانفشانی بر آمده، پاس حقشناسی را بجای آورم.

رضا

این تنها اعلامیه ای نبود که روز هشتم اسفندماه ۱۲۹۹ بامضای سردار سپه منتشر شد. رضا، اعلامیه توفانی دیگری نیز صادر کرد. اعلامیه ای همزمان با بیانیه رئیس الوزرا - بیشتر در واقع برنامه دولت او بود - که در آن به انگیزه های کودتا اشاره شده بود:

هموطنان :

وظایف مقدسه فداکاری نسبت به شاه و وطن، ما را بمیدانهای جنگ هولناک گیلان اعزام نمود. همان میدانهای خونین مرگباری که قشون دشمن برای تسخیر ایران وتهدید پایتخت با قوای قوی تر و اسلحه مکمل تر، تشکیل نموده بود.

افراد دلاور قزاق این وظیفه مقدسه را با جان و دل استقبال نمودند، زیرا تنها قوه منظم ایرانی که می توانست وظیفه مدافعه وطن را ایفا نماید، همین قوه و افراد آن بودند که بدون لباس، بدون کفش، بدون غذا، بدون اسلحه کافی، سینه وپیکر خود را سپر تویهای آتششان نمودند، غیرت و حمیت ایرانی را ثابت و دستجات انبوه متجاسرین را از پشت دروازه قزوین تا ساحل دریا راندند.

اگر فداکاری و خدمات جانبازانه اردوی قزاق نتیجه مطلوب را حاصل نکرد و نتوانستیم خاک مقدس وطن و عصمت برادران گیلانی

خود را از دست دشمن نجات دهیم، تقصیری متوجه ما نبود، بلکه خیانتکاری صاحب منصبان و کسانی که سرپرستی و اداره امور به آنها محول شده بود، موجب عقیم ماندن نتیجه خدمات ما گردید.

ولی باز افتخار میکنیم که فوراً قشون قزاق دلیر توانست پایتخت و وطن مقدس ما را از استیلای دشمن نجات دهد. اگر خیانتکاران خارجی توانستند نتیجه فداکاریهای اولاد ایران را خنثی نمایند، برای این بود که خیانتکاران داخلی ما را بازیچه دست و آلت شهوات دیگران قرار میدادند، هنگام عقب نشینی از باتلاقیهای گیلان در زیر آتش توپ دشمنان احساس نمودیم که منشاء تمام بدبختیهای ایران و ذلت و فلاکت قشون، خیانتکاران داخلی هستند.

در همان هنگامیکه خون خود را در مقابل دشمن مهاجم میریختیم، به حرمت همان خوتنهای پاک و مقدس قسم خوردیم که در اولین موقع فرصت، خون خود را نثار نماییم تا ریشه خیانتکاران خودخواه تن پرور داخلی را برانداخته، ملت ایران را از سلسله رقیبت مثنی دزد و چناینکار آزاد نماییم.

مشیت کردگاری و خواست حضرت خداوندی این فرصت را برای ما تدارک دیده و اینک در طهران هستیم. ما پایتخت را تسخیر نکرده ایم، زیرا نمی توانستیم اسلحه خود را در جایی بلند کنیم که شهریار مقدس و تاجدار ما در آنجا حضور دارد. فقط به طهران آمدیم که معنی حقیقی سرپرستی مملکت و مرکزیت بدان اطلاق گردد. حکومتی که در فکر ایران باشد، حکومتی که فقط تماشاچی بدبختیها و فلاکت ملت خود واقع نگردد، حکومتی که تجلیل و تعظیم قشون را از اولین سعادت مملکت بشمار آورد، نیرو و راحتی قشون را یگانه راه نجات مملکت بداند، حکومتی که بیت لال مسلمان را وسیله شهوترانی مفتخوران تنبل و تن پروران بی حمیت قرار ندهد، حکومتی که سواد اعظم مسلمان را مرکز شقاوتها و کانون مظالم و فساد نسازد، حکومتی که در افطار سرزمین آن هزارها اولاد مملکت از گرسنگی و بدبختی حیات را بدرود نگویند، حکومتی که ناموس و عصمت گیلانی، تبریزی، کرمانی را با خواهر خود فرق نگذارد، حکومتی که برای زینت و تجمل معدودی، بدبختی مملکتی را تجویز

نمایید. حکومتی که برای چند صد هزار تومان قرض ، هر روز
آبروی ایران را تریزد و مملکت خود را زیر بار فرو تنی تبرد.
ما سرباز هستیم و فداکار. حاضر شده ایم به ازای انجام این
آمال خون خود را نثار نماییم و غیر از قوت و عظمت قشون برای
حفظ شهریار و وطن مقدس آرزویی نداریم.

هر لحظه چنان حکومتی تشکیل شود و موجبات شرافت وطن و
آزادی و آسایش و ترقی ملت را عملاً نمودار سازد و با ملت نه مثل
گوسفند زبان بسته رفتار نماید، بلکه بمعنی واقعی ملت بنگرد، آن
لحظه است که ما خواهیم توانست به آتیه امیدوار بوده و چنانکه
نشان دادیم وظیفه مدافع وطن را ایفا نماییم، با تمام برادران نظامی
خود، ژاندارم، افواج پلیس که آنها هم با دلهای دردناک شریک
فداکاری لردوی تزاق بودند، کمال صمیمیت را داشته و اجازه
نخواهیم داد که دشمنان قشون بین ماها تفرقه و نفاق بیافکنند، همه
شاه پرست و فداکار وطن. همه اولاد ایران . همه خدمتگذار مملکت
هستیم.

زنده باد شاهشاه ایران

زنده باد ملت ایسـران

پاینده باد مملکت ایران

قوی و با عظمت باد قشون دلاور ایران

رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت شهریاری وفرمانده کل قوا
رضا

در برابر کودتای ۱۲۹۹ و تشکیل دولت جدید توسط سید
ضیاء الدین طباطبایی ، سه والی استانهای خراسان ، کرمانشاه و
فارس ، فرمان احمد شاه را نادیده گرفتند و به اندیشه مقاومت در
برابر دولت غیر اشرافی جدید افتادند و دولت نیز بمنظور نشان
دادن قدرت حکومت مرکزی ، دستور بازداشت هر سه نفر را صادر
کرد. قوام السلطنه، والی خراسان، اکبر میرزا صارم الدوله ، والی
کرمانشاه و مصدق السلطنه، والی فارس ، مخالفان حکومت تازه و
باصلاح آنروزها، یاغی بر دولت بودند.

اکبر میرزا صارم الدوله ضلعی از مثلث قرار داد ۱۹۱۹ بود که

يك ماه پس از انعقاد آن قرارداد، بواسطه طمع ورزی معتمد السلطنه که در وزارت مالیه به او تحمیل شده بود، در حالی که بخاطر دریافت رشوه از سفارت انگلستان در مظان بدنامی بود، استعفا داد و به والی گری کرمانشاه منصوب گردید. اکبر میرزا، پس از شورش و مقاومت اندکی، شکست خورد و تسلیم شد.

قوام السلطنه، برادر و شوق الدوله که بخاطر خط خوبش، نویسنده فرمان مشروطیت هم بود، پا را از شورش و مقاومت فراتر گذاشته و در اندیشه اعلام استقلال خراسان بود. به روایت معتصم السلطنه فرخ که علیرغم بارها همکاری با قوام السلطنه، هرگز ایشان به يك جو نرفت، « به مرکز خبر رسیده بود قوام السلطنه، در جلسه ای که در منزل رئیس التجار تشکیل شده بود، بصراحت اظهار داشته است که: خراسان دوبرابر خاک بلژیک وسعت دارد، چرا ما اعلام استقلال نکنیم و خراسان را از ایران جدا نسازیم ». بهر حال خواه این روایت را قبول داشته باشیم و یا نه، قوام سر سازش با دولت جدید را نداشت و بهمین سبب، دستور بازداشت او به کلنل محمد تقی خان پسیان، فرمانده ژاندارمری خراسان ابلاغ شد. روایت دستگیری احمد قوام [قوام السلطنه] از زبان معتصم السلطنه فرخ، شنیدنی است:

«... تدبیر این بود که برای اولین بار من و مرحوم قوام السلطنه در مقابل هم قرار بگیریم. او ظاهراً یافعی دولت بود و من مأمور دولت. آقای سید ضیاء الدین طباطبایی، رئیس الوزرای ایران، مرا به سمت کارگزاری ایالت خراسان (نمایندگی وزارت امور خارجه) تعیین کرده بود. چند روز قبل از حرکت، آقای وزیر امور خارجه مرا به اتاقش احضار کرد و من در اتاق ایشان مستر نورمن، سفیر انگلستان را مشاهده کردم. سفیر انگلستان به بعضی دیدن من گفت: يك بسته امانتی است که آقای عباسقلی خان نواب به شما می دهند و شما زحمت کشیده آن را به ژنرال قوتسول ما در مشهد تحویل بدهید. این بسته امانتی، محتوی ... نشان ومدالی بود که جناب سفیر برای آقای قوام السلطنه ارسال داشته بود. من روز سیزده نوزدهم سال ۱۲۰۰ را مهمان آقای حاجی حسین آقا ملک بوده و به وکیل آباد رفته بودم و اطلاع داشتم که آقای قوام السلطنه نیز مهمان رئیس التجار میباشند و سیزده

توزوز را در ملک آباد خوانند گذرانند. عصر شد و من تصمیم گرفتم که به شهر باز گردم... ولی حاجی حسین آقا نگذاشت... آنقدر اصرار کرد که ناچار شب را هم نزد ایشان گذراندم. اما همان روز عصر، وقتی کالسکه توام السلطنه با همان کبکبه و دبدبه وارد شهر مشهد شد، ناگهان ژاندارم ها، دور کالسکه توام را محاصره کردند و ماژور اسماعیل خان بهادر، معاون کلنل پسیان با هجده در کالسکه توام را باز نمود و سپس باو گفت: جناب والی... تدم رنجبه فرسوده از کالسکه پائین بیایید. کالسکه چهار اسبه توام السلطنه توقف کرد... و سپس توام در حالی که رنگ به چهره نداشت، سرش را از کالسکه بیرون آورد و گفت: چی میگی اسماعیل خان؟ ماژور اسماعیل خان بهادر مجدداً تکرار کرد: گفتم از کالسکه بیایید بیرون! توام السلطنه متوحشانه گفت: اسماعیل خان... من توام السلطنه هستم! ماژور بهادر که دیگر حوصله اش سر رفته بود، با لهجه ترکی فریاد کشید: آقا جان! بیا از کالسکه پایین، ما را معطل نکن. توام السلطنه گفت: می فهمی چه می گویی؟ در این هنگام ماژور اسماعیل خان بهادر بطرف کالسکه توام رفت، او را از کالسکه بیرون کشید و فریاد زد: برشکه سولری بس است... در این هنگام دگمه سرداری توام السلطنه کنده شد... بعد او را بردند در اتاق طبه دوم ژاندارمری توقیف کردند و کلیه کسانی که آنروز با توام السلطنه جلسه داشتند، توسط مأمورین کلنل پسیان دستگیر شدند...»

خاطرات سیاسی فرخ، انتشارات جاویدان، تهران

یاغی دیگر دولت، مصدق السلطنه، والی فارس بود. مصدق که به روایت خودش در کتاب خاطرات و تألمات مصدق، موفق به گرفتن تابعیت سویس نشده بود، پس از آن که بخواست مشیرالدوله پیرنیا، بعنوان وزیر عدلیه در کابینه معرفی شد، با کشتی از ماریسی خودش به آشنایی ناگهانی! با سرپنزی کاکس - عاقد قرار داد ۱۹۱۹ - انجامید. مصدق که از ماریسی حرکت کرده بود، سر از بمبئی در آورد و پس از اقامتی چند روزه در این شهر و رسیدن ده هزار روپیه که از فرمانفرما، والی فارس قرض کرده بود، راهی بوشهر شد تا از آنجا برای احراز پست وزارت عدلیه، عازم تهران شود. ورود مصدق السلطنه به شیراز، مصادف بود با استعفای فرمانفرما و نا امنی هایی که در سراسر فارس در مقابله با پاپیس جنوب صورت

می گرفت. اهالی شیراز دست بدامان تهران شدند! که مصدق السلطنه والی فارس شود. و شد. و چون در کابینه سپهدار رشتی، قرار بر تعویض والی بود، نورمن وزیر مختار انگلیس، طی نامه ای از سپهدار خواست که مصدق السلطنه در سمت خود باقی بماند. و ماند. هنوز پیش از سه ماه از نامه نگاری نورمن و سپهدار نگذشته بود که کودتای ۱۲۹۹ اتفاق افتد.

روایت مصدق السلطنه [دکتر محمد مصدق] را مرور می

کنیم:

«... شب سوم حوت ۱۲۹۹ سیم تلگراف شیراز - تهران قطع شد و تریب سه روز کرسی یکی از لیالات مهم از پایتخت اطلاع نداشت و هرکس این پیشآمد را بشومی تعبیر میکرد، تا اینکه تلگراف متحدالکال شاه... رسید... نظر پاینده نه فقط اجراء تلگراف بلکه انتشار آن را هم در صلاح مملکت نمیدانستم، تلگراف زیر را بشاه مخایره نمودم؛ ششم حوت ۱۲۹۹ از شیراز بطهران - دستخط جهانمطاع تلگرافی بوسیله تلگرافخانه ی مرکزی زیارت شد. در مقام دولتخواهی آنچه میداند بعرض خاکپای مبارک میرساند که این تلگراف اگر در فارس انتشار یابد بامش افتشاش و انقلاب خواهد شد و اصلاح آن مشکل خواهد بود. چاکر نخواست در دولتخواهی موجب این انقلاب شود و تا کنون آن را مکتوم داشت. هرگاه تلگراف مزبور برحسب امر ملوکانه و انتشارش لازم است امر جهانمطاع مبارک صادر شود که تلگرافخانه انتشار دهد. والی فارس دکتر محمد مصدق، پس از این تلگراف بیانیه ی رئیس دولت و رئیس کل توأ رسید که در جراید روز منتشر گردید. سپس رئیس دولت تلگرافی بخود من نمود... پایین تلگراف مطلقاً جواب ندادم...»

خاطرات و تملات مصدق. بقلم دکتر محمد مصدق. انتشارات

علمی. چاپ اول - تهران

مصدق السلطنه از فارس احضار شد، اما او در راه سفر به ایل بختیاری پناه برد تا بازداشت نشود.

گفتنی است که چند ماهی بعد، قوام السلطنه از زندان عشرت آباد برای احراز مقام نخست وزیری بیرون آمد و مصدق السلطنه از پناهگاه برای تصدی وزارت مالیه !. نه بلژیک ایرانی قوام ولرد نثسه جغرافیایی شد و نه پس از انتشار فرمان شاه، فارس دستخوش

انقلاب! گردید. همانگونه که در روز هفتم فروردینماه ۱۳۰۰، با
الغای قرارداد ۱۹۱۹، رؤیاهای اکبر میرزا صارم الدوله نیز به
کابوس بدل گردید.

ایران در آغاز دهه سوم از قرن بیستم و در شروع نخستین
روزهای قرن چهاردهم هجری شمسی، آهنگی دیگر داشت. دیگر از
تحلیل رفتن و عقب ماندن و حتی درجا زدن خبری نبود. آهنگ، آهنگ
ساختن، پرداختن، بنیان گذاشتن و دگرگون کردن بود.

سال به سال و گام و گام، با سردار پیش می‌رویم و به سایه‌ای
از همه کارهایش اکتفا می‌کنیم که بتفصیل گفتن از آن، نه در
حوصله این کتاب که در نظر یک دایره المعارف بزرگ هم بسختی
و تنگی می‌گنجد:

چشم انداز زندگانی سیاسی سردار است:

۱۳۰۰

قرار داد ۱۹۱۹ لغو شد و بدنبال آن نیروهای انگلیسی که در
شمال و غرب ایران حضور داشتند، ایران را ترک گفتند. ماه بعد،
روتشتین، نماینده سیاسی دولت انقلابی روسیه شوروی که دولت
سپهدار رشتی به او اجازه ورود به ایران نداده بود، بدنبال قرارداد
مناسبات ایران و شوروی که در تاریخ هفتم اسفندماه ۱۳۹۹ [۲۶
نوریه ۱۹۲۱] بامضای چیچرین کمیسر خارجی شوروی و مشاور
المالک انصاری رسیده بود، به تهران وارد شد. گفتنی است که
ایران، نخستین کشوری بود که با دولت جدید شوروی رابطه
سیاسی برقرار کرد.

سید ضیاء الدین در عمارت بادگیر کاخ گلستان سیاست می
بافت و سردار سپه که قصر قاجار را ستاد فرماندهی خود قرار داده
بود، در اندیشه ایجاد یک ارتش منظم، آتی از تلاش باز نمی
ایستاد. روز ۱۳ فروردینماه ۱۳۰۰، نخستین مانور نظامی در عشرت
آباد، برگزار گردید. احمد شاه، هیأت وزیران و جمع دیگری از
مردم به تماشای این مانور چشمگیر پرداختند. حادثه‌ای باور

نکردنی بود. همه چیز حکایت از دگرگونی عمیقی در ساختار نیروهای مسلح کرد. به روایت ابراهیم صفایی « شاه از وجود يك لشکر آراسته و مجهز، بسیار خوشوقت شد ». روز هفتم اردیبهشت، سردار سپه، عهده دار مقام وزارت جنگ شد و ستاد خود را به ساختمان تزاخانه برد. اینک، آغازی بود برای سیاسی شدن او، با معیارهای شناخته شده سیاسی .

سید ضیاء الدین، همچنان تند می رفت و تا آن زمان دشمنی های فراوانی را برای خود بوجود آورده بود. بازداشت شدگان، هرنگ بنحوی با احمد شاه نسبت داشتند و بال آنها بر همه جا پهن بود. هرقدر سردار سپه، وفاداری بیشتری به شاه نشان می داد، نسید ضیا، سبب رنجش او می شد و کار بجایی رسید که دیگر به توصیه های احمد شاه هم ترتیب اثر نمی داد.

ابراهیم صفایی در کتاب کودتای ۱۲۹۶ معتقد است که « سید نتوانست اعتماد سردار سپه را نسبت بخود حفظ کند و این پشتیبان مقتدر خود را که با پیشنهاد وی بر کرسی ریاست وزراء تکیه زده بود، از دست داد ».

شهرت تمایل سید ضیا به سیاست بریتانیا و حضور چهره ارمنی مرموزی بنام ایپکیان که تبعه مصر بود و سیدضیا او را از مترجمی روزنامه اش به سرپرستی بلدییه (شهرداری) پایتخت ، گماشته بود و تندروی هایش که در بگیر ویندها خلاصه می شد، سبب انجام تظاهراتی در برابر خانه اش و به تحریک رجال بازداشت شده قجری ، گردید. روز چهارم خردادماه ۱۲۰۰، احمد شاه فرمان عزل او را صادر کرد. بازداشت شدگان نقضای محاکمه سید را داشتند و سرانجام ، پس از آن که سید پیشنهاد سردار سپه را برای احراز مقام سفارت در ترکیه نپذیرفت، احمد شاه به توصیه سردار سپه ، با پرداخت بیست و پنج هزار تومان به او موافقت کرد و به این ترتیب سید، به همراه ایپکیان که او نیز بیست و پنج هزار تومان از بودجه بلدییه ، به اجازه خودش برداشت، عازم خارج از کشور گردیدند.

از نخستین روزهای کودتا و با سیمای جدیدی که از قدرت

مرکزی نشان داده می شد، گردنکشان محلی، بعضی به تحریک خارجی و بعضی دیگر با وسوسه رجال از کار بیکار شده و هر دو بامید، ماهی صید کردن از آب گل آلود، و در نهایت تا مرز تجزیه ایران، دامنه اغتشاش و ناآرامی ها را گسترش دادند.

از اردیبهشت تا آذرماه ۱۲۰۰، با اعزام نیروهای نظامی، به مناطق آشوب، آتش بسیاری از فتنه ها خاموش گردید.

ابتدا دو نیرو بسوی مازندران و گیلان رفتند و بزودی از پشتیبانی نیروهای کمکی اعزامی از تهران برخوردار شدند. نتیجه درخشان بود: امیر مؤید سوادکوهی و بدنبال او ساعدالدوله خود را به نخستین تلگرافخانه رساندند، تا از سردار سپه تأمین بگیرند. بی درنگ موافقت شد. احسان الله خان، شکست خورد، اما ناگهان با ورود چهارصد نفر افسر و سرباز روس در تاریخ چهارم تیرماه، جنگ شدت تازه ای یافت. جبهه های جنگ نه تنها بار دیگر تا مازندران که از این سو تا زنجان نیز کشیده شد. سردار سپه، تهران را رها کرد و اعزام گیلان شد. کار یکسره گردید. سید جلال چمنی اسیر شد. میرزا کوچک تقاضای تأمین کرد و سردار سپه نه تنها موافقت کرد، بلکه دستور داد که تا خارج دروازه های رشت از او استقبال کنند، اما افسران بلشویک به تحریک میرزا کوچک پرداختند. میرزا ناگزیر به فرار و پناه بردن به کوه های خلخال شد. سردار سپه، فاتح پیروز به تهران بازگشت و میرزا کوچک به همراه پیار روسی خود موسوم به گائوک در گرده گیلوان، در چهارم آذرماه، از شدت سرما یخ زد و مرد. پیش از رسیدن نیروهای دولتی، اهالی محلی، سر، از بدن یخ زده اش جدا کردند. بریدن سر میرزا کوچک به طمع دریافت جایزه دستگیری او بود.

احسان الله خان و معزالسلطنه هم به بادکوبه فرار کردند و کار جنگ تمام شد.

پیروزی در گیلان و مازندران، آوازه قدرت ارتش را در سراسر ایران پراکنده ساخت و در حالی که مردم چشم براه امنیت بودند، گردنکشان نیز نگران سر نوشتی برابر با شورشیان شمال، به واکنش های شدید پرداختند.

در آذربایجان ، فتنه لاهوتی نیز بر جنایت های اسماعیل سمیتقو، افزوده شد.

لاهوتی که دیوان شعری هم دارد، از افسران ژاندارمری بود و در همان زمان حکمرانی تبریز را نیز بعهده داشت. لاهوتی، به تحریک روسیه شوروی و با همدستی با اسماعیل سمیتقو به طغیان علیه حکومت مرکزی برخاست. پرونده اسماعیل سمیتقو برای سالیان دراز، لبریز از جنایت و تجاوز به مال و ناموس مردم، راهزنی، سرقت و واسطگی برای رساندن اسلحه به نیروهای شورشی و گاهی از روسیه و زمانی از عثمانی بود. از تبریز تا ارومیه [رضائیه] و از خوی و سلماس گرفته تا ساوجبلاغ مکرری، عرصه جنایت های او بود. خیانت لاهوتی از فریب دادن نیروهای دولتی و ایستادگی در برابر آنها بخاطر جلوگیری از تهاجم به اسماعیل سمیتقو که در قلعه چهریق اقامت داشت، آغاز شد و پس از شکست و فرارش به شوروی پایان یافت. اما، سرنوشت نهایی اسماعیل سمیتقو ، سال بعد، در نیمه دوم شهریورماه تعیین شد. اسماعیل در نبردی کوتاه با نیروهای دولتی کشته شد.

روایت مخبر السلطنه هدایت، والی آذربایجان درباره سمیتقو، خواندنی است :

«... دولت ترك جدید و حکومت باكو، هر كدام بیاستی از او تقویت می كردند و او بهمه اظهار صداقت می كرد و دروغ می گفت. با انگلیس هم روابط داشت. سید طه وزیر و مشاور او برای قنصل انگلیس گونی گونی ، توتون می فرستاد. ترك ها، چهار توپ مسلسل ، دو توپ صحرائی و هفتصد نفر مسكر (سریاز) و صاحب منصب (افسر) تحصیل کرده در آلمان، باختیار او گذارده بودند. توبهای او دورتر از توبهای ما می زد.....»

خاطرات و خطرات. مخبر السلطنه هدایت. کتابفروشی زوار.
تهران . چاپ چهارم.

در خراسان نیز، پس از آن که کلنل محمدتقی پسیان، در جریان آزادی خنوام السلطنه از زندان عشرت آباد در تهران قرار گرفت و آگاه شد که بی درنگ به مقام ریاست وزرا منصوب شده

است. از اطاعت مرکز سر پیچید و میرزا صدرای نجد السلطنه کفیل
استانداری و بسیاری دیگر از دوستان قوام السلطنه را توقیف
کرد. سید مهدی فرخ، معتصم السلطنه، که بسیاری از تاریخ نویسان
و از جمله ابراهیم صفایی او را از عاملان ماجرای خراسان می
دانند، در خاطرات خود می نویسد:

«... ناگهان حادثه ای عجیب و پاور نکردنی برای ما اتفاق
افتاد و آن حادثه حیرت انگیز، خبر تکان دهنده رئیس الوزرای
قوام السلطنه بود. قوام السلطنه به تمام رؤسای ادارات خراسان،
خبر نخست وزیری خویش را تلگرافی اطلاع داد، بجز به من و کلنل
محمدتقی خان پسیان! و از این بدتر آن که آقای قوام السلطنه هنوز
رسیده نرسیده، مرحوم نجد السلطنه را که حتی از اداره امور اتفاق
خودش هم عاجز بود، بسمت کفالت والی گری خراسان منصوب
داشت و مسیو دوبوا، پیشکار مالیه خراسان را که مردی بغایت
شریف بود، از کار برکنار نمود و متعاقب این احوال به سایر
رؤسای ادارات خراسان اطلاع داد که من رئیس الوزرا شده ام و هر
کاری دارید، می توانید با شخص من در میان بگذارید.

و، این آغاز سانور قوام بود. و کلنل پسیان از این حادثه
بشدت منقلب و ناراحت شد. متعاقب این احوال، تلگرافی به احمد
شاه نمود که « شما بمن امر می کنید که قوام السلطنه، مرد
خودمختار را دستگیر و توقیف نموده و او را به تهران بفرستم...
و سپس چیزی نمی گذرد که او را رئیس الوزرای ایران می کنید،
این کار چه معنی دارد؟ آیا سزوار است که من، بدون دلیل مورد
توهین قرار گرفته و اکنون در مقابل کینه توزی رئیس الوزرای شما،
که تا چند روز پیش بعنوان یک گناهکار زندانی بود، قرار بگیرم؟ »
بدنبال این تلگراف، چندین تلگراف دیگر نیز کلنل محمدتقی
خان، به احمد شاه مخابره نمود... احمد شاه طی فرستادن، کلنل را
نویانده تشون خراسان کرد و به او شراحت نمودن اطمینان داد که در
هر صورت از وی پشتیبانی خواهد کرد... کلنل پس از تأییدی که
احمد شاه به او داد، بلافاصله نجد السلطنه و سایر دوستان قوام را
از توقیف آزاد ساخت...».

خاطرات سیاسی فرخ. انتشارات جاویدان. تهران

فرخ، در دنباله خاطراتش از ترفندهای فراوان قوام السلطنه
در مقابله های بسیار با کلنل محمد تقی خان پسیان می گوید و
سرانجام قتل فجیع او را شرح می دهد. فرخ که از یاران نزدیک

کلنل بوده است، ابایی ندارد که حتی از طرح تسخیر تهران توسط ژاندارمری خراسان و تعویض نخست وزیر، سخن بگوید.

چون ماجرای خراسان در نخستین سال پیروزی کودتای ۱۳۱۹ اتفاق افتاد، بعضی کوشیده اند، با محبوبیت و مظلومیتی که کلنل در افکار عمومی داشت، بنحوی پای سردار سپه را نیز در این حادثه و بضدیت با پسیان بکشانند؛ سه روایت از معتمد السلطنه فرخ در پانویس کتاب خاطراتش، تصویر انسانی دیگری از سردار سپه را که در آن هنگام هیچگونه ارتباطی با ژاندارمری نداشت و بیشتر در اندیشه و تکاپوی نیروهای نظامی زیر فرمانش بود، بدست می دهد:

«.....مرحوم کلنل پسیان نکل کرده است،

ما با روس های تزاری که دشمن مشروطیت و مشروطه خواهان ایران بودند، در حال جنگ بودیم. ومدتی گذشت تا بالاخره توانستیم آنها را در همدان شکست داده و تارومارشان کنیم. روزی در لاق نشسته بودم و داشتم ناهار می خوردم که ناگهان گماشته ام آمد و خبر داد، رئیس آتریاد تراق آمده است. لحظه ای بعد، مرد بلند قامت و چهارشانه ای وارد لاق شد و بی اختیار به ناهار من که مبارت از نان و پنیر و سبزی بود، خیره گشت و بفکر فرو رفت. بعد گشت: من مدتهاست که از مرکز دوم، میل دارم چند روزی به تهران بروم. من گفتم: میل دارم بمن قول بدهید، بعد از این با ما همکاری نمایید. او گفت: من سربازم. چه بهتر که با سربازان دلیر کشور در یک صف بجنگم. روزها گذشت و روزگار هم. محمدتقی خان پسیان به اروپا رفت و سالها در آنجا تحصیل کرد و سپس بایران بازگشت و کلنل پسیان شد. و بعد این جولن غیرت مند و عزیز، بدست عمال توام السلطنه ناجوانمردانه، کشته شد. روزی که او را کشتند... سردار سپه در تاجکستان قزوين بود. آن روز قبل از همه، سرلشکر خدیار خان از این خبر مطلع گردید. صف حاضرین را شکافت و سپس خویشان را به سردار سپه رسانید و با شادی گفت: قربان تبریک عرض می کنم!، سردار سپه، لحظه ای او را نگاه کرد و گفت: چرا؟ مگر چه شده؟. او گفت: قربان، خبر یافته ام که کلنل پسیان کشته شده و سر او را بریده اند... سردار سپه، ناگهان یکه ای خورده و رنگش قرمز شد و بسختی برآشت، بطوری که همه حاضرین از ترس دست و پایشان را گم کردند... و سرلشکر خدیار خان بیش از همه مضطرب بنظر می رسید. ناگهان سردار سپه را با

آن قاست بلندش در مقابل خویش یافت که فریاد می کشید! بینم
مرد! سرباز! آدم! آیا مرگ يك نسر وطن پرست و دلیر تبریک
دلرد؟..... و این نیز گذشت... تا آن که مرکزبان تصمیم گرفتند که
افسران وفادار کلنل پسیان را پس از مرگ آن شهید بزرگوار ،
حاکمه کنند. مازور اسماعیل خان بهادر، انسر وفادار
و در ستکار کلنل پسیان، پای میز حاکمه بود و همه چیز گواهی می داد
که بزودی او را تیرباران خواهند کرد. اما درست در همان لحظات،
مکاتبات و مدارک کلنل پسیان، بدست سردار سپه افتاد و او پس از
مطالعه آنها بشدت متأثر شد و اشک در چشمانش حلقه زد و متعاقب
این احوال بود که تلاش کرد، مازور اسماعیل خان بهادر را از مرگ
نجات داده و از این مهمتر، این انسر فداکار را مجدداً به ارتش
دعوت نمود.....»

خاطرات سیاسی فرخ. پانویس صفحه های ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳

گفتنی است که علیرغم خودمختاری طلبی قیام کلنل که نوعی
شبهت با سایر ادعاهای تجزیه طلبانه در سایر نقاط مملکت داشت،
به دلیل وطنپرستی و خمیرمایه ملی آن، هرگز نه تنها در افکار عمومی
کلنل پسیان با دیگران مقایسه نشد بلکه کشته شدن او بمثابة يك
عزای ملی در سراسر کشور تلقی گردید.

مرگ کلنل پسیان در مهرماه ۱۳۰۰ و پیش از رسیدن نیروهای
نظامی به فرماندهی سرتیپ حسین خان خزاعی، به مشهود، در جریان
يك درگیری با اشرار قوچان اتفاق افتاد.
آخرین مأموریت نظامی برای مقابله با گردنکشان محلی در بهمن
۱۳۰۰ آغاز شد. مأموریت شامل سرکوبی آشوبگران و گردنکشان
کهکیلویه، بوبر احمدی و خوزستان بود.

ده ماه پس از پیروزی کودتای ۱۲۹۹، رضاخان میرپنج،
سردار سپه، فرمانده کل قوا و وزیر جنگ با تلاش های شبانروزی
بسیاری که انجام داد، توانست نیروهای نظامی ایران را به سی هزار
نفر برساند و بدنبال فرمان ۲۶ آبانماه خود دزبارة سازمان جدید
ارتش ایران، روز شانزدهم دیماه ۱۳۰۰، « حکم عمومی » شماره
يك ارتش دلبندش را صادر کند.

..... حکم عمومی شماره يك

اجرای مواد ذیل را امر می دهم و باید فوراً بموقع اجرا

گذارده شود:

۱ - در تعقیب عقاید و نظرات سابقه خود، از این تاریخ کلمه « ژاندارم » و « تراق » مطلقاً ملغی و متروک خواهد بود و برای افراد نظام دولت علیه ایران بلا استثنا، عنوان تشون را انتخاب و تصویب نموده، امر می دهم که عنوان مزبور را برسمیت شناخته مارک نوشتجات و مراسلات دولتی تشونی را بعنوان فوق تبدیل نمایند.

۲ - چون تشکیل ارکان حرب کل تشون استاد لرنش ۱ در درجه اول اهمیت است، لذا شاهزاده امان الله میرزا سرتیپ (سپهبد امان الله جهانبانی ۱، فرمانده توپخانه که مراتب لیاقت خود را در انجام وظایف مرجومه کاملاً ابراز داشته، اجازه می دهم، فوراً ارکان حرب کل تشون را از عناصر لایقی که قابل فیصله امور باشند، تشکیل داده و بمن معرفی نمایند.

۳ - ریاست ارکان حرب کل تشون با شاهزاده امان الله میرزا و معاونت آن یا سرهنگ حبیب الله خان شیبانی خواهد بود.

۴ - نظر به این که رئیس مطالب تشونی با حضور صاحب منصبان، متفقاً باید مورد مطالعه و مشاوره واقع گردد، به سردار مقتدر حکم می کنم که صاحب منصبان ذیل را در تحت ریاست خود برسمیت شناخته و وظایف راجع به این امر را مجموعاً ایفا نمایند.

هیئت شورای تشونی، مدحت الممالک سردار، حاج میرزا محمد خان، معاون نظام، شاهزاده ناصرالدوله، محمدخان امیر پنجه، سرهنگ حصن الدوله، شاهزاده محمدحسین میرزا، سرهنگ ملیفان، سرهنگ مرتزله خان، سرهنگ سالار نظام، نایب سرهنگ میرزا علیخان ریاضی

۵ - تبدیل اسامی ولغات ذیل را بوجوب این حکم متحد المال بتمام دولتی تشونی امر می دهم و باید فوراً مورد تلفظ و اطلاق قرار دهند:

اسم عمومی: تشون

اسم سرباز: نظامی

بجای دیویزیون: لشکر

بجای بریگاد: تیپ

بجای رژیمان: فوج

بجای باطالیون: گردان

بجای باطری: آتشبار

بجای اسکادران: بهادران

بجای متزلیوزا: مسلسل

۶ - در این موقع که به حفظ تمرکز تشون امر داده شده، برای حفظ انتظامات قطعی داخله، نواحی ایران را بر پنج ناحیه

تقسیم و بجهت هر ناحیه، یک لشکر تخصیص می دهیم که مراکز آنها عبارت از طهران، تبریز، مشهد، اصفهان و همدان خواهد بود و چون برای هر یک از مراکز نیز ارکان حرب جداگانه ای را امر به تشکیل داده ام، لذا شعبات جزء نواحی تمام مطالب خود را باید به ارکان حرب ناحیه خود اظهار و در مقام کسب تکلیف بر آیند. مجموعه ارکان حرب های جزء نیز به ارکان کل تشون طرف رجوع و مراجعه خواهند بود.

۷ - ارکان حرب کل تشون باید، فوراً وارد تشکیل ارکان حرب های مراکز تشونی شده و نتیجه اقدامات خود را بمن راپورت دهند.

۸ - مدلول لوامر فوق از امروز بلافاصله مجری خواهد بود. تشکیلات اداره ارکان حرب تشون من بعد، بطریق ذیل خواهد بود:

الف - دائره آجودانی کل تشون که ریاست آن در عهده نایب سرهنگ ملی خان ریاضی خواهد بود.

ب - دائره دوم عملیات تشونی که ریاست آن یا سرهنگ محمدحسین میرزا است.

ج - دائره سوم مباشرت که رئیس آن سردار منتخب است.
د - دائره چهارم صحیه تشون که رئیس آن سردار امیر اعلم خواهد بود.

ه - دائره پنجم بیطاری تشون که رئیس آن نایب سرهنگ مشیر اعلم است.

رؤسای دولتر فوق مطابق دستورات علیحده که داده شده است، شعبات خود را به فوریت تشکیل خواهند نمود.

و - سرهنگ عزیز الله خان به ریاست کل مدارس تشونی منصوب و به فوریت کلیه مدارس نظامی را متحد الشكل و در عمارت مسعودیه (پارک ظل السلطان و بعدمحل وزارت آموزش و پرورش)، برقرار داشته، نظریات خود را راجع به تشکیلات جدید مدرسه، راپورت خواهد نمود.

طهران - مورخه جدی ۱۲۰۰ - وزیر جنگ و فرمانده کل تشون رضا

بایگانی تاریخی ارتش شامنشاهی ایران

این فرمان همگانی، چهره دیگری از سردار سپه را تصویر می کند که برآستی بالیدنی است. سرتیپ قزاقی که دارای تحصیلات آنچنانی هم نبود و بر اثر لیاقت و شجاعت اینک سرنوشت ایران را

رقم می زد، با اقتداری که از واژه واژه این « حکم عمومی » پیدا است، نه تنها در نخستین فرصت، سعی بر نابودی واژه های تخمیلی به زبان پارسی دارد، بلکه « رؤوس مطالب قشونی » را نیازمند « مطالعه و مشاوره » می داند و دست به تشکیل يك

« شورای نظامی » می زند و از آن هم بالاتر، در امور ستادی از افسران تحصیل کرده خارج بهره می گیرد. در حالی که یاران بلا فصل او در رده های عملیاتی ورز می گیرند. نگاهی به نام فرماندهان لشکرهای پنجگانه، مدیریت او را در اوج اعتلا نشان می دهد. فرماتدهی لشکر تهران را خود عهده دار گردید، تا برای دیگران بصورت نمونه در آید و آنگاه این انتصاب ها صورت گرفت:

سرلشکر اسماعیل امیر فضلی فرمانده لشکر شمال غرب ا تبریز

سرلشکر خزاعی فرمانده لشکر شرق ا مشهد ا

سرلشکر محمود آیرم فرمانده لشکر جنوب ا اصفهان ا

سرلشکر امیر احمدی فرمانده لشکر غرب ا همدان ا

همین جا گفتنی است که پیش از ایجاد ارتش جدید ایران،

مجموعه نیروهای مسلح، از این قرار بود:

بریگاد قزاق: ۷۸۵۶ قزاق، ۲۰۲۰ افسر ایرانی، ۶۶ درجه دار

وافسر جزء و ۲۷ افسر روسی

قراسواران: ۸۴۰۰ ژاندارم، ۱۹۰ افسر ایرانی و ۲۲ افسر

سوئدی

تفنگچیان جنوب (اس پی آر) ۵۴۰۰ سرباز، ۱۹ افسر

ایرانی، ۲۵۶ درجه دار و افسر جزء و ۱۴۷ افسر انگلیسی

نیروهای نظامی در راه کهکیلویه و خوزستان بودند و اندک اندک سالروز پیروزی کودتا فرا می رسید. دوله ها وسلطنه ها، یا بقول سردار سپه تن پروران مفتخور، که گمان می کردند، با سقوط دولت سید ضیاء، باز آش وکاسه همان خواهد شد که عمری برایشان بود، این بار دور از سید ضیاء، کوشیدند. سردار سپه را هدف حمله قرار دهند و بنا براین، بحث کودتای سال پیش، نقل محافل تهران شد و کار به انتشار مطالبی در روزنامه ها کشید. تردیدی وجود نداشت که توطئه ای در کار است. توطئه ای که

سردار سپه با انتشار بیانیه تاریخی معروفش ، به مقابله با آن برخاست.

بی تردید ، این بیانیه یکی از با ارزش ترین و روشنگرانه ترین پیام هایی است که در درازای تاریخ ایران از سوی قدرتمندترین مرد روز انتشار یافته است . آن را مرور می کنیم :

«...از آنجایی که اثرات دوره انحطاط ، مفهوم و معانی عقاید را از اغلب سلب کرده و یک رشته کلمات و الفاظ خالی از معنی را قائم مقام حقایق قرار داده است و از آنجایی که بواسطه همان تأثیرات تدنی و انحطاط افراض انفرادی بالمره جایگزین سعادت جماعت شده است ، این است که در بعضی از جراید مرکزی ، پس از یکسال تمام که از مدت کودتا گذشته ، تازه دیده می شود که مسبب حقیقی کودتا را موضوع مباحث خود قرار داده و در اطراف آن قلمفرسایی می کنند .

من اگر می دانستم که جراید مذکوره ، قائل عقاید جمعیت و پیشوای انکار است شناخته می شوند و از روی منطق و برهان می خواهند وارد در فلسفه ظهور کودتا بشوند ، فوق العاده مشغوف می شدم که اصل سبب را بعارض انکار عمومی گذارده و حقایق را بی پرده آشکار سازم ، اما چون از ارتباط مدلول بعضی از جراید با افکار ملی و عمومی مردم هستم و بعلتوه بطور قطع و وضوح می بینم که این موضوع مهم وسیله سوء استفاده ارباب جراید مزبور و بروز افراض و حملات شخصی آنها و تحریک باطنی ایادی سایرین شده است ، این است که بدو از استهزام و ذکر این سؤال ناچارم که :

آیا با حضور من ، مسبب حقیقی کودتا را جستجو کردن ، مضحک نیست ؟

اگر چه بصرای نیست و خلوص عقیده و احساسات ایرانیت و ایران پرستی خود تکیه داده ، خدای بصیر و وجدان بی آرایش را سرلوحه رفتار و عقاید خویش قرار داده ام و هر چشم بینا و گوش شتوایی را بمحکمه تضاد و دعوت می کنم و باضانه منتشرات اوراقی را که ارتباط بهم مسلک و جمعیتی مطرود و نماینده احساس ساختگی یک فرد واحد شناخته می شوند در درجه صدم از اهمیت تشخیص خواهم داد ، معهذا صاحبان همین اوراق هم خوب است به جنبه فکری خود ، اگر متکی بر یک معلوماتی است ، مراجعه کرده ، صداً اشتباه نکنند که موضوع مهم کودتا در دسترس اقدام هر کسی نبوده ، اشخاصی می توانستند مبادرت به این اقدام نمایند که ظلم خارجی و بی لیاقتی زمامداران داخلی را از روی قلب و عقیده تشخیص داده باشند . کسانی مسبب این اقدام می توانستند ، بشوند

که تمام عمر خود را جزو صف تشون صرف کرده، افراض حقیقی مستشاران خارجی را از هر طبعه و صنفی که بودند، در خرابی بیان این مملکت، عملاً استنباط کرده باشند. اشخاصی می توانستند در مقام اجرای این مقصود بر آیند که مدت العمر در کوه و بیابانها، جان خود را در راه این مملکت برکف دست گرفته و تشخیص داده باشند که زمامداران نالایق پست فطرت، تمام آن فداکارها را بهیچ شمرده و تمام زحمات صاحب منصبان و افراد تشونی را فدای صد دینار منفعت خود نموده اند. آری، هر کس نمی توانست پرده این شامت کاریها را دریده، دستهای خارجی را از گریبان مملکت بیچاره قطع و به خودسری و بی لیاقتی و منفعت طلبی مزدوران داخلی خاتمه دهد.

این نکروی نبود که در اثر گردش دریاخ و گلستان و اطباق های گرم، لنشا شده باشد، کسی را در این مورد یارای اقدام و عمل بود که بدبختی و بیچارگی ثمرات زحمتکش تشون را در جلو چشم، بطور عبوت دیده و تمام آن بیچارگی ها را با تمیشات لالالیانه و هیولای غریب و عجیب کرسی نشینان طهران، مولزته کرده باشد.

بی جهت اشتباه نکنید و از راه غلط مسبب کودتا را تجسس

نمایید.

با کمال التخار و شرف، به شما می گویم که مسبب حقیقی کودتا منم. و با رعایت تمام این معنی، این راهی است که من پیموده ام و از اقدامات خود ابتدا پشیمان نیستم.

اگر ملی الظاهر، یکی دونه را دیدند که چند صباحی، عرض اندام کردند و سطحاً، راهی پیمودند، نه این بود که اصمات قلب آنها، در نظر من صغفی و مستور باشد. همه را می دانستم و استنباط کرده بودم، فقط احتیاجات موقع مرا ملزم می کرد که موقتاً دست خود را بر سینه آنها آشنا سازم تا زمانی که ایران را آئینه فداکاری کارهای خود قرار داده رتا محرمان را از محفل انس خارج سازم و چنانکه دیدید و شنیدید.

اینکه، اگر به منسب حقیقی کودتا، اعتراض دارید، بجای آن که هر روز در اوراق جراید، بمقام تفتیش و تحصن بر آید، بدون اندیشه، مستقیماً بمن مراجعه کرده با نهایت مهربانی اعتراضات خود را از من جواب گرفته و آنچه را که خودتان می دانید و قلباً تصدیق می کنید، دوباره از من بشنوید. چنانکه گفتم، اثرات دوره انحطاط، متأسفانه الفاظ و لغات را قائم مقام معانی و حقایق قرار داده و کمتر کسی است که بخواهد وارد در مرحله حقیقت گشته. سپس در مقام تثبیت عقیده خود بر آید، ولی باید دانست که به یک

سلسله الفاظ مجوف، چسبیدن و از محیط فکر و حقیقت دوری
جستن، کار خردمندان نیست.

در این صورت، از جمله اشخاص غیر متجانس اگر به فلسفه
کودتا اعتراض دارید، علی التحقیق، فرع سبک مغزی شما خواهد
بود و این نوع بروز احساسی است که ابدأ به جنبه های فکری و عقل
شما مربوط نیست و اگر اندکی قوه مخیله خود را حکم تفسیه قرار
دهید، می دانید که اضمحلال وطن دلیوش، بر اثر محرکات ناخلفان
داخلی و اعمال نفوذ خارجی، در شرف تثبیت بود و فقط مشیت
خدولتد متعال بود که هویت ناخلفان و زمامداران بی عرضه دون همت
را در پیشگاه عموم ملت آشکار و باز مشیت خداوند ایران است که
در تحت تأثیر همین اقدام می رویم حیات از دست رفته خود را به
جهانیان لثبات نماییم.

من از اقدامات خود در پیشگاه عموم ابدأ شرمنده نیستم و با
نهایت مباحات و افتخار است که خود را مسبب کودتا بشما معرفی می
کنم.

این فکری نبود که فقط در سوم حوت سال گذشته در دماغ
من تأثیر کرده باشد، این يك عقیده نبود که در تحت تأثیر افکار
دیگران بمن تحصیل شده باشد. بدبختی نوع ایرانی، مخصوصاً نترات
قشونی را من از چندین سال قبل احساس کرده بودم و اشخاصی که
لیاقت شنیدن آن را از من داشتند، همه می دانستند که تحمل
شقاوت کاری خارجیان و مملکت فروشی پست فطرتان داخلی، برای
من امری بس صعب و دشوار بود و در تمام میدانهای جنگ، دفاع
مرا در مقابل این شداید، می دیدند. من نمی توانستم، تحمل نمایم
که نفوس بیچاره ایرانی و هموطنان بدبخت من، بمعرض بیع و فروش
لجانب در آمده و پست فطرتان طهران هم استاد این مباحثه را امضا
نمایند.

من نمی خواستم، مشاهده کنم که يك لیالت سهمی مثل گیلان
در آتش بیداد جمعی یغماگر، مشغول سوختن است و زمامداران
مرکز تمام این خانه خرابی ها را اسباب تقریح خود در هیئت و سایر
مجالس ترلر داده و بجای قلع و قمع و سرکوبی آنها، در مشارکت بر
اممال یغماگران بر وجاهت ملی خود بیفزایند.

برای من طاقت نرسا بود که این ملت بیچاره سالی ده کرور
تومان مخارج قشونی را از بیوه زنهای فقیر کرمان و یلوچستان دریافت
و تأدیبه نموده و آن وقت يك نفر دزد، ده سال در اطراف قم
و کاشان و تا دروازه طهران، مشغول شرارت و راهزنی و سپس بعضی
از مرکزبان را هم در تمام دزدیها شریک و اتیاز ببینم.

هیچ ذیحسی، تصدیق آن را نمی کرد که لشکریان بیچاره،

لز صاحب منصب و تائین در تمام جنگها، لگد کوب خارجی و داخلی گشته، فوج فوج، قریانی بدهند و در مرکز، دولت بلع حقوق آنها را اولین وظیفه خود قرار داده، برای مناصب و درجات با شرف نظامی چوب هزاج در دست گرفته و هر روز یک عده سردار و صاحب منصب بیرون بیندازند و آبروی دولت و ملت ایران را در نزد اجانب ریخته و خون هر نظامی فداکاری را در عروق آنها منجمد نمایند. قشون برای هر سلکشی لازم و همه این حرف را منباب هوس و برای کسب و جاهت ملی می سرودند. ولی در همان حین با تمام قوا به فنا و اضمحلال قشون کوشیده و جیب خود را پُر و قلب هر نظامی و وطنپرستی را می شکانند و دنباله را با کمال بی آزمی و بیشرمی بجایی تمتد می کردند که کلمه قشون همان کلمه که در تمام عالم با تید شرف و افتخار تلقی می شود و به پاسانی حقیقی ملت و مملکت معرفی می گردد، جز تخفیف صاحبان آن رسم دیگری را متضمن نبوده و در مقابل تمام صنوف و طبقات، مسلوب الاعتبار شده بودند. آری، تحمل این شدايد و مظالم برای من و هر کس که خود را پرورده این آب و خاک می داند، کمرشکن و طاقت فرسا بود و بالاخره با حقوق بشریت من مخالف بود. که بیستم و مشاهده کنم یک جمعی پست فطرت دون همت نالاین، رشته ارکان مملکت را گسسته و در صدد آن هستند که به حیات استقلالی مملکت و ملت خاتمه داده و در تمام موارد، مختصر نفع شخصی را بر ارکان یک مملکت سه هزار ساله ترجیح و مرجح سازند.

مسبب حقیقی کودتا، همین عوامل هستند که هزار یک آن را در ضمن این ابلاتیه ملاحظه می کنید و در تحت تأثیر همین عوامل بود که من به لطف خداوندی پناه برده و با عقیده راسخ و همز جازم، در صدد بر آمدن که به آن دوران سیاه خاتمه داده. آبروی از دست رفته نظام را عودت و با شهامت همان ها، حیات مملکتی را تجدید نمایم.

من به پیشرفت منظور و مقصود مقدس خود مطمئنم و در تمام موارد از خدای ایران و روح ملیت خود استمداد می جویم، زیرا غیر از این دو نقطه اتکا، بهیچ نقطه ای متکی نبوده و نخواهم بود.

در این صورت بتمام ارباب جراید و صاحبان احساس، پیشنهاد می کنم که پس از این ابلاتیه و معرفی مسبب حقیقی کودتا و سابقه ای که به احوال من حاصل کردند، دیگر هر عنصر غیر قانونی را مسبب حقیقی این امر عظیم تشخیص نداده، بنهمنند که مبارزه با عوامل مؤثره، جز از تلوپی که قابلیت تأثیر را داشته باشد، تراوش نخواهد کرد. باز هم اشتباه نکنید. بعضی اشخاص کوچک تر از آن بوده و هستند که یک اراده منظم نظامی را با اراده

و متاید خویش مربوط ساخته و بهلاوه مقام نظامیان فداکار نیز،
والاثر از آن بود که با لراده های خلیفه متحرك باشند.

اکنون اگر به ساده لوحی خود در انتشار این انکار تردیدی
نداشته باشید، می توانید قطعاً بدانید که اشخاص آلوده به غرض و
عناصری که بدست دیگران متحرك باشند، در دنیای تاریخ هرگز
دوام و بقایی را همراه نبوده و حقایق معنوی را حتماً به القاء شبهات
نمی توان برای همیشه مستور داشت.

لینک در پیشرفت مقاصد ملی خود قلباً از حی ذوالجلال،
استعانت جسته و بتمام هموطنان عزیز اطلاع می دهم که با مسیب
حقیقی کودتا، هر کس اعتراضی و اشتباهی دارد، به خود من مراجعه
نموده و چون در ضمن تمام گرفتاریهای دیگر، برای من غیر مقدور
است که هر روز در جراید بمقام رفع شبهات خصوصی بر آیم،
صریحاً اظهار می کنم که پس از این برخلاف ترتیب فوق، در هر یک
از روزنامه ها از این بابت تذکری بشود، بنام مملکت و وجدان آن
جراید را توقیف و نویسنده آن را هم، هر که باشد، تسلیم مجازات
خواهم نمود.

وزیر جنگ - رضا دوم برج حوت ۱۲۰۰»

نوروز ۱۲۰۱ در بسیاری از نقاط مملکت، در امنیتی که بدتپال
سرکوبی گردنکشان پدید آمده بود، در فضایی که قرارداد ۱۹۱۹
دیگر آن را مسموم نمی کرد و در غیبت نیروهای اشغالگر انگلیسی
برگزار گردید. بیانیه سردار سپه، هنوز داغ ترین خبر روز بود و
احمد شاه باز به فرنگ رفته بود!

آیا انگلیسی ها، ساکت بودند؟

پیش از آن که به رویدادهای ۱۲۰۱ برسیم، باز نقبی به دل

تاریخ می زنیم:

تایمز لندن در شماره ۲۰ اوت ۱۹۲۱ [۲۸] امرداد ۱۲۰۰

در مقاله مفصلی می نویسد:

«...تهران. ۱۷ اوت. پیش از يك هفت است که روزنامه های

تهران به نطق لرد کرزون، درباره ایران که در تاریخ ۲۶ ژوئیه در
سجلس امیان انگلستان ایراد کرد، حمله های شدید می کنند.
روزنامه های ایران و ستاره ایران، بیانی تند و زننده دارند و شاید
روش خشونت آمیز روزنامه ستاره، بهترین توصیف برای این سیاست
تهران باشد. روزنامه ستاره طی رشته مقالاتی، هر يك از جملات

سخنرانی لرد کرزون را مورد بحث آتشین و موشکافی تمسخر آمیز قرار داده و آن را نمونه کامل خدمه و دورویی انگلستان می داند.... نویسنده ستاره ایرلن می نویسد:

لرد کرزون مدعی است که انگلستان در دوران جنگ، ایران را از بدبختی ها و مصایب و بعد هم از شر بلشویک ها، نجات داد ولی اکنون اظهار می دارد که ایران آلت دست بیگانگان مسکو قرار گرفته است. نویسنده ستاره می نویسد: همین که آتش جنگ بین لال زبانه کشید، ایران بیطرفی خود را اعلام داشت و هرگاه بخاطر همکاری روسیه تزاری و انگلستان نبود، هیچگاه این بیطرفی بمخاطره نمی افتاد. اگر روس ها سربازان خود را از تبریز بیرون می بردند، مضافی ها هرگز به آن شهر حمله ور نشده و عملیات نظامی، ضرورت پیدا نمی کرد. و اما درباره خطر شوروی، همه می دانند که تنها حضور سربازان انگلیسی سبب پیدا شدن روس ها در بندر انزلی و پیدایش ماجرای جنگل بود و همین که انگلیسی ها رفتند، سربازان شوروی هم عقب نشستند، نویسنده سپس می پرسد: آیا، سربازان انگلیسی و هندی اجنبی نیستند و تنها روس ها بیگانه اند؟ لرد کرزون خیال می کند، چون دیویزیون قزاق را اکنون ایرانیان ادلره می کنند، از این جهت ما آلت دست شوروی هستیم و اگر فرماندهی آن بدست انصران انگلیسی بود، بی شک یک نیروی نظامی ملی تلقی می شد....

میان تعبیری که لرد کرزون از سیاست انگلستان میکند و آنچه روزنامه های تهران می نویسند، فاصله زیادی وجود دارد، که شاید در ژرفای آن حقیقت آشکاری یافت شود: بدون تردید، وجهه بد سیاست انگلستان از بدنامی حکومت سابق تزار روسیه براتب بیشتر است و اینک محیط ایران که زمانی برای افراد انگلیس مسرت بخش بود، بکلی تغییر کرده است. در مجلس شورا و در روزنامه ها، مبارزه شدیدی علیه پلیس جنوب آغاز شده است....

نایمز لندن. ۲۰ لوت ۱۹۲۱

مورنینگ پست، روزنامه دیگر انگلیسی نزدیک چهارماه بعد از پیروزی کودتای ۱۳۹۹ در حالی که هنوز، سردار سپه جز به کار ارتش نمی پرداخت از او یک دیکتاتور و از نهضت میرزا کوچک جنگلی، یک جنبش دموکراتیک، به خورد خوانندگان خود داد:

..... یکی از مأموران عالیرتبه دولت بریتانیا که بتازگی از خاورمیانه باز گشته است، در گفتگویی با خبرنگار ما، مطالبی به این شرح اظهار داشت:

— اکنون آرامش کامل در ایران حکمفرما و از سلطه و سیادت شاه پخویی پشتیبانی می شود. انتظامات اسرار پایتخت، بعهده هشت هزار نفر قزاق بفرماندهی رضاخان است که در حقیقت یک دیکتاتور خودکامه است ولی خود را طرفدار اصول سلطنت و پشتیبان شاه می داند. نهضت دموکراسی به رهبری میرزا کوچک خان که پایگاه او در بندر انزلی کنار دریای خزر است، نیز در ایران بوجود آمده و پیشرفت شایان توجهی کرده است.....»

مورنینگ پست. ۲۰ ژوئن ۱۹۲۱ [۲۰ خردادماه ۱۳۰۰]

گزارشهای روزنامه های سیاسی معتبر انگلستان، بدنبال پیروزی کودتای ۱۲۹۹، نشان دهنده موضع خصمانه سیاست بریتانیا، به سود هرکس و تنها به زیان سردار سپه است. شایعه، برداشتهای مفرضانه، تحقیر و حتی تجلیل های گاه بگاه نیز از این دشمنی آشکار حکایت می کند. نگاهی سریع و گذرا، به بعضی از این گونه گزارشها در سال ۱۳۰۰ می کنیم :

— دولت ایران گرفتن کمک و مشورت با خارجیان را غیر ضروری می داند و در این عقیده خود پافشاری دارد که از مشورت و مساعدت دولتهایی که در گذشته به ایران همراهی می کردند، بی نیاز است و بظاهر هر عملی را که در چند سال اخیر برای برقراری نظم و آرامش در کشور انجام یافته (۱) می خواهد خنثی سازد..... تا وقتی ایرانیان در سوء تشخیص سیاست انگلستان نسبت به کشور خود پافشاری می کنند و یا دست کم چنین وانمود می سازند (۲) بدیهی است برای اثبات دوستی خود نسبت به آنها نمی توانیم کاری انجام دهیم و در برابر رویدادهای اخیر، این احساسات برآستی کار دشوار و مشکلی است. زیرا برکناری کارمندان کمیسیون مالی از کار، گرچه بخودی خود واقعه ناچیزی بود، ولی نمی توان انکار کرد که طرز انجام این عمل بسیار موجب تأسف بود و این پیشآمد با حوادث دیگری که در این کشور رخ داده، همگی از دشمنی عمدی نسبت به بریتانیای کبیر حکایت می کند و چنانکه سازمان امید بخش پلین جنوب هم که بیشتر در نتیجه فکر و عمل دولت بریتانیا، بوجود آمده بود متحل گردید و موجبات بد گمانی اولیای این دولت را بیش از پیش فراهم ساخت.....»

روزنامه شرق. ۱۵ سپتامبر ۱۹۲۱ [۲۲ شهریورماه ۱۳۰۰]

...اما، درباره ایران. دولت پادشاهی انگلستان بموجب مستند ترین دلایلی که در دست دارد، معتقد است که سیاست دولت

شوروی ، اساساً بر خلاف منافع انگلستان رهبری می شود. مسیو روتشتاین ، نماینده دولت شوروی در تهران مبالغ هنگفتی پول وارد ایران می کند و بقرار اطلاع قسمت زیاد آن را بمصرف تبلیغات می رساند.....»

از سرفاله تایمز ۲۱ سپتامبر ۱۹۲۱ (۲۹ شهریور ماه ۱۳۰۰)
«.....برای کشتن توام السلطنه نخست وزیر و سردار سپه وزیر جنگ، توطئه ای در تهران کشف شده، یا بطوری که می گویند (۱۱) آن را کشف کرده اند و اولین نتیجه آن دستگیری یک مده لڑ شخصیت های برجسته است، در حالی که شخصیت های مهم دیگر با بست نشستن از دستگیر شدن در امان مانده اند. کلنل رضا خان (اگر بتوانیم به وزیر جنگ کنونی بمناسبت عنوان سابقش این طور اشاره کنیم) (۱۱) خود تجربیات زیاد در کنکاش و تهیه توطئه ها دارد و به اندازه ای در این کار زرنگی و مهارت به خرج داده که اگر بگویم ، کشف این توطئه مدیون شخص لو است، شاید زیاد اشتباه نکرده ایم (روی همان اصل دزد را برای گرفتن دزد دیگر می گمارند ، یک کنکاش طلب پیروزمند ، باید توطئه کشف کن خوبی آن آب در آید) (۱۱).....»

نی یر لیست ۶ اکتبر ۱۹۲۱ (۱۳ مهر ۱۳۰۰)

«.....حقیقت اینست که اوضاع این کشور (ایران) چگونه ای است که با هرج و مرج فاصله زیادی ندارد.....سأمران انگلیسی در ایران، نظر مسامدی به اوضاع کنونی ایران ندارند و چون بر اثر انحلال سازمان پلیس جنوب ، وقوع افشاش و شورش هایی از سوی مشاییر، پیش بینی می شود، از این جهت کنسول انگلیس

متیم شیراز، دستور داده است که تمام خانواده های انگلیسی شهر را تخلیه کنند و رویهمرفته، چنین اقدامی در نظر ما عاقلانه بوده است.....»

نی یر لیست ۱۳ اکتبر ۱۹۲۱ (۲۰ مهر ۱۳۰۰)

۱۳۰۱

سردار سپه، سال ۱۳۰۱ را نیز، همچنان با پرداختن به کار سازمان جدید ارتش و نبردهای سهمگین با گردنکشان محلی که اینک آشکارا نیروهای خارجی و به ویژه بریتانیای کبیر پشتیبان آن بودند، آغاز کرد. عنوان های قدیمی که یادگار ارتش های خارجی بود، جای خود را به واژه های تازه دادند. دیگر کسی امیر تومان ، امیر

نویان ولیر پنجه نمی گفت . از سرباز تا سپهبد ، عنوان های تازه نظامی بود . در این سال ، استخدام سواران محلی موقوف شد و قلعه بیگی [دژبان] تشکیل گردید .

همچنان که ارتش روز بروز پیشرفت می کرد ، با تحریک بیگانگان بر دامنه گردنکشی های عشایر نیز افزوده می شد . فرار سید جلال چمنی در اردیبهشت ۱۲۰۱ و عزیمت او به گیلان برای افروختن آتش فتنه جدیدی بمدت پنج ماه ، از گرفتاری های نخستین این سال برای ارتش بود . سید جلال چمنی ، سرانجام پس از پنج ماه ایجاد آشوب ، در مقابله با نیروهای نظامی در حالی که چهار برادرش دستگیر شده بودند ، کشته شد و امنیت بار دیگر به گیلان بازگشت .

گفتنی است که سردار سپه در مقام وزارت جنگ تنها وزیر بود که در دولت های کوتاه مدت یکی دوماهه حضور داشت و بکار شبانروزی ارتش مشغول بود . سردار سپه در ۱۲۰۱ به ایجاد دبستان ، دبیرستان و سپس دانشکده انصری پرداخت و برای آموزش کلنل کالدرو و ژنرال ژاندر را از فرانسه به استخدام وزارت جنگ در آورد . سخنان سردار سپه در روز معرفی آنها در مدرسه قدیم نظام ، خطاب به افسران ایرانی شنیدنی است :

«... اینها مثل افسران تزارخانه روس یا افسران پلیس جنوب نیستند که از مرکز دیگری دستور دریافت دارند . اینها مستخدم دولت ایران و مستخدم وزارت جنگ و مطیع مقررات ما هستند و افسران ایرانی فقط از اینان تعلیمات نظامی فرا می گیرند و دیگر هیچگونه حق مداخله و تحکم خارج از وظایف خود ندارند...» .

بایگانی تاریخی وزارت فرهنگ و هنر . خاطرات سرلشکر زنگنه

در حالی که واحدهای آموزشی در تهران بکار مشغول بودند ، بزودی پنجاه نفر از افسران جدید ایرانی که بعدها هر یک نقشی در تاریخ ایران داشتند ، به سرپرستی سرتیپ جهانبانی و سرهنگ شیانی راهی فرانسه شدند تا دوره دانشکده انصرس سن سیر را طی کنند .

سپهبد رزم آرا ، سرلشکر مقبلی ، ارتشبد هدایت ، سرلشکر بهار مست ، سپهبد نقدی و سپهبد مرتضی خسردانی از جمله این

همگام با این دگرگونی های آموزشی، کار تجهیز ارتش نیز آغاز شده بود و برای نخستین بار، ارتش ایران نه تنها در راه موتوریزه شدن گام برداشت بلکه صاحب نیروی هوایی نیز گردید.

علاوه بر تعداد قابل ملاحظه ای تانک، توپ و اتومبیل، دو فروند هواپیمای یونکرس [آلمانی] نیز خریداری شد و دفتری بنام دفتر هواپیمایی در ارکان حرب [ستاد ارتش] تشکیل شد تا بر کار چند خلبان و مکانیسین آلمانی که مشغول آموزش ایرانیان بودند، نظارت داشته باشد. قلعه مرغی، اینک فرودگاه یونکرس ها بود.

سردار سپه، برای تولید اسلحه و مهمات تیز دست بکار شد و قورخانه تهران که سالهای سال از کار افتاده و مهمترین تولیدش، ساختن وسایلی برای آتش بازیهای قجری بود، با کمک کارشناسان چکسلواکی به کار تدارک سلاح و مهمات پرداخت.

شنیدنی است که سردار افتامد رئیس قورخانه - پیش از کودتا - که دستگاه تحت نظارتش بجای اسلحه و مهمات، وسایل آتش بازی تولید می کرد، با کنایه در جامعه بعنوان سردار فشفشه معروف شده بود.

بهر تقدیر، علیرغم این پیشرفت های نظامی، ناامنی در مملکت حکمفرما بود. اوضاع فارس، بخصوص در بویر احمدی و ممسنی بشدت بحرانی بود. جاده های شیراز - بندر بوشهر، شیراز - تهران، یزد - کرمان و یزد - اصفهان قلمرو راهزنان بود. نیروهای نظامی بسرعت وارد عمل شده و امنیت را در جاده ها برقرار ساختند. اما فاجعه دره شلیل و اشرار کوه مروارید، حکایت دیگری بود. حکایتی که شنیدن دارد:

روز بیست و هفتم تیرماه، نیروهای فارس از راه کهکیلویه عازم بهبهان و رامهرمز شدند. مأموریت آنها پایان دادن نا امنی در خوزستان بود. شیخ خزعل رئیس ایل بنی حمیس و دست نشانده انگلیسی ها که خوزستان را ملک طلق خود می دانست و در پناه انگلستان در اندیشه تجزیه این استان شروتمند ایرانی بود، به دستور انگلستان ب فکر مقابله با نیروهای نظامی افتاد و با پخش کردن

پول و اسلحه انگلیسی ، بخش دیگری از نوکران بریتانیا ، یعنی چند نفر از سران بختیاری را نیز در این برادر کشی شرکت داد. سردار فاتح (پدر دکتر شاهپور بختیار) از این جمله بود. سردار فاتح راه را بر سربازان ایرانی بست و با توجه به موقع صعب جغرافیای محل ، پس از دستبرد زدن به جیره غذایی نیروهای اعزامی ، بسیاری از سربازان را با « کت و بغل » طناب پیچ شده از ارتفاعات پشتکوه و از فراز دره شلیل به رودخانه کارون انداخت. این جنایت تاریخی بموجب اعترافات سران بختیاری و از جمله امیر مجاهد ، به تحریک مستقیم کنسول انگلیس در اهواز (ای. جی. پی. پیل) صورت گرفت . تحریکاتی که تا پایان کار خزعل ، همچنان ادامه داشت.

کردستان و لرستان نیز عرصه نا آرامی های فراوانی بود. با تشکیل لشکر غرب در تاریخ بیست و سوم تیرماه ۱۲۰۱ ، این ناآرامی ها اوج گرفت. سید طه با دوهزار تنگچی هم سقز و یانه را در تصرف شخصی داشت و هم در مجموع با اسماعیل سمیتقو ، همکاری می کرد. شیخ عبیدالله و پسرش شیخ عبدالقادر از مرز ترکیه تا ارومیه و میاندوآب را مورد تاخت و تاز و غارت قرار داده بود. همین جا گفتنی است که در سال ۱۲۹۸ طی حمله ای که پدر و پسر و تنگچیانش به ارومیه و ساوجبلاغ کردند ، چهار هزار نفر از اهالی بیگانه را کشتند. به روایت نویسنده کتاب عصر پهلوی « شیخ عبیدالله چهل شبانه روز ، شهر ارومیه را محاصره کرده بود و اطراف آن را غارت می کرد و کسی از مرکز مملکت به امداد مردم آن منطقه نمی رسید و چون مردم شهر مقاومت می کردند ، چهارده نفر از دستگیر شدگان را ، دست بسته در یک خط مستقیم ، پشت سرهم قرار داد و بعد شیخ با یک گلوله مارتین ، طوری نشانه رفت که تیر تا هرجا می رود ، از مغز آنها عبور کند و بعد بهرمان خود دستور داد که با خنجر ، بدن آنها را قطعه قطعه کنند و از خون آن بی گناهان به سینه و بازوان خود بمالند که ثواب آخرت نصیب خود گردانند. » با تشکیل لشکر غرب و پس از عزیمت نیروهای نظامی ، شیخ عبیدالله در حالی که شکست سختی خورده بود ، از کشور

سال ۱۲۰۱ از سوی دیگر سال تعیین سرنوشت اسماعیل سمیتقو هم بود. در تیرماه این سال، لشکر آذربایجان بفرماندهی سرتیپ امان الله میرزا جهانبانی، مأمور پایان دادن به گردنکشی و جنایت های سمیتقو شد. پس از درگیری های بسیار و پراکنده که موجب وارد شدن تلفاتی به هر دو سو شد، سرانجام در شب هیجدهم تیرماه، سرتیپ فضل الله خان [سپهبد زاهدی] با دو گروهان پیاده و بهادران، پایگاه سمیتقو را تسخیر کرد. سردار سپه برای دلگرمی نظامیان راهی جبهه شد. سمیتقو از دیلمقان به چهریق و از آنجا به بلندی های «آبی داخ» رفت. سرتیپ ظفرالدوله و سرتیپ امیر فضل، سمیتقو را تعقیب کردند. قلعه چهریق توسط نیروهای دولتی به آتش کشیده شد. نبرد آخرین با تلفات دوجانبه سنگین در «اوج تپه» رخ داد. ارتش پیروز شد و سمیتقو و گروهی از اطرافیانش به ترکیه گریختند. سر آخرین سمیتقو به ایران، به کشته شدنش در ۱۲۰۶ انجامید.

سردار سپه در همین سال، ارتشیان را به پوشیدن لباس متحد الشكل عادت داد و مقررات بازنشستگی نظامیان بدستور او تدوین گردید. ممنوعیت حمل اسلحه توسط غیر نظامیان، در همین سال صورت گرفت.

اعاده امنیت در کشور، با حقتشناسی فراوان مردم روبرو شد. ابراهیم صفایی در کتاب کودتای ۱۲۹۹، به تأمین هزینه خرید دو هواپیمای آلمانی یونکرس برای ارتش بهمت بازرگانان و مالکان مازندران و گیلانی اشاره می کند.

بازرگانان ملایر نیز چند هزار تومان گرد آوری کردند و توسط ملك التجار در اختیار احمد آقا خان [سپهبد امیر احمدی] قرار دادند، تا بمصرف امنیت لرستان برساند.

سردار سپه، به ارتش و تجهیز آن و مقابله با یاغیان و گردنکشان مشغول بود و در تهران، دولت ها می آمدند و می رفتند. قوام السلطنه از ۱۴ خرداد تا سوم بهمن ۱۲۰۰، رئیس الوزرا بود. در عمر دولت او مجلس چهارم گشایش یافت. عهدنامه ایران

و شوروی [موسوم به قرارداد ۱۹۲۱] امضا شد، عهدنامه ایران و افغانستان منعقد گردید. ایران به عضویت جامعه ملل در آمد. پلیس جنوب منحل شد و قرارداد نفت شمال با استاندارد اوپیل امریکا امضا گردید. شوروی و انگلستان به مخالفت برخاستند و در حالی که قرارداد موقوف الاجرا بود، قوام ناگزیر به استعفا گردید. میرزا حسن خان پیرنیا، نخست وزیر بعدی بود. مشیرالدوله که با حمله مطبوعات روبرو شد، شدت عمل پیش گرفت و با اعلام حکومت نظامی به جنگ با مطبوعات پرداخت. فرخی یزدی، مدیر روزنامه توفان به سفارت شوروی پناهنده شد و موسوی زاده یزدی مدیر پیکار در مجلس تحصن اختیار کرد. مشیرالدوله در دوم خرداد ۱۳۰۱ استعفای خود را تلگرافی به احمد شاه که در اروپا بود، اعلام داشت. قوام باز در ۱۷ خرداد، دولت خود را تشکیل داد. در بهمن ماه ۱۳۰۱، قوام جای خود را به مستوفی الممالک داد.

و، بدین ترتیب سال ۱۳۰۱ پایان یافت؛ احمد شاه در اروپا، سردار سپه در کار تجهیز و آموزش ارتش و جنگ و نبرد با باقیمانده گردنکشان و دولت ها نیز در گیر رفت و آمدهای مکرر خود. مجلس هم با حضور سلیمان میرزاها و نصرت الدوله ها، مجلسی بود که میرزاده عشقی در مستزاد معروف خود از آن بعنوان « ننگ بشر » یاد کرده بود. مستزادی که این گونه شروع می شد:

این مجلس چارم بخدا ننگ بشر بود دیدی چه خبر بود!
پار دیگر، به مطبوعات انگلیس می پردازیم تا از گزارشهای سال ۱۳۰۱ آنها، آگاهی هایی داشته باشیم؛

«...تهران. ۱۴ آوریل. مطبوعات ایران طی یک سلسله مقالات، حملات شدید و تنیدی را به بریتانیای کبیر و روسیه و همچنین به خاندان سلطنتی ایران آغاز کرده اند. روتشتین وزیر مختار بلشویک در ایران را مورد سرزنش و انتقاد شدید قرار داده اند و دونهست وزیر سابق یعنی سید ضیاء الدین و وثوق الدوله را بعنوان نوکران انگلستان متهم ساخته اند. روزنامه ها اعلام داشته اند که این دو نفر با مشیرالدوله، نخست وزیر کنونی و برادرش مؤتمن الملک رئیس مجلس باید بجرم انقلاب علیه مصالح کشور اعدام شوند.

شاه و ولیعهد بجزم بر باد دادن ثروت کشور متهم گردیده اند....»

تایمز. ۱۸ آوریل ۱۹۲۲ تا ۲۸ فروردین ۱۳۰۱

«... دولت ایران از کار کناره گیری کرد... بموجب آگاهی

هایی که بدست آورده ایم، یکی از کارهای اخیر دولت مستعفی،
تأیید امتیاز سال ۱۹۲۰ در مورد ساختن راه آهن تهران -
کرمانشاه بوده است. افکار عمومی بر تعلق این قرارداد به شرکتهای
انگلیس متکی است و اگر این گزارش صحت داشته باشد، یک خبر
مسرت آور برای انگلستان و ایران خواهد بود، زیرا تأییدی است بر
فرو کش کردن احساسات ضد انگلیسی در سراسر شمال ایران...»
نی یو ایست. ۱۸. ۱۱۹۲۲ تا ۲۸ اردیبهشتماه ۱۳۰۱

«... بحران کابینه ایران... همچنان ادامه
دارد... مشیرالدوله به شاه اطلاع داده است تا وقتی که سردار سپه
حرکات را به میل و دلخواه خود انجام می دهد، تشکیل کابینه
برای او میسر نیست. او پس از دو روز بار دیگر استعفا داد. این
وضع برای هر نخست وزیر باشرقی، اگر نگوئیم بامث بدنامی و
آبروریزی است، اما بی تردید ناراحت کننده است...»

نی یو ایست. ۸ ژوئن ۱۹۲۲ تا ۱۵ خردادماه ۱۳۰۱

«... وزیر جنگ دیکتاتور!»

تهران. اول اکتبر. ایران کشوری است که حوادث و
پیشآمدهای آن سرزمین بندرت به نتایج مورد انتظار می رسد. اگر این
گونه نبود، انسان یقین می کرد که کودتایی در شرف رخ دادن
است. خزانه تهی است و از پولی که بتوان آنرا اثبات خبری نیست.
وزیر جنگ با مجلس کشمکش و اختلاف دارد. سردمداران بلشویک
بشدت مشغول تلاش و کوشش هستند. تمام این جریان های تند،
هر شخصی را به این فکر می اندازد که وقوع یک برخورد و سپس
بهم ریختگی عمومی، اجتناب ناپذیر است. جای تعجب اینجاست که
مردم ایران چقدر بردبار و صبور هستند!!!، اما بهر حال و بدون
تردید، صبر آنها هم تمام شدنی است و اگر انقلابی در دستگاه
دولت روی ندهد، نمی توان گفت که از تغییرات سریع سازمانهای
اداری، چگونه می توان جلوگیری کرد!!!. این موضوع روز بروز
بیشتر محسوس می شود که دولت انگلستان برای تجدید نظر در
تمامی مناسبات خود با ایران، باید بی درنگ اقداماتی بعمل آورد...
ممکن است از برخورد میان مجلس و وزیر جنگ آگاه باشید. وزیر
جنگ بظاهر نمی تواند درک کند هزینه ارتش بزرگی را که او به
تشکیل آن اصرار می ورزد، از مهده خزانه کشور خارج است. عمل
سرباز گیری، بدون داشتن نقشه تعیین شده ای که چگونه باید این
انفراد را خوراک و پوشاک داد هم روزه ادامه دارد. تمام ادارات

دولتی، بسود و زلرت جنگ در تنگنای مالی قرار گرفته اند، در حالی که صندوق و زلرت جنگ هم مانند خزانه دولت خالی است.....»

مورنینگ پست، ۲۶ اکتبر ۱۹۲۲ (۲ آبانماه ۱۳۰۱)

«.... دولت های ایران با سرعتی عجیب و تأسف آور، یکی پس از دیگری تغییر می کنند، ولی تا وقتی که سردار سپه ا رضا خان ا در پست وزارت جنگ باقی است، این تغییرات در جریان کارها و خط مشی ایران زیاد مؤثر نیست، توأم السلطه نخست وزیر اخیر ایران متهم است که به عادت هم میهنان خود، استفاده سرشاری از دستگاه دولت، به سود خود برده و شاید اتهام وی این باشد که دست سفارت شوروی را باز گذاشته و به مأموران آنها آزادی عمل داده است. پس از او، مستوفی للمالك که گویا نامزد شوروی بود، نخست وزیر شد.....»

نی یر ایست، ۲۲ فوریه ۱۹۲۲ (۲ اسفندماه ۱۳۰۱)

۱۳۰۲

در آستانه سال ۱۳۰۲، چنین بنظر می رسید که برآستگی مشکلات ایران حل ناشدنی و پایان نا پذیر است. در حقیقت، از ایران بجز مشکلات چیزی باقی نمانده بود. بهر سو، بهرجا و بهر نقطه دست گذاشته می شد، کوهی از مشکل در برابر بود، نیروهای روسی و انگلیسی رفته بودند، اما نوکران آنها و همچنین یاغیان و گردنکشان از بیم از دست دادن قدرت های مطلقه ای که داشتند، دمی از اخلاص و ایجاد آشوب و اغتشاش، راهزنی، غارت، تجاوز و چپاول غافل نمی شدند. خواندیم که چگونه عمر دولتها، حتی بهترین هاشان از دوسه ماه تجاوز نمی کرد و تربیت سیاسی دوره تاجار که انتساب به يك قدرت خارجی را از واجبات می دانست و در مقابل، توده مردم، محلی از توجه نداشتند، از پیشرفت کارها، جلو گیری می کرد. دوله ها وسلطنه ها که بدستور سید ضیا، بازداشت شده بودند، اینک با بدست آوردن آزادی باز به خانه و بسیاری شان به مجلس شورا و دولت های کم دوام باز گشته بودند و چون هریک بنوعی و بنحوی همچنان انتساب به يك سیاست خارجی را افتخار و مشکل گشای امپراتوری های مالی و ملکی خود می دانستند و سردار سپه و ارتش رابا قدرت روز افزون در برابر خود می

دیدند، می کوشیدند بهر صورت که شده سنگی بر سر راه او بیندازند. دولت جدید شوروی در روسیه، هنوز کار سازماندهی نوکران و عاملان خود را پایان نرسانده بود و این تنها انگلستان بود که در سه سوی ایران از شرق و غرب و جنوب، از طریق هندوستان، شیخ نشین های خلیج فارس و عراق، خود را صاحب منافی در ایران می دانست و می کوشید با کمک نوکران سنتی خود، نتایج کودتای ۱۲۹۹ را به شکست بکشاند. دوله ها و سلطنه ها و ساختار اشرافیت پوسیده قاجار نیز، به خاطر امپراتوری های بزرگ و کوچک ملکی خود، رابطه های تنگاتنگی با سران عشیره ها و ایل های گونه گونه داشتند که به کمک آنها، ضمنی را که درخود و در تهران در برابر سردار سپه می دیدند در سایر نقاط مملکت با ایجاد اغتشاش و بحران، جبران می کردند. و، در بسیاری از موارد، سردار سپه ناگزیر بود از همین اشرافیت پوسیده و روشنفکران بی مکتب بهره جوید، زیرا که با حذف آنها - که تنها طبقه دانش آموخته جامعه بودند - عده کسانی که باقی می ماند، به تعداد انگشتان دست هم نمی رسید.

تا دانش آموختگان عصر او به بازار خدمت فراخوانده شوند، هنوز فاصله بود و شگفتا که با جایگزین شدن نسل جدید، بر بار دشمنی ها نیز افزوده شد.

بهر تقدیر، در سال ۱۲۰۲، با برقراری آرامش نسبی در بعضی نقاط مملکت، سردار سپه برای نخستین بار به حکومت ملوک الطوائفی و خانفانی در بختیاری پایان داد و برای این ایل از سوی او حاکم و فرماندار تعیین شد. مقدمه ای برای پایان کار خزمل. اما پیش از آنکه خوزستان به ایران باز گردد، پاره جدا شده دیگری از خاک ایران، بهمت او و ارتش نو بنیادش به وطن چسبانده شد. رویدادی حماسه برانگیز که متأسفانه کمتر به آن اشاره شده است. حکایتش شنیدنی است :

پیش از کودتای ۱۲۹۹، بلوچستان و نیمی از کرمان توسط شخصی بنام « بهرام خان » از پاره اصلی میهن و بدنبال درگیری نظامی شدیدی، جدا شده بود و تهران نیز در برابر چنین رویدادی

ساکت بود. واقعه به سال ۱۲۲۵ هجری قمری یکسال پس از صدور فرمان مشروطیت [باز می گشت، بهرام خان با سوء استفاده از ضعف حکومت مرکزی، در این منطقه وسیع خود مختاری می کرد. دولت وقت مأمورانی با یک اعتبار شصت هزار تومانی بمقابله او فرستاد. با آن که نیروهای دولتی به توپ مجهز بودند، شکست خوردند و به کرمان باز گشتند. دولت هم از آن پس، تلاش دیگری در راه اعاده این بخش از خاک ایران انجام نداد. سردار سپه پس از آن که در نیمه دوم سال ۱۲۰۱ کریم خان و جعفر خان بلوچ دو یاقی دیگر را سرکوب و سپن به آنها تأمین داد در نتیجه دوهزار خانوار بلوچ به وطن اصلی خود بازگشتند، در سال ۱۲۰۲ بمقابله با خودمختاری بهرام خان رفت و پس از جنگهای طولانی، سرانجام در دهم دیماه، به عمر این تجزیه و انتزاع پایان داده شد. تابستان همان سال، پیروزی دیگری نصیب لشکر غرب شد. فتنه را این بار « سردار رشید » برافروخته بود و امنیت غرب را تهدید می کرد. سردار سپه در اردیبهشتماه ۱۲۰۲، نیروی تازه نفسی وارد کارزار کرد و در تیرماه به فتنه سردار رشید، پایان داد. سردار رشید به شیخ محمود کرد پناهنده شد، اما شیخ او را به فرمانده اردوی ارتشی تحویل داد، تا تحت الحفظ به تهران گسیل شود.

پیروزی بعدی، خاموش کردن آتشی آشوبهای آذربایجان بود. از نخستین روزهای سال ۱۲۰۲، فولادلوها و خلخالها، بسرکردگی امیر عشایر و رشید الممالک در آذربایجان به ایجاد اغتشاش دست زدند. این طغیان، در ارتباط با خلع سلاح عشایر و افراد که از برنامه های مهم سردار سپه بود، صورت پذیرفت. سردار سپه که برای پیشرفت ایران، نخست برقراری امنیت را مورد توجه قرار داده بود و می دانست که برای سالهای طولانی، روس ها، انگلیسی ها، آلمانی ها و عثمانی ها، نیروهای عشایری را به انواع سلاح مجهز کرده اند و تا این جنگ افزارها در اختیار افراد غیر مسئول است، کار امنیت ملی سامان نخواهد گرفت، در سال ۱۲۰۱، خلع سلاح عمومی را در دستور کار خود قرار داد و بشدت در اجرای آن همت گماشت.

برای مشاییر که اسلحه، مفهوم واقعی قدرت بود و از دست دادنش معنایی جز تسلیم نداشت، این دستور گران آمد و تلاش های شدیدی در مقابله با آن صورت گرفت. این بار نیز، پیروزی با ارتش نوبنیاد ایران بود. امیر نصرت، امیر فیروز و امیر مشاییر تسلیم نیروهای دولتی شدند و رشید المالك دستگیر شد. سال پایان نرسیده، شاهسون ها و سران آنها، با يك قبضه شمشیر، بعلامت تسلیم، به تهران آمدند، آنرا به سردلوسپه تقدیم کردند و از آن پس تا مدتها، بعنوان « اسكورت » در ركاب سردار بودند.

بحران ارومیه نیز در همین سال پایان گرفت. با ایجاد آرامش در پیرامون ارومیه و شبه جزیره تنگه كاظم، که آشوب هایش توسط كاظم قوشچی رهبری می شد، بجز مقدار قابل ملاحظه ای تفنگ و نشنگ، دو دستگاه توپ و چند کشتی نصیب نیروهای دولتی گردید. سردار سپه بی درنگ دستور داد که اسامی غیر ایرانی این کشتی ها، به نامهای ایرانی برگردانده شود؛

کشتی بودنیچ به تهران، کشتی دراگون به آذربایجان، کشتی چرنازیف به نادر، کشتی الكو به لایموت، کشتی قزاق به ایران، کشتی ستاسیونر به کیان و بالاخره کشتی آدمیرال به پهلوی تغییر نام دادند.

از رویدادهای مهم این سال وقوع زلزله بسیار شدیدی در شرق خراسان و جاری شدن سیل در مازندران و گیلان بود. بدستور سردار سپه، نیروهای ارتش نوبنیاد ایران به امداد مردم شتافتند و اندیشه ایجاد سازمان شیر و خورشید سرخ ایران، بوجود آمد.

ارتش، همچنان و با سرعت پیش می رفت. مدرسه ابتدایی نظام، مدرسه متوسطه نظام، مدرسه صاحب منصبان [دانشکده افسری]، مدرسه بیطاری و کیلی [آموزشگاه کمک دامپزشکی]، مدرسه بیطاری صاحب منصبان [دانشکده دامپزشکی افسری] و مدرسه هواپیمایی در این سال آغاز بکار کردند. بیشتر این مراکز آموزشی در برابرخانه شخصی سردار سپه ساخته شد تا جزئیات پیشرفت آنها را زیر نظر داشته باشد. سردار هر روز به این مراکز سرکشی می کرد و بر کوچکترین کارها نظارت بعمل می آورد.

بزودی، پنجاه افسر جوانی که برای اعزام به فرانسه برگزیده شده بودند، راهی این سفر شدند. روز ششم خرداد ۱۳۰۲، سردار سپه تا مهر آباد [با مهر امروز اشتباه نشود]، به بدرقه فرزندانش رفت و در آنجا، سخنانی ایراد کرد که برآستی شنیدن دارد:

«... فرزندان رشیدم»

امروز یکی از بهترین ایام تاریخی دوره حیات شما و تشون بشمار می رود. دولت شما را برای تحصیل به سرزمینی می فرستد که مملو بر دارا بودن نظم و معظم ترین تشونهای عالم، از نقطه نظر هرق ملیت، حسن فداکاری، پرستش و پاسبانی وطن، عملیات خود را سرمشق سایر ممالک قرار داده اند و در راه استقلال و تمامیت خویش در همین جنگ بین لالی انخیر با دادن هزاران قربانی، حق حیات و موجودیت خود را یک مرتبه دیگر به عالم اثبات نمود. شما در آن محیط که موظف به تکمیل مطومات علمی و فنی خود هستید، باید توانای دماغی و روحی خویش را نیز تنویر داده و از همان احساسات مالیه و فنا ناپذیر به ارمغان آورید.

شما نباید تصور کنید که اعزام پنجاه نفر صاحب منصب محصل به اروپا، برای دولت برایگان تمام شده، بلکه باید بخواطر بیاورید که تا چندی پیش، دولت حتی به جمع آوری پنجاه نفر سرباز برای جلو گیری از کوچکترین سرقت های پشت دروازه قادر و توانا نبود.

فقط در نتیجه عملیات دلیرانه و فداکاری شما بود که دراندک مدتی تشون جوانبخت ایران نخستین وظیفه خود را که عبارت از قطع ریشه کهتسال شرارت، استقرار امنیت، انقیاد ایلات بود، انجام داد و اینک در صدد تکمیل تشکیلات پر آمده و شما را بانجام این مأموریت معین و نامزد نموده است.

فرزندان عزیزم!

البته می دانید که مملکت ما تا آنکه وسایل مولد ثروت از قبیل راه آهن و کارخانه و غیره بوده و یگانه محل عایدات آن منحصر به منابع زراعتی است. لین وجوهی که دولت برای مخارج مسافرت و دوره تحصیل شما می پردازد از ترضه های کمرشکن که سابقاً بهمین عناوین از خارجه بعمل می آمد و صرف لهو لعب و موسرانی عده معدودی می گردید، فراهم نشده، بلکه از قیمت گندم و جو حاصل دسترنج زارعین، آن طبقه زحمتکش و رنجبر ایرانی تهیه گردیده است. پس باید همیشه بخواطر آورید که برای فراهم نمودن هر یک

قران آن، زارمین غیرتخند ایرانی روزهای متمادی، دقائق عمر مزیز خود را در مقابل اشعه سوزان آفتاب، صرف زیر و زبر کردن زمین و کشت و زرع نموده اند، اینک بزرگران ایرانی شمره سعی و عمل خود را بشما می دهند که در مقابل، بدون قوت دقیقه از وقت، با کمال جدیت به تحصیل و تکمیل معلومات نظامی پرداخته و با یک توشه و سرمایه بزرگ علمی به وطن مراجعت و با تمام قوا و معلومات خود به نگاهبانی و حراست جان و مال و ناموس آنها، اشتغال ورزید. بروید. شما را بخدا می سپارم.....»

بایگانی تاریخی ارتش شاهنشاهی ایران

سردار می گفت و همه آنهاایی که بودند، می گریستند. اشکهایی که سرانجام سردار را نیز به گریستن واداشت. قطره ای و دریدرقه نوزنداناش. در بازگشت به تهران به همراهانش گفت: «این یک قدم بزرگ اصلاحی بود، اگر این اشرار گردنه ها و این سیاست یافان شهرها بگذارند که نوزندانشان مانند اینها به اروپا بروند، آن مملکتی که من می خواهم درست می شود.....»

در آبانماه، همه چیز برای نخست وزیری سردار آماده شده بود. سیاستمداران استخواندار، با همان معیارهایی می کوشیدند که در تربیت تاجاریشان بود. و، ایران در راهی دیگر بود. راهی بسوی دگرگونی، تحول و پیشرفت، راهی بسوی ایرانی شدن ایران، بسوی پایه گذاری و شالوده ریزی در همه زمینه ها، از نام و لباس گرفته تا سازمان اداری و آموزشی، از راه و جاده و شهرسازی و خیابان کشی گرفته تا دادگستری و صنعت، از مرد گرفته تا زن و در یک کلام، راهی سوی راههای پیشین!

در دولت مستوفی للمالك که روز دهم بهمن ۱۳۰۱ تشکیل شد، میلیسپو و مستشاران مالی امریکایی به ایران رسیدند و به تنظیم بودجه پرداختند. قرارداد استخدامشان در زمان قوام السلطنه بسته شده بود. مستوفی برای انجام انتخابات دوره پنجم مجلس شورایی کوشید، ولی گروهی از وکلا به تحریک سلیمان میرزا اسکندری و نصرت الدوله با چهل و چند نفر دیگر، به مخالفت با مستوفی برخاستند و چون طرح آنها برای ابراز عدم اعتماد به دولت خریداری نیافت، ورقه چهل و چند امضایی عدم اعتماد به استیضاح تبدیل

گردید. مدرس، آخوند جاه طلب و پرمدعای مجلس، در دام فریب گرفتار آمد و عامل تقدیم استیضاح به مجلس شد. مستوفی در روز ۲۱ خرداد ۱۳۰۲، ضمن پاسخگویی به استیضاح بی سروته آنها، جمله تاریخی خود را درباره این که دندانی برای آجیل خوردن ندارد، ایراد کرد و آنگاه به حضور شاه رفت تا استعفای خود را تقدیم کند.

این همان جلسه ای از دوره چهارم است که میرزاده عشقی درباره اش گفت:

مستوفی از آن نطق که چون توپ صدا کرد، مشت همه واگرد نهادند که در مجلس چارم چه خبر بود، دیدی چه خبر بود! برحسب تمایل مجلس، بار دیگر بفرمان شاه، مشیرالدوله مأمور تشکیل کابینه گردید. عمر دوره چهارم مجلس شورایی تمام شد و چون انتخاب دوره پنجم تمام نشده بود، دوران فترت آغاز گردید. روز ۲۹ مهرماه، مشیرالدوله که کاری از پیش نبوده بود، به صاحبقرانیه رفت تا استعفای خود را به احمدشاه تقدیم کند.

همه می دانستند که رئیس الوزرای بعدی، بی تردید سردار سپه خواهد بود. دولت های پیش از او وپس از کودتا، نه یارای مقابله یا سردار سپه داشتند و نه می توانستند با او که در حوزه مسئولیت هایش لحظه به لحظه پیشرفت می کرد، هماهنگ شوند. اینک محبوب ترین و توانا ترین مرد ایران، سردار سپه بود. مخالفانش یا هنوز در گردنه ها مشغول راهزنی بودند، یا گوش بفرمان سفارتخانه ها، در کارش اشکال می تراشیدند. احمد شاه که شاهد پیشرفت های ارتش بود، سرانجام برای تعمیر این ترقی، در روز پنجم آبانماه ۱۳۰۲، فرمان ریاست وزرایی سردار سپه را به این شرح صادر کرد:

«.....چون برای خدمت مهم ریاست وزرا، وجود يك نفر شخص کافی لایقی لازم بود، لهذا جناب اشرف سردار سپه را که کمال مرحمت و اعتماد و اطمینان را به ایشان داریم، به ریاست وزرایی منصوب و برقرار فرمودیم که مشغول این خدمت مهم باشند.
۱۶ ربیع الاول ۱۳۰۲. شاه.....»

سه روز بعد، شاه برای دیدار روحانیان به قم رفت، روز دهم مراسم سان ورژه ارتش را در میدان مشق مشاهده کرد و فردای آنروز در حالی که سردار سپه با کمال احترام او را تا مرز مشایعت کرد، از طریق کرمانشاه راهی اروپا گردید.

ترکیب کابینه او، احترام برانگیز بود و برنامه دو جمله ای دولتش، دست کمی از « حکم می کنم » سوم اسفند ۱۲۹۹ نداشت.

فروزی [ذکاء الملک]، برای وزارت امور خارجه، محمود جم [مدیر الملک] برای وزارت مالیه، معاضد السلطنه پیرتیا برای وزارت عدلیه، سرلشکر خدیارخان برای وزارت پست و تلگراف، سلیمان میرزا اسکندری برای وزارت علوم و اوقاف، امان الله اردلان [همز الملک] برای وزارت نواید عامه و تجارت و میرزا قاسم خان صور برای وزارت داخله، گزینش های سردار سپه بودند.

مجلس در حال فطرت بود و سردار سپه ناگزیر برنامه دولت خود را طی دو جمله و در بیانیه تکان دهنده ای به این شرح، به آگاهی توده مردم رساند:

«..... همه کن اوضاع تشون و درجه اهمیت و آسایش ملت و تمرکز توای مملکت و میزان عظمت و قدرت حکومت را در سه سال قبل می داند و اوضاع اجتماعی و سیاسی امروزه که نتیجه مستقیم سه سال زحمت و خدمت و مشق مغرط لیبجاب به بسط توای نظمی بوده است، می بیند. تصویری کنم، لازم نباشد در این موضوع کلمه ای بنگارم زیرا میزان سنجش هر چیزی همانا عمل است.

اگر لیبجاب تا امروز از خطه اصلاحات نظمی انحراف نورزیده و حاضر نشده بود، که وارد یک منطقه وسیع تری از خدمات اجتماعی شوم، رفیع آثار خود سری و طغیان و بسط نفوذ حکومت مرکزی در انحاء دور دست کشور از هر چیزی لازم تر بوده است، زیرا هیچ مملکتی بطرف ترقی و تعالی نخواهد رفت، مگر آن که بدو اصول امنیت در تمام جوانب آن توسعه یافته باشد و نظر به این اصل روشن بود که تقریباً از سه سال قبل پلاتریدید به تعقیب این موضوع اساسی پرداخته با هر فداکاری و زحمتی بود بتهییز مقدمات امر شروع تا آن که بعددالله امروزه اصول مرکزیت و وسایل آسایش و امنیت کاملاً فراهم و اساس هرج و مرج و افتشاشات داخلی یکسره نابود گشته است، لازم شد دومین قدم بطرف آرزوهای ملی که مبارت از سیر بطرف ترقی و تکامل است، برداشته شود.

سجی بر همین نظریه است که اینجانب با وجود گرفتاری در امر نظام و عشق مفروطی که در تنظیمات و تئسیقات قشونی دارم، معهداً خواست خداوندی و استظهار بمراحم ملوکانه و احساسات هموطنان را در قبول زمامداری ملکیت، استقبال کرده و در طی این عقیده راسخ و عزم ثابت، می روم که یک مرتبه دیگر امتحان فداکاری و خدمتگذاری را بملت شرافتمند ایران، بدهم.

البته، عامه اهالی می دانند که همیشه عمل فرع اراده و اراده تابع عقیده و بالاخره لزوی صدق نیت عمل است که می توان به اجرای عقاید مکتوبه، موفق شد.

اینجانب، هیچوقت تا کنون ممتقد به اظهار یک سلسله الفاظ یا روتق ولی عاری لز حقیقت و جملات شمشع ولی غیر متعقب بعمل نبوده و پیوسته عقیده داشته ام که بواسطه عمل، بهتر می توان جتایق را گنت تا بواسطه الفاظ.

لذ این رو، بدون آن که به تدوین فصول و ترتیب مواد و بالجمله ذکر الفاظ و کلماتی که سرمایه جلب قلوب عوام محسوب می شود، مبادرت نمایم، خاطر هموطنان را مستحضر می سازم که با اتکا به نیت پاک و صحت عمل خود و به استظهار احساسات و حویلیج همومی، پروگرام خود را در دو جمله ذیل محدود می سازم:

۱ - حفظ حقوق ملکیت

۲ - اجرای قانون

در خاتمه از صمیم قلب آرزومندم که صمیمی ترین آمال و آرزوی من در ضمن حفظ اصول مشروطیت و تسریع در افتتاح مجلس مقدس شورای ملی و معاضدت نمایندگان ملت در اجرای جملات فوق، مورد اجرا و عمل گذاشته شود. ضمناً به لطف خدا متمسک و امید است عموم هموطنان عزیز به نوبه خود در پیشرفت این عقیده قلباً بمن کمک نمایند.

رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا - رضا

حضرت وزیر جدید ایران، در نخستین روزهای ریاست وزرایی طی صدور بیانیه ای تشبث به مقامات خارجی را منافی حیثیت ملی اعلام کرد و به صراحت گفت که این چنین کسان را بشدت مجازات خواهد کرد.

در بخشی از بیانیه آمده بود:

.....هرگز یک عنصر باشرقی به این مسکنت تن نخواهد داد که در داخله ملکیت خود و در تحت لوای استقلال خود، اساس

قومیت و ملیت خود را فراموش کرده و تشبثات اجنبی را وسیله
امور حیات خود قرار بدهد.... ایرانی باید مستقل الفکر و مستقیم
الاذراعه زیست کرده و شرافت ملی خود را بالاتر از آن بشمارد که به
تنگ تشبثات موهون ، مضر و آلوده گردد.

هموطنان :

شما اگر در داخله خود از زحمت فقر و ناتوانی جان بسپرید ،
مزلو درجه مفتخر تر خواهد بود که خود را در انظار خارجی به نلت
و پستی معرفی کرده و ایادی غیر ایرانی را در طرز زندگی خود ،
طرف سداخله قرار بدهید..... همه می دانند که در يك مملکت
مستقل ، عیبی بزرگتر از این شمرده نخواهد شد که نفرت آن
نظریات بیگانه را در مسورات سیاسی خود دخالت داده ، خود را
وسیله اجرای مقاصد دیگران معرفی نمایند.... اگر دیده شود ، باز
این رویه نامطبیوع تعقیب می گردد و یا لشخاص غیر صلاحیت دلو ،
طرف مشاوره با مقامات غیر مربوط واقع می گردد ، بدون شبهه ، آنها
را در ردیف خائنین وطن محسوب و چنانکه یکنفر خائن حق حیات
در زندگی اجتماعی يك مملکت ندارد ، آنها را حقاً و مدلاً ، محکوم
ملك و ملت دانسته ، همان مجازاتی را که شایسته آنها است ، نوراً
در باره آنها اجرا خواهم نمود.....»

بیانیه رئیس الوزرا ، ۲۱ عرقب [آبانماه] ۱۳۰۲

سردار سپه ، در راه تحقق آرزوهای ملی خود ، علیرغم میل
بسیاری از نخست وزیران پیشین که در این مورد بخصوص با او
همدلی نشان نداده بودند ، در مقام ریاست وزرایی ، دست به يك
اقدام مهم و اساسی دیگر زد و آن هم کوتاه کردن دست افسران
و مأموران سوئدی از تشکیلات نظمیه [شهربانی] بود. برای سردار
سپه ، تحمل ناپذیر بود که ژاندارمری ویا شهربانی کشورش در
دست بیگانگان باشد ، اما نخست وزیران پیش از او و از جمله قوام
السلطنه و مشیرالدوله ، این درخواست وزیر جنگ را بمنظور اقتدار
بیشتر او ، تعبیر می کردند و از اجابت درخواستهای چندباره اش ،
سریاز می زدند. نخست وزیر جدید ، در سال ۱۳۰۲ سرانجام بکار
سوئدی ها هم خاتمه داد و پس از سالها ، نظمیه ایرانی بدست
ایرانی اداره شد.

گفتنی است که از همان روزهای اول نخست وزیری ، ناگهان
کارهای دولتی در مسیر تحول و دگرگونی افتاد و مذاکرات و تصمیم

گیری های بدون نتیجه دولتهای پیش از سردار سپه که داعیه سیاستمداری هم داشتند، جای خود را به اقداماتی داد که روز بروز و هر روز بیشتر به چشم مردم دیده می شد.

برای نمونه شنیدن دارد که در زمان نخست وزیری سیدضیاء الدین، نظامنامه ای برای بلدییه [شهرداری] تنظیم گردید و انتخاب شهردار به رئیس دولت واگذار شد. ساختمان محل شهرداری نیز در همان حکومت سه ماهه سید در سمت شمالی میدان توپخانه [سپه] آغاز شد ولی پایان نیامد تا دولت سردار سپه، کریم آقایی سرهنگ [بودرجمهری] رابه ریاست بلدییه منصوب کرد. ساختمان ناتمام شهرداری تمام شد. میدان سپه و خیابان سپه و خیابان علاء الدوله [فردوسی جنوبی] گسترش یافت و سنگرش گردید. برای ساختمانهای دو سوی خیابان، مقرراتی برای حفظ زیبایی شهر وضع گردید، احداث و درختکاری جاده پهلوی از همان موقع آغاز شد و شهر سازی بطور کلی دارای روش و اسلوبی شد که پس از آن در سایر شهرها نیز مورد استفاده قرار گرفت.

در ماههای آخر سال ۱۲۰۲، اندیشه تغییر نظام از پادشاهی به جمهوری، فراگیر شد و زمزمه های اندک و آرام، ناگهان به موج عظیمی از هیاهو و تلاش تبدیل گردید. توزیع شب نامه و مخابره تلگرام از شهرها بسوی مجلس شورای ملی و سایر مقامات ابعاد وسیع گرفت و بسرعت دوصف دوستدار پادشاهی و جمهوریخواهان در برابر یکدیگر قرار گرفتند. روحانیون و بازاریان و بیشتر دوله ها وسلطنه ها، در اندیشه نجات سلطنت قاچار بودند و در مقابل روشنفکران و دولتیان و گروه بسیاری از مردم که با مشاهده خدمات سردار سپه، او را مناسب ترین شخصیت برای سامان دادن ایران می دانستند، در فکر برقراری جمهوریت بزعامت سردار سپه بودند.

دروغ است اگر بگویم، سردار سپه، طرفدار و متمایل به جمهوریخواهان نبوده است، اما بی دزنگ باید افزود که بجز خاطرات چند نفر از رجال تجری، سند و مدرکی یافت نمی شود که نخست وزیر سردار سپه، در کشمکش های این دو گروه از بیطرفی خارج شده باشد. در مجلس شورایی سیدحسن مدرس و حاجی میرزا

هاشم آشتیانی مخالفت با جمهوری را با سر و صدای فریادان پیشه کرده و جمهوری را مخالف اسلام می دانستند و در خارج شیخ محمد خالصی زاده ، آخوند رانده شده از عراق و حاجی آقا جمال اصفهانی و شیخ مهدی سلطان الواعظین ، بازار و شبکه های مسجد را براه می انداختند.

از این سو نیز، جمهوریخواهان که مخالفان، آنها را طرفداران سردار سپه می دانستند، لحظه ای آرام نبودند و در راه تحقق خواست خود می کوشیدند.

روایت مخبر السلطنه هدایت، خواندنی است:

«.... هر کسی بمنظوری سنگ جمهوری بینه می زند. صدرالسلطنه در صحن مجلس لرجوزه ۱ رجز گویی جمهوری می خواند و آن رژیم را راه نجات می شمارد. انجمن معارف در منزل ممتاز الملك فلسفه جمهوری بقلب می ریزند. عارف در گراند هتل نغمه دلتواژ جمهوری می نوازد و آن رژیم را عقده گشا بنوا می اندازد. حتی زنها به غمزات دلریا از آزادی می لاقند و گیس جمهوری می بافند. بعنوان موسولینی اسلام یا رئیس الوزرای ایران از بیعی مثله می رسد. جمعی با جامه سرخ خون بدیده خلق می کنند.... از اطراف پیوسته تلگرافات انزجار از ناچاریه می رسد و انتشار نمی یابد تا از تبریز، تلگراف شکایت رسید. رئیس الوزرا ناچار برخلاف میل باطنی اجازه انتشار داد و روزنامه ها از شکایت انبوه شد.....»

خاطرات و خطرات. مخبرالسلطنه هدایت. کتابفروشی زوار. تهران

پیش از آن که به چگونگی پایان گرفتن جنجال جمهوری اشاره شود، گفتنی است که در ۲۲ بهمن ۱۲۰۲، سردار سپه به وعده ای که در بیانیه روز نخست احراز مقام ریاست وزرایی داده بود وفا کرد و دوره پنجم مجلس شورایی با نطق محمدحسن میرزا ولیعهد نایب السلطنه آگشایش یافت. چندی بعد، عده ای از نمایندگان با ارائه طرحی به مجلس شورایی، خواستند ریاست کل قوا که طبق قانون اساسی بعهد شاه بود به سردار سپه واگذار شود. متن طرح پیشنهادی به این شرح بود:

«.... نظر به این که در سنوات اخیر که سرپرستی و زمامداری تشون و استرلر امنیت را آتای سردار سپه عهده دلو شده

اند، یا اقدامات و جدیت ایشان توای مسلح مملکتی بطور غیر
مترتب به مدارجی از ترقی و انتظام رسیده که آرزوی هر ایرانی
وطنخواه بوده و میباشد و نظر به اینکه به برکت این توه منظم و
عملیات قشونی و مراقبت و جدیت آقای سردار سپه، امنیت کامل در
تمام سلطت حکمفرما گردیده و جای تردید نیست که این توه تأمینیه
هنوز تا سنوات مدیده بالضروره باید در دست مرچد خود باقی
بماند تا به درجه کمال رسیده و استفادات سیاسی و اقتصادی ملت
ایران در پرتو امنیت عمومی کامل شود، علیهذا ماده واحده ذیل را
پیشنهاد و تقاضای تصویب آن را به نوبت در این جلسه می نمایم ،
ماده واحده - مجلس شورایملی ، ریاست عالییه کل قوای
دفاعیه و تأمینیه مملکتی را مخصوص آقای رضاخان سردار سپه
دانسته که با اختیارات نامه در حدود قانون اساسی و قوانین مملکتی
انجام وظیفه نماید و مست سزبور بدون رأی و تصویب مجلس
شورایملی از ایشان سلب نتواند شد.....».

صورت مذاکرات دوره پنجم مجلس شورای ملی

به روایت ابراهیم صفایی در کتاب کودتای ۱۲۹۹ و آثار آن « به
پیشنهاد مدرس چلو کلمه « تأمینیه » در میان دو کمانه اپرانتزا واژه
« امنیت » نوشته شد، برای آن که ماده واحده شامل نیروی پلیس که
جزو وزارت کشور بود، نشود».

بجز دو رأی ممتنع ، همه نمایندگان و از جمله مدرس و
مصدق به ماده واحده رأی مثبت دادند.

سال ۱۳۰۲ رو پایان داشت و جنجال جمهوریت، بحث همه
مقابل و مجالس بود. روزهای ۲۸، ۲۹ و ۳۰ اسفندماه را می توان
روزهای سرنوشت این جنجال تب آلود دانست.

گفتنی است که چه طرفداران اداسه سلطنت و چه هواخواهان
جمهوری، در آنچه که می گفتند، تجربه جمهوری جوان ترکیه را در
نظر داشتند و بی آن که آشکارا به آن اشاره کنند، هر یک به سود
خود توجیهی از آن تجربه داشت.

برای طرفداران جمهوری، خدمات مصطنعی کمال پاشا ۱ آتا
تورک ۱ که از دل خلافت عثمانی ، جمهوری نوین یاد ترکیه را با کمک
نیروهای مسلح پی ریزی کرده بود، می توانست تکراری در سردار
سپه با ارتش نوین یادش ، داشته باشد.

و، برای هواخواهان پادشاهی که روحانیان رهبری آنها را داشتند، تجربه آزادی مذهب در ترکیه و محدود کردن قدرت مردان دین و نوگرایی جامعه اسلامی ترک، تکراری ناخوشایند برای ایران بحساب می آمد.

در يك بررسی همه جانبه که از حوصله این کتاب خارج است، می توان دید که هر دو گروه در برداشتهای خود دچار اشتباه بوده اند. نه سردار سپه با مصطفی کمال پاشا شباهتی داشت و نه ارتش نوینیاد ایران یا ارتش جمهوری ترکیه که از شکم ابوقدرت عثمانی زاده شده بود، دريك سطح می گنجید. نه آنچه در عثمانی وجود داشت، بجز يك خلافت اسلامی بود و نه نهاد پادشاهی در ایران، ریشه مصنوعی داشت که بتوان با چند تظاهرات خیابانی و قیام و قعود مجلسی، نابودش کرد. نه جامعه تحصیلکرده ترکیه با جامعه بیسواد ایران شباهتی داشت و نه موضع جغرافیایی ترکیه با ایران سنجیدنی بود. حتی وقتی پای مذهب بمیان آید، اسلام خلافت عثمانی با تشیع صفوی و قجری، تفاوت های بسیار داشت.

بهر تقدیر، در روزهای پایانی سال ۱۳۰۲ در حالی که مدیرالملک جم، وزیر مالیه و عزالمالك اردلان وزیر فواید عامه، خطابه در دست باتفاق رؤسا و کارمندان وزارتخانه های خود، به منزل سردار سپه رفتند تا استقرار رژیم جمهوری را از او بخواهند، احتشام السلطنه از بزرگان تاجار و معین الدوله و تنی چند نفر دیگر از طرف نمایندگان مجلس مأموریت یافتند تا با محمدحسن میرزا ولیعهد ملاقات کرده و به او پیشنهاد کنند که در جهت همراهی با جمهوریخواهان از مقام خود استعفا کند. محمدحسن میرزا ولیعهد، پیشنهاد را نپذیرفت و سردار سپه نیز جز تبسم، جوابی نداد.

روز ۲۹ اسفندماه، در مجلس میان مدرس و دکتر احياء السلطنه بهرامی، مشاجره شد. دعوایی که با يك سیلی پایان یافت. سیلی را دکتر احياء السلطنه به گونه مدرس زد و ناگهان اسلام به خطر افتاد. اهانت يك طرفدار جمهوری به يك مرد روحانی، تهران را منقلب ساخت. بازار بسته شد و تظاهرات خیابانی اوج گرفت:

- ما دین نبی خواهیم

جمهوری نمی خواهیم !

شعار شبکه های مختلف تظاهراتی که بطور عمده از مسجدها و به رهبری روحانیان ، در تهران انجام می گرفت ، شد .
مدرس در خانه محقرانه اش کنار منقل چای نشسته بود و در
مظلومیت يك قدیس ، موجبات رویدادهای دوم فروردینماه ۱۳۰۲
را فراهم می کرد .
سال ۱۳۰۲ ، پایان گرفته بود ، اما حادثه هایش را به سال
بعد نیز می برد .

به شیوه ای که برای این بخش از کتاب برگزیده شده است ،
در پایان سال ۱۳۰۲ ، نگاهی بر روزنامه های انگلیسی می اندازیم تا
از ترفندهای بریتانیای کبیر در برابر رویدادهای ایران ، آگاه شویم .

«... یکی از اشکالات عمده و خطرناک وضع فعلی ایران اینست
که بطور قطع نمی توان گنت وزیر جنگ این مملکت را به کجا و کددام
سرنوشت می کشاند . حتی خود دولت هم چه نسبت به این موضوع و
چه نسبت به وزیر جنگ که نفوذ و شخصیت او با تحریکات سیاسی
روز افزون است ، آگامی صحیحی ندارد . رضاخان سردار سپه بدون
شک حاضر نیست دلثره اختیارات خود را محدود سازد و تا با توه ای
بزرگتر و شدید تر از خود برخورد نکند ، سیاست سابق خویش را
همچنان ادامه خواهد داد.....»

مورنینگ پست ، ۲۳ مه ۱۹۲۲ (۲ خرداد ۱۳۰۲)

«... سردار سپه که در پنج دولت اخیر مقام وزارت جنگ را
عهده دگر بود و اکنون برای نخست وزیری از او دعوت شده ،
شخصی است که کاملاً اعتماد بنفس دارد و از درجه سربازی در تیپ
قزاق بمراتب بالاتر رسیده است .

هنوز هم برخی از اروپاییان در تهران هستند که او را هنگام
کشیک دادن در اماکن مختلفه پایتخت بخاطر دلرند (!!!) ... بهتر است
قوای نظامی ایران را در حدود حفظ نظم و آرایش داخله کشور
تشکیل داد ، ولی متأسفانه چنین بنظر می رسد که او این نکته را
بخوبی درک نمی کند و چقدر موجب تأسف است که سردار سپه و
قوام السلطنه نتوانستند با یکدیگر همکاری کنند.....»

تایمز ، ۲۹ اکتبر ۱۹۲۲ (۶ آبانماه ۱۳۰۲)

«... رضا خان مرد آهنین پنجه ایران که در پنج دولت پیاپی
مقام وزارت جنگ را بر کارهای دیگر ترجیح می داد ، مسئولیت
تشکیل دولت را به سود خود (!!!) عهده دگر گردید..... اکنون نمی

توان گفت چون خود سردار سپه بمقام نخست وزیری رسیده، ایران هم در آستانه یک عصر جدید و سعادت مندتری قرار گرفته است. اگر ۱۱۱، سردار سپه بتواند برای مدتی ایران را با کمک و دستگیری کارشناسان خارجی ۱۱۱ ادلره کند، شاید ۱۱۱ نسلهای آینده نام او را بنام دجات دهنده ایران، یاد کنند.

نی یر ایست، خاور نزدیک، لول نولمبر ۱۹۲۲ (۱۹ آبان ۱۳۰۲)
..... خبرنگار ما از تهران طی نامه ای..... حسن اثر انتخاب دولت جدید را در اتمکار عمومی تأیید می کند..... سردار سپه، نخست وزیر..... در تشریح برنامه دولت موضوع جدیدی را ذکر کرده است که بجای یک رشته اصلاحات پر زحمت، فقط هم و کوشش خود را به حفظ و حمایت مصالح و تمامیت خاک ایران، معطوف داشته و معتقد است که قوانین مربوط به آن باید از هر جهت مورد احترام قرار گیرد. امید است که سردار سپه، حفظ روابط حسنه با بریتانیای کبیر را جزو مصالح ایران بشمار آورد ۱۱۱.

نی یر ایست، ۲۹ نولمبر ۱۹۲۲ (۷ آذرماه ۱۳۰۲)

..... بقلم آرتور مور

یک موسولینی مسلمان، دیکتاتور نظامی جدید ایران

ستاره جدیدی اخیراً در آسمان مشرق طلوع کرده که تا کنون غرب به آن توجهی نکرده است. این شخص، سردار سپه است که بتازگی و برای نخستین بار، نخست وزیر ایران شده است. دو سال و نیم پیش در یکی از روزهای سرد ماه فوریه که برف سنگینی روی زمین نشسته بود، او با سربازانش، تهران را اشغال و سرنوشت سیاسی کشور خویش را دستخوش انقلاب بزرگی ساخت... از آن تاریخ مانند یک دیکتاتور عمل می کرد ولی اکنون برای اولین بار ۱۱۱ کله سربازی خود را برای تصدی نخست وزیری دچار زحمت کرد ۱۱۱..... این کشور سرزمین عجایب است و هیچگاه این خاصیت خود را از دست نمی دهد و اینک یک حادثه جوی آسیایی دیگر..... ظهور کرده است..... این حادثه جوی جدید رضاخان است..... او با تفنگ و در میان اردوی سربازان بزرگ شده وزندگان بیابان گردی ۱۱۱ و چادر نشینی برایش هیچ خستگی ندرسد، بلکه از قسمتهای شیرین ولذت بخش زندگی اوست..... هنوز هم دزدان و راهزنان، سرکردگان فراوانی در ایران دارند که از جمله آنها، نایب حسین کاشی ۱ و پسرش ماشاء الله خان بودند، که چهار سال پیش در میدان عمومی تهران بدار آویخته شدند. آن مرد سالخورده، هنگامی که با پای خود شجاعانه بطرف چوبه دار می رفت، بیش از هشتاد سال از عمرش می گذشت و یک دوره فعالیت طولانی و سرت بخش در راهزنی در صحراهای وسیع کاشان و قم، پشت سر داشت.

در سیمای او ویدرش آثار بزرگی (۱) نمایان بود ولی چندر این حقیقت (۲) تلخ موجب تأسف است که بهترین مردان کاری ایران در روزگاران دراز از میان راهزنان برخاسته اند (۱۱۱). مردان شریف و درستکار، صوفی مسلک و گوشه نشین می شوند و مردان نادرست و بی شرافت، اگر دلازی اصل و نسب و هر اندازه هم بیکاره باشند، از سیاستمداران و اگر دارای استعداد و نیروی خدادادی (۱۱) باشند به دزدان و راهزنان می پیوندند... این گونه اشخاص یک پارچه آتش هستند و از گمنامی به لوح شهرت می رسند... سردار سپه از نوع متفاوت است. او نه راهزن و نه سرکرده جنگجویان غیر نظامی بلکه یک سرباز... است... روستازاده ای که زیر نظر انصران روسی... بهست سربازی خدمت می کرده است... گاه بگاه مانند بسیاری از هموطنانش بر اثر تریاک به خواب عمیقی فرو می رود (۱۱۱)... اینک پس از سالیان دراز و هراوی نخستین بار ایران خود را از مداخله بیگانگان آزاد می بیند... انصران روسی و انگلیسی و حتی سوئدی ژاندرموی، همگی از ایران روانه شده اند... اینک ایرانیان بخوبی پی برده اند که بریتانیای کبیر، فکر برهم زدن استقلال کشور آنها را ندارد (۱۲) «.....»

ریویو آو ریویوز. دسامبر ۱۹۲۲ | آذرماه ۱۳۰۲ |

..... از خبرنگار ویژه ما، الله آباد. ۱۴ مارس.

خبرنگار روزنامه پایونی بیر از تهران گزارش می دهد که مجلس ایران در ۱۲ مارس گشایش یافت و تا دومه هفته دیگر پرسیدگی اعتبارنامه های نمایندگان مشغول خواهد بود. اکثریت وکلا از حزب اصلاح طلبند که شماره آنها به پنجاه نفر می رسد و به این ترتیب رضا خان سردار سپه، برای برنامه دولت خود که شاید شامل برقراری حکومت جمهوری در ایران باشد، از پشتیبانی آنها مطمئن است.....»

تایمز. ۱۵ مارس ۱۹۲۴ | ۲۵ اسفندماه ۱۳۰۲ |

۱۳۰۳

سال ۱۳۰۳، سال جنجال، سال مبارزه، سال جنگ، سال معجزه و سال تعیین سرنوشت بود. سال تعیین سرنوشت سردار سپه، سال تعیین سرنوشت ایران. سال تعیین سرنوشت خوزستان و نیز سال تعیین سرنوشت خزعل!

سالی که از آغازش طولانی می نمود!

صدای سیلی دکترا احیاء السلطنه بر گونه مدرس، تهران رادر

روز دوم فروردینماه بسوی حادثه ای کُشاند که تا یک شورش تمام عیار، فاصله چندانی نداشت. بازار تعطیل و مغازه ها بسته بود و در مقابل شبکه های مسجد و منبر، رونق بسیار داشت. توهین به یک « سید جلیل القدر » که به روایت ابراهیم خواجه نوری در کتاب بازیگران عصر طلایی، از قمشه (شهرضا) با گاری شکسته ای به تهران آمده بود تا سیاست و مذهب را بهم آشتی دهد، حادثه ای نبود که در تب داغ سلطنت و جمهوری بتوان، آسان از کنارش گذشت. به زحمت می توان تشخیص داد که اجتماع آن روز در مجلس و در برابر مجلس، برآستی ترکیبی از طرفداران سلطنت بود یا تظاهراتی از سوی شیعیانی که به سید جلیل القدرشان اهانت شده بود. شعار « ما دین نبی خواهیم، جمهوری نمی خواهیم ! » هم کمک چندانی به پاسخ این پرسش نمی کند.

بهر تقدیر، تظاهر کنندگان آمدند و تمام اتاق ها و صحن مجلس شورایی « شیدالله ارکانه » را اشغال کردند. آشکار بود که پهلوان از راه رسیده جمهوری در برابر یل مذهب، پشت بخاک مالیده است. ملت به خانه اش آمده بود و دست کم، نمایندگان جمهوری خواه آن، دچار وحشت بسیار، راه فرار می جستند. وحشت زده ها، تلفنی، سردار سپه را در جریان اشغال مجلس قرار دادند و سردار سپه عازم مجلس شد. نظامیان برای نخست وزیر راه گشودند تا به درون مجلس رود، اما شیخ مهدی سلطان الواعظین که هماندم مشغول « وعظ » بود، تحریک را به لوج رساند و در نتیجه میان نظامیان و مردم درگیری بوجود آمد. لحظه ای بعد، در اندرون مجلس نیز میان رئیس قوه مقننه، مؤتمن الملك و رئیس قوه مجریه، سردار سپه، گفتگوی تنیدی صورت گرفت. مؤتمن الملك می گفت: نیروی نظامی حق ندارد در داخل مجلس (خانه ملت) به ملت هجوم آورد ولو برای حفظ امنیت و نخست وزیر مدعی بود که انتظام و امنیت با من است و اجازه آشوب نمی دم. حمله ای را که مؤتمن الملك آغاز کرد، سردار سپه با پوزش خواهی از « علما » پایان برد، تا بزودی درس عبرت آموز دیگری به سیاستمداران داده باشد. سردار سپه، به محض آن که از مجلس بیرون آمد، به هواخواهان

جمهوری گفت که دیگر درباره جمهوری سخن نگوئید، اما پیش از آن در همان جلسه گفتگو با مؤتمن للملك هشدار داده بود که مجلس تکلیف مرا با احمد شاه، روشن کند، چون دیگر قادر بکار کردن با او نیستم.

در تمام مدت بروز این حادثه، علاوه بر طرفداران سلطنت و هواخواهان جمهوری، مهمان دیگری نیز در صحن «خانه ملت» حضور داشت؛ نامش هاوارد و شغلش کنسول بریتانیای کبیر بود. روایت مخبر السلطنه هدایت را از چند روز پیش از رویداد دوم فروردینماه ۱۲۰۲ مرور می کنیم:

«.....هرامی که محل توجه دسته ای در مرکز و ولایات است و مورد بحث، جمهوری می بایست بالاخره به مجلس بیاید، سعی مدرس این است که اکثریت با مخالفین جمهوری باشد. از گذشتن امتحاننامه های موافقین جلوگیری می کند. برسر گذشتن اعتبارنامه وکلای ولایات که با نظر رئیس الوزرا انتخاب شده اند کشمکش سخت و مجادله جاری است. طرفین مصیبتی. در تنفس بین مدرس و بهرامی ا دکتر احیاء السلطنه باز مشاجره اتفاق افتاد. کار به مشت رسید. بهرامی احیاء السلطنه، سبلی ای بگوش مدرس خوابانید. در شهر هیجانی شدید پدید آمد و تنفر از مخالفین مدرس حاصل شد.....احتشام السلطنه مرا ملاقات کرد. گفت معهود است مشارالمملك را ملاقات کنیم و من از این عهد اطلاعی نداشتم. سرشب آقای مستونی بمنزل من تشریف آوردند. در اطراف جمهوری صحبت شد. نتوانستیم رأیی اتخاذ کنیم. فرمودندیا این که من موقع و احتمال انتخاب دارم، اگر آزاد می بود، من به جمهوری معتقد نیستم. فرمودند سفیر انگلیس هم رأی به جمهوری ندارد (!!!) و با جمع قوا در يك دسته مخالفت کرده بود (!!!).....صبح پنجشنبه، احتشام السلطنه، درشکه فرستاد.....رفتم. معین الدوله، ثقة للملك، مدهرالدوله، نصیرالدوله بودند و شوق السلطنه آمد.....گفته شد، موضوع معلوم است، از همه چا نلگراف رسیده است و ملت جمهوری می خواهد. ملتی که از هر مزار نذر، پنج نفر نمی دانند، جمهوری چیست، حضار ساکتند. من گفتم جمهوری بجای خود اصلی است. سردار سپه هم خدمات شایان کرده است، شاید به سلطنت او بشود رأی داد اما جمهوری با طبع ملکیت نمی سازد.....ملت اراده بقبول جمهوری کرده است. ولایات تعطیل است و مردم شب عید از کار بازر ماندند.....روز چهارشنبه از صبح در شهر هیاهو

برپا شد. اکثریت مصنوع جمهوری می خواهد. عمال انگلیس مخالفند، عمال روس موافق. من صبح از خانه بیرون رنتم. احتشام السلطنه سراخ من آمده بوده است و سفارش نموده که به گلستان (کاخ) بروم. چه گلستان که از خارستان دلگیر تر است....

دوم حمل انورددین ۱۲۰۲

روزی است که باید مجلس رژیم جمهوری را تصویب کند. لزدحام طبقات مختلف در صحن مجلس و بیرون باغ فوق العاده است. موافقین به وحشت افتادند. سردار سپه را به مجلس دعوت کردند..... چهار ونیم بعد از ظهر سردار سپه به مجلس آمد..... فریاد مرده باد جمهوری بلند است. شیخ مهدی سلطان در سرسرا، روی پله حرف می زند. سردار سپه لدی الورود با چویدستی شیخ مهدی را سخت نواخته، امر کرد او را از پله فرود آورند. در این اثنا، کلوخی به پشت گردن سردار خورد. حکم شد مردم را بزنند... زد و خورد درگرفت..... مؤتمن اللهد از جا حرکت نمود. در سرسرا به سردار بر سی خورد. پرخاش می کند که به چه تاعده مردم را در خانه امن خودشان با حربه خودشان می زنی؟ می گوید: رئیس دولت، انتظام با من است. رئیس می گوید، در محوطه مجلس انتظام با تو نیست و از کجا رئیس دولتی [؟]، الان تکلیف ترا معلوم می کنم. امر می دهد، زنگ بزنند و به اطاق خود می رود. وکلای موافق متوسل به مشیرالدوله می شوند. معظم له تصدیق رئیس می کند و سردار را به اطاق رئیس می برد. عذر خواهی می کند. رئیس می گوید از من چه عذر می خواهی، از نمایندگان و علماء عذر بخواه. سردار به اطاق دیگر رفته از علماء عذر می خواهد، رویوسی می شود و مذاکراتی در میان می آید. سردار می گوید، حالا که ملت موافق نیست، من از جمهوری صرفنظر کردم ولی آقایان باید تکلیفی برای من معین کنند. با احمد شاه نمی توانم کار کنم.....

هارولرد، قنصل انگلیس که در صحن مجلس حاضر بوده است سر راه به منزل صاحب اختیار می آید، تشنه است، آب می خواهد....

خاطرات و خطرات، مخبرالسلطنه هدایت. کتابفروشی زوار، تهران

حاج میرزا یحیی دولت آبادی، در کتاب خاطرات یحیی، روایت دیگری از سبب و انگیزه واقعی این حادثه بدست می دهد. بموجب این روایت، سید حسن مدرس، از بیم عدم تصویب اعتبارنامه اش در دوره پنجم، قال چاق کرده است:

..... معلوم نیست حال اعتبار نامه او (مدرس) چه خواهد بود. چه، اکثریت مجلس مخالف است و از همین جهت اصرار دارد که آوردن خیر اعتبار نامه اش بمجلس تأخیر بشود، بلکه بتواند سردار سپه را راضی کند بدستجات موافق خود پساردا او مخالفت نکنند. ویا، او را در ضمن نطق هایی که در مجلس می کند، تهدید نماید و از این رو، او را مجبور سازد، بموافقت نمودن.

کارهای مجلس معوق مانده است. کشمکشهای باطنی آشکار شده. مدرس و همراهان او بعد از بنا امید شدن از موافقت سردار سپه، به اشاره و کنایه و گاهی بصراحت نسبت به او، بد زبانی می کنند. تا روزی که مجلس بواسطه معوق ماندن کارها، حال مشوشی دلرد، در موقع تنفس، یکی از کارکنان سردار سپه که شخص طبیعی است و خالی از تهور نیست، از زبان مدرس سخن اهانت آمیزی نسبت به سردار سپه می شنود ویا او طرف می شود و کار به خشونت و فحاشی می کشد و بالاخره طبیب مزبور که احیاء السلطنه لقب دارد، پشت گردنی سختی به مدرس می زند، بطوری که عمده او از سرش افتاد. هنگامه برپا می گردد و تمام مخالفین ظاهری وباطنی سردار سپه بعنوان حمایت از مظلوم از مدرس طرفداری می کنند و غائله دارد بزرگ می شود. نگارنده تصور می کند، تنها چیزی که می تواند از پیش آمدهای ناگواری جلو گیری کند، اینست که مدرس اطمینان حاصل نماید، اعتبار نامه اش از مجلس خواهد گذشت، این است که بی اناقه وقت، خود را به سردار سپه رسانیده در حجره خلوت، بزبان خیرخواهی، طرفداران موقع ناشناس او را نگوهرش می کنم که چه موقع کتک زدن بمدرس بود، او از خدا می خواست و شاید تعدد داشت که با یکی از بستگان شما طرف شود و از او بی حرمتی ببیند، تا دشمنی باطنی آشکار گردد و اگر اعتبار نامه او از مجلس بواسطه مخالفت طرفداران شما رد شد، بر وجهت ملی او انزوده شود..... سردار سپه سخنان مرا تصدیق کرد..... یکی از نزدیکان خود را به مجلس می فرستد و بکارکنان خود پیغام می دهد در این موضوع. و نگارنده نیز خاطر رئیس مجلس را از نتیجه اقدام خود آگاه می سازد و او نیز به مدرس می گوید، اگر از این پیشآمد بکلی صرفنظر کرده و غائله را پخوایاند، اعتبار نامه شما از مجلس خواهد گذشت، مدرس هم راضی می شود و غائله ختم می گردد.....

حیات یحیی. انتشارات جاویدان. چاپ اول. ۱۳۶۲. تهران

روز نهم فروردینماه، سردار سپه راهی قم شد وپس از دیداری با مراجع تقلید مقیم قم، به تهران بازگشت. اگر در

کارسیاسی قرار است از مردان مذهبی بهره گرفته شود، چرابجای دلجویی از مدرس و سلطان الواعظین، بطرف اعلم وافضل بر آنها نرفت. کاری که سردار سپه انجام داد و سبب مخابره این تلگرام از سوی آنها شد:

«.....بسم الله الرحمن الرحيم

جنابان مستطابان حجج اسلام و طبقات اعیان و تجار و اصناف و قاطبه ملت ایران، دامت تأییداتهم
چون در تشکیل جمهوریت، بعضی اظهاراتی شده بود که مرضی عموم نبود و با مقتضیات این مملکت مناسبت نداشت. لهذا در موقع تشرف حضرت اشرف آتای رئیس الوزراء، دامت شوکت، برای مواعده به دلرالیان تم نتض این عنوان و الغاء اظهارات مذکور و اعلان آن را به تمام بلاد، خواستار شدیم و اجابت فرمودند. انشاء الله تعالی، صوماً تدر این نعمت را بدانند و از این عنایت کاملاً تشکر نمایند.

لاحقر ابوالحسن الموسوی اصفهانی. الاحقر محمدحسن الغروی. الاحقر عبدالکریم حائری».

.... و در آن روزگار، مقام وجایگاه ابوالحسن موسوی اصفهائی و شیخ عبدالکریم حائری کجا و سید حسن مدرس و سلطان الواعظین کجا! سردار سپه باز نشان داد که برتر و بالاتر از دیگران فکر می کند. واینکه نوبت صدور بیاتیه او بود:

«.....هموطنان

اگر چه به تجربه معلوم شد که اولیاء دولت هیچوقت نباید با افکار عامه ضدیت و مخالفت نمایند و نظر بهمین اصل است که دولت حاضره تا کنون از جلو گیری احساسات مردم که از هوجانب ابراز می گردیده، خودداری نموده است، لیکن از طرف دیگر چون یگانه مرام و مسلك شخصی من از لولین روز، حفظ و هراست عظمت اسلام و استقلال ایران و رعایت کامل مصالح مملکت و ملت بوده و هست و هر کس با این رویه مخالفت نموده، او را دشمن مملکت فرض و قویاً در دفع او کوشیده و از این بیعد نیز عزم دارم همین رویه را ادامه دهم و نظر به این که در این موقع افکار عامه متشتت و اندهان مشوب گردیده و این اضطراب افکار ممکن است نتایجی مخالف آنچه مکنون خاطر من در حفظ نظم و امنیت و استحکام اساس دولت است،

ببخشد و چون من و کلیه آحاد و افراد تشون از روز نخستین محافظت و میانت اسلام را یکی از بزرگترین وظائف و نصب العین خود قرار داده و همواره در صدد آن بوده که اسلام روز بروز رو بترقی و تعالی گذاشته و احترام مقام روحانیت کاملاً رعایت و محفوظ گردد، لهذا در موثقی که برای تودیع آقایان حجج الاسلام و علمای اعلام به حضرت معصومه علیها سلام مشرف بودم، با معظم لهم درباب پیشکامد کنونی تبادل افکار نموده و بالاخره چنین مقتضی دانستم که بعموم توصیه نمایم، عنوان جمهوری را موقوف و در عوض تمام هم خود را مصروف سازند که موانع اصلاحات و ترقیات مملکت را از پیش برداشته و در منظور مقدس تحکیم اساس دیانت و استقلال مملکت و حکومت ملی با من معاضدت و مساعدت نمایند.

لین است که بتمام وطنخواهان و عاشقان این منظور مقدس نصیحت می کنم که از تقاضای جمهوریت صرفنظر کرده و برای نیل بمقصد عالی که در آن متفق هستیم با من توحید مساعی نمایند.

رئیس الوزرا وفرمانده کل قوا - رضا.....»

سردار سپه، با توفیق هر مشکلی را که بر سر راهش پدید می آوردند، از میان بر می داشت. دشمنانش یکی و دوتا نبودند و مشکلات نیز بهمین سان. انگلستان نمی توانست وجود او را تحمل کند. قرارداد ۱۹۱۹ از میان رفته بود. پلیس جنوب منحل شده بود. امتیازات مفت بدست آمده دوره ناصری و مظفری یا از دست رفته بحساب می آمد و یا بطور جدی در معرض خطر بود. گردنکشانى که با پول و اسلحه انگلیسی مجهز شده بودند، مقتول، فراری و یا در زندان بودند. تماس با سفارت که روزی افتخار زامداران ایران و مشکل گشایشان بود، اینک خیانت به میهن تلقی می شد و سردار سپه هم خیال شوخی و مزاح با کسی نداشت. درحالی که وعده های يك قرنى انگلیس و روسیه وفرانسه برای لیجاد ارتش ایران، هرگز عملی نشده بود، اینک سرباز یا قزاق ساده ای که بسیار می کوشیدند او را تحقیر کنند، کمر به انجام این مهم بسته بود و ارتشی در دست بود که با تمام جوانیش افتخار می آفرید. ارتشی که حالا، هم کشتی داشت، هم هواپیما، هم توپ و هم دوره های پایان ناپذیر آموزشی، نسلی که بتدریج بر سرکار می آمد، دیگر به بهانه مذهبی « وطنخواه » نبود، وطنپرست شده بود، و استعمار انگلستان با تجربه تر از آن بود که نداند همگامی يك رهبر

با يك جامعه بر آمده از موج ناسیونالیزم ، چه عاقبتی می تواند برای بیگانه داشته باشد .

وسردار سپه از يك سو با بیگانه و همه بیگانگان و بویژه کسانی که در عقب ماندگی وطن دست داشتند ، مبارزه می کرد و هم از سوی دیگر با سر سپردگان آنها .

ساختار اشرافیت قاجاری - با چند استثنا - همراه و همگام با دکانداران دین که یا از سفارت و یا از محل موقوفه راجه اود تغذیه می شدند و همکار با نیروی عشایر گردنکش که استقرار امتیت در ایران بمعنای پایان عمر شرارت های آنها بود ، جبهه نیرومندی علیه سردار سپه و طرفداران بسیار او تشکیل داده بودند .

تفاوت چشمگیر سردار سپه با رقبایش این بود که او در راه هدفی که داشت ، اگر چه فرصت بسیاری برای مبارزه ، مقابله و حل و فصل مسائل سیاسی می گذاشت ، اما از کار سازندگی ایران غافل نبود و آغاز یا پایان رسیدن این برنامه های سازندگی ، که در چشم انداز عمومی بود ، جامعه را بسوی او می کشید . کاری که رجال قاجار با آن بیگانه بودند . گفته اند و بسیار هم گفته اند که سردار سپه بیسواد بوده است . گفته اند و بسیار هم گفته اند که او از سیاست چیزی نمی دانست . اگر در راستای علم و اندیشه بپذیریم که سواد ، وسیله است و سیاست ، در بهترین حالتش - حفظ منافع ملی در بهره گیری از حادثه ها ، باید قبول کنیم ، در آن زمان نه شخصیتی باسوادتر از او وجود داشته و نه سیاستمدار تر از او !

اینک در بررسی اوضاع سال ۱۲۰۲ هستیم . عمر کودتا به سه سال رسیده است . حتی خوبها و وجیه المله ها نظیر مشیرالدوله ، مستوفی الممالک و مؤتمن الملک ، و پدهای فراوان ، چه سیاستمدار و چه دانش آموخته ، چه سر سپرده و چه فارغ از تنگ سرسپردگی ، پیش از کودتای ۱۲۹۹ هم بودند . پیش از کودتای ۱۲۹۹ هم رشته کارها ، بدستشان بود . حمایت خارجی را هم داشتند ، مال و منال و ثروت و تنگچی هم داشتند . چرا نتوانستند ، جز فرو رفتن در منجلاب کاری انجام دهند . و چرا آن « بیسواد سیاست ندان » ، توانست ، همه آن نشدنی ها را شدنی کند؟ . آن هم با دست خالی .

کدامیک از آن باسوادها، حتی فکر کردند که می توان آموزش و پرورش را از زیر سیطره ملاها و روضه خوانها بیرون آورد و به آن جنبه همگانی در سراسر کشور داد؟ کدامیک از آنها، بفکرشان رسید که قورخانه، بجز وسایل آتش بازی می تواند، اسلحه و مهمات بسازد؟ کدامیک از آن دانش آموختگان فرنگ دیده، اندیشیدند دست کم پایتختشان باید دارای خیابان و درختکاری و پارک و کتابخانه و موزه باشد؟ و کدامیک حتی لحظه ای فکر کردند که زبان را از آنهمه واژه بیگانه تهی سازند؟

و از آن همه سیاستمدار استخواندار، کدامیک توانستند نه قتنه خارجی که دست کم گردنکشان محلات تهران را، آرام سازند؟ کدامیک توانستند، نه به لرد کرزون و جناب سفیرکه دست کم به دربان سفارت فضیله « نه » بگویند؟

لندن، با خونسردی خاص انگلیس ها باید خیلی آتش گرفته باشد که یک سرتیپ نجات بخش ایران را با یک دزد گردن زن بنام نایب حسین کاشی مقایسه کند، و انسری را که همیشه در رزم و پیکار بوده از باب تحقیر به « کشیکچی اماکن پایتخت » تنزل دهد که بعضی « اروپاییان » هنوز آن را بیاد دارند، و توضیح هم ندهد که این « اروپاییان » چگونه کسانی بوده اند که خاطره دیدار یک کشیکچی را - که بطور معمول نباید آدم مهمی باشد - چون گنجینه در یاد، نگاه داشته اند.

جز اینست که باید بپذیریم، آنهایی که علیرغم گذشت این همه سال و انشای این همه اسناد و مدارک، هنوز دم از بی سواد بودن و انگلیسی بودن، سردار سپه می زنند، یا دنباله رو سیاست لرد کرزونی هستند و یا پژوهشگران کاهلی که جز رونویس کردن، عملیات مغرضانه مردان یا نامردان آن روز، روش تحقیقی دیگری نمی شناسند؟

.... و، در همه این روزها، احمد شاه در اروپا، از این سو به آن سو می رفت و گهگاهی با تلگرامی و با بیهانه ای که این پادشاه یا آن پادشاه از او دعوت کرده اند تا چند روزی هم در کشورشان میزبان او باشند، آمدنش را به تأخیر می انداخت.

محمدحسن میرزای ولیعهد نیز، دلخوش به وعده های سفارت بریتانیا و یا اشخاصی نظیر سیدحسن مدرس ، بی آن که یارای رودررویی مستقیم داشته باشد، دیگران را بضدیت با سردار سپه، تشویق و تحریص می کرد و از سوی دیگر پیک و پیغام به برادر تاجدارش می فرستاد که بیا، و او هم که نمی آمد.

احمدشاه، به محض آگاه شدن از ماجرای در گیری مجلس، طی تلگرامی سردار سپه را از نخست وزیری برکنار و بموجب تلگرام دیگری بعنوان مجلس شورایی، تمایل مجلس را نسبت به انتخاب نخست وزیر جدید، جویا شود.

سردار سپه، بر احمد شاه پیشدستی داشت، زیرا پیش از آن که تلگرام احمدشاه را دریافت دارد، به روایت دانش نویخت در کتاب عصر پهلوی « استعفاي خود را از ریاست وزراء با دلائل آن به مجلس شورا فرستاد و پس از بخشنامه ای که برای سران لشکرها و قشون ارسال شد، شبانه طهران را ترك گفت و به رودهن عزیمت کرد.»

مجلس نه تلگرام احمد شاه را منتشر کرد و نه مردم را از استعفاي رئیس الوزراء آگاه ساخت.

سردار سپه، در بخشنامه خود، خطاب به فرماندهان ارتش

نوشت:

«..... با وجود خدمات صده و فداکاری های تاریخی و قدم های سریعی که در این مدت ثلیل باستعانت شما برای احیای مملکت و استخلاص قشون از دست اجنبیان و رهایی وطن مقدس از چنگال یافغان و گردنکشان بعمل آورده و در مقابل زحمات و مجاهدات طاقت فرسایی که در راه عظمت و استقلال ایران مصروف داشته ام، متأسفان بعوض قدردانی و تشویق، جمعی از مقصدین بی علاقه به این آب و خاک که خدمت به اجنبیان و وطنفروشی و دسیسه کاری را یگان مرام و مسلک خود قرار داده اند، باندلزه ای وضعیت را خراب و وسائل خمتگی مرا فراهم ساخته اند که تصمیم گرفته ام عجالاً، کناره جویی کنم»

عصر پهلوی، دانش نویخت، ۱۳۴۶، تهران.

هنوز سردار سپه به بومهن نرسیده بود که جمعی از یافغان

وگردنکشان که در زندان دژیان بازداشت بودند، از زندان فراری داده شدند. سردار رشید کردستانی از این جمله بود. وی به مرز غربی فرار کرد، نیرویی فراهم آورد و بار دیگر به جنایت پرداخت، اما بزودی با نیروهایش شکست خورد و به عراق گریخت.

عزیمت سردار سپه به بومهن در روز ۱۷ فروردینماه ۱۳۰۲، تهران را آشفته ساخت. مجلس نگران و وحشتزده بود و مردم در تهران انتخاب خود را کرده بودند. سردار سپه و فقط سردار سپه! مدرس و یارانش به تحریک محمدحسن میرزا ولیعهد و در حقیقت بخاطر ماده واحده که «ریاست کل قوا» را از آن رضاخان سردار سپه، می دانست، تلاش می کردند که سردار سپه فرمانده کل قوا باشد و رئیس الوزرا، از میان دیگران برگزیده شود. اما، این فکر خریدار چندانی نداشت. سرانجام مجلس شورایی در روز ۱۹ فروردینماه به رأی گیری پرداخت و اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان مجلس شورایی به رضاخان سردار سپه رأی دادند.

به شاه نوشته شد که «جز سردار سپه کس دیگری مورد اعتماد مجلس نیست.» مجلس، حتی منتظر دستخط شاه نشد و فردای آن روز نمایندگان برگزیده تا به بومهن رفته و رأی تمایل مجلس را به او ابلاغ کنند.

مستوفی المالک، مشیرالدوله پیرتیا، عمادالسلطنه فاطمی، سهام السلطان بیات، حاجی میرزا یحیی دولت آبادی، مصدق السلطنه و سردار فاخر حکمت، نمایندگان اعزامی مجلس برای دیدار با سردار سپه در بومهن بودند. این گروه به گرمی از سوی سردار سپه پذیرفته شدند و پس از مذاکرات و صرف ناهار، باتفاق او بسوی تهران باز گشتند. بومهن، آنروز از جمعیت موج می زد و علاوه بر نمایندگان اعزامی مجلس شورایی، گروههای مختلف با نام و بی نام دیگری نیز به این روستای کوچک رو آورده بودند.

روایت یحیی دولت آبادی، عضو گروه اعزامی از سوی مجلس خواندنی است:

«..... نزدیک ظهر است که به بومهن می رسیم. سردار سپه،

واردین را خیلی چرب و نرم می پذیرد، خاصه که مستوفی المالك و مشیرالدوله هم جزو این عده هستند، ناچار صرف می شود و بعد از ناچار سردار سپه نگارنده را در خلوت دیده، اظهار مهربانی بسیار می کند که نگذارم داستان طولانی شود و صورتهای خطرناک پیش آید. بدیهی است امیر اقتدار [محمود انصاری] که پیشنهاد کننده این ترتیب بوده او را باطلدن آگاه کرده است که نگارنده در کار بوده ام. بهر صورت، جمعی از رجال دولت هم با بعضی از نمایندگان و بعضی از صاحب منصبان لرشد تشونی، بتدریج بعنوان پیشواز در بومهن می رسند، جمعیت زیاد می شود. سردار سپه، مستوفی المالك، مشیرالدوله و نگارنده را در اتومبیل خود می نشاند و خود با احترام میهمان هایش رویروی آنها نشسته و دیگران در اتومبیل های خود قرار می گیرند و بطرف طهران روانه می شویم. سردار سپه، از این پیشآمد، بسیار مسرور است و بدان میماند که هیچ واقعه ای روی نداده باشد. در نزدیکی تهران، میرزا جوادخان سعدالدوله که اکنون مسن ترین رجال دولت است و در خانه نشسته، با کسی آمد و شد نمی کند، می رسد. سردار سپه از آمدن سعدالدوله خوشوقت شده، از مستوفی و مشیرالدوله اجازه می خواهد که با احترام سعدالدوله، برود در اتومبیل او، با او صحبت بدارد و تقاضا می کند که اجازه بدهند، او امشب برود به سعد آباد، یعنی منزل بیلاتی خود در شمیران و فردا بتهران و بمجلس بیاید.....»

حیات یحیی، انتشارات جاویدان، تهران

سردار سپه، روز بیست و چهارم فروردینماه، دولت جدید خود را به مجلس معرفی کرد و با اکثریت تام، رأی اعتماد گرفت. در کابینه جدید بجای سلیمان میرزا اسکندری، مستشارالدوله، بجای مزالملك، نظام الدین حکمت و بجای خدایار خان، امیراقتدار [محمود انصاری] وارد دولت شدند.

در مجلس شورای ملی، اکثریت طرفدار سردار سپه بود و يك انقلاب ده نفری به رهبری « آقا سیدحسن اسپه ای قمشه ای » - نام واقعی مدرس - و با حضور ملك الشعراى بهار، حایری زاده، سیدحسن زعیم، حاجی سید اسماعیل عراقی، قوام الدوله، اخگر، کازرونی، آشتیانی و بهبهانی و همچنین يك گروه منفرد، مرکب از مستوفی المالك، مشیرالدوله، سیدحسن تقی زاده، مصدق السلطنه و حسین علا، نقش ایوژیسیون را ایفا می کردند.

گفتنی است که در خردادماه ۱۳۰۲، علمای مذهبی نجف، بیاس قدردانی از خدمات سردار سپه، طی تشریفات ویژه ای و به‌مراه چند نفر از علما، تمثال حضرت علی را به تهران فرستادند. ورود این هدیه به تهران، سبب برگزاری جشن های متعددی گردید که در آن روزها برای مردم تهران که سالهای سال جز چکمه خارجی و جنگ و تخطی و غلا، چیزی ندیده بودند، جالب و تماشایی بود. در همین ایام، جمعی از پارسیان هند، به تهران آمدند تا در وطن دیرین، سرمایه های خود را بکار اندازند. سرانجام کابوسی که انگلستان در انتظارش بود، فرا رسید و توطئه های لندن برای از پا در آوردن سردار سپه در خط تازه ای افتاد.

بریتانیا که پس از پاره پاره شدن عثمانی و پایان کنفرانس سان رمو در ۲۵ آوریل ۱۹۲۰، شامات (سوریه) و لبنان را چون گربه میو میو کن بایا، به فرانسه واگذاشته بود و خودتاطر چموش لگدزن، یعنی مهمترین مناطق استراتژیکی و نفتی لعراق، اردن، کویت و فلسطین را برداشته بود، و اگر، به روایت حسن پرمک در کتاب ایران حلقه مفتوده، ایران را هم در دست داشت، در غیبت روسیه تزاری، وسعت امپراتوریش از مدیترانه تا آن سوی شبه قاره هند، می رفت، نمی توانست مشاهده کند که ایران می تواند چون الگویی مورد تقلید دیگران قرار گیرد.

و واقعیت این بود که کشورهای همسایه ایران، اینک چنین الگویی را یافته بودند و لندن که نه با توطئه های در خور رجال قاجار، نه با شورش های محلی و تهدیدهای مطبوعاتی ونه با بکار انداختن شاهزادگان قاجاری، نتوانسته بود، مانع حرکت های تند و بی پروا و سازندگیهای روز افزون سردار سپه شود، می کوشید بهر طریق که شده، این چرخ را از حرکت باز دارد.

بریتانیا، با دو مشکل مهم روبرو بود. یکی از دست دادن همه پایگاههای خود - بجز شرکت نفت ایران و انگلیس - در ایران و دیگری تأثیر روند پیشرفت های ایران بر فلمرو استعماریش که در حقیقت از مورد نخست هم با اهمیت تر بود.

در سازندگی ایران جدید، همه حضور داشتند، بجز انگلستان

و انگلیسی ها. از همه جا و برای هر کاری از چکسلواکی گرفته ، تا فرانسه و آلمان و امریکا، کارشناسانی به استخدام دولت ایران در می آمدند و از ساحل نشینان تایمز دمویتی بعمل نمی آمد. از نوکران قدیمی هم که پیش از یک قرن ، حافظ منافع آنها در همه شئون مملکت بودند، دیگر کاری ساخته نبود. صولت جیره بگیران موقوفه اود نیز در حال شکستن بود و تنها مهره هایی که اینک هنوز در اختیارشان بود، سران بختیاری بودند و عالیجناب شیخ خزعل، سردار اقدس ا که خوزستان را در قباله اقتدار خود می دانست.

باز شدن پای امریکایی ها در ایران، چه از طریق مستشاران مالی و چه از رهگذر قرار داد نفتی با استاندارد اوپل امریکا، لندن را سراسیمه ساخت و سال ۱۲۰۲ را به سالی لبریز از توطئه های انگلستان علیه سردار سپه ، تبدیل کرد.

در دهه دوم قرن بیستم ، سفاخانه ای در تهران معجزه آفرید و شیخ خزعل در خوزستان معجزات دیگری! حکایت هایی که شنیدن دارد. اما پیش از پرداختن به این معجزات انگلیسی از معجزه های سازندگی سردار سپه باید گفت:

- وزارت پست و تلگراف با تجهیزات جدید گسترش یافت.
- اداره طرق و شوارع و اداره فلاحت و تجارت و صناعت در وزارت فوائد عامه تشکیل شد و جاده سازی با سرعتی باور نکردنی آغاز گردید.

- عهدنامه بازرگانی ایران و روسیه به تصویب رسید.
- القاب و عنوان های قاجاری نظیر دوله و سلطنه و نظایر آن که فریاد زن تبعیض و نشان دهنده اختلاف طبقاتی بود از میان رفت و هرکس صاحب نام خانوادگی شد.

- خدمت نظام وظیفه عمومی، علیرغم مخالفت شدید دکانداران دین وارد مرحله اجرایی گردید.

- وزارت فرهنگ جای وزارت معارف را گرفت و ساختمان مسعودیه که در گذشته به ظل السلطان تعلق داشت، از سوی سردار سپه به وزارت فرهنگ اهدا شد.

- شیر و خورشید سرخ که سال پیش طرح ریزی شده بود،

- تعدادی اتومبیل، تانک، زره پوش، توپا و پنج فروند هواپیما که برای ارتش خریداری شده بود، به ایران رسید.

- بندرهای دریای مازندران و خلیج فارس نیز شاهد ورود کشتی های جدیدی شدند که دولت سردار سپه سفارش داده بود.

حالا دیگر کارمندان دولت می توانستند، بجای « کاه » و « آجر»، حقوق دریافت دارند. روایت ابراهیم صفایی را در کتاب کودتای ۱۲۹۹ و آثار آن، مرور می کنیم:

«...سردار سپه در دوران ریاست وزرایی با ابتکار و قدرت و مراقبتی که نظیر آن دیده نشده است، بکار وزارتخانه ها و سازمانهای دولتی سر و سامان داد و برای تنظیم بودجه متعادل و وصول مالیات ها، تدابیر تازه بکار بست. او بی اطلاع قبل، شخصاً به وزارتخانه ها سرکشی می کرد و مراقبت شدید در نظم امور وزارتخانه ها بعمل می آورد تا وظایف قانونی خود را بخوبی انجام دهند و برای پیشرفت این هدف، اصل تشویق و تنبیه را درباره خدمتگذاران و خطاکاران، رعایت می نمود. از اینرو، در کلیه وزارتخانه ها، یک جهش و جنبش اصلاحی محسوس شد. حقوق کارمندان دولت که در زمان نخست وزیری قوام السلطنه، ماهها عقب می افتاد و در زمان نخست وزیری مشیرالدوله، به حواله های کاه و آجر تبدیل شده بود، با وصول مالیات ها مرتب پرداخت می شد و همان نظم و دقتی که از دو سال پیش در پرداخت حقوق ارتشیان پدید آمده بود، نسبت به پرداخت حقوق دیگر کارکنان دولت نیز بتدریج معمول گردید.....»

ابراهیم صفایی. کودتای ۱۲۹۹ و آثار آن. چاپ انست. تهران

در کنار این خدمات که انجام هر یک در مقایسه با سه سال پیش از آن در ردیف معجزه قرار داشت، ناگهان در تهران شایع شد که سقاخانه حاج شیخ هادی معجزه کرده و کوری را شفا داده است. تقدیر این بود که پس از پیامبران، با یک پرش از روی اسامان و معصومین و اسام زاده ها، میراث معجزه به سقاخانه ای برسد که بطور تصادفی! نزدیکترین سقاخانه به سفارت انگلستان هم بود. شایعه معجزه سقاخانه حاج شیخ هادی در شهری که از همت

دولتمردان تجری، بیماری تراخم ۱ نوعی بیماری چشم که در دوره پهلوی ها ریشه کن شد ۱، درصد قابل توجهی از اهالی پایتخت و دیگر نقاط مملکت را در آستانه نابینایی قرار داده بود، شایعه ای نبود که مردم ۱ بی تفاوت از کنارش بگذرند. شایعه زبان به زبان می گشت و سیل جمعیت از نقاط مختلف شهر و شهرهای اطراف بامید شفا گرفتن و بسیاری هم به شوق تماشا، راهی دیدار سقاخانه می شدند.

امروز، با اسناد ومدارکی که فاش شده، نقش آفرین اصلی این معجزه، شناخته گردیده است. آخوندی موسوم به خالصی زاده که در يك مانور انگلیسی به اتهام ضدیت با نیروهای بریتانیای کبیر از عراق در معیت تنی چند از دیگر روحانیون اخراج شد و در ورود به ایران مورد استقبال مقامات ایرانی قرار گرفت .

خالصی زاده، پیش از معجزه بخشیدن به سقاخانه، در روز سیلی خوردن مدرس از دکترا احیاء السلطنه نیز، راهی مسجد شد و چون درهای مسجد را بسته دید، عبایش را در خیابان پهن کرد و به نماز ایستاد تا مردم را بشوراند. کاری که در انجامش توفیق یافت. بار دیگر بر سر مسأله نان، با همکاری میرزا سید محمد امام جمعه، شورش پیا پیا کرد که بهنگام حضور سردار سپه در مجلس شورایی بود. سردار از مجلس بیرون آمد و به نظامیان دستور داد با تیراندازی هوایی جمعیت را متفرق سازند. مجلس با سردار موافق بود. از حادثه مجروحی بجای ماند که طرفداران خالصی زاده، دور از چشم مأموران نظامی آن قدر او را در کوچه پس کوچه های تهران گرداندند، تا مرد!

و اینک نوبت معجزه سقاخانه بود. کار شمع روشن کردن در سقاخانه بجایی رسیده بود که شمع سازان از پس تقاضا ها بر نمی آمدند.

روایت سید مهدی فرخ، معتصم السلطنه را مرور می کنیم:

«.....مردم تهران، شب خوابیدند و صبح از خواب بیدار شدند و شنیدند که ناگهان در شهر شایع شده است، سقاخانه

آشپخ هادی معجزه کرده و کوری را شفا داده است..... کار ازدحام
 رفته رفته بالا گرفت و شب و روز مردم چند پشته در حوالی خیابان
 آشپخ هادی به نیت می ایستادند، و مهم تر و عجیب تر این که در
 همان لحظات، چنان آن محل را چراغانی کرده و بساط چایی راه
 انداخته بودند که آدمی بی اختیار به گمان می افتاد که نکند رنود
 قبلاً مقدمات کار را دیده و وسایل را آماده کرده بودند و عجیب تر
 این که اصلاً معلوم نبود، چه کسی پول اینهمه چایی و چراغانی را می
 دهد و منظورش از این هیاهو چیست؟ و راستی هم آن دست غیبی،
 محسوس نبود، اما معجزاتش محسوس بود، و آدمی می توانست
 تصور بکند که هر کس یا هر سیاستی این بساط را راه انداخته، نی
 الوداع در کار خودش استاد بوده و حالا دارد از شمه نقشه هایش
 لذت می برد..... بهر حال چند روز دیگر هم گذشت و ناگهان بار
 دیگر در شهر شایع شد که یک نفر بهایی در ستاخانه سم ریخته و
 می خواسته سلمین و مؤمنین را بکشد. دیگر کار بدتر شده بود.....
 اما هنوز ماجرای بهایی گری و سم ریختن آنان در ستاخانه اوج
 نگرفته بود که ناگهان طعمه دیگری در مقابل ستاخانه بدام افتاد.
 طعمه ای که انگار همه این بساط ها را بخاطر بودن او چیده بودند،
 و اما این طعمه کی بود؟ بله!، درست بازار معجزات ستاخانه
 آشپخ هادی گرم تر از گرم بود که ناگهان بزرگترین و مهیب ترین
 معجزات این ستاخانه در مقابل چشمان بهت زده هزاران نفر از مردم
 هاسی تهران بوقوع پیوست. و، آن معجزه ناپهنگام، قتل ماژور ایمیری
 بود.

ماژور ایمیری، گویا یکی از نوپسندگان خوب مجله جغرافیایی
 ملی آمریکا نیز بود. این مرد، وقتی مأمور تهران شد، بنا به تقاضای
 مجله مزبور تصمیم گرفته بود که از آثار تاریخی و مراسم مذهبی
 ایرانیان گاه بگاه عکسهایی تهیه کرده و برای مجله بفرستد. و
 درست هنگامی که هیاهوی معجزات ستاخانه آشپخ هادی در اوج
 بود، سرو کله یک نفر از اتباع آمریکایی که کارمند نفت جنوب بود،
 در قونسولگری آمریکا در تهران پیدا می شود. اسم این مرد بالوین
 سیور بود و ظاهراً او از طرف مقامات کمپانی نفت جنوب بدلالی که
 هنوز هم روشن نیست، محکوم شده بود و طبق رسوم زمان سؤ
 بایست، دوران محکومیت خویش را در قونسولگری آمریکا، می
 گذرانید. و بدین ترتیب، چیزی نمی گذرد که بین ماژور ایمیری و
 این محکوم مرموز آشنایی و بعد دوستی ایجاد می گردد. و این
 دوستی بجایی می رسد که آن روز شوم، آنها تصمیم می گیرند از
 مراسم ستاخانه آشپخ هادی عکسبرداری کنند.....»
 خاطرات سیاسی فرخ. انتشارات جاویدان. تهران

ایمبری و سیمور، با مشاهده انبوه جمعیت و عدم امکان حرکت بسوی ستاخانه یا درشکه، از آن پیاده می شوند و دورین وسه پایه در دست، بسوی ستاخانه می روند. بمحض آنکه ایمبری سه پایه را بزمین گذاشته و دورین را روی آن می گذارد، با اعتراض جمعیت روبرو می شود که شما حق ندارید از زنان مسلمان مکسبرداری کنید. ایمبری به نقطه دیگری می رود و باز با اعتراض روبرو می شود. حالا دیگر به حد کافی، توجه همه به « موزردها » جلب شده است و درست در جابجایی سومین، و در گفتگوی ایمبری با مردم ناگهان، موتور سواری از راه می رسد و فریاد می کشد: اینها، همان بهایی هایی هستند که آب ستاخانه را مسموم کرده اند. صدای دیگری تردید را از میان می برد: چرا معطلید، یاالله، بزنید بابی های ضد اسلام را...»

جمعی با چوبدستی و چماق و گروهی با سنک، بسوی ایمبری حمله ور می شوند. ایمبری و سیمور سراسیمه بسوی درشکه دویده و سوار می شوند، اما جمعیت خشمگین درشکه چی را بقتل می رساند. سرباز جوانی، هدایت درشکه را بدست می گیرد اما او نیز مجروح و خونین از درشکه پایین کشیده می شود. هدف، در ایمبری خلاصه می شود و سیمور اگر چه مجروح است اما جراحت ها چندان عمیق نیست. یکی دوساعت بعد، ایمبری و سیمور به بیمارستان شهربانی منقل می شوند. ایمبری لحظه ای چشم باز می کند و همسرش را برای آخرین بار می بیند، اما جمعیت خروشان به بیمارستان می رسد و روی تخت بیمارستان کنسول امریکا را بقتل می رسانند. سیمور، با آن که بشدت مجروح شده است، اما از حادثه جان سالم بدر می برد. خبر کشته شدن ایمبری، متوان بزرگ روزنامه های جهان گردید. سردار سپه بی درنگ حکومت نظامی اعلام داشت و سرتیپ مرتضی یزدان پناه، فرماندار نظامی شد. سفارتخانه ها، از بروز این حادثه اعلام تنفر کردند. دولت با امکاناتی که داشت، به تحقیق برخاست. و سرنخ ماجراها را در شرکت نفت ایران وانگلیس بدست آورد. بزرودی موتور سوار روز حادثه نیز شناخته شد: آقای مصطفی فاتح، از مدیران ایرانی شرکت نفت ایران

وانگلیس و بعدها نویسنده کتاب پنجاه سال نفت ایران.

چند روز پس از معجزات ستاخانه، نمایندگان کمپانی های نفتی امریکایی که برای عقد قرار داد به ایران آمده بودند، یکی پس از دیگری تهران را ترك گفتند و معجزه ستاخانه پایان رسید.

در زمان این حادثه، دولت سردار سپه مشغول مذاکراتی دربارہ ایجاد راه آهن با کمپانی یولن امریکا و گفتگوهای دیگری دربارہ شرایط قرار داد نفت شمال با کمپانی سینکلر بود.

برای آن که، آشنایی بیشتری با ویژگیهای سردار بدست آوریم، بار دیگر پای سخنان معتصم السلطنه فرخ، می نشینیم:

.....پس از قتل قونسول امریکا در تهران، مرحوم فروغی، وزیر مالیه وقت از طرف رئیس دولت مأمور شد که با سفیر امریکا در این باره گفتگو کرده و مرتب تأثر و تأسف دولت را از واقعه فوق به سفیر امریکا ابلاغ نماید. فروغی، پس از مدتی مذاکره با سفیر امریکا، به او قول داد که دولت هر چه زودتر مسببین واقعه فوق را به کیفر خواهد رسانید و از طرفی قرار بر این شد که دولت ایران علاوه بر پرداخت شصت هزار دلار بابت خونیهها به همسر مقتول یکصد هزار دلار نیز بابت هزینه يك فروند کشتی جنگی امریکا، برای حمل جنازه مقتول به دولت امریکا بپردازد..... دولت امریکا پیشنهاد کرد که بهتر است، دولت ایران، آن یکصد هزار دلار را در یکی از بانکهای خارجی گذاشته و از محل سود آن، هر ساله سه نفر از دانشجویان ایرانی را برای تحصیل به امریکا اعزام نماید. این پیشنهاد اگر چه بظاهر پیشنهادی سودمند بود، ولی سردار سپه آن را نپذیرفت..... گلته بود.

- این چه جور نیکی است؟ می خواهند ملت ایران نسل اندر نسل تاوان این جنایت را بدهد؟ می خواهند هر موقع که متقاضی شد این معاهده شوم را به رخ مردم بکشند؟ آن هم مردمی که اگر هیچ چیز نداشته باشند، لا اقل احد اقل مهمان دوستی شان ضرب المثل است.....».

خاطرات سیاسی فرخ. انتشارات جاویدان. تهران

با کشته شدن، کنسول امریکا، ستاخانه حاج شیخ هادی هم از کرامت و معجزه باز ایستاد، اما معجزه سازان انگلیسی، دست کم در این مرحله، با پا پس کشیدن امریکایی ها، گمان بردند،

جایی برای خود در ایران باز کرده اند. اما، با آغاز نیمه دوم سال ۱۳۰۲، این خواب و خیال هم به کابوس و کابوسی وحشتناک برای لندن، تبدیل شد. سردار سپه در اندیشه پایان دادن به ماجرای خزعل و باز گرداندن قدرت حکومت مرکزی به خوزستان بود. کاری که چندان آسان نمی نمود. خزعل خوزستان را از آن خود می دانست. یک دیپلمات انگلیسی که از تهران به لندن باز می گشت، در یادداشتی نوشته بود:

«... هیچ چیز شگفتی آور تر از این نبود... که وقتی وارد مرستان (خوزستان) یا یکی از بندرهای ایرانی خلیج فارس شدم، دیدم که هیچ قدرت خارجی، بجز بریتانیای کبیر (بهر دلیلی که باشد) وجود ندارد. ایرانیان ساکن کرانه های خلیج (فارس) بطور عموم عربند (۱) و از نژاد ایرانی نیستند و رهبران قبیله های آنها، خان ها، در چشم این مردم از اهمیت بیشتری در مقایسه با حکومت دور از دسترس شاه، برخوردارند. اگر بتوانند، بزبان خارجی صحبت کنند، آن زبان انگلیسی است. اگر خرید و فروش کنند، بیشتر از روپیه هندی استفاده می کنند تا تومان. سایر قدرت ها را بنام می شناسند... هند به آنها نزدیکتر از تهران است و به مأموران ادراوات کنسولی بریتانیا، بچشم دوست می نگرند...»
ویکتور مالت، یادداشت ۶ دسامبر ۱۹۳۲ - پایگانی وزارت امور خارجه انگلستان . شماره ۱۰۱۲۸ - ۲۷۱ اف - او

شیخ خزعل، پسر شیخ جابر که از سوی شاهان قاجار لقب سردار اقدس و متصب امیر تومانی (سرلشکری) داشت از سوی دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان هم، به افتخار! دریافت لقب «سر» و نشان های عالی کی.سی.آی.او و همچنین جی.سی.اس.آی.آی. نایل شده بود.

شیخ سر خزعل که با کشتن برادرش مزعل، همسر او را نیز تصاحب کرده بود، خود را مالک عربستان ایران (خوزستان) می دانست و هر روز بیش از روز پیش به زیر چتر انگلستان کشیده می شد. هر ساله، مبلغی پول بعنوان مالیات و مبلغ بیشتری بعنوان هدیه و پیشکش به پادشاهان قاجار، صدر اعظم و وزرا پرداخت می کرد و در مقابل، مقدرات خوزستان در دستش بود. با بروی کار آمدن

مظفرالدینشاه و تضعیف تدریجی حکومت مرکزی، شیخ خزعل نیز همانند سایر سران عشایر، از پرداخت همان مختصر مالیات سرپاز زد و در برنامه از پیش تنظیم شده انگلستان برای مسلح کردن گردنکشان و جدلیشان از حکومت مرکزی شرکت جست.

آغاز استخراج نفت در خوزستان، شیخ را تا آنجا شروتمند ساخت که نه تنها صاحب دسته موزیک نظامی بلکه دارای نیروی مسلح نیز شد و اندک اندک خود را در ردیف امیران نیمه مستقل خلیج فارس، نظیر شیخ کویت، دانست.

انگلیسی ها، هم به منظور حفاظت از لوله های نفتی و هم تأمین نیازمندیهای نخستین، کمپانی نفت جنوب، نیاز به عاملان بومی داشتند و سران بختیاری و شیخ خزعل، صادق ترین نوکرانی بودند که در خدمت آنها درآمدند.

در کتاب خاطرات سرپرسی لورن، وزیر مختار انگلیس در ایران، چنین می خوانیم:

«...در ایران، مانند هر جای دیگر، بریتانیا، تمهیدات متفادای را پذیرفته بود و نمی توانست از عهده آنها، برآید... قول داده بود که از شیخ محمره (خرمشهر) در برابر دخالت دولت مرکزی جانبداری کند. مادمی که دولت مرکزی ایران ضعیف بود، بریتانیا می توانست از این مشکل طفره رود. اما با ظهور رضاخان بعنوان یک دیکتاتور، این مشکل فلتی تر گردید، چرا که رضاخان مصمم بود که خوانین نیمه مستقل جنوب غربی ایران را زیر سلطه خود در آورد و شیخ محمره (شیخ خزعل) نیرومندترین این خوانین بود. شیخ خزعل یا شیخ محمره (خرمشهر) از خوانین استان بارور عربستان (خوزستان) بود. خوزستان یک منطقه عربی (!!!) است که در مرزهای (جنوبی) ایران در بالای خلیج فارس قرار دارد و بندر مهم آن محمره (که امروز خرمشهر نامیده می شود) در داخل خاک ایران و کنار رودخانه کارون قرار گرفته است. در شمال غربی محمره و در عرض شط العرب، بندر بصره قرار دارد. ارتباط خوزستان با عراق و هند کاملاً آسانتر و سریعتر از ارتباط با تهران است که با خرمشهر فاصله زیادی دارد... قدرت و استقلال عمل شیخ خزعل در اوایل سده بیستم افزایش بسیار یافت که ناشی از سه عامل زیر بود: نخست این که حکومت مرکزی که فاقد یک

ارتش نیرومند بود، گرفتار قیام مشروطیت بود و در وضعی قرار نداشت که به جنوب غربی کشور توجهی داشته باشد. دوم، چون امنیت و تجارت هند نیازمند آرامش در خلیج فارس و مرستان (خوزستان) بود، لذا همکاری شیخ برای انگلستان ضرورت داشت، و بالاخره تولت انگلستان و شرکت نفت [ایران و انگلیس] در صورتی می توانستند از میدانهای نفتی تازه کشف شده بهره برداری کنند که حقوق احداث راه برای نصب لوله ها و اجازه تأسیس یک پالایشگاه در آبادان را بدست آورند. چون شیخ خزعل، طبق فرمان شاه، مالک این زمین ها بود، از این رو انگلیسی ها، ناگزیر بودند، دست به دامن شیخ خزعل شوند.....»

سرپرستی لورن، شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان. ترجمه محمد رفیعی مهر آبادی. انتشارات فلسفه، چاپ تهران، ۱۳۶۲

کودتای ۱۲۹۹، ایجاد ارتش نوبنیاد و سپس از نفس انداختن یاغیان و گردنکشان محلی و پیروزی های پیاپی نیروهای دولتی، شیخ خزعل را، نگران شتری می کرد که عنقریب کنار قلمرو او نیز می خوابید، از این سو، سردار سپه نیز که می کوشید همه مشکلات ملی را با دست ایرانی و بودجه ایرانی حل و فصل کند، دلیلی نمی دید که مالیات ها وصول نشود. همه آن کارهایی که در آن مدت کوتاه شده بود از محل وصول همین مالیات ها و صرفه جویی ها، صورت گرفته بود. دکتر میلیسپو، آمریکایی، رئیس کل مالیه که می کوشید به اوضاع مالی ایران سرو صورتی بدهد، پیشکار دارایی خوزستان را برای وصول مالیات عقب افتاده شیخ سر خزعل که سر به بیش از نیم میلیون تومان می زد، زیر فشار قرار داد. منضم السلطان، پیشکار دارایی جز آن که در دربار شیخ به عجز و لابه و خواهش و التماس متوسل شود و پاسخی هم نگیرد، کار دیگری از دستش بر نمی آمد. ناگزیر دکتر میلیسپو، تلگرافی بامضای خود برای خزعل فرستاد.

شیخ که بدون اجازه بریتانیا، دست بکاری نمی زد، پاسخ تندى برای میلیسپو فرستاد و بصراحت نوشت که: «من، شما را برسمیت نمی شناسم!»، میلیسپو، به سردار سپه متوسل شد. پاسخی که برای سردار رسید، نا مساعد بود.

خزعل برای این که پیشدستی کرده باشد، زیر نظر ای. جی

پیل کنسول انگلستان در اهواز، از يك سو باتفاق سران بختیاری به تشکیل « کمیته قیام سعادت » پرداخت و از سوی دیگر، ضمن اعزام نمایندگانی به اروپا برای دیدار احمد شاه، تماس هایی را نیز با محمدحسن میرزا ولیعهد و سیدحسن مدرس و دیگر مخالفان سردار سپه برقرار کرد. حامی و پشتیبان و همچنین تأمین کننده هزینه ها، دولت فخریه انگلستان بود. خزعل توفیق یافت سرهنگ رضا تلی خان، رئیس پادگان خوزستان را با پول فریب داده و در مدت کوتاهی يك ارتش چند هزارنفری برای مقابله با سردار سپه و نیروهای ارتشی بسیج کند.

پس از فاجعه دره شلیل که سردار فاتح بختیاری ۱ پدر دکتر شامپور بختیار ۱، آفریننده آن بود، بختیاری ها از وحشت سردار سپه و نیروهای ارتشی به روایت دست اول سرپرسی لورن « يك نیروی سوارنظام سه هزارنفری برای حفظ موجودیت خود » بوجود آورده بودند. نیرویی که در خدمت کمیته قیام سعادت بود. سردار سپه با متانت و آرامش و بموجب طرحی که در ستاد نظامی خود بررسی کرده بود، بتدریج با تقویت نیروهای نظامی و انتقال بی سروصدای آنها، به مواضع استراتژیکی، می کوشید که بدون جلب توجه چندانی، قلمرو شیخ خزعل را در محاصره قرار دهد.

سردار سپه و رئیس الوزرای ایران، از سفری به لرستان باز گشته بود، که وزیر پست و تلگراف این تلگرام شیخ خزعل را که توسط سفارت « دولت علیه اسلامی ترکیه » بعنوان رئیس مجلس شورایی مخابره شده بود، بدستش داد:

«.....توسط سفارت علیه اسلامی ترکیه در طهران دامت شوکت

بریاست مجلس شورایی شیدالله ارکانه در تهران
ستکاری و تجاوز و خونریزی و قتل عام بر مسلمین از طرف
مردی بنام رضاخان فرمانده قوای ایران (سردار سپه) و فشار او بر
محدود کردن آزادی و خفه کردن آزادیخواهان از ابراز نطق و بیان ،
در طول مدت ۴۰ ماه و حرص و طمع نامحدود او و جفا و جور و
دست خرازی او بر بزرگان از رجال دولت، تخطی و تجاوز او از
حدود و آداب مرسومه و سپس بلند پروازی و دست اندازی او

بمقام شامخ سلطنت و مطامع نهفته او در استیلاء بر سلطه مطلقه و مفاسد ناشییه از این اعمال و این نیات که امنیت را متزلزل و ایجاد تلق و اضطراب در سراسر مملکت نموده و همچنین تجاوز او بر قانون اساسی مقدس که موجب تلاشی و پراکندگی رشته وحدت مسلمین و جامعه اسلامیه ایرانی خواهد گردید، ما طرفداران حکومت مشروطه و فداییان قانون و حریت و حافظین حریم حرمت اسلامیه و مولخولهان آزادی نطق و بیان و قلم، حزبی را بنام حزب سعادت تأسیس نمودیم که بر اساس نهضت مبارکه اسلامیه و حمایت دین مقدس و خبانت مذهب جمعروی و تأمین حریت فرد و استقرار امن و احترام قانون اساسی و اطاعت رئیس دولت شرعی اعلیحضرت احمد شاه، استوار گردیده، ما این مطالب حقه را بوسیله سفارت دولت علیه اسلامیه ترکیه، به رئیس مجلس شورای ملی تقدیم می نماییم و تأکید می کنیم که ما از خادمین صمیمی وطن هستیم و مرام و هدف ما، بر احدی پوشیده و مستور نیست.

ما منکر خدمات حقیقی کسی نیستیم و دلیل بر صدق این دعوی لین است که ما از افروض شخصی و مطامع ذاتی گذشتیم و چشم پوشی کردیم، از مجلس شورا اطاعت کردیم، از آغاز ظهور انقلاب پهلوی در برابر امر واقع تسلیم شدیم و آن انقلاب را کمک و تقویت نمودیم. چون لین قیام و انقلاب را برای اصلاح امور و حلظ دستور و استقلال کشور می دانستیم، اما، نه انقلابی که مخالف قانون و خروج بر سلطنت شرعی و نقض سوگند مقدس سرپازی در اطاعت پادشاه و قوانین موضوعه باشد و بنا بر لین ما آمده ایم که برای ترقی و تعالی ایران و سعادت ملت یکبار دیگر فداکاری کنیم. ما آمده ایم که در راه سعادت مملکت و محدود کردن مطامع شخصی که در دماغ بعضی جا گیر شده و نگاهداری حق و آزادی بلاد، از مکنونات لین مرد که آثار آن هویدا است فداکاری کنیم و جلوگیری نماییم.

ما تمام مشکلات را تحمل کردیم و هیچ سرپیچی از اوامر حکومت مرکزی نداریم و از یدل مال و جان و دلرو بندلر خود در راه سعادت کشور و خدمت به شاه دریغ و مضایقه نمی کنیم، ولی خوشبختانه یا بدبختانه نمیدانیم که کجا می رویم و ماقبت لین اوضاع چه خواهد شد. ما از يك سال باینطرف با دلایل روشن و حقایق ثابت، به سوء نیت لین مرد و همدستان او و محارم او آگاه شدیم، نیات او و مطامع او و هدف واقعی او را می خوانیم، مقصد و مرام اصلی و اساسی او استیلاء بر لوضاع و دست انداختن روی ثروت عمومی و پامال کردن تحت و تاج چندین قرن و اعلان (اعلام) دیکتاتوری و حکومت مطلقه فردی و بالاخره اضحلال لوای اسلام و

برانداختن اصول و قوانین مشروطیت است و پس، یعنی خفه کردن آزادی و مساوات و عدالت، بر ما ثابت شده است که شخص سردار رضاخان دشمن اسلام و غاصب حکومت و متجاوز به حقوق ملت است و کسی است که بر شخص پادشاه شوریده و یاقیگری پیش گرفته و ما برای دفع و رفع این بلا میرویم، از هیچگونه فداکاری از مال و جان دریغ نخواهیم نمود. ما هستی و داریبی خود و جان و ارواح خود را در راه خدا و ائمه اطهار و حفظ دین و قانون نثار خواهیم کرد. خدا و پیغمبر و ائمه ابرار صلوه الله علیهم و آنا و مولای ما شاهنشاه الشاه احمد تاجار لرواحنا فداه، این فداکاری ما را بنظر عنایت قبول خواهند کرد.

ما از نواب مجلس شورا در این راه کمک می طلبیم که برای نجات مملکت و خلاص از استبداد این مرد غاصب، پشتیبان و حامی ما باشند. خزعل.....

یادداشت‌های رضا شاه، تألیف علی بصری عراقی به زبان عربی ترجمه فارسی، مصدحسین استخر، چاپ مطبوعات، ۱۳۲۵، تهران

همین جا، اشاره کردنی است که، پس از گذشت ۶۷ سال از مخابره این تلگرام، کسانی که امروز همین بهتان‌ها را بزبان و قلم می آورند، دست کم باید بپذیرند که پیش از آنها، شیخ خزعل و شیخ خزعل‌ها، مبتکر این نوع وطنپرستی بوده‌اند و پژوهش‌های استادانه و دانشگاهی آنها، در حقیقت جز، تکرار ملال انگیز اتهامات شیخ سر خزعل دست‌تشانده بریتانیای کبیر نیست.

بهر تقدیر، حتی پیش از آن که سردار از مخابره چنین تلگرامی آگاه شود، چند بار از سفارت انگلستان، تلفنی ساعت ورود نخست‌وزیر را پرسیده بودند، تا سرپرسی لورن بتواند ملاقاتی با نخست‌وزیر داشته باشد.

لورن که در بازگشت از سفری به لندن، هم در پاریس با احمد شاه دیدار داشت و هم در بغداد با مهمترین ستاد نظامی بریتانیا در خلیج فارس به گفتگو نشسته بود و در ضمن نمک‌گیر مذاکراتی درمیهمانی خزعل در خوزستان نیز بود، به دیدار سردار می‌آمد تا ضمن « ابراز تأسف از مخابره تلگرام خزعل » و این که سرداریتین داشته باشد « حقیقت عکس آن چیزی است که در تلگرام آمده است »، نخست‌وزیر ایران را از نیروهای بختیاری و خزعل

بترسانند. و چون او را خونسرد دید که از مواضعش پا، پس نمی کشید، پای « مصالح انگلستان و احتمال به مخاطره افتادن لوله های نفت را در يك نبرد احتمالی » به میان کشید و سرانجام سخن آخر را گفت که « انگلستان نمی تواند، در چنین حالتی بی تفاوت بماند ».

در مردادماه ۱۲۰۲، سردار سپه به نیروهای فارس و اصفهان دستور داد که بسوی خوزستان حرکت کنند. نیروهای لرستان پیش از آن دستور حرکت را دریافت داشته بودند. تابستان در آخرین روزهای خود بود که سردار سپه، بخشنامه ای برای فرماندهان ارتش فرستاد و خود راهی جنوب شد. در بخشنامه محرمانه اش، سردار نوشت :

«...هر قدر خواستم با نصیحت، خزعل را متنبه نمایم، فاعل ماند، لذا به کلیه تشون امر می دهم که تمام قوای مادی و معنوی خود را برای معدوم ساختن آخرین سدی که در مقابل نمو و ترقی تشون و بالنتیجه تعالی و عظمت مملکت عرض اندام نموده است، حاضر و مهیا سازند.....»

بایگانی تاریخی ارتش شامشاهی ایران

گفتنی است که سردار سپه، علیرغم تلگرام تند خزعل و توطئه های اقلیت مجلس به رهبری مدرس، مدت چهارماه سکوت پیشه کرد و واکنش تندی در برابر او نشان نداد.

در این مدت، سیاست بریتانیا، بر ایجاد فرصت لازم و کفایتی برای بسیج بیشتر نیروهای مسلح کمیته قیام سعادت، قرار گرفته بود. احمد شاه جز نگرانی درباره سرتوشتش، دلهره دیگری نداشت و زیاد گوش به تحریکات و پیشنهادهای خزعل و مدرس نمی داد، اما محمدحسن میرزا ولیعهد، بهمراه مدرس و گروه اقلیت و تنی چند از نمایندگان منفرد، نظیر مصدق السلطنه (دکتر محمد مصدق) و حتی مؤتمن الملک پیرتیا، رئیس مجلس، بطور عملی در راه خزعل گام بر می داشتند.

باز تنبی به دل اسناد می زنیم:

«.... قیام ما (قیام سعادت) در خوزستان با شیخ خزعل، بدستور قنصل انگلیس در اهواز بوده و حتی مینوت تلگرافاتی

بمركز مخابره می کردیم یا بدستور و سلیقه او انشاء شده بود و یا باطلاع و اشاره او بوده است. قنصل انگلیس متیم اهواز ای. جی. پی. پیل ۱، وعده همه نوع کمک مادی و مهمات، حتی توپ و اسلحه کافی می داد. پس از آلودگی بختیاری ها به قیام و مخابره تلگرافاتی که مطلوب او بود برای متحد ساختن و پیوند دادن ما با شیخ خزعل، يك مرتبه با هولپینا به مال امیر ا دبیز آ آمده، بر ما وارد شد و ما را تحریض و تحریک می کرد که باید بختیاری ها هم در قیام شیخ خزعل بر علیه سردار سپه شرکت و کمک نمایند و قول صریح داد که ما هم هر اندلزه پول و مهمات لازم باشد، خواهیم رساند. بختیاری ها باید مده خودشان را به خوزستان ببرند. پس از این ملاقات و برگزار شدن پذیرایی قنصل، با کمک مرتضی قلیخان پسر صمصام السلطنه، غده ای سوار بختیاری برداشته، از همان سال اسیر عازم اهواز شدیم. چکی هم بعنوان مخارج مقدماتی مبلغ هفده هزار تومان، قنصل انگلیس داده بود. پس از ورود به اهواز و ملاقات با شیخ، تلگراف مطلوب قنصل برای تهران بدستور او مخابره شد. گویا در اهواز هم قنصل انگلیس باز میلیتی بعنوان اعتبار برای مخارج مقدماتی، چک داده بود.....»

از اعترافات اسیر مجاهد بختیاری از سران قیام به یکی از دوستانش

صفحات ۱۵۶ - ۱۵۷ و ۱۵۸. تاریخ بیست ساله ایران حسین مکی. چاپ ۱۳۵۷. تهران

مخبر السلطنه هدایت، در خاطرات و خطرات، از تلاش مصدق السلطنه برای آشتی دادن، محمدحسن میرزا ولیعهد و سردار سپه، پس از رویدادهای دوم فروردینماه و عزیمت سردار به بومهن یاد کرده و می نویسد:

«... پس از وقایع دوم حمل (فروردین) تصور می رفت که سکوتی در افکار رخنه کرده باشد، فکر ترمیم ماجرا به سر و کلا می آید. کنکاش می کنند، در نتیجه مصدق السلطنه مأمور شد، در این زمینه با ولیعهد، صحبت کند، پس از گله گذاریها، قرار می شود، مصدق سردار را با ولیعهد ملاقات بدهد، شب دیگر موعد این ملاقات بود. ملاقات صورت می گیرد. پس از خدمات مصدق اجازه خواسته ولیعهد و سردار را تنها می گذارد که هر چه می خواهد دل تنگشان بگویند و بشتوند. پس از این ملاقات مدتی به مسامت می گذرد. حتی فکر بازگشت شاه محتمل الاجرا می نماید. شنیده شد

احمد شاه قصد آمدن می کند و منصرف می شود. در خارجه چه پیش آمد کرده است و چه تکلیفی باو شده است غذا می داند.....»
خطرات و خطرات. مخیرالسلطنه هدایت. کتابفروشی زوار، تهران

ابراهیم صفایی، در کتاب کودتای ۱۲۹۹، می نویسد:

«...لو اشیح خزعل [بوسیله رئیس التجار نماینده خود در تهران و نیز به وسیله توأم الدوله صدری، نماینده اقلیت] که وکیل خوزستان بود) با محمد حسن میرزا ولیعهد و سید حسن مدرس، لیدر اقلیت تماس گرفت و برای قیام برضد سردار سپه نظریه و حمایت آنان را خواست و کسانی بین تهران و محمره در رفت و آمد بودند. نتیجه این رفت و آمدها، موافقت محمدحسن میرزا و مدرس بود. مدرس در یکی از نامه های خود به خزعل نوشت: «شما باید سعی کنید، شاه را به محمره [خرمشهر] وارد کنید و اگر نخواست برگردد و یا نتوانست مراجعت کند، مملکت و ولیعهد قانونی دارد. باید او روی کار بیاید. امیدوارم، انشاء الله الرحمن، مطالب و دستوراتی که بشما گفته می شود، با ملاحظه کلیه مقرراتی که قوانین مملکتی را لکه دار ننماید به موقع عمل خواهید گذارد.....»
کودتای ۱۲۹۹ و آثار آن، ابراهیم صفایی، چاپ انست، تهران

لرد کرزون که اینک چندماهی بیشتر با مرگ فاصله نداشت،
برای سرپرسی لورن، نامه ای فرستاد و طی آن نوشت:

«.....شما می توانید به او [سردار سپه] یاد آور شوید که من تلاش کردم تا از طریق قرار داد [۱۹۱۹] ایران و انگلیس به ایران کمک کنم، اما شکست خوردم و مورد اهانت ایرانیان قرار گرفتم. از آن به بعد شما [سرپرسی لورن] با وجود یأس زیاد، تلاش می کنید تا لوضاع را سوسامان دهید..... من از سوء ظن ایرانیان و تحریکات و دسیسه های مردم ایران کم کم دارم به گونه هم انگیزی خسته می شوم. ایران برای ما مرکز ثقل دنیا نیست، و چنانچه ایران بخوهد، ما را از خود براند. چوب این کار را خودش می خورد، و نه ما.....»

تلگرام کرزون به سرپرسی لورن، شماره ۹۷ تاریخ ۱۰-۱۹۲۲
شماره دریایگانی وزارت خارجه انگلستان، ۱۰۱۲۱-۲۷۱ اتف او

روزنامه های عربی زبان نیز در حوزه امپراتوری بریتانیای کبیر با حاتم بخشی های شیخ خزعل، از این که بزودی يك شیخ نشین

دیگر به آنها افزوده خواهد شد، غرق در شادی خبری بودند.
روزنامه بغداد در شماره سوم آبانماه نوشت:

«..... خبرهای واصل از لغواز حاکی است که حضرت اجل
شیخ خزعل، ملا عبداللطیف را که از علمای مشهور می باشد، به
بغداد فرستاده است و تفاضلی فتوایی برای شرعی بودن جنگ با
سردار سپه، فرماتده توای نظامی لیران را کرده است و در ضمن
محمد احمد خان بهادر را نیز با هدایا و تحف فراوان و گرانبهایی
نزد شاه ایران به پاریس فرستاده تا او نیز سولقت خود را با جنگ
علیه رضاخان اعلام بدارد..... حضرت اجل شیخ خزعل می گوید تا
قدرت نظامی محلی را نیرومند سازد و آنانرا با سلاحهای جدید مجهز
و آموزشهای تازه نظامی به آنها بدهد و از لین جهت سیاستمداران
مقیده دارند که اگر خدا بخواهد، حضرت اجل شیخ خزعل بزودی
آنقدر نیرومند خواهد شد که حکومت مرکزی لیران را اجازه ورود
بسرزمین خوزستان نخواهد داد و حضرت اجل شیخ خزعل در
ردیف یکی از بزرگترین امیران منطقه خلیج فارس در خواهد آمد، ما
معتقدیم که حضرت شیخ امیری است از امرای عرب و ما برای تمام
اهراب يك آینده درخشانی را آرزو می کنیم و نیز می دانیم که
حضرت شیخ خزعل، وسائل امن و آسایش را در داخله مملکت
!! اخذ برتر کرده است.....».

مقل از کتاب یادداشتهای اعلیحضرت رضا شاه کبیر، نوشت
علی البصری، محقق مرقتی، ترجمه فارسی شهرام کریملو، تهران

ابر ویاد او مه وخورشید و فلک، در کاربرد تا شیخ خزعل و
سران بختیاری فرصت بیشتری برای آموزش و تجهیز نیرویی که
فراهم می آوردند، داشته باشند. به روایت يك روزنامه کمونیستی
بزبان ترکی، مشاهده شده بود که « صاحب منصبان انگلیسی با تغییر
لباس در میان لرههای شرقی و بختیاری ها، وجود دارند». سردار
سپه، در یادداشتهای سفر خوزستان، می نویسد که بخوبی از این
گونه توطئه ها آگاه بوده و یقین داشته است که یازبهای سفارت و
نقشه های اقلیت و جارو جنجالهایی که بپا می شد، تنها به این خاطر
بود که خزعل فرصت بیشتری برای تجهیز نیروهای خود بیابد، و بعد
با فروتنی اضافه می کند، فرصتی که من هم به آن نیاز داشتم. « من
هم ناچار بودم با متانت فکر، موجبات حمله به خوزستان را تهیه

نمایم و این کار طبعاً، مدت می گرفت.» بزودی خبر، حمل
اسلحه، مصادره وسایل نقلیه خصوصی مردم و ورود چهار کشتی
جنگی انگلیسی به بصره، نیز در تهران روی میز کار سردار سپه
قرار گرفت. گزارشها، بعضی درست و بعضی هم از دل شایعاتی بر
می آمد که دستگاه تبلیغاتی انگلیسی ها در واقع بمنظور مرعوب
کردن سردار سپه، می ساختند و منتشر می کردند.

روز ۱۴ آبانماه ۱۲۰۲، پس از آن که سردار سپه، ذکاء الملك
فروغی را به کفالت ریاست و ذرا منصوب کرد، بجانب اصفهان براه
افتاد تا سفر نجات خوزستان را آغاز کند. سردار سپه يك هفته در
اصفهان ماند و روز ۱۲ آبانماه وارد شیراز شد. يك نیروی نظامی
دیگر از اصفهان پفرماندهی سرهنگ محمد حسین میرزا، روز ۱۷
آبانماه رهسپار جبهه بهبهان شده بود.

سردار سپه در نخستین روز ورود به شیراز و پس از چند
دیدار رسمی محلی، سوار بر يك هواپیمای جنگی که به جبهه خوزستان
می رفت شد. تا از کار آبی آنها آگاهی پیدا کند. در این پرواز،
مجله نزدیک «باغ تخت» را بعنوان جایگاه هواپیماها تعیین کرد و از
خلبان خواست که در همان نقطه فرود آید. بعد هم چون وسیله ای
در آن حدود نبود، پیاده براه افتاد.

محمدحسن میرزا ولیعهد و اقلیت مجلس، تهران را زیر بار
انبوهی شایعات فرو برده بودند.

روز ۲۲ آبانماه، ذکاء الملك تلگرافی به این شرح برای سردار
سپه فرستاد:

«...حضور مبارک حضرت اشرف اعظم آقای رئیس الوزرا
دست عظمه

حسب الوطیفه، باید بعرض بوسانم از مسافرت حضرت اشرف
به شیراز، افکار مشوش شده، مغرضین لقای شبهه می کنند که با
دخالت خارجی، آشتی کتان به ضرر مملکت واقع خواهد شد. بعضی
حدس می زنند، به بهبهان برای جنگ تشریف خواهید برد، در
مجلس هم ممکن است مذاکره و سؤال شود. در هر حال تسکین و
روشن ساختن افکار به نظر لازم می آید. مستدعی است دستور کافی
در این باب مرحمت فرمایند. ذکاء الملك ۲۲ مقرب.....»

در حالی که زیر بارشایعات سفارت انگلیس و دارو دسته اقلیت، حتی کفیل نخست وزیری، آنهم شخصی نظیر ذکاء الملک، دچار وحشت شده بود، سردار سپه، تلگرام دیگری را نیز دریافت داشت که لمضای « خزعل » زیر آن دیده می شد. رونوشت دیگری هم از این تلگرام توسط کنسول انگلیس در بوشهر برای سردار سپه، مخابره شد.

جوابی که سردار سپه برای خزعل مخابره کرد، يك جمله بیشتر نبود:

« معذرت ونداست شمارا می پذیریم، به شرط تسلیم قطعی »

همین وهمین!

اما جواب کنسول انگلیس از پاسخ خزعل هم خواندنی تر و تاریخی تر بود:

«... آنگاه ژنرال قونسول دولت نخبه انگلیس

این که خزعل تلگراف خود را به وسیله شما برای اینجانب ارسال داشته است، خالی از غرابت نیست، زیرا اتباع داخلی نباید در امورات مربوط به خود، موجبات زحمت نمایندگان محترم خارجه را که قانوناً ممنوع از مداخلت هستند، فراهم آورند. در این صورت پدیدهی است که این تصور مربوط به عدم اطلاع مشارالیه می باشد و جوابی هم که لازم بوده، قبلاً به تلگراف مستقیم به مشارالیه داده ام »

و اما ببینیم، عالیجناب، شیخ خزعل، سردار اقدس، دارنده نشان های عالی از دولت انگلستان، پایه گذار قیام سعادت که قرار بود برای « دفع و رفع »، « مردی بنام رضا خان » جان و مال فدا کند، در تلگراف خود چه نوشته بود؟

«... آستان مبارک حضرت اشرف اعظم آقای رئیس الوزرا

دلت عظمته

بعضی ها فدوی را معتقد ساخته بودند که حضرت اشرف نسبت به بنده احساسات بی مهری و بی لطفی دارید ولی بحمدالله در این لواخر مطلع گردیدم که حقیقت حال چنین نیست و این مسأله موجب امیدواری شد. البته بر خاطر مبارک معلوم است که آن سوء تفاهم از دسایس و آنتریک های بعضی مغرضین ومنسذین، غیر از

بختیاری ها، که البته نسبت به وجود نیچود حضرت اشرف مدلولت داشتند و می خواستند فدوی را آلت افراض شخصیه و مقاصد دنییه خود سازند، تقویت و فزونی یافت، ولی بالاخره از کجی و اموجاج این مسلک مطلع شده، اینک به مرض تأسف مبادرت نموده و از اعمال ناشایسته ای که از طرف این بنده، نسبت به دولت علیه سرزده، معذرت می خواهم و در آینده نیز کمافی السابق نهایت کمال فدوی این است، نسبت به دولت متبوعه کمال خدمتگزاری بعمل آورده و تا آخرین درجه لسان، با نهایت اخلاص نیت و حسن عقیدت به اجرای اوامر مطامع اقدام کنم. امیدواری کامل دارم که حضرت اشرف نیز این عرض تأسف را پذیرفته و باز هم فدوی را مورد اعتماد قرار داده و از دولتخواهی فدوی اطمینان خواهند داشت، از قرار معلوم موکب ساسی این روزها به جنوب تشریف فرما می شوند و اگر این مسأله صحیح است، خیلی شایق هستم که به شرف ملاقات نایل شده و شخصاً به آن وجود محترم که ریاست دولت متبوعه را دارا هستند، تأسف خود را از ماضی و تأمینات خدمتگزاری و خلوص نیت در آینده عرض کنم. منتظر اظهار مرحمت و تعیین محل و موعد شرفیابی هستم. خزعل.....»

انگلیسی ها، حالا دیگر برای حفظ آبروشان هم که بود، براه افتاده بودند، رویتر به جعل خبر می پرداخت که قرار است با پادرمیانی وزیر مختار انگلیس، سردار سپه و خزعل در بندر بوشهر باهم ملاقات کنند. ژنرال کنسول از یکسو و کنسول شرقی از سوی دیگر، سعی در ملاقات های پی در پی با سردار داشتند، تا بنحوی او را از رفتن به خوزستان باز دارند. و مدرس و دار و دسته اش نیز، لحظه ای از شایعه پراکنی و توطئه قافل نبودند.

سردار در شیراز، وقتی در دیدار با ژنرال کنسول انگلیس تهدیدهای دولت فحیمه را - طی یادداشتی که از تسلیم آن به رئیس دولت خود داری کردند - مبنی بر جلوگیری از ورود نیروهای ایرانی به خوزستان شنید، با تنندی جواب داد:

- راجع به مذاکراتی که کردید، من جداً اعتراض می کنم و تذکر می دهم که اگر من بعد، به این لهجه و به این طرز بامن طرف گفتگو بشوید، ترجیح خواهم داد که رشته مناسبات خود را با تمام مأمورین دولت انگلیس پاره کنم. خوزستان یکی از ایالات ایران است

و خزعل يك نفر رعیت ایران. اگر او خود را تحت الحمايه معرفی کرده، خائن است و من نمی توانم در این قبیل موارد لایقید باشم. لهذا اجازه نمی دهم که در حضور من این طور صحبت بشود!

و سپس در حضور کنسول، فرمانده لشکر را احضار کرد و با آن که خیال داشت، سه روز دیگر از شیراز حرکت کند، باو گفت بهمراهانش اطلاع دهد که یامداد فردا، عازم خوزستان خواهند شد.

کنسول ها، باز در بوشهر به دیدار سردار سپه آمدند، این بار دیگر یادداشتی از لندن بهمراه نداشتند، آمده بودند اطلاع دهند که عالیجناب سرپرسی لورن، وزیر مختار انگلستان، مشتاق است که پیش از عزیمت سردار، به خوزستان، ملاقاتی با نخست وزیر ایران داشته باشد. سردار سپه، موافقت کرد، بشرط آن که دیدار نه در بوشهر بلکه در زیدون ویا يك اردوی نظامی ایرانی دیگر، انجام پذیرد.

بر اساس گزارشی که رویترمخابره کرده بود، مجلس شورای ملی، جلسه سری تشکیل داد تا به وزیران دولت سردار سپه، هشدار دهد چنانچه، ملاقات از بیخ و بن دروغ سردار سپه و خزعل بمیانجی گری وزیر مختار انگلستان صورت پذیرد، مجلس توافق احتمالی را مردود خواهد شمرد. نمایندگان اقلیت که گزارش رویتر برایشان در حکم وحی منزل بود، اصرار فراوانی داشتند تا ذکاء الملک فروغی در تلگراسی که برای سردار سپه مخابره می کند، یاد آور شود که در این نظر « همه نمایندگان متفق الرأی » هستند.

و، گوش سردار، به این نغمه ها، بدهکار نبود. پیش و پیش تر می رفت. خزعل باز تلگراف زد و باز پوزش طلبید. حرف سردار همان بود که از اول بود، تسلیم قطعی و بدون شرط. بیانیه تاریخی سردار سپه با هواپیما در سراسر خوزستان پخش شد. سردار به دیدار سربازانش در اردوگاهها رفت، انگلیسی ها، خسته و نا امید، سرانجام، خزعل را رها کردند. جنگ میان نیروهای دولتی و گردنکشان مدتها بود که آغاز شده بود، نیروهای مشترک بختیاری و خزعل، جز شکست بهره ای نداشتند. شیخ حسین خان، امیر مجاهد بختیاری و سالار ارفع بختیاری در آخرین روزها شکست

خوردند و عقب نشستند. پسر خزعل (شیخ عبدالکریم) در ده ملا به حضور سردار سپه رسید. همراه نامه خوشآمد پدرش ، خیر ورود نیزوهای ارتشی به دزفول را هم آورده بود. وقتی سردار پرسید ، شما از کجا اطلاع پیدا کردید ، شیخ عبدالکریم ، دستپاچه گفت :
- از سیم انگلیس ها خیر رسیده است !.

روز ۱۳ آذر، سردار به اهواز رسید. طاق نصرت ها بسته شده بود. مردم به استقبال سردار سپه آمده بودند و تنگنگیان خزعل این سو آن سو پراکنده می شدند. سردار توصیه کنسول شوروی برای نیامدن به شهر را نپذیرفت و بی سپاه و لشکر به اهواز پا گذاشت، تا فردای آنروز، مالجناب سردار اقدس شیخ سر خزعل به پایش بیفتد و بوسه بر چکمه های گرد گرفته اش بزند. خوزستان به ایران باز گشته بود. دیگر عربستان نبود. دیگر دست نشانده بریتانیای کبیر، دربار فرعونى خود را در قلیه نمی توانست داشته باشد. « خوزستان يك ايالت ليران بود و خزعل يك نفر رعیت ایران » !.

سرتیپ زاهدی (فضل الله) ، فرماندار نظامی خوزستان شد. و سردار از طریق بصره به بغداد رفت تا پس از گفتگو با مراجع تقلید متیم نجف - درباره جلب موافقت آنها با خدمت نظام و وظیفه که دستاویز، دکانداران دین در ایران در مخالفت با دولت شده بود - و همچنین زیارت عتبات، از طریق کرمانشاه به تهران باز گردد. روز یازدهم دیماه، سردار به تهران رسید. تهرانی که یکپارچه انتظارش را داشت. تهرانی که سردارش را می خواست.

پس از سالهای دراز ، تهران به شادی ملی نشسته بود. تنها از دروازه شهر ری تا چهار راه پهلوی در امیریه، بیست طاق نصرت برپا شده بود. پیاده روها، از جمعیت مردمی که به پیشواز سردارشان آمده بودند، لبریز بود.

مدرس و نمایندگان اقلیت و طرفدارانشان، از آن که شایعات و تبلیغاتشان در مردم تأثیری نداشت، غمگین بودند.

... و. شاه !. احمد شاه يك سال بود که در پاریس مانده بود و خیال آمدن هم نداشت. تخت طاووس ، خیلی بیکس مانده

... زمستان ۱۳۰۳، با موج شادی ها به نوروز می رسید.
در سوم اسفند، سالروز کودتای ۱۳۱۹، آیین گرفته شد و سردار
سپه سخنانی تاریخی ایراد کرد:

«..... من نظر به عادت نظامی خود مرکز مایل نیستم خدماتی
را که بر حسب وظیفه مقدسه سربازی انجام می دهم هر قدر مهم و
بحال مملکت مفید باشد، بزیان آورده و بر خلاف عادت جاریه، آنها
را در انتظار جلوه گر سازم، چه اختیار نمودن همین لباس سربازی
بالتبع ما را به انجام خدمات و فداکاری هایی وظیفه دار می کند که
اگر کاملاً از مهده بر آییم، غیر از اجرای تکلیف کاری نکرده ایم و
بر روی همین عقیده بود که در این مدت با وجود پیشنهادات و
اصرار همکاران نظامی تا این تاریخ که سال چهارم زندگانی تشون
چوان است، از تشکیل مجلس جشن پیادگار سوم حوت (اسفند)
خودداری می نمودم و همیشه در نظر داشتم که فعلاً بدون هیچگونه
خود نمایی با همان روش ساده سربازی مشغول تکمیل خدمات بوده
و کاری نکنیم که این قبیل جشنها را بعد از ما بنام قدر دانی و
پیادگار سابق برپا نمایند.»

بالجمله سوم حوت که امشب بیاس احترام آن در اینجا جمع
شده ایم در واقع مبداء تاریخ حیات جدید تشون فعلی می باشد.
استخلاص تشون از دست خارجیان و استقلال بخشیدن به آن که
بمنزله روح سلطنت است، هبارت از فاسطه نهضت سوم حوت ۱۳۱۹
و آمال دیرینه ما می بود که فقط با توکل یخدا و اعتماد بنفس در
آن دل شب با عده قلیلی قزاق بمركز وارد و این تصمیم قطعی را
بموقع اجرا گذاشتیم.

پس از نیل به این مقصود بلا درنگ باصلاح داخله خود
پرداختیم، یعنی پایه های کج و بی استحکامی را که بر خلاف
مصلح کشور برپا شده بود، یکسره برانداخته و بر روی خرابه های
آن، شالوده محکمی را ریخته و شروع به پیشرفت هایی نمودیم که
شرح آن را لازم به ذکر نمی دانم، ولی همین قدر گوشزد می کنم با
وجود تمام زحمت و فداکاری هایی که تا بحال تحمل نموده ایم،
سلطنت خدمات بزرگتری را از فرد فرد ما انتظار دارد که مهمترین
آنها تقویت و استحکام این بنایی است که جدیداً برپا نموده ایم.

بعقیده من، اولین شرط اینانی این وظیفه مهم آن است که مشی
ساده و بی آرایش سربازی خود را از دست نداده و از هر گونه
زولند و تجملات زندگانی که موجب اشتغال خیال و انحراف از راه
ترقی و تعالی است، قویاً دوری و اجتناب ورزیم، بالاخره در هر

رتبه و مقام که باشیم باید این نکته مهم را همیشه پیش خود متذکر شویم ، همان طوری که تاریخ گذشتگان ، موجب عبرت و تنبیه ما است. دفتر روزگار صفحات جدیدی را هم بنام ما تخصیص داده که بنظر من، عطیات این مدت بیش از چند سطر آن را تشکیل نداده و هنوز صفحات دیگر آن باز وسنید مانده و منتظر ثبت اعمال آتیه ما است.

پس باید، تمام مسامی و جهد خود را در راه تکمیل نواقص و تقویت و توسعه این مؤسسه جوان مصروف داریم که مبادا حوادث روزگار آن را دچار بحران و تزلزل سازد.

ما باید تا آخرین نفس در حفظ عظمت و ابهت این مؤسسه کوشیده و آن را بطوری که قابل نمر و تکامل باشد، بدمت اخلاف بسپاریم.

ما باید در تحمل شداید و سختی هایی که لازمه سپاهمگیری است، همیشه سرمشق دیگران واقع شده و از روی همین نظریه، این بار سنگینی را که مردانه بدوش گرفته ایم، بسر منزل سعادت و نیکبختی برسانیم...

بایگانی تاریخی ارتش شاهنشاهی ایران

سال ۱۲۰۲، این سال پرحادثه، با پیروزی درخشان سردار سپه بر گردنکش دست نشانده ای چون خزعل و مات کردن همه کسانی که دانسته یا ندانسته، راه بریتانیا را طی می کردند، پایان رسید و سال ۱۲۰۴، سال تغییر سرنوشت قطعی ایران از راه آمدن از پس از نجات خوزستان و پیش از آن که سردار سپه وارد تهران شود، این شایعه فراگیر بود که، مردم در بازگشت سردار خود، او را به کاخ گلستان خواهند برد و پذیرش پادشاهی را همانجا، به او تکلیف خواهند کرد. اما هنوز تا نشستن بر تخت طاووس راه بسیاری در پیش بود.

اشاره کردنی است که سردار سپه، در اوج درگیری های سیاسی، از خدمات سازندگی باز نمی ماند و در همه سطوح با دفتی کم نظیر، می کوشید تا آهنگ دیگری به مسایل اجتماعی و اداری بدهد. اگر در دیماه ۱۲۰۲ برای نخستین بار مؤسسه دفع آفات حیوانی ایجاد شد، پس از بازگشت از خوزستان، در پانزدهم اسفندماه، سازمانی برای تدارک آرامگاه حکیم ابوالقاسم فردوسی،

تشکیل داد و پیش از آن، واحدهای نظامی رانامگذاری کرده بود؛ تیپ سلحشور، فوج [هنگ] کیانی، فوج پهلوی، فوج آهن، فوج خسروی، فوج نادری، فوج بهادر، فوج توپخانه، فوج رزمجو، فوج پولادین، فوج روئین تن، فوج ظفر، فوج آذر، فوج رضا پور، سوارنظام صف شکن و سواران پهلوی، نامهایی که در خود نوعی قدرت را که دستمایه ارتش است، بهمراه داشت.

و، ببینیم روزنامه های انگلیسی در این سال پر حادثه، با چه نگاهی سردار را می نگریستند، و بخاطر مرگ مازور ایلمبری با نگاهی بر روزنامه های امریکایی، نیز!

«.....گویا خاور میانه از وظیفه پرورش و باز گرفتن مدنیت از شیر هیچگاه نرافت نیافته و از عصر طلایی خود تا کنون به پیروی از نرزدان تازه بدوران رسیده خویش، قناعت ورزیده است. بطوری که اطلاع یافته ایم، کشور ایران، حتی در عصر حاضر، جنبه های مشترک بسیار با اروپای ترون وسطی دارد.....در دوران جنگ اخیر و تا مدتی بعد از آن منابع تلفی ایران دولت انگلیس را به سعادت و سرنوشت آن کشور علاقمند ساخت ولی ظاهراً محبوبیت زیادی برای ما در آن سرزمین ایجاد نکرد.....»

منچستر گاردین، ۱۰ آوریل ۱۹۲۴ | ۲۱ نوبردیماه ۱۳۰۳

«..... از موقع مراجعت رضاخان سردار سپه به نخست وزیری حادث مهمی رخ نداده ولی بیم آن می رود که نوره بحران آلمیزی برای ایران در پیش باشد (!!!) اقامت طولانی شاه در اروپا، موجب شایعات زیادی در اطراف چاه طلبی و بلند پروازی های نضت وزیر گردیده و کسانی که برضد او متحد شده اند، هر وقت فرصتی پیداکنند، بدون شك از دشمنی خود، دست بر نمی دارند..... معلوم نیست دولت ایران برای چه در دادن امتیازات تردید و مسامحه می نماید و به خارجیان اجازه استخراج ثروت های طبیعی کشور را نمی دهد.....»

تایمز، ۲۲ ژوئن ۱۹۲۴ | ۲ تیرماه ۱۳۰۳

ریکا، ۱۷ ژوئیه، قرار داد بازرگانی روسیه و ایران با اهمیت بسیار در مسکو، تلفی می شود. سیاستمداران شوروی اسفای این قرار داد را هنگامی که مذاکرات لندن هنوز ادک دارد، در حقیقت بمنزله سیلی آبداری به چهره بورژوازی دنیا می دانند..... طبق اطلاعات روزنامه های شوروی آخرین جلسه در ۱۲ ژوئن ۱۹۲۳ تشکیل یافت و با آن که پیمان از هر جهت تکمیل شده بود، ولی در اثر تحریکات آتشین ضد شوروی از طرف انگلیس ها، بامضا

نرمجید، اما، شرایط تازه تری ایران را به امضای آن وادار ساخت.....»

تایمز، ۱۹ ژوئیه ۱۹۷۴ (۲۸ تیرماه ۱۳۰۲)

«... یکی از اعضای مالیرتیبه و مهم یک شرکت نفت امریکایی که مرکز آن در نیویورک است، اظهار داشت، «بعقیده کارشناسان نفت که تجربیات فراوانی در ایران دلرند، ماژور لیمبری، بدست ایرانیانی که از شرکتهای نفت پول گرفته اند، کشته شده است، مردم تهران لورا بجای یک سیاستمدار نفتی گرفته و این که می گویند بواسطه عکسبرداری از یک اجتماع مذهبی بقتل رسیده بر خلاف حقیقت است. لو گلت، در مدت ده سال اخیر یا بیشتر، یک مبارزه شدید مرگ و زندگی بر سر نظارت بر منابع نفت ایران برپا شده و فرهایی براه افتاده و هر کس که به لوضاع ایران آشنا باشد می داند زمینه این جنایت قبلاً فراهم شده و صدأ بدان متوسل گردیده اند..... این کشمکش بر سر منافع امریکا و انگلستان برخاسته است.»

نیویورک هرالدرتربیبون، ۲۹ سپتامبر ۱۹۷۴ (۷ مهرماه ۱۳۰۲)

«... سارگارت، «هاریسون، نویسنده جهانگرد و صاحب تالیفات درباره مسائل بین المللی که بتازگی از ایران مراجعت نموده.... اظهار داشت... لیمبری بعنوان یک نفر اجنبی از طرف جماعتی از مردم تهران مورد حمله قرار گرفت و کشته شد و این اقدام بمنظور ایجاد مزاحمت برای رضاخان، نخست وزیر لیرن بوقوع پیوست..... شرکت نفت انگلیس و ایران که یک دستگاه انگلیسی است با تشکیلات وسیع و پا برجای خود در جنوب ایران تأسیس یافته است و اولیای شرکت سینکیر، کوشش دارند در خراسان امتیازاتی بدست آرند. رضاخان به شرکتهای امریکایی نظر مساعد دارد و عهده اش اینست که اگر شرکتهای امریکایی، فرانسوی و انگلیسی، مشترکاً منابع نفتی را زیر نظر بگیرند، ایران از استقلال بیشتری برخوردار می گردد، تا آن که مؤسسات انگلیسی تمام این معادن را در دست و به تنهایی در دست خود داشته باشند.....»

نیویورک سیتی هرالدر، ۲۰ سپتامبر ۱۹۷۴ (۸ مهرماه ۱۳۰۲)

«..... در لویل ماه لوت رضاخان سردار سپه نخست وزیر از طرف لقتیت برهبری مدرس استیضاح شد (۱۴). مورد استیضاح سیاست داخلی او و وجوه و اسوالی بود که بعنوان مجازات از لبایل شامسون صادره و به خزانه کشور تحویل نگردیده است. سردار سپه در پاسخ اظهار داشت که گزارش خود را تهیه و در ۱۹ ماه لوت تقدیم مجلس خواهد نمود. صبح آنروز ازدهام عجیبی در محوطه پهارستان شد و رضاخان نیز به مجلس آمد و از وی حسن استقبال

شد و هنگام ورود مدرس، مردم برای سردار سپه فریاد شادی کشیدند و گویا مدرس از شنیدن آن، سخنان اهانت آمیزی علیه او ادا نمود، در دنبال آن هیاهو بلند شد و رئیس جلسه را ختم کرد. نخست وزیر اصرار داشت مدرس اهانتی را که به او کرده پس بگیرد و عصر همان روز با اکثریت ۹۱ نفر از نمایندگان حاضر، رأی اعتماد تازه گرفت. آنگاه هیئت دولت را برای تشکیل در ۲۱ لوت دعوت کرد و در آن جلسه تمام وزیران باستثنای ذکاء الملک و وزیر خارجه استعلاى خودشان را کتباً به وی تقدیم داشتند..... اکنون معلوم می شود که این صحنه سازی ها و زمینه تغییر ناگهانی، پیش از وقت طرح ریزی شده و استیضاح فقط بهانه ای بود تا او بتواند از شر برخی از همکاران بدنام خود در مجلس خلاص شود (۱۱۹).....

تایمز، ۷ اکتبر ۱۹۲۴ [۱۵ مهرماه ۱۳۰۲]

..... تهران، ۱۷ اکتبر. علت اصلی مشکلاتی که در محمره برخاسته، سوء ظنی است که شیخ خزعل خان فرمانروای این ولایت نسبت به سیاست رضاخان سردار سپه.... در خود احساس کرده است. تا دو ماه پیش روابط میان شیخ و دولت ایران تقریباً دوستانه بود ولی همین که شیخ اطلاعات دقتی بدست آورد که دولت قصد دارد قدرت او را درهم شکسته و فرمان های امطایی شاه را راجع به اختیارات و املاک او ملغی سازد، روابط مزبور، رو به تیرگی نهاد. دولت ایران پس از رسیدگی دقیق متوجه شد که اشتباهی رخ داده و با اذعان به اشتباه خود به شیخ اطمینان داد که امور فیما بین بر شالوده صحیحی قرار خواهد گرفت، ولی شیخ یقین داشت که دولت می خواهد او را از اختیارات، حقوق و دارایی خود بی نصیب سازد. لذا اینروز، شیخ علیه حکومت تهران بخصوص بر ضد سردار سپه، قیام نمود. به سفارت های خارجی و مجلس پیلهایی فرستاد و سیاست سردار سپه را مورد حمله قرار داد و او را یک نفر غاصب و غارتگر کشور نامید و در خاتمه تهدید کرد، چنانچه تغییراتی در اوضاع ندهند، شاه را خواهد خواست.....

تایمز، ۱۸ اکتبر ۱۹۲۴ [۲۶ مهر ۱۳۰۲]

..... روابط فیما بین دولت ایران و شیخ نیمه مستقل محمره.... هنوز هم تیره بوده و رضایت بخش نیست. نخست وزیر که بر اثر فشار مخالفین خود در مجلس، ظاهراً رویه مسالمت را نسبت به شیخ پیش گرفته بود، اکنون او را به زور و قدرت تهدید به ظلم می کند و بعد هم این طور بنظر می رسد که از نو خودش را برای گفتگوی با شیخ حاضر می سازد. خوشبختانه آخرین اقدام همان بود که بعمل آمد. می گوئیم خوشبختانه. زیرا شیخ در سال ۱۹۱۴ دوستی خود را نسبت به این کشور به ثبوت رسانید و پیمانی بست

که بموجب آن خودش را یکی از متهدین ما قزلز داد، بملاره وضع
تلمرو حکومت او از نظر حمایت ما اهمیت دارد.....

دیلی تلگراف ۲۰ دسامبر ۱۹۲۴ (۱۰ آذر ۱۳۰۲)

«... دولت نسبت به اوضاع کشور نگران است... نگرانی ما
ناشی از دو جهت است؛ علت مهم و اساسی نزدیکی املاک شیخ به
بصره و چاههای نفت است که بطرز خاصی مورد علاقه می باشد...
در اینجا، نسبت به خدمات شیخ در زمان جنگ پیش از تمایلات
ضد انگلیسی فعلی در تهران، رسماً ابراز علاقه می شود...»

نیوکاسل کرونیکل ۲۰ دسامبر ۱۹۲۴ (۱۰ آذر ۱۳۰۲)

«... ملیرغم کوشش های فراوانی که سفارت شوروی و
مطبوعات بلشویکی تهران بکار برده تا جنبه دوستانه وساطت
انگلستان را در اختلافات دولت شاهنشاهی و شیخ محمره بشکل نا
مطلوبی در نظر ملت ایران، جلوه گر سازند، ولی در نتیجه ملاحظات
سردار سپه با شیخ در اموازی، این اختلافات در معنی مرتفع گردیده
است. نخست وزیر ایران از شرایط موافقت نامه باندازه ای خشنود
است که پس از مراجعت به تهران سی خواهد دوجا به زیارت
برود...»

دیلی تلگراف ۱۰ دسامبر ۱۹۲۴ (۱۸ آذرماه ۱۳۰۲)

«... در نتیجه توافق که بیشتر بر اثر وساطت و مسامی
انگلستان میان دولت ایران و شیخ محمره بعمل آمد و همچنین بازدید
موقوتیت آسین نخست وزیر ایران از عراق، امید می رود که در
روابط انگلیس و ایران و بطور کلی در روابط ایران با کشورهای غیر
آسیایی، بهبودی حاصل شود، زیرا این مناسبات بر اثر رخنه اخیر
مسکو در چندین مرکز سیاسی ایران (!!) رضایت بخش نبوده است،
نقشه افتتاح مدارس روسی برای پسران و دختران ایرانی، تقلیل
بیست و پنج هزار تومان از مواجب شاه سابق (!) همچنین کشمکشهای
دلیمی میان دولت یا مجلس ایران با امریکاییان مقیم این کشور (!) از
آن جمله دکتور میلیسپو مستشار مالی را می توان از ملایم بارز و
آشکار نفوذ مستقیم یا غیر مستقیم بلشویکیها در امور ایران دانست
(!).....»

دیلی تلگراف ۱۲ ژانویه ۱۹۲۵ (۲۳ دیماه ۱۳۰۳)

«... مستر، امپمبرلین در جواب کاپیتان ایدن اظهار داشت،
طبق اطلاع رسیده رضاخان نخست وزیر ایران نسبت به وضع شاه به
مجلس اتمام حجت کرده ولی در حال حاضر چیزی که مصالح
انگلستان را تهدید کند مستلزم اقدامات خاصی گردد. وجود
ندارد...»

تایمز ۱۷ فوریه ۱۹۲۵ (۲۸ بهمن ۱۳۰۳)

«...پاریس ۱۹۰ فوریه، یکی از همراهان شاه ایران در نپس که محل اقامت شاه می باشد، ضمن مصاحبه ای اظهار داشت که خبر اعزام نمایندگانی از طرف مردم تهران برای ملاقات با شاه و تأکید در مراجعت ایشان به پایتخت صحت ندارد. درباری مزبور اضافه کرد اگر هم چنین تقاضاهایی بشود، شاید قبول آن با حالت صمی و مزاجی املیحضرت سازگار نباشد... خبرنگار پرسید: صحت جسمی یا سیاسی؟ وی با لبخند پاسخ داد: چه مرض کم؟ شاید پزشکان املیحضرت هم جواب چنین سئوالی را مشکل بدانند...»

مورنینگ پست. ۲۰ فوریه ۱۹۲۵ | ۲۱ اسفندماه ۱۳۰۲ |

۱۳۰۴

در زمستان سال ۱۳۰۲، وقتی که سردار سپه، خوزستان رانجات داد و پوزه بریتانیای کبیر، شیخ دست نشانده و اقلیت مجلس پانزدهم و رهبر آنها، سیدحسن مدرس را بخاک رساند و با سامان دادن کار این استان، عازم دیدار مراجع تقلید در عراق بود تا موافقت آنها را برای خدمت نظام وظیفه بدست آورد، مسافر دیگری نیز از تهران راهی اروپا می شد تا پیشنهاد های محمدحسن میرزا ولیعهد و گروهی را که سیدحسن مدرس به ضدیت با سردار سپه تشکیل داده بود، به آگاهی احمدشاه قاچار برساند. نام این مسافر رحیم زاده صفوی بود. یک روزنامه نویسن و با معیارهای آنروزگار، یک روزنامه نویسن موفق، سردبیر روزنامه چمن و بعد در کنار ملك الشعراى بهار و اسماعیل یکانی از همکاران روزنامه نیمه رسمی ایران. زمانی هم سردبیر روزنامه موفق دیگر تهران، ستاره ایران، و سرانجام در سال ۱۳۰۱ با کسب امتیاز، دارنده روزنامه آسیای وسطی، پرخاشگر و جسور. در آن روزگار آخوند زده، فرانسه، انگلیسی، لاتین، عربی و ترکی استانبولی می دانست و نوشته اند که با زبانهای روسی، سانسکریت، پهلوی و یونانی نیز آشنا بوده است.

میان روزی که احمد شاه فرمان ریاست وزرای سردار سپه را صادر کرد، تا روزی که رحیم زاده صفوی عازم مأموریت خود شد، بیش از یک سال می گذشت. سالی پر از حادثه و رویدادهای نه

چندان عادی و همیشگی. محمدحسن میرزا ولیعهد و نایب السلطنه که به تحریک بعضی از درباریان و سید حسن مدرس و آگاهی دست اولی که از ناتوانی احمد شاه داشت، بی میل نبود که به سنت دیرینه قاجارها، بجای برادر برتخت سلطنت بنشینند، در تمام مدت دوری احمد شاه از ایران، چون عروسکی کوکی یا در دست مأموران انگلیسی می چرخید یا به تحریک مدرس و اقلیت مجلس و همچنین سران لیل ها و مشاییر که زخمی سردار سپه بودند، در توطئه های ضد دولت شرکت داشت.

در رونویسی هایی که بعنوان پژوهش های تاریخی ارائه شده، رضاخان سردار سپه مردی است که از همان بامداد روز سوم اسفند ۱۲۹۹، در اندیشه سرنگونی سلسله قاجار بوده است و گام بگام پیش رفته است تا سر انجام در سال ۱۲۰۴، «عروس خوشبختی را در آغوش کشیده است».

در این سناریو خیالی، سردار سپه از يك سو، قزاق بیسوادی است که از سیاست و ادب و اجتماع هیچ نمی داند و از سوی دیگر، مردی است که پشت همه سیاستمداران، جامعه شناسان و ادیبان را بفاک می رساند. جمع اضدادی که نمی تواند وجود داشته باشد.

جفا با حقیقت تا آنجا می رسد که استوار اسبق نیروی هوایی دوره هواپیماهای یونکرس، در کتابهای لبریز از جعل و تحریف و خوشه چینی های بازاری خود موسوم به تاریخ بیست ساله مکی، نجات خوزستان و پیروزی سردار سپه را هم، خواست بریتانیای کبیر می داند!! و جفا کاری بیشتر با تاریخ، نه از سوی او که از سوی افرادی نظیر ملك الشعراي بهار در تاریخ احزاب سیاسی و در این آخری ها، سیف پور فاطمی در آیینہ عبرت، صورت می گیرد. بهیچ روی به علل این جفاکاری اشاره نمی کنم که ملك الشعراي بهار به اعتبار مقام ادیبش کتاب را نوشته، اما در موضع نیاسی شکست خورده اش، به انتقام برخاسته است. سخن اینست که آدمی چون بهار، فاضل، ادیب، صاحب کرسی در دانشگاه - که هیچکس را جز خود قبول نداشت - ویا آن سیف پور

فاطمی که استاد ممتاز دانشگاهی در امریکا بوده است، چگونه اساس پژوهش تاریخی خود را بر کتاب و کتابهایی می گذارند که نه نویسنده و نویسندگانش دارای صلاحیت تحقیقی بوده اند و نه کتابها از دل پژوهشی مستند بیرون آمده است. آیا - در نهایت حسن نیت - جز این می تواند باشد که در پس لین رونویس کردن ها، جفا با تاریخ و واقعیت، موج می زند؟.

روزی که احمد شاه در یازدهم آبانماه ۱۲۰۲ به سومین سفر اروپایی خود رفت، یقین داشت که دوران کابینه های متزلزل یکی دو ماهه بسر آمده و سردار سپه‌ی که طی يك سال و نیم گذشته، از هیچ و پوچ ، آن ارتش منظم را پدید آورده و به ایران و به دربار ایران حیثیتی دوباره بخشیده است، می تواند، چرخ ملکت را بخوبی بچرخاند و بر موقع کشوری که او پادشاهش بود، بیفزاید. احمد شاه با خیال آسوده به اروپایی که همیشه مورد علاقه اش بود می رفت و اگر یکی دوبار هم جرعه زودگذری او را به تأمل واداشت، سردار سپه و کارنامه اش نبود. سیاست بافان تجری و والا حضرت ولیعهد و جناب مدرس و سران بختیاری و سر خزعل ، آرامش اعلیحضرت را در کرانه مدیترانه بهم می ریختند، نه سردار سپه‌ی که می کوشید، برای ایران اعتلایی بیافریند و لاجرم یا در جبهه جنگ بود و یا در کار سازندگی !.

تاریخ شهادت می دهد که سردار سپه، با آن که پیش از روز سوم اسفند ۱۲۹۹، رنگ هیچ درباری را ندیده بود، بیش از همه درباریان به احمد شاه احترام می گذاشت. تاریخ شهادت می دهد که دربارهای اروپایی که اندک اندک از دست سفرهای پر هزینه شاهان قاجار بستوه آمده بودند و از دعوت آنها سرباز می زدند، چگونه پس از کودتای ۱۲۹۹ و از جمله در همین آخرین سفر، دعوتهای پی در پی از پادشاه ایران می کردند.

بهر تقدیر، رحیم زاده صفوی، روز بیست و پنجم آذرماه از راه باکو و قفقاز و ترکیه ، راهی پاریس گردید. مأموریتش را از زبان خودش بشتویم:

«...دوره پنجم، اینجانب از ساوجبلاغ مگروی (مهاباد) به وکالت مجلس انتخاب شدم. وقتی به تهران ورود نمودم، سیدمحمد صادق طباطبایی، در آن زمان از پیشوایان حزب سوسیالیست بودند. ایشان بعد از صحبت مرا به مرکز جمعیت خود دعوت نمودند. زقیق من «م» از این قضیه مطلع شد و نمی‌دانم با مدرس چه گفته بود که آن مرحوم طی ملاقاتی صریحاً گفت: «هرگاه تو با حزب سوسیالیست همکاری شوی باید منتظر ضربه‌های ما باشی. زیرا سیاست ربطی به دوستی و خصوصیت ندارد. من در کار خود فکری بودم. زیرا حقیقت امر اینست که به وسعت مشرب همراهان مدرس و دوستانش اطمینانی نداشتیم. بدین معنی که از همکاری با اعیان و ملایان سیاسی خوشم نمی‌آمد... یک روز بعد، نزدیک ظهر، دکتر صحت السلطنه از وابستگان دربار و محارم محمدحسن میرزا ولیعهد تاجار، به خانه من آمده و آغاز دعوت نمودند... در آن ایام، میزاده مشتقی غالباً روز و شب در خانه اینجانب نمی‌گذرانید و با ملک الشعراء بهار نیز اکثر روزها سه ندری یک جا بودیم... مشتقی... با گلوله دشمن به سینۀ خاک فرورفت و اینجانب با یک مده از روزنامه نویسان اقلیت، بر اثر آن واقعه در مجلس شورای ملی تحصن جستیم... سردار سپه، شخصاً به دیدن ما آمد... تا آن تاریخ، فکر من چنان بود که پادشاهان و شاهزادگان تاجار بقدری دچار انحطاط شده‌اند که دشوار است نزد آنها غیرت و همیتی پیدا شود... ولیعهد مرا لحضار و سفر فرنگ را پیشنهاد و تأکید نمود. با مدرس ملاقات کنم و مجدداً خدمت ایشان برسم. صبح روز بعد قهبل از کتاب به خانه مدرس رفتم. فتید مرحوم گفت: «رفقا تصمیم گرفته‌اند. شخصی را به اروپا بفرستند که بتواند پیغامهایی ببرد و نیز آنجا بماند و در محافل مطبوعاتی رخنه کند و اگر میسر شد، روزنامه به دو زبان فارسی و فرانسه بنویسد و حقایق احوال ایران را به سمع عالمان برساند. حقیقت امر اینست که ما نامزدهایی غیر از تو بنظر داشتیم و هرکدام از رفقای ما طرفدار شخصی بودند. اما ولیعهد گفته است باید کسی باشد که بقول ایشان میانه دیپلمات‌ها بتواند خودش را جا کند و علاوه بر زبان دانی و قلم داشتن، شرافت و اخلاقتش هم مورد اطمینان ما باشد و من صفوی را دلای این شرایط می‌دانم، ما هم با میل ولیعهد موافقت نمودیم. حالا تو حاضر هستی بروی؟» من گفتم هرگاه شما که پیشوای معنوی ما شده‌اید، مصلحت بدانید و امر فرمایید، البته اطاعت می‌کنم. مدرس، یک دسته کاغذ باریک و دراز بمن داد که این دستورالعمل است. از ایران که بیرون رفتید، بخوان و اگر می‌دانی خطرناک است. در خانه بخوان و به هرگونه رمزی که می‌دانی بنویس و این کاغذها را

پسوزان، گفتم البته شق اخیر بهتر است، اوراق را گرفتیم و رفتیم دربار، دکتر صحت را ملاقات کردم، ایشان گفتند خرج سفر حاضر است و به من حواله بانک دادند و ضمناً گفتند در اولین طیاره کمیانی بیوتکرس که با دولت ایران برای حمل پست قرار داد بسته و برای نخستین مرتبه پست ایران را به اروپا حمل می کند، اگر با طیاره بروی بیشتر در این وامان خواهید بود.... همان شب در لاپیتی که وسط حیاط گلستان بود، برای آخرین مرتبه خدمت و الاحضرت شونیاب شدم و مدت دو ساعت ونیم گفتگو داشتیم، ولیعهد در روی چند ماده زیر برلی برابر والای خود احمد شاه پیغام می فرستاد:

۱ - سردار سپه خرج بی پایان می کند و برای پیشرفت مقصود خودش، منابع مختلف مالی بدست آورده که بی دریغ می باشد، ولی ما در تنگدستی هستیم. اعلیحضرت می باید، هر طریقی شده از دادن پول به رفتاری ما کوتاهی نفرمایند.

۲ - باید در مسائل سیاسیون و وکلای مجلس مبعوثان لندن روشن ساخت که مخالفت مال انگلستان با قاچاریه قطعاً به ضرر خودشان تمام خواهد شد و از راه مطبوعات انگلستان و از راه محافل آنجا برای تغییر رویه وزارت خارجه انگلیس اقدام کرد. در این خصوص نباید از خرج کردن دریغ ورزید.

۳ - شاه باید هر طوری شده از راه روسیه به ایران برگردد و اگر هم فعلاً در خصوص حرکت تأملی دارند، لا اقل احد اقل باید اعلان بدارند که از راه مسکو به ایران بر می گردند تا بدین وسیله محبت شوروی ها جلب شود و خود اعلیحضرت، هر که را مصلحت می دانند، برای گفتگوی با شوروی ها مأسور فرمایند، زیرا در ایران می بینیم، تدریجاً سیاست شوروی ها به مساعدت سردار سپه منحرف می شود.

در خارج از این پیغامها، ولیعهد سرش را خیلی نزدیک من آورده در حدود یک ربع ساعت با صدای خیلی آهسته در زمیته دیگری صحبت نمود.... روح این موضوع بدین قرار بود که هرگاه معلوم شد که اعلیحضرت برای بازگشت به ایران، حتی تردید و اندیشه دارند، ممکنست به ایشان حالی شود که به حکم منافع عالی مملکتی و برای حفظ سلطنت موروثی تاجار و به احترام انکار عمومی که نایل به درام سلطنت خاندان ما هستند، هر گاه اعلیحضرت قطعاً معاودت به ایران را نمی پسندند، ممکنست حقوق سلطنتی یا دست کم عنوان نیابت سلطنت به ولیعهد واگذار شود تا وی که برای فداکاری تصمیم قطعی گرفته است و فعلاً بر اوضاع و احوال تسلط دارد و می تواند طبق مصالح روز عمل کند و مقتضیات را از نزدیک ببیند، در برابر دشمن تاج و تخت هرچه را که از دستش برآید،

بعمل آورد. این بود خلاصه و روح مطالبی که می بایست اینجانب از طرف والا حضرت به پادشاه برسانم»
رحیم زاده صفوی، اسرار سقوط احمد شاه. به کوشش بهمن دهگان، انتشارات فردوسی. چاپ تهران. ۱۳۶۲.

سردار سپه، که پس از امیر کبیر توانسته بود، در ارتش و شهربانی واحدهای اطلاعاتی بوجود آورد، در جریان همه توطئه های ولیعهد و گروه اقلیت قرار داشت، اما گوشش بدهکار این خبرها نبود و یقین داشت با خدماتی که انجام می دهد، توده مردم و روشنفکران آن زمان پشتیبان او و برنامہ هایش خواهند بود. او استعداد کم نظیری داشت که از آنچه که می داند، بهنگام مناسب بهره بردارد. نامہ های بسیاری در اختیار داشت که محمدحسن میرزا ولیعهد به احمد شاه نوشته و یا شاه پاسخ ولیعهد را داده بود. اما او آنها را هنگامی علنی کرد - در کتاب سفرنامہ خوزستان - که بدون نیاز به آنها، به عمر توطئه و تباتی ها پایان داده بود.

و، در ماههای نخست سال ۱۲۰۴، در حالی که مخالفانش یکی پس از دیگری، عقب می نشستند و باقی مانده ها، می کوشیدند، بهر وسیله ای که شده، او را از پای در آورند، سرهنگر همچنان در اندیشه سازتدگی بود.

در اردیبهشت ۱۲۰۴، نخستین بانک ایرانی، بنام بانک قشون - بانک سپه بعدی - با سرمایہ ۹۵۰ ۸۸۲ ریال تأسیس شد. این سرمایہ، همه موجودی صندوق بازنشستگی ارتش بود. ایجاد بانک قشون که در اسفندماه همین سال دارای شعبه ای هم در رشت شد، نخستین گام برای ایرانی کردن بانکهای کشور و علاقمند ساختن مردم به پس انداز بود.

قانون نظام عمومی به تصویب رسید، اداره آمار بوجود آمد، مملکت صاحب بودجه مشخص شد، اصلاحات شهری و توسعه و ایجاد خیابانهای جدید آغاز گردید و سرانجام در خرداد ۱۲۰۴ طرح راه آهن سراسری وارد مراحل تدارکاتی شد.

بهانه و دستاویز مخالفان، در شایعاتی که می ساختند، قیام سردار سپه علیه احمدشاه بود. دروغی که خودشان هم پاور نداشتند.

اما جز توسل به این شایعه، محمل دیگری برای مخالفت با سردار بدست نمی آوردند. از دل این شایعه بود که می توانستند او را به زیر پا گذاشتن قانون اساسی، متهم کنند. سردار با متانت و قدرت از کنار توطئه ها می گذشت و حتی در اندیشه ضربه زدن متقابل هم نبود. چه در آن هنگامه و چه در ایام سلطنت بسیار دیده شد که دشمنان دیروزش را به مناصب عالی رساند - از برای نمونه حسین علا و نصرت الدوله - و با کوچکترین خطایی که زیانش متوجه مملکت بوده، صمیمی ترین دوستش را راهی زندان کرده است و باز از برای نمونه تیمورتاش.

سردار سپه برای این که این دستاویز را هم از مخالفان بگیرد و با حضور پادشاه، بهتر بتواند به کارهای دولت و ارتش برسد، در ششماه اول سال ۱۲۰۴، تلگرام های بسیاری به احمد شاه مخابره کرد و حتی توفیق یافت او را راضی به آمدن سازد که باز شورش تازه ای برپا شد.

احمد شاه در شهریورماه ۱۲۰۴ در پاسخ به یکی از درخواست های سردار سپه نوشت:

«.....جناب اشرف رئیس الوزرا»

بمعن الله تعالی دوم ماه اکتبر با کشتی تلنار از پاریس از راه بمبئی به ایران حرکت می کنیم. از مراجعت به وطن عزیز، نهایت مسرت حاصل و خوشوقتیم که آن جناب اشرف را بزودی ملاقات خواهیم نمود.
شاه «.....»

سردار سپه بی درنگ پاسخی برای او فرستاد:

«.....پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایونی»

تلگراف مبارک که میسر تشریف نرمایی اعلیحضرت همایونی بود زیارت و حقیقتاً باعث کمال مسرت گردید. استدعا دارم معلوم فرمایید، موکب ملوکانه به کدام یک از بنادر سرحدی نزول اجلال خواهند فرمود. رضا، رئیس عالی کل توا و رئیس الوزرا، «.....».

انتشار خبر بازگشت احمد شاه، بمنزله از میان رفتن بهانه اصلی مخالفان سردار سپه بود و بهمین جهت محمدحسن میرزا ولیعهد که

همچنان چشم بر تخت سلطنت داشت کوشید تا احمد شاه را که چندان استعدادی برای تحمل این گونه ناراحتی ها نداشت از آمدن به ایران، منع کند.

در مورد محمدحسن میرزا ولیعهد و شدت مخالفتش با سردار سپه، نامه ای در دست است که پهنگام کشته شدن ماژور ایمبری خطاب به احمد شاه نوشته و در آن از برادر تاجدار خود می خواهد به مقامات امریکایی در فرانسه وانمود کند که قتل کنسول امریکا «توسط سربازان رضاخان» صورت گرفته است.

بهر تقدیر، با هدایت دربار و روحانیان، آشوب مهرماه ۱۳۰۴ بر سر ماجرای کمبود نان در تهران روی داد و احمد شاه را از بازگشت به تهران منصرف ساخت.

بامداد چهارشنبه اول مهرماه گروهی مرد وزن از جنوب شهر به سوی مجلس بحرکت آمدند و با کمک بازاریان که مغازه های خود را تعطیل و به جمعیت پیوسته بودند، مجلس شورایی را اشغال کردند، بسیاری از نمایندگان را زیر مشت و لگد گرفتند، در و پنجره های مجلس را شکستند و سرانجام هم با درخواستی که از نیروهای انتظامی شد و سخنانی که مدرس و چند روحانی دیگر ایراد کردند، متفرق شدند. مجلس از نخست وزیر خواست که برای حل مشکل نان چاره ای بیندیشد. سردار سپه بی درنگ دستور داد که از ذخیره آرد نانوائی ارتش کمبود آرد تهران تأمین شود و روز دوم مهر ماه مشکل نان حل شد اما باز در بامداد پنجشنبه دوم مهرماه، دو گروه چند هزار نفری مازم مجلس و سفارت شوروی شدند. نیروی انتظامی بموجب مقررات حکومت نظامی هر دو گروه شورشیان را متفرق ساخت. چند نفری به سفارت شوروی پناهنده شدند و عده ای نیز بازداشت گردیدند که در میانشان چند نفر از اعضای دربار و اطرافیان محمدحسن میرزا ولیعهد نیز دیده می شدند. احمد شاه که آماده بازگشت به ایران بود و به روایت ابراهیم صفایی در کتاب کودتای ۱۳۱۹ «حتی مقداری از لوازم خود را همراه چند نفر از اطرافیان بوسیله کشتی به بمبئی فرستاده بود»، با شنیدن خبرهای شورش تهران، پاسست کرد و «عزم سفر» را به

« قصد اقامت » تبدیل ساخت.

تهران و سراسر ایران ، لبریز از شب نامه هایی بود که علیه خاندان قاجار پراکنده می شد. سردار سپه بار دیگر، خطرات توطئه را پشت سر گذاشته بود. احمد شاه تلگرامی خطاب به نخست وزیر فرستاد:

«...جناب اشرف ، رئیس الوزرا

سرور روزنامه های اینجا ، خبری از ایران درج کرده بودند که گویا بواسطه کمی آذوقه در تهران هیجانی در اهالی تولید شده ، بازرها را بسته اند. خیلی اسباب نگرانی من شد. انتظار دارم جناب اشرف فوراً مرا از تفصیل مطلع نموده و جواب این تلگراف را به پاریس مخابره نمایید. شاه.....»

پاسخ سردار سپه به تلگراف احمد شاه ، خواندنی و تاریخی است:

«...املیحضرت شاهنشاه ایران

تلگراف مبارک زیارت گردید. چهارشنبه اول مهر، عده ای از کسبه بازرها را بسته ، بعنوان کمی تان بحال اجتماع بطرف مجلس می رفتند. یا این که مقررات حکومت نظامی انتضا می کرد که از اجتماع آنان تویاً جلو گیری شود. لیکن به ملاحظه آن که کار ایزاق یکی دو روز اخیر قدری مبهم شده بود و احتمال هم داده می شد که هیجان آنها از وحشت سختی تان باشد و شاید از اظهار مطالب تسکین یابند ، مانعتی بعمل نیامد ، ولی همین که وارد مجلس شدند ، شروع به شکستن در و پنجره و پرهم زدن میز و صندلی و کتک زدن و کلا و پاره ای حرکات زت نمودند. بهر نحوی بود بعضی از وکلا آنها را قانع نموده و بر اثر اقدامات فوری و مجدانه دولت هم فردای آن روز وضع ایزاق خوب و تان فراوان شد. اما بر خلاف لزحاح مردم زیادتر و دو دست هفت هفت هزار نفری تشکیل و یکی بسمت مجلس و یکی بسمت سفارت روس روانه شدند ، اگر چه مقاومت مأمورین انتظامات ، اجتماعات آنان را در هم شکست ر عده ای از سحرکین را دستگیر نمودند. لکن چند نفری توانستند خودشان را به سفارتخانه بپندازند.

عصر روز پنجشنبه که وزیر امور خارجه ، وزیر مختار روس را راجع به این مسائل ملاقات و از متاحسد متحصتین پرسش نمود ، جواب دادند که حضرات از حکومت فعلی ناراضی و شاه را می

خواهند، نظر به این که چند روز قبل بشارت تشریف فرمایی موکب همایونی به امام اهدام و تلگراف مبارک در جراید درج گردید و از طرفی بنا به تلگراف اطمینان قطعی داشت که این عناوین به هیچ وجه مورد پسند خاطر ملوکانه نمی تواند باشد به تأیید تحقیقات خارج معلوم شد، سیاست روسیه در کار استفاده از موقع و تولید انقلاب است، فعلاً تحقیقات شدید در کشف دسیسه ادامه دلد، علاوه بر سردسته ها و کسانی که مردم را ترغیب و تشویق به انقلاب می کردند، چند نفری از امضای دربار که تصور می رفت مناسباتی با بعضی از مقامات خارجی داشته باشند، برای تکمیل تحقیقات با اطلاع والا حضرت ولیمهد توقیف و پس از انجام تحقیقات سرخص شدند و تاهرکت همایونی، جریانات مهمه را پمرض املیحضرت می رساند. رضا.....».

با آن که سردار سپه در تلگرام دیگری بتاریخ ۲۲ مهرماه به احمد شاه نوشت:

«.....بهر حال اگر نظر املیحضرت در تأخیر مزیت موکب همایونی به این اخبار بوده باید عرض کنم که اهمیتی نداشته، این تبیل اتفاقات در همه جا رخ می دهد، بهتر است بطوری که تصمیم فرموده بودتد، با کمال اطمینان زودتر حرکت فرمایند.....»

شاه خیال بازگشت نداشت و همچنان مقام امن نیس و پاریس را بر مقام پادشاهی ترجیح می داد.

اینک، حتی بسیاری از شاهزادگان قاجار نیز، اگر چه بعضی هاشان با سردار سپه میانه ای نداشتند، در نفرت نسبت به احمد شاهی که دوسال از عزیمتش از وطن می گذشت و خبری از آمدنش نبود، همداستان بودند.

ایرج میرزا، جلال الممالک، شاعر برجسته آن روزگار که خود از شاهزادگان قاجار بود، در شعری سرود:

— فکر شاه دگری بایسد کرد
شاه ما گنده وگول و خرف است
تخت وتاج و همه را ول کرده
در هتل های اروپ معتکف است
نشود منصرف از سیسر فرنگ
این همان احمد لاینصرف است!

تلاش و کوشش رحیم زاده صفوی در نیس برای راضی کردن احمد شاه به بازگشت یا کنار رفتن به سود محمدحسن میرزا - که بفکر کشتن سرداز سپه هم افتاده بود - در برابر مشورت‌های احمد شاه با ابوالقاسم خان ناصرالملک ، آقاخان محلاتی و صمدخان ممتازالسلطنه رنگ می باخت. خاطرات رحیم زاده صفوی را از دیدارهایش با احمدشاه ، مرور می کنیم :

«..... شاه با لباس ساده که رنگ بازی داشت، در کنار اتاق پشت میزی ایستاده بودند و با مهربانی و گرمی از من پرسش کرد. به لهجه شوخی گفتند: «...لا بد از شهر پاریس و نیس خویشت نیامده» عرض کردم: هرکجا باشد شه ما را بساط، چنت است آن، گر بود سم الخیاط! پس از دو سه دقیقه صحبت های عادی ، چون شاه احساس کرد که اینجانب مطالبی دارم.....پرسید: آیا مطلبی داری؟ عرض کردم: اگر بندگان اعلیحضرت فرصتی داشته باشند، فرمود: من امروز نیم ساعت وقت دارم، هرچه فوریت دارد، امروز و بابتی را روزهای بعد بعرض برسانید.....عرض کردم: چاکر مرض نمی بینم که تاجاریه نزد ایرانیان خیلی محبوبند، زیرا ملت ایران از سلطنت این طایفه محترم زیانها برده است. اما با اطمینان خاطر عرضه می دارم که مرحوم مظفرالدینشاه و بندگان اعلیحضرت همایونی واقعا محبوبیت تام دارند و طبیعی است ملتی که اعلیحضرت را دوست می دارد، توقعاتی دارد. ملت ایران توقع دارد که اعلیحضرت حدود سلطنت و حقوق ملت را صیانت فرمایند و در آن راهها پانشاری و مقاومت فرمایند و توقع ندارند که هر زمان خطری از یک جانب رخ می نماید، تاج و تخت و مملکت را ترک فرموده، عازم فرنگستان شود. این رویه محبوبیت ذات شاهانه را خلیل دار سی سازد....»

شاه در اینجا ، سخن مرا بریده فرمود، بهتر است آنچه را می گویند یکایک جواب بگیرید. من به محبوبیت خودم نهایت اهمیت را می دهم و من هم از صمیم قلب ملت را دوست می دارم، اما رفقای شما و ملت ایران ، می خواهید من چگونه پادشاهی باشم؟ آیا می خواهید من پادشاهی مشروطه و قانونی باشم یا مختار و مستبد؟..... شاید شما یا رفقایتان یا سردمی که دستی از دور بر آتش دارند، نزد خود چنان می اندیشند که من آن تندرست و جربزه را ندارم که سردار سپه را از میان بردارم و حال آن که راجع به توتیف و تبید و حتی کشتن این شخص ، مکرر از طرف افسران خود تراتزانه به من پیشنهاد شده و اشخاص قابل حاضر بودند بگفته خودشان شامسونی

یعنی شاهدوستی بخرج داده، در همان صارت گلستان کار او را خاتمه بدهند، اما برای ما واقعه امیر کبیر درس عبرت بود، میرزا تقی خان وزیر کاربدان بود و لائق نسبت به سلطنت و اداره امور جدم ناصرالدینشاه، خدماتی هم کرد، اما در مقابل، رفتاری نمود که در هر کشور متمدنی باعث محکومیت وی می شد. بدین معنی که

خود را به سفارت روس پست و هشت نفر تراق روس از سفارت روس برای محافظت خانه خود برد و شاه با تهدیدها و اقدامات سخت موفق شد او را از تهران به کاشان تبعید کند. بعدها تبلیغات مخالفین قاجاریه سبب گردید که اعمال بد و خطاهای صدر اعظم مزبور نراسوش شود و میرزا تقی خان بعنوان کسی معرفی شود که اگر ناصرالدینشاه گذاشته بود، ایران را می پایست همدرش دولتهای بزرگ ساخته باشد. توقیف و تبعید و ناپودی رضاخان حتی یک پیراهن عثمان دیگر برضد من بوجود می آورد و چیزی نمی گذشت که من می شدم ناصرالدینشاه منفور و او می شد امیر کبیر محبوب!

در اینجا، من عرض کردم، بنا برلین می توان گلت که بندگان املیحضرت روشی را پسندیده اید که یک عامل عمده کامیابی سردار سپه شمرده شده و به اراده شاهانه خود، وی را تقویت می فرمایید که نقشه هایش را بر ضد سلطنت قاجاریه انجام دهد، شاه خندید و پاسخی داد که برای من خیلی یأس انگیز بود و شاید، بعدها یک چشمه اختلاف نظرها همان پاسخ بود.

شاه با لهجه روشن و با قیافه مطمئن که حاکی از عقیده راسخ و ثابتی بود، فرمود: آقا! بدان که من در تحصیل حقوق پیشرفت بزرگی کرده ام و استاد من یکی از شخصیت های برجسته گیتی و رئیس جامعه حقوق می باشد. من عملیات رضاخان را با هر کدام از مبادی و اصول حقوقی مقایسه نموده ام، راست نیامده و تشبثات او و همراهانش تماماً نا مشروع است و این قدر هم نزد همه کس مسلم است که اعمال نا مشروع مکتب ندارد و کاری که با موازین حقوقی وفق ندهد، قطعاً به نرجام نخواهد رسید، بنا بر این سردار سپه با این تشبثات و اقداماتی که می کند، هیچگاه نخواهد توانست، تخت و تاج و سلطنت را از تاجار برآید.

.....با حال تأثر مرض کردم، هرگاه مردم را وادار سازند که به ضرورت انقلاب و طغیان، الفای سلطنت قاجاریه را تقاضا نمایند و مثلاً کار منجر شود به این که آرای عمومی ملت به وسایل قانونی کسب شود و یا وکلایی انتخاب شوند که حق تجدید نظر در قانون اساسی و حق الفای سلطنت و تغییر رژیم را دارا باشند و آن کسب آرای عمومی یا انتخاب وکلای مؤسسان، همه جایا فشار سخت و نظارت نظامیان و تهدید و فشار آنان انجام پذیرد، در آن صورت

چه اشکالی خواهد داشت که اکثریت آرا بر علیه (علیه) سلطنت
تاجاریه در آید؟

شاه فرمود: بلی، اشکالی دارد و آسان نیست، زیرا طبق
نظریه رئیس «جامعه حقوق انسانی» و تفصیلات عالی مقام دیگر که من
شخصاً با آنها مشورت کرده ام، سلطنت ایران در قانون اساسی
چنین معرفی گردیده که «مومبتی است الهی» یعنی حق طبیعی و
موروثی ما می باشد. منتها این که، ملت ایران نیز در حق سلطنت،
شرکت دارد و البته هیچ شریکی حق ندارد، به اراده و میل خود
شریک دیگرش را از حقوق شراکت محروم سازد، همچنان که من هم
حق ندارم ملت ایران را از شرکتی که در سلطنت و فرمانروایی
دارد، محروم گردانم و ملت ایران نیز نمی تواند مرا از حق سلطنت
محروم کند!!!.

فرمایش شاهانه و طرز تفکر و یقین شاه در تثبیت سلطنتش ،
حال طبیعی مرا تغییر داد و با لهجه نزدیک به استهزا که البته مخالف
نزاکت و انبیا بود که می باید در حضور پادشاه رعایت شود، عرض
کردم: قربان! یعنی می فرمایید، هرگاه مجلسی که اکثریت آن
رضاخانی باشند، بیایند و الفای سلطنت تاجاریه را اعلام نمایند،
رئیس «جامعه حقوق انسانی» یا جامعه وی ، سپاهی تجهیز می کند
و نمایندگان مجلس ایران را به رعایت اصول حقوقی مجبور می
سازد؟!.....»

رحیم زاده صفوی. اسرار ستوط احمد شاه. به کوشش بهمن
دهگان. انتشارات فردوسی. ۱۳۶۲. تهران

در حالی که احمد شاه در نیس به وعده های رئیس جامعه
حقوق انسانی، دلخوش بود، در تهران و شهرستانها، موجی فراگیر
علیه احمد شاه و تاجارها در جریان بود. شب نامه های ژلاتینی به
بهانه برقراری سانسور، پیاپی منتشر می شد و کار بجایی رسیده بود
که حتی يك فرصت بیست و چهارساعته برای خواندن همه آنهایی که
طی همانزمان در سراسر کشور نشر یافته بود، کافی بنظر نمی رسید.
این شب نامه ها که ابتدا بی نام و نشان بود ، بزودی با نشانی و
امضای افراد شناخته شده و سرشناس همراه گردید.

متن یکی از بیش از سه هزار شب نامه را که در اختیار صاحب
این قلم است، مرور می کنیم:

«.....با این که چندی است برادران آذربایجانی و سایر ایالات
و ولایات برای سرنگون کردن سلطنت آل تاجار که تاریکترین

صنحات تاریخ ایران را ایجاد کرده است، نهضت و تعطیل نموده، انجام بزرگترین آمال ملی را از مجلس خواسته اند. معهذا فقلت و وظیفه ناشناسی جمعی از وکلای منفعت پرست مزدور از یکطرف و محافظه کاری دولت از طرف دیگر، مانع پیشرفت مقصود ملت شده، مثل این که نمی خواهند، به بیچارگی ملت توجه نموده و اجرای آمال ملت را وظیفه خود نمی دانند. اینست که با اظهار تنفر از نداشتن آزادی و سانسور جراید فهرست سیئات آل تاجار را ذیلًا بقاویین محترم یادآوری نموده، وکلای بی علاقه به مملکت را که از بقای سلطنت در خانواده تاجار طرفداری می نمایند، متنبه می سازیم؛ بدیهی است هر ملتی و طایفه و خانواده خصایصی دارند که گامی تمام خصوصیات اخلاقی آنها مستحسن و در مواردی اخلاق نیکه و بد مخلوط و برای اظهار نظر در خصایص و اخلاق آنها باید محاسن و ردایلی اخلاقی را مقایسه کرد؛

خانواده تاجار بشهادت تاریخ یکصد و چند ساله دوره اخیر جز شامت و رذالت آثاری از خود باقی نگذاشته برای اظهار نظر در اخلاق آنها کافی است بجمیع آنان مراجعه و آنان را در ردیف اول سلاطین چنانیکار بی علاقه بمملکت محسوب داشت، یکی از صفات و اعمال مخصوصه این سلسله از پای در آوردن عناصر لایقی است که تدبیر خداوندی آنها را برای ترقی و اصلاح ایران، خلق نموده و بجای آنکه دودمان تاجر وجود آن عناصر را برای اصلاح و ترقی مملکت یا لا اقل اهد اتل! برای ادامه سلطنت خود در نتیجه خدمتگذاری مفتهم دانسته اقدامات آنها را تمقیب نمایند، متأسفانه بدست خود مملکت را از وجود آنها محروم و بزرگترین ضایعات را به مملکت وارد و سنگین ترین لکه ها را بصفحات تاریخ خود گذاشتند. لطفعلیخان زند، بدست تاجار معدوم و مملکت از استفاده بزرگی محروم شد، قائم مقام و امیر کبیر و امین الدوله و چندین نفر نایبه دیگر بدست اخلاق او رهسپار دیار نیستی شدند و در قتل هریک داغ بزرگی بز دل وطنخولهان و آرزومندان اصلاح مملکت گذارده شد. همین جوان لرد عیاش که آخرین سلاله دودمان تاجاریه است، در چهار سال قبل نایبه مصر حاضر و مخیی قشون و موجد امنیت را معرض دسایس خود و مزدورانش ساخته، به تحریک کردن یاغیان و ملوک الطوائف می خواسته است او را از پا در آورد، امنیت را که تازه در اکناف مملکت مستقر شده سلب نماید.

دیگر از خصایص و ذخیره لین سلسله عیاشی و هرزگی فوق العاده است که سر صفحه تاریخ زندگانی آنها را تشکیل می دهد. کوه سرسره فتحعلیشاه نمونه آثار عیاشی این سلسله و پیرومردهای عصر حاضر بهترین شاهد هرزگی ناصرالدینشاه و همه ما ناظر عیاشی

و شهوترانی احمد میرزا در طهران و چراید اروپا کاملترین مبین
هوسرانی و هرزه گردی لو در مهمانخانهها و ناحشه خانهای فرنگ می
باشد.

دیگر از صفات مخصوصه این خانواده مخالفت صریح و آشکار
آنها با اصلاحات و طرفداری کامل از عناصر جنایتکار نالایق می باشد
که انتخاب حاجی میرزا آقاسی و امین السلطان و ظل السلطان نمونه
عمال و اطرافیان آنها می باشد. همه شنیده ایم که ناصرالدینشاه یکنفر
بنای گچکار را برای این که در جواب شاه گفته بود تریان قانون
ترسیم پرنده چنین است سفت مجازات کرده است. برای احتراز از
طول کلام شرح کامل نتایج این سلسله را به آتیه موکول کرده اوضاع
چهار سال قبل مملکت که نمونه زمامداری و سلطنت آنها است برای
معرفی این سلسله کفایت خواهد کرد.

با این ترتیب که هر فردی از افراد ملت خسبران و زیان کاملی
از سلطنت آل قاجار متوجه آنها گردیده و هنوز تاله چانگداز
بازماندگان شهدای حریت و بیداری و اصلاح و ترقی مملکت طنین
انداز است و روح پاک آنها با نظر حسرت به ابتداء نوع نگریسته
انتظار روز انتقام را دارند، ملت محافظه کاری دولت و بی ملائگی
نمایندگان ملت چیست؟ آیا وکلای مجلس می خواهند خود را
طرفدار مظالم و فحایع آل قاجار معرفی کنند؟ آیا منتظرند بر اثر
سماحه و بی ملائگی آنها، بیکمرتبه صبر ملت تمام و به نغمه های غیر
منتظری دست زده شود. در این صورت آنها را باید طرفدار هرج
ومرج و مخالف امنیت و آرامش دانست.

آقای پهلوی . ملت از وکلا ، می رود که مایوس شود و البته
چون از تعقیب مقصود منصوره نخواهد شد، تا گزیر است از جان
خود دست بکشد و چون خود را فدای انتقام می کند در این صورت
زحمات چهار ساله که برای استقرار امنیت و آرامش مملکت متحمل
شده اید، ضایع شده و بهدر خواهد رفت. بیش از این محافظه
نکنید و به لاطائلات طرفداران خرابی مملکت که بعنوان دوستی
اطراف شما را گرنه گوش ندهید. شما برای ملت هستید و باید
مصالح ملت را منظور داشته و در انجام آسای ملی اقدام و جدیت
نمایید، راضی نشوید بیش از این ملت در انتظار بوده از شما هم
ملیوس و دست انتقام ملی را از آستین صبر و بردباری بیرون نماند.
آن وقت هیچ توه و قدرتی در مقابل نهضت ملی ، مقاومت نخواهد
کرد. آتایان وکلا از خشم ملت بترسید و از روز انتقام بهراسید،
آقای پهلوی شما هم کاری نکنید که ملت مایوس و برای خلاصی خود
از تنگ تاجاریه به اقدامات دیگری مبادرت کند.

جمعیت ملیون ایران

پس از قرائت به دیگران بدهید.....

بزودی تلگراف های فراوان با نام و نشان کامل، جای شب نامه ها را گرفت و بدنبال آن، موج تحصن آغاز گردید. حکومت نظامی از انتشار تلگرامها، جلوگیری می کرد. این جلوگیری که به سانسور دولتی تعبیر شد، آذربایجانی های متقیم تهران را، به تحصن در مدرسه نظام وادار کرد. روایت سرلشکر عبدالله امیر طهماسبی اتهامی است، - از رؤسای گارد دربار قاجار و سپس از یاران رضا شاه - در کتاب « تاریخ شامنشاهی اعلیحضرت رضا شاه کبیر » خواندنی است :

«.....پیش از طلوع صبح بود که میاران شبگرد و زنده دل و

بیدار آذربایجانیان متقیم طهران، اطراف باغ مدرسه نظام را احاطه کرده و وولوله فرییبی راه انداخته بودن. این اشخاص کیانند؟ برای چه در این دل شب در این منطقه نظامی دور هم گرد آمده اند؟ پلیس در حیرت است.....سوت می زنند و از پست های سیار استمداد می کنند. مقصد یکی دوتا نیست که از قانون منع تردد سر پیچی نموده و در این وقت ناپهنگام و دل شب که هنوز مؤذن گلبانگ صبح را ننگته تامل مردم ولو بتصد نماز جماعت از خانه بدر آیند، در این نقطه جمع شده اند. در جلو منزل رئیس دولت همه فریبی است. اگر سوت آژان، پست های سیار را بطرف منزل رئیس دولت می کشاند، چند برابر آن، حسیات درونی آذربایجانی نیز مانند تلگراف بی سیم در در باطن کار خود را می کند، افراد دیگری را به جمعیت ملتهو می نماید و بالجمله هر چه عده آژان بالا می رود، عده نفوس نیز چند برابر بالا می رود. اینها آذربایجانی هستند که در این دل شب بتصد تحصن به در خانه رئیس دولت پناه آورده ولی متأسفانه لول شب جلوب یأس شنیده و مقاومت کرده اند که صبح باید متدرات آنها را تعیین نمایند.....»

عبدالله امیر طهماسب، تاریخ شامنشاهی اعلیحضرت رضا شاه کبیر، انتشارات دانشگاه تهران، ۲۵۲۵ شامنشاهی

سرانجام بامداد همانروز، سردار سپه با نماینده متحصنین (اسماعیل هشترودی) دیدار کرده سبب تحصن را جویا می شود. هشترودی می گوید: « اولین مقصد متحصنین زیاد تر از این نیست که اجازه داده شود تلگرافات و مکاتیبی که در ظرف یکماه از آذربایجان و سایر نقاط مخابره وارسال شده و بواسطه حکومت نظامی

جلو گیری از ایصال بمقصد وانتشار گردیده از زیر دست سانسور خارج « شود.

به روایت سرلشکر عبدالله امیر تهماسب در خاطراتش، سردار سپه، به سبب استقرار حکومت نظامی در تهران با نظر اسماعیل هشترودی نماینده « هیئت متحدین آذربایجان » مخالفت کرد ولی سرانجام پس از پافشاری ومقاومت متحصنین، در ساعت سه ونیم بعد از ظهر روز چهارشنبه ۵ آبانماه ۱۲۰۴، اجازه انتشار نامه های سرگشاده و تلگرامهای رسیده را در حاشیه « عریضه متحصنین آذربایجان در مدرسه نظام » به « حکومت نظامی طهران » صادر کرد. متن عریضه از این قرار بود:

«... مقام منیع حضرت اشرف اعظم آقای رئیس الوزرا دامت

شوکت

در ظرف یکماه قریب بیست فقره تلگرافات از آذربایجان رسیده و هیئت متحدین آذربایجان را مأسور رساندن آن بعموم اهالی و مجالس نموده اند، حکومت نظامی مانع از انتشار آنهاست، با عدالت و سلکت پروری بندگان حضرت اشرف عالی، دور است که صدای ناله اهالی ستمدیده آذربایجان که عموم ملت سرتاسر، با آنها هم آواز است، بلا جواب بماند. مستدعی است در این امر مخصوص، اجازه، مرحمت شود که حکومت نظامی ممانعت ننماید. از طرف هیئت متحدین آذربایجان، اسمعیل هشترودی»

سردار سپه در حاشیه این عریضه نوشت:

« حکومت نظامی طهران بر طبق تقاضای آقایان نمایندگان تجار آذربایجان اجازه داده می شود که تلگرافات واصله از ولایات را منتشر نمایند.

ریاست عالی کل قواء و رئیس الوزرا . رضا «

با صدور این اجازه نامه، پخش اعلامیه ها، تلگراف ها و نامه های سرگشاده آغاز شد.

نخستین تلگراف، روز ۱۲ مهرماه از تبریز مخابره شده بود:

«... نمره قبض ۱۶۵۵۹ نمره تلگراف ۲۰۷.....»

توسط آقای هشترودی . اتحادیون آذربایجان . کپی جمع

اقتصاد. کپیہ اطلاعات.

اتحادیہ اصناف . برای کوتاه کردن دست غاصبانہ تاجار بازار تعطیل و تا موقتیت کامل نشود دست بردار نخواهیم بود. محض ہم آواز شدن ، بازار طهران را ہم تعطیل نماییم.
کمسیون مختلط نهضت ملی آذربایجان»

این تلگراف مختصر ترین آنها بود و بتدریج تا تلگرام های ۶۵۵ کلمه ای نیز رسیده بود. بیشتر تلگراف ها در ۱۲ نسخه برای هر مقصد و هر تلگراف به ۵۰ شهر مخابره شده بود. متن همه آنها، نفرت از ادامه پادشاهی تاجارها بود. با انتشار این تلگراف ها در تهران ، بی درنگ سیل جمعیت به هواداری هیئت متحدین آذربایجان بسوی مدرسه نظام رو آورد و شبانه منزل رئیس الوزرا و مدرسه نظام به تصرف جمعیت در آمد. روایت عبدالله امیر تهماسب را مرور می کنیم:

«.....روز پنجم آبان ماه ۱۳۰۴ شمسی بود که مقدمه العیش ملت، یعنی متحدین آذربایجانان که شبانه به در منزل رئیس الوزرا پناه برده و در مدرسه نظام متحصن شده بودند، موقت شدند که سانسور را برطرف نمایند و پادشاه (احمد میرزا) و دربار تاجاریه را فتح کنند. انتشار تلگرافات و رفع سانسور اجازه داد که نفس ها به نفس ها رسیده و این مسئله نیز معلوم گردد که اطراف باغ مدرسه نظام پناهگاه امن وامانی است و بواسطه فشار ملت، پلیس قدرت تعرض و تفریق جمعیت را نندلرد. دو ساعت از این واقعه گذشته بود که مردم دسته دسته به عزم تحصن از منازل و دکان های خود حرکت و تا هنگام غروب نه تنها خانه شخصی رئیس دولت و اطاقهای مفروش و مزین ملو از متکلین و متحصنین گردیده بود. بلکه در باغ مدرسه نیز اطاتی یاتی نمانده ، کلاسهای مدرسه را مردم اشغال حتی موزه مدرسه را نیز تصرف نمودند. کلاسها تعطیل و شاگردان بیرون رفتند و بجای آنها متحصنین جای گرفتند و فضای مدرسه پر از چادر گردید.....»

عبدالله امیر تهماسب. تاریخ شامنشاهی املیحضرت رضا شاه کبیر. انتشارات دانشگاه تهران. ۲۵۲۵ شامنشاهی

فردای آن روز، بازرگانان تهران نیز به متحصنین پیوستند و خلع تاجارها ولرد مراحل جدی و سرنوشت ساز خود گردید. بیانیہ

بازرگانان مرکز که در همین روز (ششم آبانماه ۱۳۰۴) صادر شد،
نه تنها سرنوشت خاندان قاجار که سرنوشت سردار سپه را نیز روشن
ساخت :

«..... اعلامیه تجار مرکز، ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۴۴»

بمجموع افراد حساس مملکت تذکر داده می شود که اساس
ترقی و ثروت در هر مملکت منوط به بسط تجارت است و در تمام
طبقات مختلفه، طبقه تجارند که عامل مؤثر در ایجاد صنایع و ترویج
حرف و بدایع شمرده می شوند. ما تجار که سالها گرفتار چنگال ظلم
و استبداد و در اثر لاتیدی یک مناصر نا لایق که بدون استحقاق تاج
و تخت مملکت ما را غاصبانه متصرف بوده و هرج و مرج و اصول ملوک
الطوائفی را در اصناف مملکت رواج داده، باعتبار و ثروت قاطبه
تجار، ضربه های مهلك وارد ساخته، زندگانی خود و اخلاقمان را
تهدید می کردند و بالاخره بر آن شدید که با برادران غیور آذربایجان
که در همه مواعق و موارد بزرگی سیادت و سعادت مملکت پیشقدم
بوده و در این موقع نیز که تشخیص علت و مرض را داده و تصحیح
کرده اند که بهمت مردانه این لانه فتنه و فساد و آشیاغ ظلم و استبداد
را متلاشی سازند، هم عهد و هم آرزو شده و چاره منحصر بفرد آن
را دانسته که به ذیل همت و فتوت یگانه فرزند دلیر مملکت حضرت
آقای پهلوی توسل جسته، تحمسن اختیار کنیم. این است که بمجموع
تجار مالک مصرومه و افراد غیور آزادیخواه، تحمسن و مقصود خود را
اطلاع و آن ذوات محترمه را بمشارکت در این نیت دعوت می نمایم.
بدیهی است مجموع افراد ملت برای برانداختن رژیم سابق و فروریختن
این لانه فساد با ما شرکت جسته، در تأسیس مجلس مؤسسان و
تعیین حضرت آقای پهلوی به سلطنت انتخابی، سریعاً اقدام عاجل
نموده که هر چه زودتر به این بحران و بلا تکلیفی خاتمه داده شود.

از طرف عموم تجار مرکز

اعلامیه فوق بمجموع اتحادیه های تجار ایالات و ولایات مخابره

شد.....»

پس از بازرگانان مرکز، اصناف و آنگاه زرتشتیان، ارامنه،
یهودیان (جماعت بنی اسرائیل) و همگام با آنها، همه گروهها
و طبقات به جنبش روی آوردند: تجار جوان، سادات لاریجانی، هیأت
علمیه، هیأت متحده کردستانی های مقیم مرکز، جمعیت کاوه، ارباب
جراید، وکلای دعاری و..... و.....»

سرانجام سردار سپه از متخصصین که هر لحظه بر عده آنها افزوده می شد و ابعادی حتی فراتر از تحصن مشروطیت پیدا کرده بود، خواست که به تحصن خود خاتمه دهند و بگذارند درخواستهای آنها بطور طبیعی و از طریق مجلس شورای ملی جریان داشته باشد. گفتنی است که بدنبال پیوستن زرتشتیان به تحصن مدرسه نظام و خانه شخصی سردار سپه، ارباب کیخسرو شاهرخ، بار دیگر مسأله مربوط به جواهرات سلطنتی را مطرح ساخت و با افشاگری مستدل و مستندی که بعمل آورد، آخرین راه امید را نیز بدربار قاجارها، بست.

آغاز این افشاگری در سال ۱۲۰۰ و درست يك سال و سه روز پس از پیروزی کودتای ۱۲۹۹ بود، اما ریشه اصلی آن به زمان خلع محمدعلیشاه از سلطنت باز می گشت.

پس از فتح تهران و پناهنده شدن محمدعلیشاه به سفارت روسیه تزاری، مقداری از جواهرات سلطنتی نیز توسط او و همراهانش به سفارت و بعد به خارج از کشور برده شد. نخستین کسانی که از این دستبرد به خزانه کشوری آگاه شدند، زرتشتیان تهران بودند.

يك سال پس از پیروزی کودتا، ارباب کیخسرو شاهرخ، بدنبال اقداماتی که پیش از آن انجام داده و توفیق بدست آوردن پاسخی را نیافته بود، موضوع را در مجلس شورای ملی مطرح کرد. او نماینده زرتشتیان در مجلس بود. حسن پیرنیا [مشیرالدوله] مقام ریاست وزرایی را بعهده داشت. مذاکرات مجلس شورای ملی در روز شنبه ۲۷ جمادی الثانی ۱۲۲۰ [۶ اسفندماه ۱۲۰۰] را مرور می کنیم:

.....

ارباب کیخسرو - سؤال بنده . هم راجع به جواهرات و هم در موضوع تمام ذخایر بیوتات سلطنت است که تمام متعلق به ملت است و همچنین راجع بمطالب معموله که در سنه ۱۲۲۷ مطابق قرار دادی که مابین ملت و شاه مخلوع ، واقع شده و تا کنون قسمتی از آن بوجه اجرا گذاشته نشده (است)
اولاً يك قسمت اسناد و تبالجات ، نزد شاه مخلوع (محمدعلیشاه)

مانده است که بایستی تسلیم کند و در این مدت تسلیم ننموده است، ثانیاً چهل و نه طغرا اسناد و قبالحات مهمه بوده که نزد مختارالدوله، یکی از ملازمین و همراهان شاه مخلوع بوده که هنوز تسلیم دولت نکرده است. ثالثاً مسئله تبدیل مرواریدهای دولتی و کسری زمردها است که مطابق صورت مضافی، شاهزاده کامران میرزا، باید از عهده برآید و کراراً خودش خواسته است، هشتاد هزار تومان غرامت بدهد و قبول نکرده اند و متأسفانه تا کنون هیچ عاید نشده است. همچنین دو رشته تسبیح مرواریدهای خیلی گرانبها می باشد که نزد دو نفر از تجار بوده و متجاوز از چهل هزار تومان، قیمت آنها است در حالی که تجار بقیمت کمی گرفته اند و بلیستی ردکنند ورد ننموده اند. همچنین در بسته از جواهرات دولتی است که محمدعلی میرزا، در بانک استقراضی سابق گذرده بود و می بایستی به دولت رد کند و هنوز رد ننموده است. بیک قسمت عمده دیگر از جواهرات است که نزد محمد علی میرزا مانده و می بایستی مطابق پروتکل رد نماید، ولی هنوز رد نکرده است. بعلاوه اشیایی از میان رفته که باید نتیجه اقدامات دولت در استرداد آنها معلوم شود، متجمله پنجهزار قبضه تنگ و چندین هزار فشنگ از اسلحه خانه بیرون رفته و متجاوز از سیصد هزار تومان قیمت داشته و هنوز رد نشده است و نیز ده جلد کتاب نفیسه بوده است که آرشاک از کتابخانه دولتی برده و در نیویورک به دو بیست و چهل هزار دالر (دلارا که تقریباً سیصد هزار تومان می شود فروخته است و الان آن کتابخانه که این کتب در آنجا مفقود شده است از دولت لسریکا، ادعای یازده میلیون دالر معادل بیست و نه کرویر تومان، غرامت می کند. قریب شصت هزار تومان کتبی بوده که نزد قائم مقام وزیر هماهون سابق بوده است و بعد بدست عروسش رسیده و حتی یک مجلد از آن کتب تقدیم یکی از شاهزادگان محترم شده است و این کتب نیز به دولت نرسیده است. اینها قسمت هایی است که نتیجه آن ناقص مانده و باید رد شود و هنوز رد نشده است.

قسمت دوم، راجع به جواهرات است. اولاً در همان اوقات یعنی سنه ۱۲۲۷ سه سال پس از صدور فرمان مشروطیت که رسیدگی شد، جواهراتی را برای موقوف رسمی و تشریفات سلطنتی تخصیص داده اند. سؤال می شود که آیا آن جواهرات در چه حال و کیا است؟

ثانیاً چهل و نه فقره جواهرات است که بموجب اسناد رسمی متدرجاً از خزانه خارج شده، سنوال می شود آن جواهرات در کجاست؟

ثالثاً دوازده فقره جواهرات است بشرح ذیل (که) اخیراً از

خزانه خارج شده است ۱۱

- ۱ - تسبیح مروارید نمره یک که هردانه آن تقریباً یک مثقال وزن داشته . سه رشته .
- ۲ - انگشتر تخمه الماس برلیان . هشت حلقه
- ۳ - انگشتر الماس فلانک . سه حلقه
- ۴ - انگشتر تخمه لعل . یک حلقه
- ۵ - انگشتر تخمه زمرد . یک حلقه
- ۶ - انگشتر تخمه یاقوت . دو حلقه
- ۷ - انگشتر تخمه فیروزه . یک حلقه
- ۸ - دگمه تخمه الماس برلیانی که یازده تیرات وزن داشته . یک حلقه

حلقه

۹ - سنجاق تخمه الماس . یک حلقه

۱۰ - ساعت طلای مرصع . دو قطعه ، قوطی مینک طلا . دو قطعه

آیا اینها در چه حال و کجا است؟

همچنین شنیده می شود در ظرف سنوات اخیره یک جمعی از جواهرات ایران در یکی از بانکهای سوئیس باسم عباس ۱ نام مستعار احمد شاه در اروپا امانت سپرده شده است. آیا دولت از آن جمعی چه اطلاع دارد؟ و آن جمعی را که سپرده است؟

تسمت سوم راجع به ذخایر دولتی است.....چون خوشبختانه آقای رئیس الوزرا از اشخاصی هستند که از تمام مطالب مستحضرند، استدعا دارم جواب مسائلی را که عرض کردم بفرمایند. رئیس الوزرا - سئوالاتی را که آقای اریاب کیخسرو فرمودند، چون داخل در جزئیات شدند و به بنده اطلاع نداده بودند به این جهت بایستی جزئیات سؤال خود را بنویسند تا بنده تحقیق کرده، جواب یک یک آن را عرض کنم، اما دو مطلب را کلیتاً می توانم عرض کنم. یکی این که همین طور که عرض کردم، کمیسیونی برای رسیدگی به خزانه دربار و همچنین به ذخایر سلطنتی معین خواهد شد و تحقیق خواهد نمود، محل هایی که ذخایر است مناسب است دارد یا ندارد؟ و اگر مناسب است ندارد، به چه مصله هایی باید نقل شود؟ و بطور کلی می توانم عرض کنم که دولت در این خصوص تصمیماتی نموده و در دست اقدام است. راجع به سایر مطالب هم بطوری که عرض شد، محتاج به تحقیقات دقیقانه است. صورت سؤال خود را بنویسند تا راجع به جزئیات آن تحقیقات بعمل آمده بعرض مجلس برسد.

اریاب کیخسرو - این که فرمودند اطلاع نداشتم، در چندی قبیل که بنده صورت سؤال خود را تقدیم ریاست کرده ام، هم مسئله جواهرات و هم سایر ذخایر سلطنتی را نوشته بودم، حالا که فرمودند صورت سؤال خود را تقدیم نمایم، خواهش نوشت ولی

استدعا دارم صورت راپورتی هم که از ادلره بیوتات به دولت رسیده است، به مجلس بفرستند تا آقایان نمایندگان بیشتر از تضایای دربار مطلع باشند.....»

صورت مذاکرات مجلس شورای ملی . شنبه ۲۷ جمادی الثانی

۱۴۲۰

نه مشیرالدوله و نه هیچ نخست وزیر دیگری، حتی سردار سپه به پرسش های لریاب کیخسرو پاسخی ندادند، چون بهر تقدیر پای احمد شاه بمیان می آمد. اما اینک در آخرین روزهای عمر سلسله تاجار، فرصتی بود تا فراتر از گفتگوهای مجلس، این آگاهی ها در اختیار همگان قرار گیرد.

ایام کوتاه مدت تحصن. در خانه سردار سپه و مدرسه نظام هم دور از توطئه های محمدحسن میرزا ولیعهد و مدرس و یارانش نبود. متحصنین، هشدار سردار سپه را ناشنیده گرفتند و تحصن خود را ادامه دادند، شب و روزشان به بحث و گفتگو می گذشت و سرانجام بمنظور اتخاذ یک روش همسان به پیشنهاد حاجی امین الضرب، با رأی مخفی این افراد برای اجرای مقاصد متحصنین انتخاب شدند:

حاجی امین الضرب. اسلامیة. فقیه التجار. کاشف. حاجی میرزا علینقی هاشمی. میرزا عبدالمسین چینی فروش. حاجی میرزا علینقی کاشانچی. حاجی میرزا علی اصغر کتابفروش. حاجی آقا جلال. آقامیرزا علیمحمد محلوجی. آقا شیخ حسین حریری. حاجی میرزا علی صراف. میر آقایی محمد. میرزا محمدسپهر. الحاج میرزامهدی. عبدالمطلب الحسینی. اقل الحاج ربیع تبریزی. حسین آقا ابوطالب شیرازی اسلامی. اقل میرزا حسین صادق اوف. ملا اسدالله اصفهانی. میرزا سیدعلی. عبدالمطلب. علی. محمد. اقل سیدعلی لواسانی. الحاج محمد کاظم مثقالی. علی. یوسف. اقل الحاج علی اکبر کاشانی. علینقی هاشمی. میرزا هادی مقدم. اقل مهدی اصفهانی برادران. احمد زاهدی. الحاج محمد اسماعیل تزوینی. حبیب الحسینی. اقل الحاج حسین. اقل جعفر محلوجی. اقل ناظم رشتی. اقل الحاج بزرگ تبریزی. اقل شیخ حسین حریری. اقل الحاج شیخ ابوالقاسم

مولانا، اقل حاج میرزا علی صراف، الحاج میرزا علی طهرانی، الحاج
علینقی کاشانی.

بزودی يك کمیسیون مختلط، نیز تشکیل شد تا نظرات هیأت
ها و طبقات گونه گونه حاضر در تحصن را هماهنگ سازد. دو طیف
فکری درباره تعیین سرنوشت قاجارها، جریان داشت. و یکی از این
دو، با تدبیر محمدحسن میرزا ولیعهد، مدرس و یاراناش که به
نظرات حقوقی مصدق السلطنه (دکتر محمد مصدق) متکی بود، به
درون متحصنین نفوذ داده شد.

پیش از نفوذ این « فکر جدید »، متحصنین، تصمیم گیری
مجلس شورایی را برای خلع قاجارها از سلطنت و مجلس مؤسسان
را برای تغییر بعضی از مواد قانون اساسی بمنظور احاله سلطنت به
سردار سپه، کافی می دانستند، در حالی که فکر جدید، بر پایه
رفراندوم و مراجعه به آرای عمومی قرار داشت. مبتکران فکر جدید
در حقیقت در اندیشه بدست آوردن فرصت برای مقابله با نهضت ملی
بودند.

این اندیشه با دلایل و مستندات حقوقی برخورد کرد و عمر
چندانی نیافت.

بطوری که از صورت جلسه های چند روزه متحصنین بر می
آید، در « جلسه فوق العاده نمایندگان نهضت ملی »، در پاسخ
« استفتا بعضی متحصنین که این حرف را از وکیل منفی (دکتر محمد
مصدق) شنیده بودند » و طرح این مسأله که « با وجود قیام عمومی
باز باید به آراء عمومی مراجعه کرد یا خیر؟ »، منتخبین طبقات
مختلف، پس از چند ساعت بحث و گفتگو به این نتیجه می
رسند که: « مراجعه به آرای عمومی وقتی متصور است که يك یا چند
ایالت در حدود قانون اساسی به عنوان کردن مسأله ای بپردازند که
عقاید اکثریت مردم نسبت به آن مجهول و نامعلوم باشد، در حالی که
انقراض سلطنت قاجاریه خواست ملت است و مخالفی ندارد، بعلاوه:

«... بعد از توسل محمد علی میرزا به اجانب و تعصن در
سفارت روسیه، سلطنت قاجاریه، مشمول اصل انقطاع گردیده و
اصل ۲۶ متمم قانون اساسی که سلطنت را در سلسله قاجاریه سورهی

قرار داده، ناظر به موارد مادی و فوت سلطان است و ناظر به مورد انقطاع از حق اختصاصی مدنی نیست و احمد میرزا بعد از خیانت پدر، بحکم توارث حق استفاده از اصل ۲۶ را نداشته مگر با اجازه آراء عمومی در حدود قانون، بوسیله مؤسسان.

مؤسسان قانونی برای احمد میرزا تشکیل نشده، فقط يك جلسه فوق العاده در ۲۷ جمادی الثانی ۱۲۲۷ در طهران منعقد گردیده و با اجازه ضمنی ملت، احمد میرزا به سلطنت تعیین شد. این اجازه ضمنی و رضای غیر مستقیم در مقابل نهضت عمومی و قیام ملی دارای اعتبار نیست و بالطبع و تهرماً لغو و ساقط می گردد.....»

از صورت جلسه « کمیسیون فوق العاده نهضت ملی،
جلسه روز جمعه ۱۲ شهر ربیع الثانی (۸ آبانماه ۱۲۰۴)

گفتنی است که در همین ایام هیأت متحدین آذربایجان، پس از برگزاری يك جلسه محرمانه، دستور دستگیری دوتن از نمایندگان مجلس شورایی را صادر و خود بمرحله اجرا گذاشت. و نهضت ملی آذربایجان در تبریز نیز که از بی تفاوتی مجلس شورای ملی به تنگ آمده بود، به تصرف ادارات دولتی دست زد.

در تمام این مدت، مجلس شورایی، علیرغم اکثریتی که طرفدار سردار سپه بود، سعی داشت خود را بنحوی از جریانهای روز دور نگاه دارد. پیش از آن که نخستین تلگراف « کمیسیون مختلط نهضت ملی آذربایجان » در تاریخ ۱۲ مهرماه ۱۳۰۴ به « هیأت متحدین آذربایجان » مخابره شود و به تحصن در خانه سردار سپه و مدرسه نظام بینجامد، مؤتمن الملك (حسین پیرنیا) ریاست مجلس شورایی را بعهده داشت، اما با آگاهی از جنبش مردم در سراسر ایران، روز ۱۴ مهرماه استعفا داد تا غباری از مسئولیت بر وجهه الملکیش سایه نیفکند. مجلس، ستوفی المالك را به ریاست برگزید، اما، او نیز زیربار نرفت. برادران پیرنیا (مشیرالدوله و مؤتمن الملك) اصرار فراوان داشتند تا مستوفی ریاست مجلس را

بپذیرد، اما مستوفی باز هم از پذیرش رأی مجلس سرپاز زد. او و برادران پیرنیا، تنها به این سبب در میان افکار عمومی مردان خوبی شناخته می شدند که مردان روز سختی نبودند. و به این ترتیب از نیمه مهرماه بیعد سید محمد تدین، نایب رئیس، عهده دار جلسات علنی مجلس بود.

بعد از ظهر روز ششم آبانماه، همزمان با صدور اجازه نامه سردار سپه در مورد انتشار متن تلگرام های سانسور شده، رسیدن تلگرام تهدید آمیزی از کمیسیون مختلط نهضت ملی آذربایجان، مجلس شورایی را بر آن داشت تا در راه اجابت خواست های ملی، از حرف و سخن گذشته و وارد مراحل اجرایی گردد. این تلگرام که با تهدید به فتح مسلحانه تهران و «ضبط ادارات دولتی» توسط انقلابیون در سه ماده پایان می گرفت، تیر خلاصی بود که به شقیقه سلسله تاجاریه، خالی شد و پس از آن هرچه که بود جز تشریفات حقوقی و قانونی، نبود.

این تلگراف، یک روز پیش از صدور اجازه انتشار تلگرافهای پیشین به تهران مخابره شده بود و نویسنده باور دارد که عدول سردار سپه از تصمیم نخستینش در دیدار با اسامیل هشترودی و سپس موافقتش با رفع سانسور دولتی، بدنبال دریافت این تلگرام بوده است.

متن کامل این بیانیه تلگرافی را مرور می کنیم:

«..... از تبریز به طهران. (چهارشنبه ۶ آبان ۱۳۰۴)

بیانیه تلگرافی کمیسیون مختلط نهضت ملی آذربایجان

نظر به این که در نتیجه ۲۷ روز حضور در تلگرافخانه و مخابره بیش از ۴۵ هزار کلمه تلگراف به نمایندگان ساکن بهارستان و چندین دفعه مخابرات حضوری از طرف یک دسته ۳۶ نفری نمایندگان خصوصی تجار و فلاحین و اصناف و اتمام حجت های عدیده، بالاخره ضرب الاجل ۴۸ ساعته از مثبت و منفی، از طهران یعنی شورای ایران جوابی نرسید،

نظر به این که قطع دست سلاطین تاجاریه از آوردن سلطنت باستانی، یکی از مسائل مادی معمولی ولی یک تقاضای بی اهمیت نمی باشد و فرد فرد ملت ایران بر میزان اهمیت فعلی و آتیه خلع این

سلسله سلاطین واقف می باشند ،

نظر بر این که کلیه ایالات و ولایات ایران ، پس از استماع
فریاد برادران آذربایجانی از فاصله صدها فرسخ ، ندای موافقت در
داده و عموماً یک دل و یکزبان عزل سلاطین تاجر را از مجلس
شورای ملی خواستار شده اند ،

نظر بر این که کلیه ایالات و ولایات ایران ، تلگرافاً نهضت
خود را در پیشرفت این مقصود ملی نسبت بهر نقشه ملی برادران
آذربایجانی اظهار داشته اند ،

و نظر بر این که اهالی آذربایجان از روزهای اول تأسیس
سلاطین تاجر در ایران ، بواسطه مقرر داشتن شهر تبریز برای مقر
حکمرانی و پرورش ولایت عهد آنها ، کاملاً بر مکاید و دسایس این
خانواده در راه عزت سلطنت و اطفال ملت ، واقف گشت و در طول
مدت یکصد و چهل و هشت سال ، فجایع و خیانت آنان را به رأی
العین مشاهده نموده و بخوبی دانسته است که این اولادان مغول در
راه تأمین مقاصد نامشروع دیرین خود از هیچگونه تشبث نا مشروع و
خیانت و جنایتی ، حتی متابعت و تبعیت از اجانب مضایقه ننموده و
چنانکه در بدو تأسیس این سلسله عباس میرزا ولیعهد برای دوام و
بقای سلطنت در خانواده و این اولاد خصوص به این ننگ تاریخی
مضبوط در عهد نامه ترکمنچای تن در داده و خلف صدتش محمد
علی برای اهدا راهدر دادن او سفک دماء اخونریزی مسلمین ، به
سفارت روس پناهنده شد و شاه فعلی در تعقیب همان سیره غیر
مرضیه ، مسافرت اخیر اروپا را پیش کشیده و آلت دست اجانب
گشت و برای اختلال امنیت فعلی پس از اطمینان موفقیت باز بنای
پارتی های خارجی خود اعلان مراجعت داد ،

و نظر بر این که فرزندان ایران ساکن خطه آذربایجان ،
شهادت تاریخ گذشته و انقلابات اخیر از بدو مشروطیت تا امروز
بعموم ایرانیان و تمامی ملل دنیا ، پیشروی و مجاهدت و ملامتندی
بسعادت و امنیت وطن را عملاً ثابت و مبرهن داشته و نظر بر این که
پنجه های افراد حساس آذربایجانی هنوز آفشته به خونهای پایید و
ناپاک تشون استبدادی پدر شاه فعلی و ابدان شهداء حریت آن خطه
در تعزیر به گرامگاه ابدی خود اثر گلوله های آتشبار محمدعلی
هنوز مجروح و خون چکان و روح آنها ستغیر و بیزار از آن وجود
منحوس بوده و می باشد ،

نظر بر این که کلیه ملل حیه ا زنده ا عالم در مواعج انقلاب
خود رفتاری نموده اند که برای سایر ملل شرقی سرمشق می باشد ،
نظر بر این که ملت ایران ، در چند سال قبل پدر این جوان
را به جرم خیانتش به مادر وطن از تخت سلطنت برای همیشه بیزیر

نظر بر این که این سلسله سلاطین را (اگر) بجز هم مجال سلطنت ایران از طرف ملت داده شود، بیم آن می رود، بلکه پتین است که اولاد عزیز ما هر چند صباحی یک مرتبه پایستی پیام و انقلاب خونین و سرخ نموده تا یکی از این اولاد سلسله را از سربر سلطنت بزیر آورند و این مسئله انقلابات محتمل آتی، فی حد ذاته، خود موجب احتیاط و پستی ملت خواهد شد و ملت مشرقی و هشیار ایران را از سیر تمدن عقب انداخته و برای انقلابات و کشمکش های داخلی وارد ساخته و بدین وسیله یکی از مهمترین مقاصد اجانب یا بد خولمان وطن را تأمین می سازد.

نظر بر این که با مراجعه (به) تاریخ گذشته و مصر حاضر، خصوصاً دوزه مشروطیت معمولاً خوانیم دید شخص آغا محمد خان که آنها مربای دست ناپته مصر خود کریمخان زند بود و بعضی از سلسله بدست فرزندان ایران معدوم یا از سلطنت محروم گشته و آخرین آنها پدر این جوان بود که ما مردم او را معزول و اخراج از وطن نمودیم.

نظر بر این که ریاست عالییه هر ملتی کاملاً مربوط به اراده همان ملت و هیچ قانون و حدی بر وجه حقیقت به میراث نمی توان ضبط و اشغال نمود، زیرا نتیجه اش همان معاملاتی است که اجداد این جوان از طرف اجداد ما مردم معمول گردیده است.

و نظر بر این که در حال حاضر ملت ایران به پیشوایی برادران آذربایجانی خود رعایت کمال نزاکت و کلیه سلیمت را تا این ساعت نموده و از طریق نمایندگان خود که در سلسله مشروطه یگانه طریق رسمی برای یک ملتی در این گونه موارد محسوب می شود، مدت ۲۷ روز است که انجام این مشروع مقدس یعنی قطع دست دودمان قجر را خواستار گردیده است.

و نظر بر این که قتل و سابقه عملی حکم صریح می دهد که هر گاه وکیلی در مقام حفظ منافع سوکل خود برنیاید، خود آن سوکل پایستی لول آن وکیل را ممنوع از دخالت در آن امر ساخته و ثانیاً شخصاً در مقام حفظ و اخذ حق خود بر آید.

بالاخره، نظر بر این که در موقع عزل پدر این شاه لاقید و فرزند دلیند مغول، مجلس شورای ملی ایران که بدست همان پدر منحل شده بود تأسیس نشده بود و کلیه ایالات و ولایات ایران به برادران آذربایجانی خود وکالت در توکیل و وکالت تام در عزل او از سلطنت داده اند و اهالی آذربایجان اصالتاً از طرف خود و وکالتاً از طرف برادران دیگر اولاً محمد علی میرزا را از سلطنت معزول و نرزدن نا لایق او را بسلطنت انتخاب و سلام نموده مضدالملك را به

تایید سلطنت برقرار داشته، لهذا امروز که چهارشنبه اششم آبانماه ۱۳۰۴ و روزلول زمامداری خود ملت است، کمیسیون مختلط نهضت ملی آذربایجان که در ظرف مدت ۲۷ روز از طرف عموم اهالی مبعوث اداره امور این نهضت مقدس بوده و یگانه مأسور تسهیل وسائل و تهیید مقدمات اجرای مراتب ملی شناخته شده است، شروع به اقدامات عملی می نماید؛

ماده لول - از این تاریخ برای درآفوش کشیدن شامد مقصود مقدس ملی خود روابط خود را با طهران قطع و مواد ذیل بهموظنان عزیز اعلام داشته و لازم بتذکر نمی داند که هر فرد از افراد فیور آذربایجان که قدرت ملیت خود را همیشه در تحت لوای نجابت و خونسردی و حفظ قواعد کامله انضباطیه (به) ظهور و بروز رسانیده اند از تقرب بهرگونه عملی که مفهوم [آن] سوء تأثیر بوده باشد، احتراز جویندو هر کسی که چیزی تصور لکه دار ساختن منظور مقدس را در متخلیه خود بیرواند در زیر پنجه قوی تهر ملت نابود خواهد گردید.

ماده دوم - کلیه ادارات ضابط و تحت نظر مستقیم کمیسیون نهضت ملی آذربایجان قرار خواهد گرفت.

ماده سوم - آذربایجان برای نیل بمتصود مقدس خود و تشکیل خائنین طهران، قوای مکفی از جوانان فدایی ملی آذربایجان تسلیح و اعزام خواهد داشت.

کمیسیون مختلط نهضت ملی آذربایجان.....»

فردای آن روز [۷ آبان] تلگراف دیگری از تبریز به سراسر ایران مخابره شد که تهدیدها در آن افزوتتر بود. « ما بصدای رسا، فریاد حرکت را صادر نمودیم و کار آذربایجان را باصدور این فرمان ملی یکسره ساختیم. » و « حال ما دانیم و تهران، مادانیم و مرکز دسیسه و نیرنگ، ما دانیم و آلات لغو رذل دشمنان » ساده ترین تهدیدها بود و تا « ما دانیم و نمایندگان دروغی پارلمان و وجیه الله های دروغی طهران و عناصر اجنبی پرست طهران » بالا می رفت. در این بیانیه به همه شهرها ابلاغ شده بود که به برادران آذربایجانی خود پیوسته و ضمن بتصرف در آوردن ادارات دولتی و حفظ آرامش، نیروهایی را نیز برای فتح پایتخت قاجاریه، بسیج کنند.

سرانجام در همین روز [۷ آبانماه] گفتگو و مذاکرات خارج از جلسات مجلس شورایی میان نمایندگان، به داخل جلسات علنی

کشیده شد و براساس گزارش کمیسیون عرایض مجلس شورایی که انبوهی تلگراف همراه آن بود، موضوع انقراض سلطنت دودمان قاجار مطرح گردید.

یاسایی نماینده سمنان در دوره پنجم و داور وکیل لار، ضمن ایراد سخنانی از مجلس خواستند که پاسخی برای این هیجان روز افزون ملی آماده شود و ملت و مملکت از بلا تکلیفی نجات یابد. شیخ حسین تهرانی وکیل تهران و حاجی سید محمد باقر دستغیب نماینده بندر عباس نیز به تأیید نظرات داور و یاسایی پرداختند.

ملک الشعراى بهار از نمایندگان اقلیت با اذعان به این که «مجلس باید به این بحران و بلا تکلیفی خاتمه دهد»، توصیه کرد که «باید قانون اساسی را رعایت کنیم».

در حین مذاکرات مجلس، از خارج صدای تیر شنیده شد و بی درنگ مجلس از حضور نمایندگان تا آن حد خالی شد که دیگر رای گیری امکان پذیر نبود. خارج از مجلس، نه تیراندازی پیدا شد و نه موجبی برای تیراندازی. همه برداشت ها، بر توطئه قرار داشت. توطئه ای برای از اکثریت انداختن جلسه علنی.

روز هشتم آبان، نمایندگان متحصنین قطعنامه ای را خطاب به سردار سپه تنظیم کردند. و ضمن دیداری که در ساعت دو بعد از ظهر داشتند آن را به رئیس دولت تسلیم کردند:

«... لایحه قانونی نمایندگان عموم طبقات منتخبه طهران که

به آستان مقدس ریاست معظم دولت تقدیم می گردد.

نظر به این که مطابق قواعد حقوقی، مواد قانون اساسی تا

موقعی محترم است که اکثریت ملت آن را رد نکرده باشد،

و نظر به این که در موافقی که عموم ملت استدعای تغییر یک

و یا چند اصل قانون اساسی را بنمایند، وکلای پارلمان و مجلس

شوری هیچوجه عنوان مخصوص ندارند و مثل سایر افراد مملکت

ثلتی می شوند،

و نظر به این که عموم ملت ایران استدعای تغییر و التای دو

اصل ۲۶ و ۲۷ را کرده و فقط باید هیئت مؤسسان تشکیل گردد.

بموجب اختیاراتی که عموم ولایات به مرکز آذربایجان تفویض نموده

اند این حق برای آنان محرز است. لذا از پیشگاه هیئت معظم دولت

استدعا داریم که اجازه رسمیت و عملی کردن این مسؤل یعنی الفاء و تغییر دو اصل (که از نقطه نظر تهضت و قیام حاصل است) صادر و باب مخابرات برای نمایندگان طبقات باز بگذارند تا با سایر نقاط ولرد مذاکره شده و نمایندگان خود را برای الفاء و جرح و انشاء دو اصل (مؤسسان) انتخاب نمایند.

پارلمان نیز می تواند با مستدعیات ملت مساعدت نموده و اصول مزبوره را بنام ملت الفاء و تعیین تکلیف قطعی را به مؤسسان محول دارند. هشم آبان نمایندگان عموم طبقات طهران

فردای آن روز ، شب نهم آبامه مجلس شورایی کار خود را با بحث دربارہ استعفای مستونی للمالك از ریاست مجلس آغاز کرد و آنگاه ، شیخ جلال نهاوندی ، نماینده نهاوند و ملایر ، طرحی را که به امضای هشتاد نفر از نمایندگان رسیده بود ، تقدیم مجلس کرد :

«... نظر به این که عدم رضایت از سلطنت تاجاریه و شکایاتی که از این خانواده می شود ، به درجه ای رسیده که مملکت را بمخاطره می کشاند ،

نظر به این که حفظ مصالح عالی مملکت ، مهمترین منظور و اولین وظیفه شورای ملی است و هرچه زودتر به بحران فعلی باید خاتمه داد ، امضا کنندگان با قید دو توریست ، پیشنهاد می کنیم ، مجلس شورای ملی تصمیم ذیل را اتخاذ نماید :

ماده واحده - مجلس شورای ملی بنام سعادت ملت انتراض سلطنت تاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی واگذار می کند ، تعیین تکلیف قطعی حکومت ، سوگول بنظر مجلس مؤسسان است که برای تغییر مواد ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می شود .

داریو ، انگر ، عراقی ، محمدنجات ، عبدالله معتمد ، کی استوان ، دکتر امیر اعلم ، حبیب الله شادلو سردار منتصر ، رضا دانغانی ، دیوان بیگی ، عبدالله یاسایی ، مفتی ، رضا حکمت ، محمدتقی ، اسعدبختیاری ، میرزایی ، شوشتری ، رضا انشار ، یحیی زنگینه ، اعظمی هرمزی ، ابراهیم ، رضای رفیع ، دکتر آقاییان ، سهراب زاده ، سید ابراهیم ضیاء ، میرزا آقا عصراقتلاب ، وحید سعد ، اسمعیل تشنابی ، احمد شریعت زاده ، دکتر حسین بهرامی ، حبیب قل کمالوند ، علاء الدین ، حسن ملک ، مهدی زاهدی ، اعتبار ، حسین اسفندیاری ، حسن الحسینی ، محمدولی اسدی ، عبدالرحمن صالحی لرستانی ، سلیم ایزدی ، نظامی ، طبرضا

الحسینی ، جیدر قلی ، سید عبدالحسین صدر ، حسین دادگر ، طباطبایی دیبا ، الاحقر دستنیب ، مظیمی ، صادق اکبر ، یوسف عدل ، فرج الله ، مرتضی بیات ، سید کاظم ، یعقوب اللوسوی ، امامی خوبی ، لطف الله لیقوانی ، محمدهاشم انسر ، سیف الله اسکندری رضوی شیروانی ، حسین صدراپی ، محقق شیرازی ، رضا مهدوی ، محمد معظمی ، سهراب ساکینیان ، علی خطیبی ، اسمعیل وکیل ، سید محمد سلطانی ، اسمعیل اصانلو ، کازرونی ، حابری زاده ، اسدالله کردستانی ، شیخ جلال ، محمد ولی ، طاهری ، حایم ، محمد علی طهرانی ، رهنما...».

گفتنی است که از زمان تسلیم قطعنامه به رئیس دولت و ارائه طرح نمایندگان به مجلس ، تنها هفده ساعت فاصله بود و جلسه چهارساعته روز نهم آبان ، طی مراحل قانونی را به بیست و یکساعت رساند .

در جلسه روز نهم آبانماه ، پیش از رأی گیری ، سیدحسن مدرس که همه تلاشهای چند ساله خود را نابود شده می دید ، نطق کوتاهی کرد و طرح ماده واحده را مخالف قانون اساسی دانست و بعد هم با تعرض جلسه را ترك گفت . حالا بسیاری از یاران اقلیت او نیز در کنار اکثریت قرار داشتند . آنگاه مصدق السلطنه [دکتر محمد مصدق] سخنان تاریخی را ایراد کرد . سخنانی که پس از شهریور ۱۳۲۰ بارها بعنوان بارقه ای از رشادت و شهامت او مورد استفاده طرفدارانش قرار گرفته است . حال آن که ، بر پایه آنچه که به استناد مدارک تاریخی در همین وجیزه ناچیز آمد ، از نظر نهضت ملی ، کار خلع قاجارها از سلطنت ، امری انجام شده تلقی شده بود و نقش مجلسی که در ۲۱ ساعت آخر به زیر چتر جنبش ملی پناه برده بود ، چیزی جز « همراهی در آخرین لحظه » با ملت نبود . به تعبیری دیگر ، حتی اگر اکثریت تریب باتفاق نمایندگان مجلس که طرفدار الغای سلطنت قاجارها بودند ، در صف مخالف قرار داشتند و بهر دلیل با نهضت عمومی و ملی همراهی نشان نمی دادند ، با تهدیدهایی که از آذربایجان بگوش می رسید و اندیشه مبارزه مسلحانه و تصرف ادارات دولتی و « تشکیل وکلای مجلس » کمترینش بود ، جز آن که تحقق خواستهای ملی چند روزی به بهای ایجاد يك حمام خون تازه ،

به عقب می افتاد، نتیجه دیگری نداشت. و به این ترتیب نطق روز نهم آبانماه دکتر محمد مصدق، در حقیقت چیزی جز مخالفت صریح و آشکار با افکار عمومی و نهضت ملی نبود. چه در سرتاسر ایران و چه در درون مجلسی که در پایان همان جلسه با هشتاد رأی موافق در برابر تنها پنج رأی مخالف، به اراده ملت ایران سر تمکین و تعظیم فرود آورد.

اشاره کردنی است که هم مصدق و هم سایر مخالفانی که آن روز سخن گفتند (حسین علا و سید حسن تقی زاده)، مخالفتی با پایان گرفتن کار سلسله قاجار نداشتند، بلکه ایرادشان در اتخاذ راههای قانونی برای انجام آن منظور بود. داور ویاسایی در آن جلسه به سخنان مخالفان پاسخ می دادند.

بعد از ظهر روز نهم آبانماه سید محمد تدین و اعضای هیأت رئیسه مجلس شورایی ملی به منزل سردار سپه رفتند تا بطور رسمی تصمیم مجلس را به او ابلاغ کنند. سید محمد تدین اظهار داشت:

«... قانون مصوبه انتراض سلطنت قاجاریه و اعطای حکومت موقتی مملکت ایران است که تقدیم حضور و الاحضرت می گردد و کلیه نمایندگان با یک قلب امیدوار انتظار دارند که سعادت ایران و ایرانیان در ظل عطوفت و الاحضرت تأمین و این قدم بزرگی که در حیات جدید مملکت برداشته شده برای عام ملت میمون و مبارک باشد...»

رضاخان میرپنج، فرمانده کل قوا، رئیس الوزراء و اینک و الاحضرت رضا پهلوی، رئیس حکومت موقتی به هیأت رئیسه مجلس گفت:

«... از این قدم مهم و تاریخی که نوره پنجم مجلس شورای ملی در راه سعادت ملت ایران و انتراض سلطنت قاجاریه برداشته و به حیات سیاسی این مملکت یک روح جدیدی بخشیده است، فوق العاده مسرور هستم و از این حسن توجهی که در اعطای ریاست حکومت و سرپرستی ایران به بنده نموده اند، بی اندازه ممنون هستم و امیدوار هستم مجلس پنجم که تدسهای بزرگی برای آبادی و

ترقی ایران برداشته است، در آینده نیز موفقیت های بزرگی احراز نماید، دوره پنجم در تاریخ مشروطیت ایران علاوه از این اقدام بزرگ خدمات مهمی به سلطنت نموده و اسم مهمی در صفحات تاریخ از خود بیادگار گذارده است و من همیشه این حسن نیت نمایندگان دوره پنجم و روابط حسنه ای که با آقایان دارم، فراموش نخواهم کرد.....»

از همانروز، ذکاء الملک فروزی، کفالت ریاست وزرا را بعهدہ گرفت و «والاحضرت اقدس رضا خان پهلوی» بعنوان رئیس حکومت موقتی، بکار پرداخت. اما، چنین بنظر می آمد، که برای او هیچ چیز تغییر نیافته است. دلشغولی او همچنان ارتش بود و سازندگی. در واقع، حتی پیش از طی این مراحل قانونی او رئیس حکومت، شده بود. از همان سپیده دم سوم اسفند ۱۲۹۹. از همان لحظاتی که سید روزنامه نویس را برای نخست وزیر پیشنهاد کرد. از همان روزی که به وزیر مختار انگلستان گفت، اگر نشان به کسی داده اید، بروید پس بگیرید. از همان روزی که قلب مردم را چپاول کرد. و از همان روزی که توطئه ها را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت و ایران رانجات داد. و با خزانه غارت شده و رجالی که بهترینشان از مسئولیت می گریختند، ساز سازندگی کوک کرد و در همه جبهه ها پیروز شد؛ هم در جنگ، هم در صلح. هم در ایرانی کردن دوباره ایران ایران مدار شده بود و سرداریش را از ریاست حکومت موقت هم بیشتر دوست داشت.

وقتی گوینده «حکم می کنم» به مجلسیان می گوید «از حسن توجهی که..... به بنده» کرده اید ممنون هستم، در حقیقت، فروتنی بیشتری پیشه کرده است. فروتنی امجاب انگیزی که در برابر همه داشت، جز در برابر دشمنان ایران و جفاکاران بر ایران..... و، تهران و سراسر ایران، ناگهان غرق در شادمانی شد. ملت به آنچه که می خواست رسیده بود و اینک هنگامه شادیا و مبارکباد گویی ها بود. متحصنین آواز کردند و ساعتی بعد سراسر ایران به آن تآسی کرد. دو روز تمام سردار در خانه نشسته بود و هواخواهانش را می پذیرفت. بیانیه کمیسیون مختلط نهضت مای آذربایجان، حالا در سراسر کشور دست بدست می گشت؛

صنعه جدیدی از تاریخ بروی شما باز شد. دوره نکت، بدون آسیبی که لازمه آن بود، سپری گردید. آتیه درخشانی با روی بشاش شما را تهنیت می گویم. زیرا که شما با نهضت حرارت آمیز و رویه متینی که در لثنای آن اتخاذ کرده اید، بر عالمیان ثابت گردید که دارای استقلال فکر و رشد سیاسی بوده و می توانید مهار مقدرات خود را در دست گرفته، وجهه سیاست مملکت را در هر موقعی، بدون هو و چنجال و رجاله بازی، و بی آن که آتش انقلاب خونینی افروخته شده، موجب سلب امنیت و آسایش گردد، به نقطه مقتضی برگردانید.

روشنترین علامت رشد و تکامل ملل، همین امتحان بزرگ است که شما این دفعه با نهایت ثبات و متانت و صاقبت اندیشی و مأل بینی از خود بروز داده و در نتیجه آن به مقصد مأمول آرزو شده، زودتر و سهلتر واصل گردید. این است که شما از در جهت شایان تبریک و سزوار تهنیت هستید. یکی از حیث امتحان جالب تضمین و تمجیدی که در مقابل خودی و بیگانه دادید. دیگری از نقطه نظر مظهریتی که بدست آوردید، شما مدلل کردید که قانع بر سلطنت معطله نبوده، لایق حکومت، فعال و تجدد و ترقی پرور و معارف دوست و بالاخره مستحق یک دولت معاصر با تمدن عصر حاضر هستید. بنا بر این کمیسیون مختلط نهضت ملی با نهایت بشاشت، تبریکهای خالصانه و تهنیت های صمیمانه خود را بعموم هموطنان عزیز تقدیم داشته با کمال افتخار بشارت می دهیم که در نتیجه مساعی و مجاهدتهای مبذوله عموم هموطنان عزیز، چه در سرکز و چه در ایالات و ولایات و در تلو لایحه قانونی دیپروزی که در بیانیه قبل سدرج و بمقام معظم ریاست دولت و قوای عالیه مملکت دامت عظمته

تقدیم گردیده و در تصویب رساندن آن با مساعدت احساسات هیجان آمیز عموم طبقات اقدام مؤثری بعمل آمده بود، در ظرف مدتی از دیروز عصر تا امروز صبح، در تحت فشار و تشییئات افکار عامه، مابین نمایندگان هیئت های محترم مرکز از یکطرف و وکلای مجلس شورای ملی از طرف دیگر، توافق نظری حاصل آمده، امروز بهم آبامه، قبل از ظهر مذاکرات رسمی با حرارتی راجع به ترتیب عملی کردن آن در مجلس شروع و ساعت دو بعد از ظهر، تصویب مواد سه گانه ذیل به اکثریت هشتاد رأی از هشتاد و پنج نفر حضار، ختم و در میان هلهله و غریو شادمانی با شلیک تیر توپ، به عامه اهالی تبشیر بشارت دادن ا گردید.

لینک سواد سه گانه که مژده آتیه درخشانی را برای عموم هموطنان ملاقتمند به ترقی و تعالی مملکت متضمن می باشد!

۱ - خلع سلطنت از خانواده قاجاریه

۲ - تفویض حکومت موقتی تا تشکیل مجلس مؤسسان به کف کفایت و اقتدار آقای پهلوی

۳ - واگذاری اصلاح مواد ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹ قانون اساسی و تعیین طرز حکومت آتی به‌عهده مجلس مؤسسان

مقتضی است که عامه هموطنان گرام (گرامی) در مقابل این مظلوریت عظیم جشن با شکوهی گرفته روز نهم آبانماه را یکی از اعیاد بزرگ ملی بشمارند.

کمیسیون مختلط نهضت ملی آذربایجان»

کمیسیون طی قطعنامه دیگری از همگان خواست که سه شبانروز شهرها را آیین بسته و چراغانی کنند. سیل تلگراف و نامه از سراسر کشور، راهی خانه سردار شد. از روحانیان گرفته تا اقلیت‌های مذهبی، از شهر گرفته تا روستا. از درون ایران گرفته تا هرجا که ایرانیان دور از مرزهای میهن خانه داشتند. شادی و پیروزی همگانی بود. و گفتنی است که به روایت روزنامه «الناطق لکنهور» چاپ هندوستان، شیعیان هند به نمایندگان سیاسی ایران مراجعه و درخواست کرده بودند «همانطوری که دولت ایران وسایل راهنمایی و آسایش و سهولت مسافرت حجاج ایران را به حجاز فراهم می‌کند»، برادران دینی و هم مذهبی شیعیان هند را هم، مشمول و منظور دارند.

در میان شادی و هلهله عمومی و پس از آن که ماده واحده از تصویب مجلس گذشت، عبدالله امیر تهماسب که روزگاری رئیس گارد دربار قاجار بود، مأمور تحویل گرفتن دربار از محمدحسن میرزا ولیعهد و اخراج او از ایران گردید.

مخبر السلطنه هدایت در خاطرات و خطرات می نویسد:

«... شب دهم آبان، عبدالله خان امیر تهماسبی رئیس گارد احمد شاه، سرتیپ مرتضی خان و دوتیر دیگر از انسران، محمدحسن میرزا را از قصر گلستان حرکت داده، بسره‌مد مران رساندند و مصر نهم بعضی انسران به قصر رفته، درها را مهر و موم کردند... روز بعد حرم را بطرزی ناشایسته از اندرون بیرون کردند... محمد حسن میرزا و حرم او این روزگار را دو نوبت دیدند، خیابانی (شیخ محمد) هم او را بافتضاح از آذربایجان

عذر خواسته بود.....»

خاطرات و خطرات. مخیر السلطنه هدایت. کتابفروشی زوار، تهران

عبدالله امیر تهماسب در خاطرات خود روایت کاملتری بدست

می دهد:

«.....گلستان به حال وحشت افتاده.... و بالجمله می خواهم

بطرف دربار تاجاریه برویم.

حسب الامر والا حضرت پهلوی ، دوساعت بعد از ظهر، شنبه نهم آبانماه ۱۲۰۴ مأمور شدم که دربار را تحویل گرفته و خانواده سلطان مخلوع را بیرون نمایم. دوساعت و ده دقیقه از ظهر گذشت بود که وارد عمارت سلطنتی شدم. مشکوه الدوله، پیشخدمت احمد میرزا را خواستم و به محمد حسن میرزا، ولیعهد مخلوع که در غیاب احمد میرزا در ظرف سه سال قائم مقام او بود و در پس پرده هزار رنگ به آب می زد، اخطار نمودم که فوراً تهیه مسافرت خود را دیده و همین اسب لژ طهران خارج و بطرف اروپا حرکت و به برادر خود ملحق گردد. موعنی که من ولرد شدم شوهر محمد حسن میرزا نیز می خواست لژ دربار خارج گردد. به مشاورانیه امر شد که بلا تأخیر اتومبیل را تهیه و حاضر نماید ویکتور ساسور را تعیین نمودم که شوهر را تحت نظر گرفته و برای اتومبیل بنزین و روغن تهیه نماید. آقا باشی، معتمد الحرم، نیز احضار و تأکید شد که هر چه زودتر اندرون را تخلیه و اسباب های شخصی خود را نیز از دربار بیرون برد و تا صبح این امر حتمی الاجراست. بلافاصله لوازم بموقع اجرا گذارده شد. در این بین صاحب جمع، جواب پیغام را آورد که والا حضرت ولیعهد... گفتم [بگوئید محمد حسن میرزا، گفت] بله ، اظهار می فرمایند برای رفتن حاضریم، ولی وسائل حرکت را ندارم. پول هم ندارم تا لوازم حرکت را تهیه نمایم و در صورت امکان طالب ملاقات و مذاکرات دوستانه دارم است [و اینطور می گوید] که [چهل هزار تومان از دولت طلب دارم، ممکن است از این بابت وجهی بدهند، بعلوه نرض و کارهای شخصی دارم که باید کسی را مأمور تصفیه امورات خود نمایم. جواب دادم ، ملاقات ممکن نیست. مذاکرات دوستانه نیز باهم نداشته و نداریم. امر بندگان اعلی حضرت (۹) پهلوی است که باید بموقع اجرا گذاشته شود. فوراً يك نفری را برای تسویه اسرار و محاسبات خود تعیین و حرکت نمایند و کارهای شما انجام خواهد شد و اگر عملی دیگری داشته باشید، بمرض والا حضرت پهلوی خواهد رسید، صاحب جمع ، مثل این بود که به حوادث معتقد نبوده و یا خود تجاهل می نمود و یا برای اثبات

قدویت و یا تجویز تقلید به تأیر میت [مزار مرده] اظهار داشت؛ این مسائل را به والا حضرت ولیمهد.... (اخطار شد، یگوید محدحسن میرزا) از طرفه که ابلاغ کنم؟ و این امر حرکت از طرف کیست؟ جواب داده شد در تلهم و فهم قبلاً خود را مستعد نموده بدانید، از طرف بندگان والا حضرت پهلوی این احکام ابلاغ می شود.

سامت دو ونیم بعد از ظهر بود که موشق الدوله (مغرور میرزا) وزیر دربار سابق که قبلاً بوسیله تلفن احضار شده بود، حاضر شد و به ایشان اظهار شد، هرچه زودتر رؤسا مسؤل دربار را حاضر نمایند که فوراً اشیاء سلطنتی و اطاق ها باید مهر وموم شود....، بالجمله تمام اینیه و اثاثیه دولتی با حضور رؤسای مربوطه به مسئولیت خود آنها، تحت ضبط و توقیف در آمد..... محمد حسن میرزا از آمدن ما مطلع شده باطاق نشین گاه او هنوز وارد نشده بودیم که از روی صندلی خود برخواست (برخواست او تا نزدیک در اطاق با استقبال شافت و همین شخص بود که چند سامت قبل ایرانیان را عبید... خود محسوب می داشت.... اظهار نمودم که توسط صاحب جمع پیغام داده بودم که حسب الامر والا حضرت پهلوی باید زودتر تهیه سفر را ساز و سامت یازده اسب حرکت نمایند و ضمناً اخطار می کنم که لباس نظام را از تن خود بکنید. جواب داد، فرستاده ام لباس دیگری تهیه کرده بیاورند تا عوض نمایم و چهار نفر که همراه من خواهند بود تذکره [گذرنامه] لازم دارند، پول هم برای تهیه لوازم حرکت ندارم، چهل هزار تومان از دولت طلبکار هستم، پیغام دوستانه مرا به اعلیحضرت [؟] برسانید که از نقطه نظر دوستی وسیله حرکت مرا فراهم نمایند. جواب [دادم] البته برای ملتزمین یا در مرکز [یا] در بین راه تذکره تهیه می شود. چگونه می شود، پول نداشته باشید؟ [گفت] بخدا که پول ندارم، مبلغی هم مقروض هستم، [گفتم] بسیار خوب بعرض والا حضرت می رسانم هر طور امر فرمودند ابلاغ خواهم نمود.... [گفت] خانواده را چکنم، همراه ببرم؟ [گفتم] مناجاز هستید، می خواهید ببرید، می خواهید در ایران بمانند، کسانی را که می خواهید همراه خود ببرید، ایرادی نیست....، لازم بود به مذاکرات خاتمه داده شود. اظهار نمودم دیگر با شما خداحافظی می کنم و به هم دست دادیم.... برای تسریع حرکت مسافرین و عرض راپورت بخاکپای والا حضرت تشوف حاصل نمودیم. مراتب را معروض داشتم، امر فرمودند مبلغ پنجهزار تومان تقدیرداخته و بقدر کفایت اتومبیل و کامیون برای حمل اسباب و مسافرین داده شود.....»

عبدالله امیر تهماسب، تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضا شاه

کبیر، انتشارات دانشگاه تهران، ۲۰۲۵ شاهنشاهی . تهران

پیش و بعد از ۱۰ روز نهم آبانماه ۱۳۰۴، چه در ایران و چه در سایر کشورها، به عمر بسیاری از سلسله های پادشاهی و رژیم های دیگر - حتی جمهوری - پایان داده شده است.

تاریخ بلایی را که بلشویک ها بسر تزار و خانواده اش آوردند، نراسوش نکرد، همانگونه که تکه تکه کردن جنازه فیصل دوم، پادشاه جوان عراق را در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ از خاطر نخواهد برد. در خانواده قاجار آقا محمدخان، لطفعلی خان زند را کشت و استخوانهایش را زیر پلکان کاخ دفن کرد تا هر روز آنرا زیر لگد داشته باشد و در یک دهه به سالهای دوهزار شاهد بودیم که آزادیخواهان جدید، چه بلایی برسر چائوشسکو وهمسرش آوردند، همانقدر که خون ذوالفقار علی بوتو هنوز در پاکستان می جوشد، کشت وکشتارهای جمهوری اسلامی در روزهای پیروزشان از حافظه تاریخ پاک نخواهد شد. درتاریخ خودمان و در بلانصل ترین دوره با عصر پهلوی ها، آقامحمدخان قاجار سرسلسله دودمان، از خون بیرون آمد و به تخت نشست و بیش از دویست سال پس از او، حاج روح الله خمینی هم با خون به بساط فرمونیش تکیه زد.

سردار سپه نه از انقلابیون فرانسوی متمدن تر بود و نه از لنین و تروتسکی درس خوانده تر. نه معیارهای روزگار او یا « حقوق بشر » دهه آخر قرن بیستم برابری می کرد و نه ایران، در تجدد پاکستانی که بوتو را کشت، بر می برد، اما می بینیم که سرداری چون او، نه تنها از سوم اسفند ۱۳۹۹ تا نهم آبان ۱۳۰۴ - و بعد تا سوم شهریورشوم ۱۳۲۰ - هیچگونه راهی در ستیز و دشمنی با قاجارها بر نمی دارد، بلکه برگزیدگان وطنپرست آنها، پیوسته صمیمی ترین یارانش هم بحساب می آید.

راستی، اگر از سپیده دم سوم اسفند ۱۳۹۹ تا نهم آبانماه ۱۳۰۴، هر گاه میلش، اراده اش و حتی هوا وهوشش اقتضا می کرد - آنسان که دیگران کرده بودند - فاتحه قاجارها را در یک تصنیف خونین بخواند، چه کسی جلو دارش بود؟ آیا پیش از او نمونه بسیار نبود و پس از او در ۱۳۵۷، نمونه دیگری بدست نیامد؟

باری وبگذریم.

پس از آن شور و شادمانی ملی، اینکه نوبت سردار بود که به سخن در آید:

«...چنانکه عامه سابه دلرند، از چندی به این طرف در اطراف واکتاف سلکت در اظهار تنفر و انزجار از سلطنت قاجاریه و الغاء آن، نهضت عمومی ایجاد و احساسات ملی روز بروز شدید تر شده و طوری هلیان یافت که در مرکز نیز هیجان فوق العاده ای برای نیل به این آمال ملی بروز کرده و دنباله آن بجایی مستد گردید که اگر مورد توجه عاجل واقع نمی شد، قطعاً به انقلاب عظیم و عواقب وخیم منتهی می گشت. دولت بیاس احترام آزادی انکار عمومی و احساسات ملی در تمام این مدت بالمره رویه بیطرفی را اتخاذ نموده تا عامه اهالی و مجلس شورای ملی، بنا بر موافقت با انکار عمومی متوجه لزوم خاتمه دادن باوضاع و بحران مملکتی شده و پس از چندی مطالعه و مذاکره در جلسه شبیه هم آبانماه انقراض سلطنت قاجاریه را اعلان نموده و ریاست حکومت موقتی را به اینجانب واگذار کرد، تا این که مجلس مؤسسان بغوریت تکلیف قطعی را تعیین نمایند.

این است که در تعقیب رأی مجلس شورای ملی، انقراض سلطنت را از آل قاجار و بدست گرفتن حکومت موقتی را بوسیله این اعلامیه، رسماً اعلان می کنم و امیدوارم که تمام علاتمندان بسعادت مملکت در حفظ مصالح عمومی با من کمک نمایند.

رئیس حکومت موقتی مملکت و رئیس عالی کل قوا - رضا «۱۰»

بدنبال صدور بیانیه والاحضرت پهلوی، وزارت امور خارجه طی نامه شماره ۱۳۹۲۱، موضوع انقراض سلطنت قاجارها را به نمایندگان سیاسی کشورهای دیگر اعلام داشت، و برای مختار بی درنگ وصل نامه را اعلام و برحسب معمول شناسایی حکومت موقت را موکول به دریافت نظر رسمی دولت خود کردند. طولانی ترین نامه ای که در شناسایی نظام جدید به وزارت امور خارجه ایران رسید، نامه سرپرسی لورن وزیر مختار انگلستان بود که برخلاف سایر نامه ها، با زبان دیپلماسی شرط و شروط هایی برای شناسایی برشمرده بود.

متن نامه لورن، خواندنی است:

«... ۱۳۰۶ آبان ۱۳۰۶ نمره ۲۶۹

والاحضرت اتدس

مناد سکاتبه هم آبان ماه جناب حسن خان مشار را که قبول

زحمت فرموده ، تصمیم مجلس شورایی را در انقاي سلطنت
تاجاریه و واگذاری ریاست موقتی مملکت را به والا حضرت تا انعقاد
مجلس مؤسسان که دارای اجازه برای تصمیم قطعی راجع بشکل
دولت خواهد بود ، به دستدار اطلاع داده بودند ، باستحضار دولت
املیحضرت پادشاه انگلستان رسانیدم .

بر حسب دستور العمل وزیر امور خارجه املیحضرت پادشاه
انگلستان ، محترماً به والا حضرت تقدس ، اطلاع می دهم که با تهییم
لین نکته که تمام مهود و ترلر دادها و غیره ، منعقده فیما بین مملکتین
شناخته و کلیه تعهدات مربوطه به آنها کاملاً از طرف حکومت جدید
از روی صداقت بموقع اجرا گذارده شود ، دولت املیحضرت پادشاه
انگلستان حاضر خواهند بود که حکومت جدید را که بر حسب رأی
مجلس شورای ملی تا تصمیم قطعی ایران راجع بطرز حکومت آتی
مملکت معین شده است ، موقتاً بشناسند .

علاوه بر این با احترام و سرت خاطر ، والا حضرت را
مستحضر می سازم که بموجب همین تهییم ، دولت املیحضرت پادشاه
انگلستان اجازه داده اند که داخل روابط راجعه به امورات شده و
کارهای جاریه را با دولت ایران که در تحت ریاست والا حضرت
برقرار می شود ، فیصله دم .

موقع را غنیمت شمرده ، احترامات فایقه خود را به والا حضرت
اقدس تجدید می نمایم»

اینک نوبت تشکیل مجلس مؤسسان فرا رسیده بود . از نیمه
دوم آبانماه تا ۱۵ آذرماه ، همه در تلاش و تکاپو برای تشکیل
مجلس مؤسسان بودند . عده نمایندگان به دوبرابر عده نمایندگان
مجلس شورایی پیش بینی شده بود . « والا حضرت اقدس رضا خان
پهلوی » با اعلامیه ای و بامضای « رضا » تا خاتمه انتخابات ،
مقررات حکومت نظامی را متوقف ساخت . هیأت قانونی و رسمی
ناظران انتخاباتی در تهران روز چهاردهم آبانماه در عمارت دارلقنون
تشکیل شد . حاجی حسین آقا امین الضرب ، میرزا مجید خان آهی ،
حاجی میرزا علی قیصریه ، دکتر مهدی خان ملک زاده ، حاجی رحیم
آقا قزوینی ، میرزا ابوطالب اسلامی ، حاجی سید محمد اسلامبولچی ،
میرزا عبدالحسین چینی فروش نیکپور و آقا ضیاء الدین نوری ، به
عنوان هیأت اصلی نظار انتخاب شدند و نیرالملک ، نقیب زاده ، ملا
اسدالله فقیه التجار ، حاجی محمد حسین بلور فروش ، حاج سید

ابوالقاسم کاشی (آیت الله کاشانی بعدی) حاج رحیم اتحادیه، حاج سید محمد لاریجانی، میرزا علی اکبر لرباب و حاج میرزا علینقی کاشانچی نیز بنام « نظار فرعی » یا عضو علی البدل در این انتخابات برگزیده شدند. زرتشتیان، کلیمیان و ارامنه نیز هیأت های اصلی و فرعی خود را برگزیدند. نتیجه انتخابات تهران روز ۶ آذرماه به این شرح اعلام شد:

آقای احتشام زاده ۲۲۸۷۶ رأی، آقای میرزا علی اکبر خان دابور ۲۱۵۵۷ رأی، آقای حاجی حسین آقا امین للضرب ۲۱۳۸۵ رأی، آقای آقا ضیاء الدین نوری ۲۱۲۷۹ رأی، آقای حاجی سید ابوالقاسم کاشانی ۲۰۲۷۲ رأی، آقای تدین ۲۰۱۲۷ رأی، آقای آیت الله زاده شیرازی ۱۹۹۵۲ رأی، آقای شیخ محمدعلی طهرانچی ۱۹۷۹۲ رأی، آقای حاجی رحیم آقا تروینی ۱۹۶۵۲ رأی، آقای دکتر مهدیخان ملک زاده ۱۹۵۹۱ رأی، آقای میرزا ابوطالب اسلامیه ۱۹۰۰۱ رأی، آقای میرزا حسینخان سمعی (ادیب السلطنه) ۱۸۹۲۹ رأی، آقای نظام الدین خان حکمت (مشارالدوله) ۱۸۷۷۶ رأی، آقای آقا شیخ حسین یزدی ۱۸۵۳۵ رأی، آقای آقا میرزاهاشم آشتیانی ۱۸۲۴۲ رأی، آقای سلیمان میرزا اسکندری ۱۷۸۴۵ رأی، آقای حاجی سید محمد اسلامبولچی ۱۷۱۱۷ رأی، آقای میرزا جنودخان دهدشتی (میرهایون) ۱۷۰۹۰ رأی، آقای میرزا حسین خان پیرنیا (مؤتمن الملك) ۱۶۳۷۷ رأی، آقای سلطان احمدخان راد (معتد المالک) ۱۵۲۴۸ رأی، آقای بقیب زاده تبریزی ۱۵۱۸۸ رأی، آقای آقا میرزا سید محمدیهبانی ۱۱۷۸۶ رأی، آقای آقا سید عبدالرحیم کاشانی ۱۱۱۴۶ رأی و آقای میرزا عبدالحسین نیکپور ۱۰۷۰۴ رأی.

ساعت دو نیم بعد از ظهر روز یکشنبه ۱۵ آذرماه ۱۳۰۴ مجلس مؤسسان آغاز بکار کرد.

در میان زرمه ها و مهمه ها، محمود جم (مدیرالملک) که جب ترمه بر تن داشت ورود رئیس حکومت موقتی را اعلام کرد:

- والاحضرت اقدس پهلوی دامت عظمته

سردار با گامهای بلند کشیده، پشت میز خطابه قرار گرفت:

البته آقایان محترم از هلیل و پیشآمدهایی که باعث انعقاد مجلس مؤسسان گردیده است، اطلاع کامل دارند و می دانند که مجلس شورای ملی که بموجب قانون اساسی نماینده قاطبه اهالی مملکت ایران است، بر حسب ضرورت و برای متابعت میل و افکار ملت که در تمام ایران ابراز و اظهار شده بود، برای نیل به استقرار حکومتی که مرام ملی را بهتر تأمین نماید، سلطنت را از سلسله قاجاریه منتزاع نموده، ریاست حکومت مملکت را موقتاً بعهده اینچنانب محول ساخته و انعقاد مجلس مؤسسان را برای تعیین تکلیف قطعی امر لازم و مقتضی دانست، این بود که حسب التکلیف و بنا بر تصمیم و تصویب مجلس شورای ملی، ملت را به تعیین و انتخاب ابناء خود بجهت این مقصود مهم دعوت کردم و ملت نیز شما را منتخب نموده، اینکه بعون الله و توفیقه، ادای آن وظیفه را که معظم ترین وظایف ملی و مملکتی است برحسب رأی ملت به شما واگذار نموده و شما را دعوت می کنم که صلاح و خیر مملکت را در نظر گرفته و در هر حال خداوند را شاهد و ناظر اعمال خود دانسته، آنچه وجدان شما بر آن حکم می کند، بموقع عمل بگذرید و چون در این امرحساس طول مدت بی تکلیفی برای مملکت ممکن است جلب مضرات و مناسد نماید، مقتضی است، حتی الامکان در انجام وظیفه تسریع نمایید. در خاتمه امیدوارم خداوند تبارک و تعالی شما را موفق و مؤید بدارد.....»

روز بیست و یکم آذرماه، مجلس مؤسسان با اکثریت تمام، اصول ۲۶، ۲۷ و ۲۸ متمم قانون اساسی را ضمن تصویب يك ماده واحده تغییر داد و سلطنت ایران به دودمان پهلوی انتقال یافت .
از ۲۶۰ نفر ۲۵۷ نفر آرای موافق و ۲ نفر آرای محتج به ماده واحده دادند.

بی درنگ ۲۶ نفر از نمایندگان مؤسسان به پیشگاه اعلیحضرت رضاشاه پهلوی شاهنشاه ایران بار یافتند و متن ماده واحده را با مبارکباد فراوان در اختیار پادشاه قرار دادند.
فردای آنروز، پس از تصویب صورت جلسه ۲۱ آذرماه، مجلس مؤسسان بکار خود خاتمه داد.
و حالاً، تنها ادای سوگند در محضر مجلس شورایی باقی

مانده بود تا همه پیش بینی های قانون اساسی ، تحقق یافته باشد .
این مراسم نیز در روز ۲۴ آذرماه ۱۳۰۴ در مجلس شورایی
بعمل آمد .

شبه سیم ۱۲۶۹ بیم بگداغ شرار در طهران قطع شود و بر سر راه در هر کجایی
 در ایالت هم از هر کجایی خبر بود در هر کسی ایمنی آرد از سرخی بعبیر کرد
 بکنه برده از سدی کار نموده شد و بگداغ سلطان احمد شاه ایمنی کرد
 از طهران شرار شد ششم حوت حکام ایالت در آمدند
 در حومه حاکم شرار بدقتیر را در آن حومه نگه داشتند که کفنی عمری در اول
 دولت در آن راه بود ۱۱۹۹ نهوا تا ۱۲۰۰ انمار از سلطان بگداغ
 حقه بود ششم ششم حوت حکام ایالت در آمدند
 در حومه حاکم شرار بدقتیر را در آن حومه نگه داشتند که کفنی عمری در اول
 دولت در آن راه بود ۱۱۹۹ نهوا تا ۱۲۰۰ انمار از سلطان بگداغ

ششم حوت ۱۲۶۹ از شرار بندار خزان
 در طهران بگداغ در وسط بگداغ از سدی از دست شد و تمام ایالت در آن
 ایمنی آرد از سرخی بعبیر کرد
 بکنه برده از سدی کار نموده شد و بگداغ سلطان احمد شاه ایمنی کرد
 از طهران شرار شد ششم حوت حکام ایالت در آمدند
 در حومه حاکم شرار بدقتیر را در آن حومه نگه داشتند که کفنی عمری در اول
 دولت در آن راه بود ۱۱۹۹ نهوا تا ۱۲۰۰ انمار از سلطان بگداغ
 حقه بود ششم ششم حوت حکام ایالت در آمدند
 در حومه حاکم شرار بدقتیر را در آن حومه نگه داشتند که کفنی عمری در اول
 دولت در آن راه بود ۱۱۹۹ نهوا تا ۱۲۰۰ انمار از سلطان بگداغ

دستخط مصدق السلطنه | دکتر محمد مصدق | درباره سوم اسفند
 مربوط به صفحه ۲۱۴

۱۳۴۰
۱۷ مهر و جمعه

خدمت جناب بعد تاج بجزوست محرم پستان والیس زندان خانیست

با کمال احترام زحمت میدهد
راجع به فقره بیضا، تکرار کرد

در این چند روز از طرف حضرت مسطاب اهدا کردم انجم سر پرس در این روز
دست خیره انگلیس مقیم طهران و جناب بعد تاج با صبر ستر قیصر با ترکیه فرستاد
اورد که بطهران سافرت نموده ابدیخ داشته لایه که توجه و مروت در حق
این دست لایه دارند و در امرات این دست لایه حضرت نفع نیکوکار آفرین
عاصی ساخته و مخصوصا خواهرش یکیم مراتب سگرات میمانند بید و راقدمت حضرت
معظم ایما بقدم دارد مسلم است با عالم مروت و دراز آن که خدمت شان در دم
خیر از این راه متوقع مییم که همه نظر لطف خود را در حق ابرار قدس عرض کرد
در امرات راجع به دست لایه که مراقبت و مساعدت بهم رساند
خیر غیر عالی مرتبه گواه است که این اهدای میمانند تقدیرت فدائیک
بر التفات و توجهات او و این دست قویوگت بریطانی می عظمی نظر
و امید در دستم در خانه او حیه فالعانه و امرات نایقه خود
را بجهت میدارد اینم عرضت و اقبال سدام با خیر



نامه شیخ خزعل به کاپیتان والیس کنسول انگلستان

Account dated 26/4/22 from
 Mr. ...
 ...
 ...

۲۴۱
 در وقت رسیدن به این وقت ...
 ...
 ...

۲۴۱
 بعد از آنکه ...
 ...
 ...

...
 ...
 ...

...
 ...
 ...

۱۹۴۴
 ۲۵۲
 ...
 ...

قبض رسید اسلحه و مهمات از انگلستان با مضای سران بختیاری

شماره (۱۱)

تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۰۰

شماره ۱۹۵



وزارت امور خارجه

اداره

دایره

در کارندگی
جناب آقای وزیر امور خارجه
موضوع: درخواست اعزام
مدرسین

تاریخ
شماره

شماره (۱۱)

تاریخ ۹ بهمن ۱۳۰۰

شماره ۱۹۲



وزارت امور خارجه

اداره

دایره

شماره ۱۹۲

از کارندگی
موضوع: درخواست اعزام
مدرسین
جناب آقای وزیر امور خارجه
موضوع: درخواست اعزام
مدرسین
موضوع: درخواست اعزام
مدرسین

اسناد دولتی درباره اجرای خزعل



وزارت امور خارجه

اداره

دايره

دوره ...
بدرستی ...
رسیدن ...

سردار ...
معاون ...
رئیس ...
وزیر ...

وزارت امور خارجه

اداره

دايره

شعبه

تاریخ ...

نوع ...

موضوع ...

شعبه

مسئول ...

بدرستی ...
رسیدن ...
موضوع ...
تاریخ ...

اسناد دولتی درباره ورود کشتی های جنگی انگلیسی به بصره در
ماجرای خزمل

گزارش کنسول ایران دربارہ تحریکات مذہبی علیہ دولت
سردار سپہ در جریان نجات خوزستان

تاریخ ۸ ربیع الاول ۱۳۰۰

شعبه سردار سپہ

مخبرانه



وزارت امور خارجه

مقام منبع وزارت امور خارجه

در تعقیب تلگراف رمز نمبر ۸۹۲ تاریخ ۸ اردیبهشت ۱۳۰۰

موضوع: اعتراضات حضرت آیت الله خراسانی علیه دولت

موضوع: اعتراضات حضرت آیت الله خراسانی علیه دولت

موضوع: اعتراضات حضرت آیت الله خراسانی علیه دولت

موضوع: اعتراضات حضرت آیت الله خراسانی علیه دولت

موضوع: اعتراضات حضرت آیت الله خراسانی علیه دولت

موضوع: اعتراضات حضرت آیت الله خراسانی علیه دولت

موضوع: اعتراضات حضرت آیت الله خراسانی علیه دولت

موضوع: اعتراضات حضرت آیت الله خراسانی علیه دولت

مقام منبع وزارت جلیله امور خارجه

در تعقیب تلگراف رمز نمبر ۸۹۲ راجع به آمدن حاجی آقا حسین قمی
به منتهات و بعضی اقدامات مضره او بر علیه دولت با کمال احترام
معرض میدارد از قرار مسرور مشارالیه از طرف آقای حاجی میرزا
سید آیت الله زاده خراسانی آمده و مشغول تهییج و تسمیم لنگار
علما است و می گویند عزت السلطنه عیال شاهزاده فرمانفرما تا
سی هزار تومان حاضر شده مخارج دسته بندی و اسباب چینی آنها

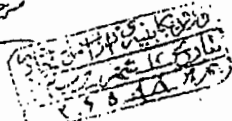
را بدهد و از جمله انتقاداتی که بر دولت حاضره می نماید راجع به
 فوج پهلوی است و به طبقات لعل علم گفته است دولت می خواهد
 آئین زردشتی را در مملکت رواج و مذهب اسلام را ضعیف نماید و
 آقای حاجی میرزا حسین نائینی اظهار داشته من اوقاتیکه در ایران
 بودم در صدد تغییر حکومت حاضره بودم ولی فرصت نشد. اگر این
 بیانات مغرور بصحت باشد معلوم میشود آقای نائینی هم یا خیالات
 مخالفین همراه است و گویا شاهزاده تهرات الدوله و آقای حاجی میرزا
 هاشم آشتیانی در این دسیسه دخالت دارند. چاکر راجع باین قضیه
 آقای شیخ العزاتین مرسله خصوصی که سواد آنها لنا ملاحظه خواهند
 فرمود نوشته است ولی خوب است از طرف اولیای دولت چیزی در
 اینموضوع بمشاریه مرقوم شود چون با آقایان علما راه و رابطه دارد
 میتواند نقشه مغرضین را باطل سازد. چون لازم بود عرض شد.

فدوی محمد حسن

ص ۲

مغرور بصحت باشد معلوم میشود آقای نائینی هم یا خیالات
 مخالفین همراه است و گویا شاهزاده تهرات الدوله و آقای حاجی میرزا
 هاشم آشتیانی در این دسیسه دخالت دارند. چاکر راجع باین قضیه
 آقای شیخ العزاتین مرسله خصوصی که سواد آنها لنا ملاحظه خواهند
 فرمود نوشته است ولی خوب است از طرف اولیای دولت چیزی در
 اینموضوع بمشاریه مرقوم شود چون با آقایان علما راه و رابطه دارد
 میتواند نقشه مغرضین را باطل سازد چون لازم بود عرض شد

محمد حسن





کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب: ۱۳۰۱۳

۶۵۸

مقام شایسته در ارتقاء تعلیم در مدارس

چهار روز قبل کاغذی با مضامین شیخ فرزند کاغذی با مضامین تقریباً منفردها شیخ
 اعجازیست ریسر میخندید به آن میرزا مهدی آریه ای که خراسانی و آن شیخ جزاد صاحب
 تقریباً با این مضمون که با نظر که بر حرم تبرور آریه از خراسانی که آن را در دم شنید
 بیانه شریعت و بقای سلطنت که تمام و کمالش تا نیم تا کنون اقدام کرده و باز هم
 خواهیم کرد اخیراً بعضی در طهران حرکتی بر ضد شریعت و شاه کرده و خیال
 مردم سلطنت افتاده اند لکن لازم نیست لایان طهران بنویسند در خیال عورت
 از تبریزان و این مطلب را در قوف و زودتر بنویسید شاه مرا صحت فرمایند
 و صبر شریعت و نماز نماید و الا شیخ و عتایر عرب و لایم بکتاری در با هم
 در هم قول هستند لکن امات لکن مرا خواهد ایم کرد -



گزارش دولتی درباره تلاشهای خرمیل برای تحریکات مذهبی



وزارت امور خارجه

مکرمه

شماره - ضمیمه

توجه: در روزنامه حکومتی که در مطبعه...

اداره

دائرة

۱۹۲۴

مجلس شورای عالی

وزارت امور خارجه

وزارت امور خارجه

وزارت امور خارجه

وزارت امور خارجه

وزارت امور خارجه

وزارت امور خارجه

وزارت امور خارجه

وزارت امور خارجه

وزارت امور خارجه

وزارت امور خارجه

وزارت امور خارجه

وزارت امور خارجه

وزارت امور خارجه

گزارش دولتی ، ترجمه خبر یکی از روزنامه ها درباره حضور انسانی انگلیسی برای آموزش نظامی علیه دولت مرکزی در میان بختیاری ها متن يك شب نامه علیه قاجارها که حروفچینی شده آن در کتاب آمده است.

RECEIVED		THE INDO-EUROPEAN TELEGRAPH CO. (Limited.)		FORWARDED	
to	at	Teheran Station.		to	at
					by
Cable No.		Tha	From		
			Paris		
Prefix	No.	original date and time	Service instruction		
sd	9	16 1.40	Duplicate		
	37				

Djennabe Achraf' Raisoboyeva

Teheran.

Banoulain feala klovone nichk octobre be Kechijje mosoum be Naliteru az marseille az rabe Bombay betrafte Iran barakat makonum az moradjeat be vatan oziz nehayate masarrat hassil va Kluchengtam Kon djennabe Achrafra nezoudi molagat Khahan nemoud.

Shah

(از تهریس - طهران)

جناب اشرف رئیس الوزرا - بون ناله نالی دوه ماه اکتبر باکتی موسوم به (نلیا) از ماریس تو راه بیسی بطرف ایران حرکت میکنم از سر اجمت موطن عزیز نهایت مسرت حاصل و خوشوقتم که آنجناب اشرف را نزدی ملاقات خواهم نمود - شاه

So Majesta Imperiale le Schah Paris

Telegrafe mobarek que mobbachtet Tachrif farmiye atahazrate homayoni boud ziarat va naghizhatan baccr Kamale massarat gardic esteda darud maloum farmayand mokebe moloikane be Kodam yek az banadere sarhaddi nozoule edjial Khahand farmoud 6821

Reza

متن تلگرام احمد شاه به سردار سپه و پاسخ آن

تمامی سبب حضرت برف همگی که در این زمانه اینست چنانچه این سبب است
و در این صفت بفرمایید که در این صفت که در این صفت است اول این است که در این صفت
در این صفت است در این صفت که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است
و در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است

اگر این نامی را در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است
سبب است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است
مهری در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است
برود و در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است

پس این در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است
و در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است
استند است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است

- در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است
و در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است
و در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است
و در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است
و در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است
و در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است که در این صفت است

Handwritten signatures and notes in Persian script, including names like 'میرزا محمد علی' and 'میرزا حسن'.

متن بیانیه انجمن زرتشتیان ایران در جریان تحمیل مدرسه نظام

وزارت امور خارجه
جمهوری ایران

מנדטון כרכוי בני ישראל

מדינת ישראל
משרד החוץ
תל אביב

تاریخ: ۲۰
شماره: ۱۰۰

موضوع: نامه است که از طرف وزارت امور خارجه ایران صادر شده است و در آن به موضوعات مربوط به همکاری های اقتصادی و فرهنگی بین ایران و اسرائیل اشاره شده است. همچنین در این نامه به موضوعات مربوط به امنیت و صلح در منطقه نیز اشاره شده است.

و چون این قبیل از اقدامات در راستای تقویت صلح و دوستی بین دو کشور است و به نفع هر دو طرف خواهد بود، لذا این وزارت امور خارجه اقدام به امضای این توافق نامه کرده است.



۱۰۰
۱۰۰

نامه تبریک انجمن مرکزی بنی اسرائیل بمناسبت تقویض ریاست
حکومت موتت به والا حضرت رضا پهلوی

والاحضرت اقدسنا

ملت ارامنه ایران که پنجسال است عزم و اراده و ثبات قدم و
هبت والای والا حضرت اقدس اعظم را در حفظ عظمت مملکت
شیر و خورشید همه روزها مشاهده مینماید ملت ارامنه ایران که قدم
ماهی بلند و مجامد تعالی فراموش نشدنی والا حضرت اقدس را در
بر طرف ساختن مرخص و خارجی از طریق سعادت ملت ایران بایک
دنیا افتخار و مسرتی که همه ساعت می بیند ملت ارامنه که نمیتواند
تصدیق نکند ایران مستند و توانای امروز را الی اید مرهون سعی
و عمل و قدرت اراده والا حضرت اقدیس است در این روز سعادت
که عامه ملت ایران شاهد سعادت را در آغوش کشید و چنانچه
سالیان دراز انتظار داشت والا حضرت اقدس را در رأس حکومت
ایران مستقر بیند تبریکات صمیمانه خودشانرا تقدیم آستان مبارک
سود و امیدوار است در سایه هبات نیت و اراده مائی که نهوند آن در
این چند سال در وطن عزیز مشاهده شده عموم ملت ایران را این
نست ارامنه ایرانی را مورد توجه خاص قرار داد و بیش از پیش مرهون
الطاف وطن پرستانه والا حضرت اقدس اعظم بشوند
هیئت متحده ارامنه

پیوند واره ها....

عهدنامه گلستان

که فیما بین دولتین علیتین روسیه و ایران

بسته شده بوکالت عالیجاه میرزا ابوالحسن خان
وینارالیدنانه نیکولای ردیشخوف بتاریخ ۱۲۲۸

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلیحضرت قضا قدرت رایت پادشاه جمجاه و امپراطور اکرم
عالی دستگاه مالک بالاستقلال کل ممالک انمپریه اروسیه اعلیحضرت
قدر قدرت کیوان رفعت پادشاه اعظم سلیمان جاه مالک بالاستقلال
ممالک شاهانه ایران بملاحظه کمال مهربانی و اشفاق علیتین که درباره
امالی و رعایای متعلقین دارند بدفع و رفع امور عداوت و دشمنی که
برعکس رأی شوکت آرای ایشان است طالب و بسامتقصرار مراتب
مصالحه میمونه و دوستی جواریت سابقه مؤکده را در بین الطرفین راغب
میباشند با حسنالوجه رأی علیتین قرار گرفته در انجام این امور نیک
و مصوبه از طرف اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم و امپراطور
بالاستقلال کل ممالک روسیه بمعالیجاه معلی جایگاه جنرال لیدنانه روسیه
سپهسالار روسیه و مدیر عساکر ساکنین جوانب قفقازیه و گرجستان
ناظم امور و مصالح شهریه ولادت غوغانای و گرجستان و قفقازیه و
حاجی طرحان و کارهای عالی ثغور و سرحدات این حدودات و سامان
امرفرمای عساکرسفاین بحر خزر صاحب حمایل الکسندر نویسکی
ذیحمایل مرتبه اولین آتابای مرتبه دار رابع عسکریه مقتدره حضرت
گیورکی صاحب نشان و شمشیر طلا المرقوم بجهت رشادت و بهادری
(نیکولای رایشخوف) اختیارکلی اعطا شده اعلیحضرت کیوان رفعت
والاربت پادشاه اعظم بالاستقلال ممالک ایران هم عالیجاه معلی جایگاه
ایلچی بزرگ دولت ایران که مأمور دولتین روس و انگلیس بودند
عمده الامراء والاعیان مقرب درگاه ذیشان و محرم اسرار نهان و مشین
اکثر امور دولت بهیه ایران از خانواده دودمان وزارت و از امرای
واقفان حضور در مرتبه دوم آن صاحب عطایای خاص پادشاهی خود از
خنجر و شمشیر و کارد مرصع و استعمال ملبوس و اسب مرصع یراق
میرزا ابوالحسن خان را که در این کار مختار بالکل نموده اند حال در
ممسکر روسیه رودخانه زیروه من محال گلستان متعلقه ولایت قراباغ
ملاقات و جمعیت نمودند بعد از ابراز و مبادله مستمسک مأوریت و

اختیارکلی خود بیکدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق مصالحه مبارکه بنام نامی پادشاهان عظام قرار و بموجب نامجات طرفین قیود و فصول و شروط مرقومه را الی الابد مقبول و منصوب و استمرار میداریم.

فصل اول - بعد از این امور جنگ و عداوت و دشمنی که تا حال در دولتین روسیه و ایران بود بموجب این عهدنامه الی الابد موقوف و متروک و مراتب مصالحه اکیده در دوستی و وفاق شدید فیما بین اعلیحضرت قضا قدرت پادشاه اعظم امپراطور مالک بالاستقلال کل ممالک روسیه و اعلیحضرت خورشید رایت پادشاه دارالشوکت ممالک ایران و وارث ولیمهدان عظام و میانه دولتین علیتین فغام ایشان پایدار و مسلوک خواهد بود.

فصل دوم - چون بیشتر بموجب اظهار و گفتگوی طرفین قبول و رضا در بین دولتین شده است که مراتب مصالحه در بنای اسطاطسکوا و پرتندیم باشد یعنی طرفین در هر موضع و حالی که الی قرارداد مصالحه الحال بوده است از آن قرار باقی و تمامی اولکای ولایات خوانین - نشین که تا حال در تحت تصرف و ضبط هر یک از دولتین بوده کماکان در ضبط و اختیار ایشان بماند لهذا در بین دولتین علیتین روسیه و ایران بموجب خط مرقومه ذیل مستور و سرحدات مستقر و تعیین گردیده است از ابتدای ارضی آدیته بازار یغخ دوست از راه صحرائی منان تا به مبریدی بلوک رود ارس و از بالای کنار رود ارس تا اتصال و الحاق رودخانه کپینک چای به پشت کوه متری و از آنجا خط حدود سامان ولایات قراباغ و نخجوان و ایروان و نیز رسدی از سنور گنجه جمع و متصل گردید بعد از آن حدود مزبور که بولایات ایران و گنجه و هم حدود قزاق و شمس الدین لورا تا مکان ایشک میدان مشخص و مفصل میسازد و از ایشک میدان نیز از بالای سر کوههای طرف راست طرق و رودخانه های حمزه چمن و از سر کوههای پنبک الی گوشه محال شوره گل و از گوشه شوره گل از بالای کوه بزف الداگوز گذشته از سرحد محال شوره گل و میانه حدود قریه سدره و ارنیک برودخانه آرپه چای ملحق و متصل شده معلوم و مشخص میگردد و چون ولایات خان نشین طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست بدست افتاد لهذا بجهت زیاده صدق و راستی حدود ولایات طالش مزبور را از جانب انزلی و اردبیل بعد از تصدیق این صلحنامه از پادشاهان عظام معتمدان و مهندسان مأموره که بموجب قبول و وفاق یکدیگر و بمعرفت سرداران جانبین جبال و رودخانه ها و دریاچه ها و امکنه و مزارع طرفین تفصیلاً تحریر و تمیز و تشخیص میسازند آنرا نیز معلوم و تعیین ساخته آنچه در حال تحریر این صلحنامه در تصرف جانبین باشد معلوم نمود آنوقت خط حدود ولایت طالش نیز در بنای اسطاطسکوا

اوپر زندگی مستقر و معین ساخته هر يك از طرفین آنچه در تصرف دارد بر سر آن خواهد ماند و همچنین در سرحدات مزبورۀ فوق اگر چیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد معتمدان و مهندسان مأمورۀ طرفین هر يك اسطاطلمسکو اوپر زندگیم رضا خواهد داد.

فصل سوم - اعلیحضرت کیوان رقعت قدر قدرت پادشاه اعظم مالک ممالک ایران بجهت دوستی و وفاقی که به اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم و امپراطور کل ممالک روسیه دارند به این صلح نامه بعبوض خود و ولیمهدان عظام تخت شاهانه ایران و ولایات قراباغ و گنجه که الان موسوم به ایلی سابق پول است و الکای خوانین نشین شکی و شیروان و قبه و دربند و بادکوبه و هرجا از ولایات مالمش را با خاکي که الان در تصرف دولت اروسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره گل و آجوق باشی و کورنه و منکریل و ایخاز و تمامی اولکاء و اراضی که در میانۀ قفقازیه ر سرحدات معینۀ الحالیه بوده و نیز آنچه از اراضی و احالی قفقازیه الی کنار دریای خزر متصل است مخصوص و متعلق بممالک انمیریۀ روسیه میدانند.

فصل چهارم - اعلیحضرت خورشید رایت امپراطور والا شوکت ممالک روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود نسبت به اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم ممالک ایران و بجهت اثبات این معنی که بنا بر همجواریت طالب و راقب است که در ممالک شاهانه ایران وارث استقلال و اختیار پادشاهی را در بنای اکیده مشاهده و ملاحظه نمایند لهذا از خود و از عوض ولیمهدان عظام اقرار مینمایند که هر يك از فرزندان عظام ایشان که بولیمهدی دولت ایران تعیین میگردد هرگاه محتاج باعانت یا امدادی از دولت علیۀ روسیه باشند مضایقت نمایند تا از خارج کس نتواند دخل و تصرف در مملکت ایران نماید و بداعانت و امداد روس و ایران مستقر و مستحکم گردد و اگر در سر امور داخلۀ مملکت ایران فیما بین شاهزادگان مناقشتی روی نماید دولت علیۀ روس را در آن میانه کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش نماید.

فصل پنجم - کشتیهای دولت روسیه که برای ماملات بر روی دریای خزر تردد مینمایند بدستور سابق مأذون خواهند بود که بسواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیک شوند و زمان طوفان و شکست کشتی از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت به آنها بشود و کشتیهای جانب ایران بدستور العمل سابق مأذون خواهند بود که برای معامله روانه سواحل روسیه شوند بهمین نحو در هنگام شکست و طوفان از جانب روسیه اعانت و یاری دوستانه درباره ایشان معمول گردد و در خصوص کشتیهای عسکریۀ جنگی روسیه بطریقی که در زمان دوستی

و یا در هر وقت کشتیهای جنگی دولت روسیه با علم و بیرق در دریای خزر بوده‌اند حال نیز معض دوستی اجازه داده میشود که بدستور سابق معمول کرده و احدی از دولتهای دیگر شوای دولت روس کشتیهای جنگی در دریای خزر نداشته باشند.

فصل ششم - تماسی اسرائی که در جنگها گرفته شده‌اند یا اینکه از اهالی طرفین اسیر شده از کریستیان یا هر مذهب دیگر باشند الی و عده سه ماهه هلالی از تصدیق و خط‌گذاردن در این عهدنامه از طرفین مرخص و رد گردیده هر يك از جانبین خرج و مایحتاج به اسرای مزبور داده به قراکلیسا رسانند و کلای سرحدات طرفین بموجب نشر اعلامی که در خصوص فرستادن آنها بجای معین بیسکدیگر مینمایند اسرای جانبین را بازیافت خواهند کرد. کسانیکه برضا و رغبت خود اراده آمدن داشته باشند و آنانکه بسبب تقصیر یا خواهش خود از سلکترین فرار نموده‌اند داده شود که بوطن اصلی خود مراجعت نمایند و هرکس از هر قومی چه اسیر و چه فراری که نخواستہ باشد بیاید کس را با او کاری نیست و عفو تقصیرات از طرفین نسبت بفراریان عطا خواهد شد.

فصل هفتم - علاوه از اقرار و اظهار مزبوره بالا رأی اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم و امپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت کیوان رفعت پادشاه اعظم ممالک ایران قرار یافته که ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مأمور دارالسلطنه جانبین میشوند بر وفق لیاقت رتبه و امور کلیه مرجوعه ایشان را حاصل و پرداخت و مسجل نمایند و بدستور سابق و کلای که از دولتین بخصوص حمایت از باب معاملات در بلاد مناسبه طرفین تعیین و تمکین گردیده به احوال ایشان هیچگونه زحمت نرسیده بل زحمتی که برعایای طرفین عاید گردد بموجب عرض و اظهار و کلای رعایای مزبور رضائی بستمیدندگان جانبین داده شود.

فصل هشتم - در باب آمد و شد قوافل و از باب معاملات درمیان ممالک دولتین علیتین اذن داده میشود که هرکس از اهالی تجار بخصوص بثبوت اینکه دوست رعایا و از باب معاملات متعلق بدولت حلیه روسیه یا تجار متعلق بدولت بهیة ایران میباشند از دولت خود یا از سرحداران تذکره و یا کاغذ راه در دست داشته باشند از طریق بحر و بر بجانب ممالک این دو دولت بدون تشویش آیند و هر کس هر قدر خواهد ساکن و متوقف گشته بامور معامله و تجارت اشتغال نمایند و زمان مراجعت آنها باوظناز خود از دولتین مانع ایشان نشوند آنچه مال و تنخواه از امکانه ممالک روسیه بولایات ایران و نیز از طرف ایران اگر بممالک روسیه ببرند بمعرض بیع رسانیده و یا معاوضه بمال و اشیاء دیگر

نمایند در میان ارباب معاملات طرفین بخصوص طلب و غیره شکوه و ادعائی باشد بموجب عادت مألوفه به نزد وکلای طرفین یا از روی صداقت مراتب ادعای ایشان را مشخص و معلوم کرده خود یا بمعرفت دیگر قطع و فصل کار را ساخته نگذارند تعرض و زحمتی بسارباب معاملات عاید شود و ارباب تجار طرف ممالک اروسیه که وارد بممالک ایران میشوند مآذون خواهند بود که اگر خواهند یا تنخواه و اموال خودشان بجانب ممالک پادشاهانه دیگر دوست ایران باشند بیرون طرف دولت ایران بی مضایقه تذکرات را بایشان بدهند و همچنین از طرف دولت علیه اروسیه نیز در ماده اهالی تجار جانب دولت ایران که از خاک ممالک اروسیه بجانب سایر ممالک پادشاهان که دوست اروسیه باشند بیرون معمول خواهد شد. وقتی یکی از رعایای متعلقه دولت علیه اروسیه در زمان وقف و تجارت در مملکت ایران فوت شد و املاک و اموال او در ایران بماند چون ماہرف او از مال رعایای متعلقه دولت است لهذا میباید اموال مفوت بموجب قبض الواصل شرعی رد و تسلیم ورثه مفوت گردد و نیز اذن خواهند داد که املاک مفوت را اقوام او بفروشند چنانکه این معنی در میان ممالک اروسیه و نیز در ممالک پادشاهان دیگر دستور و رعایت بوده متعلق بهر دولت که باشد مضایقه نمینمایند.

فصل نهم - باج و گمرک اموال تجار طرف دولت بهیئ اروسیه که به بنادر و بلاد ایران میآورند از یکتومان مبلغ پانصد دینار در یک بلده گرفته از آنجا اموال مذکور بهر ولایت ایران که بیرون چیزی مطالبه گردد و همچنین از اموالی که از ممالک ایران بیرون بیآورند آنقدر گرفته زیاده بعنوان خرج و توجیه و تحصیل و اختراعات چیزی از تجار روسیه یا شر و شلتاق مطالبه نشود و بهمین نحو در یک بلده باج و گمرک تجار ایران که به بنادر بلاد ممالک اروسیه میبرند و یا بیرون بیآورند بدستور گرفته اختلافی بهیچ وجه نداشته باشند.

فصل دهم - بعد از نقل اموال تجار به بنادر کنار دریا و یا آوردن از راه خشکی به بلاد سرحدات دولتین علیتین اذن و اختیار به ارباب تجار و ارباب معاملات طرفین داده شد که اموال و تنخواه خودشانرا فروخته و اموال دیگر خریده و یا معاوضه کرده دیگر از امنای گمرک از مستأجرین اذن و دستوری نخواسته باشند زیرا که بر دمه امنای گمرک و مستأجرین لازم است که ملاحظه نمایند که تا معطنی و تأخیر در کار تجارت ارباب معاملات وقوع نیاید. باج خزانه را از بایع یا از مبیع هر نحو که در میانه خودشان سارشر مینمایند حاصل و بازیافت دارند.

فصل یازدهم - بعد از تصدیق و خط گذاردن در این شرط نامه
 بوکلای مختار دولتین علیتین بلا تأخیر به اطراف جانبین اعلام و اخبار
 و امر اکید بنحوص بالمره ترک و قطع امور عداوت و دشمنی بهر جا
 ارسال خواهند کرد این شروط نامه الحاله که بخصوص استدامت مصالحه
 دائمی طرفین مستقر و دو قطعه مشروحه با ترجمان خط نازسی مرقوم
 و محرز از وکلای مختار مأمورین دولتین مزبوره بالا تصدیق و با خط
 و مهر مختوم گردیده مبادله با یکدیگر شده است میبایست از طرف
 اعلیحضرت خورشید رتبت پادشاه اعظم امپراطور اکرم ممالک روسیه
 و از جانب اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه و الاچاه ممالک ایران به امضای
 خط شریف ایشان تصدیق گردد و چون این صلحنامه مشروحه مصدقه
 میباید از هر دو دولت پایدار بوکلای مختار برسد لهذا از دولتین علیتین
 در مدت سه ماه هلالی وصول گردد. تحریر فی مسکر اروسیه و رودخانه
 زیوه من محال گلستان متعلقه هولایات قراباغ بتاريخ ۲۹ نوال ۱۲۲۸
 هجریه مطابق ۲۱ اکتبر ۱۸۱۳ عیسوی من مولود حضرت عیسی سمت
 تحریر یافت.

وکیل دولت ایران میرزا ابوالحسن خان - ژنرال لیدنانه نیکولای
 ردیشخوف سپاردنی الک.

عهدنامه تر کمانچای

صلح مابین ایران و روسیه در ترکمانچای بتاريخ ۲۲/۱۰
 فوریه ۱۸۲۸ مطابق پنجم شهر شعبان ۱۲۴۳ امضاء شد.

فهرست مندرجات

- فصل اول - صلح و مودت.
 فصل دوم - نسخ عهدنامه گلستان بواسطه وقوع جنگ
 فصل سوم - ایالاتی که بروسیه داده شده است.
 فصل چهارم - خط جدید سرحدی.
 فصل پنجم - اراضی و نواحی جدیدی که بروسیه تعلق یافته است.
 فصل ششم - وجه خسارت جنگ - تضمین و اقساط و ترتیب
 تادیه آن.
 فصل هفتم - درباب عباس میرزا نایب السلطنه.
 فصل هشتم - سیرسفاین تجارتی مملکتین در بحر خزر - شکست
 و غرق کشتی.
 فصل نهم - شرایطی که راجع به سفاین جنگی است.
 فصل دهم - حفظ مناسبات تجارتی و حمایت اتباع طرفین -

قنسول و وکلای تجارتی - در باب شکایت دولت علیه از قنسول یا مأمور روسیه.

فصل یازدهم - تسویه دعاوی سهوقه - وصول و یا ایصال مطالبات.

فصل دوازدهم - اشخاصی که در دو طرف رود ارس دارای اموال غیر منقوله هستند و مهلتی که بجهت انتقال آن بعمومی الیهیم داده شده است - کسانی که استثنائاً از انتفاع این مهلت محروم هستند.

فصل سیزدهم - اسرای جنگی.

فصل چهاردهم - شرایطی که راجع بفراریان است.

فصل پانزدهم - عفو و بخشش درباره اشخاصیکه در مدت جنگ و بعد از آن مرتکب بعضی اعمال شده‌اند - اموال منقوله و غیر منقوله معقوبین و مهلتی که از این بابت بعمومی الیهیم داده شده است - کسانیکه از عفو و اغماض محروم هستند.

فصل شانزدهم - ترك مخاصمات - تصدیق عهدنامه.

بنام خداوند متعال

چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت قویشوکت معظم نامدار امپراطور و صاحب اختیار کل ممالک روسیه بالسویه و از صمیم قلب مایل هستند که بر صدمات محاربه که مخالف میل طرفین امت نهایی داده و مجدداً روابط قدیمه حسن همجواری و سردت را مابین مملکتین بوسیله صلحی که فی حد ذاته متضمن اساس امتداد و دافع مبانی اختلافات و برودت آتیه بوده باشد برپایه و بنائی محکم استوار دارند لهذا وزرای مختار خود را که برای این امر سودمند مأمور هستند از اینقرار معین داشتند:

از طرف اعلیحضرت امپراطور کل روسیه ژان پاسکیه ویچ آجودان جنرال و سرتیپ پیاده نظام فرمانده اردوی قفقازیه کفیل امور غیر نظامی گرجستان و حاجی ترخان و قفقازیه رئیس قوه بحریه دریای خزر دارای نشان الکساندرنوسکی مکمل بالماس و نشان سنت آن از درجه اول مکمل بالماس و سن ولادیمیر از درجه اول و سن ژرژ از درجه دوم و دو شمشیر افتخاری که یکی مرصع و دیگری طلا که روی آن اینطور نوشته شده (برای شجاعت) و دارای نشان عقاب قرمز از درجه اول و نشان حلال عثمانی و غیره و الکساندر ابروسکوف کنسپیه دتا و پیشخدمت اعلیحضرت امپراطور دارای نشان ولادیمیر از درجه سوم و سن استانیسلاس لهستان از درجه دوم سن ژان بیدالمقدس و از طرف اعلیحضرت شاهنشاه ایران حضرت اشرف شاهزاده عباس میرزا.

وزرای مختار طرفین پس از آنکه در ترکمانچای اجلاس کرده و اختیار نامهای خود را سباده و آنرا موافق قاعده و مرتب به ترتیبات شایسته یافتند فصول ذیل را منعقد و برقرار داشتند.

فصل اول - از امروز به بعد مابین اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور روسیه و نیز مابین معالک و وراث و اخلاف و اتباع اعلیحضرتین صلح و وداد و مودت برقرار خواهد بود.

فصل دوم - چون مناصم طرفین معظمین، که بسعادت امپراطور باختتام رسید تمهیدات عهدنامه گلستان را باطل میدارد، لهذا اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه چنین صلاح دیدند که بجای عهدنامه مزبور مواد و شرایط ذیل را که مبنی بر ازدیاد و استحکام روابط آتی مودت و صلح مابین روسیه و ایران است برقرار نمایند.

فصل سوم - اعلیحضرت شاهنشاه ایران از طرف خود و اخلاف و وراث خود خانات ایروان را که در دو طرف رود ارس واقع است و نیز خانات نخجوان را بملکیت مطلقه بدولت ارس واگذار میکنند پناه علیهنما اعلیحضرت شاهنشاه ایران متمهد میشوند که دفاتر و اسنادیکه راجع بحکومت و اداره خانات فوقالذکر است منتها در ظرف ششماه از امضای این عهدنامه بمأمورین روس تسلیم نمایند.

فصل چهارم - دولتین معظمتین معاهدتین قبول نمودند که خط سرحدی مابین دولتین از اینقرار ترسیم شود:

این خط از نقطه سرحد دولت عثمانی که بخط مستقیم نزدیکترین راه بقله کوه آغری کوچک است شروع شده بقله مزبور رسیده و از آنجا بسرچشمه رود قراسوی سفلی که از دامنه جنوبی آغری کوچک جاری است فرود میآید پس از آن خط سرحدی طول مجرای این رود الی محل التقای آن بارود ارس که محاذی شرور است طی نموده و از اینجا مجرای رود ارس را متابعت کرده و بقلعه عباس آباد میرسد از استحکامات خارجی این قلعه که در ساحل راست ارس است خطی که طول آن نیم آقاچ یعنی سه ورست و نیم روسی بوده باشد به تمام جهات کشیده خواهد شد و تمام اراضی که در حدود این خط واقع میشود منحصر بدولت روس بوده و در ظرف دو ماه از تاریخ امروز بطور دقت تنظیم خواهد شد از محلی که طرف شرقی این خط متصل برود ارس میشود خط سرحدی مجرای رود مزبور را الی گذاردی بلوک متابعت میکند و خاک ایران از این نقطه اخیر الی سه آقاچ یعنی بیست و یک ورست روسی در طول مجرای ارس ادامه مییابد بعد از وصول باین محل خط سرحدی جلگه منان بطور مستقیم گذشته بمحلی از مجرای بالمها رود خواهد آمد که در سه آقاچی یعنی بیست و یک ورست پائین تر

از ملتقای دو رود آدینه بازار و ساری قمیش واقع است پس از آن خط سرحدی از ساحل چپ بالها رود الی ملتقای دو رود مزبور آدینه بازار و ساری قمیش صعود کرده و از آنجا در ساحل راست رودخانه آدینه بازار شرقی الی سرچشمه آن معند و از سرچشمه مزبور الی قلعه تپه‌های جگیر میرسد بطوریکه تمام آبپائیکه بطرف دریای خزر جاری است متعلق بروسیه بوده و تمام آبپائیکه جریانشان بطرف ایران است تعلق بدولت علیه خواهد گرفت.

چون در اینجا حدود دولتین بواسطه تیزه کوهها محدود میشود لهذا مقرر است که دامنه این کوهها که بسمت دریای خزر تمایل دارد متعلق بدولت روس بوده و دامنه آنطرف کوهها اختصاص با ایران خواهد داشت.

از تیزه تپه‌های جگیر خط سرحد کوهپایه‌های را که فاصل بین طالش و ارشق است متابعت نموده و بقلعه کمرقوئی میرسد و قللی که فاصل دامنه و طرف کوههای مزبور است در اینجا تعیین حدود مینماید بهمان قسم که در باب مسافت بین سرچشمه آدینه بازار و قلعه‌های جگیر ذکر شد.

پس از آن خط سرحد از قلعه کمرقوئی تیزه کوهپایه‌های که بلوک زوند را از ارشق جدا مینماید متابعت نموده و بمحلی که حدود بلوک ولیکیج است میرسد و ترتیبی که در باب جریان آب ذکر شده است مراعات خواهد شد و از اینقرار بلوک زوند باستانهای قسمتی که در آن طرف قلعه کوههای مزبور است متعلق بروسیه خواهد بود.

از محلی که حدود بلوک و لکیج است خط سرحد بین دولتین قله کوه کلوروتی و قله سلسله عمده کوهپایه‌های که از بلوک ولیکیجی میگذرد متابعت نموده و بسرچشمه شمالی رودخانه موسوم باستارا میرسد و اینجا هم مسئله جریان آب چنانچه در فوق ذکر شده است مرعی میباشد از آنجا خط سرحدی مجرای استارا را الی مصب آن در دریای خزر طی نموده و حدود خاک دولتین را با تمام میرساند.

فصل پنجم - اعلیحضرت شاهنشاه ایران محض اثبات دوستی خالصانه که نسبت به اعلیحضرت امپراطور کل روسیه دارند بموجب همین فصل از طرف خود و از طرف وراث و اخلاف خود واضحاً تصدیق مینمایند که ممالک و جزایری که مابین خط تعدیدی فصل اخیر و تیزه جبال قفقاز و دریای خزر است و همچنین اهالی بدوی و غیر این نواحی متعلق بدولت روسیه میباشد.

فصل ششم - محض تلافی مصارف کثیره که از این جنگ بین-الدولتین برای مملکت روسیه حاصل شده و در عوض خسارات و ضررهائیکه بدین جهت باتیاج روس رسیده است اعلیحضرت شاهنشاه

ایران متعهد میشوند که وجه خسارتی تأدیه کرده مصارف و ضررهای مزبور را جبران نمایند.

طرفین معظمین معاهدین این وجه خسارات را بده کرور تومان رایج یا بیست ملیون مناط نقره معین کرده و مقرر میدارند که ترتیب اقساط و تضمین تأدیه آن در قرارداد مخصوصی مرتب شود اعتبار و استحکام قرارداد مزبور بحدی خواهد بود که گانه لفظ بلفظ در همین عهدنامه درج شده باشد.

فصل هفتم - چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران چنین صلاح دیدند که حضرت اشرف عباس میرزا فرزند خود را وارث و ولیعهد فرمایند لهذا اعلیحضرت امپراطور کل روسیه محض اینکه نیات دوستانه خود را مکشوف و میلی را که در مساعدت باستحکام این نوع وراثت دارد مشهود خاطر اعلیحضرت شاهنشاه ایران نمایند متعهد میشوند که از امروز شخص حضرت عباس میرزا را وارث و ولیعهد دولت ایران شناخته و ایشان را از حین جلوس بتخت سلطنت سلطان حقه این مملکت بدانند.

فصل هشتم - سفاین تجارتي روس مثل سابق حق خواهند داشت که بطور آزادی در دریای خزر و در امتداد سواحل آن سیر کرده و یکناره های آن فرود آیند و در موقع شکست و غرق در ایران معاونت و امداد خواهند یافت.

و سفاین تجارتي ایران هم حق خواهند داشت که بقرار سابق در بحر خزر سیر نموده و بسواحل روس بروند و در صورت غرق و شکست هم بآنها کمک و امداد خواهد شد.

اما در باب کشتی های جنگی چون آنهائیکه بپرق نظامی روس دارند از قدیم الایام بالانفراد حق سیر در بحر خزر را داشته اند حال هم بدین سبب این امتیاز منحصر بهمان کشتیها خواهد بود بطوریکه بغیر از دولت روسیه دولت دیگری حق نخواهد داشت که سفاین جنگی در دریای خزر داشته باشد.

فصل نهم - چون مکتون خاطر اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه است که در استحکام روابطی که به سعادت و میمنت مجدداً مابین دولتین استقرار یافته است سعی و کوشش نمایند مقرر میدارند که سفراء کبار و وزراء مختار و شاوره دافرهائیکه خواه برای انجام مأموریت موقتی و خواه بجهت اقامت دائمی بدربار یکدیگر فرستاده میشوند بفرخور مقام خود و موافق شأن و حیثیت طرفین و مطابق مودت و اتحاد بین الدولتین و نیز بر حسب عادات مملکتی مورد اعزاز و احترام شوند علیهذا در باب

تشریفاتى که باید از طرفین ملحوظ و منظور شود دستورالعملی مخصوص مقرر خواهد شد.

فصل دهم - چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه استقرار و توسعه روابط تجارتنی مابین دو دولت را از نخستین نواید اعاده صلح میدانند صلاح دیدند که ترتیباتی که راجع به حفظ تجارت و امنیت اتباع دولتین است در يك مقاله نامه علیحده بطور مرضی الطرفین نگارش یابد و این مقاله نامه که مابین وزرای مختار طرفین انعقاد و باین عهدنامه انضمام خواهد یافت مثل اینستکه جزو متمم همین عهدنامه صلح بوده باشد.

اعلیحضرت پادشاه ایران بدولت روس حق میدهد که کمافی السابق هر جا که بجهت حفظ منافع تجارتنی لازم باشد یا تاجا قونسول و وکیل تجارتنی بفرستند و متمم میشوند که این قونسول و وکلای تجارتنی را که من تبع هر يك زیاده از ده نفر نخواهد بود از حمایت و احترامات و امتیازاتی که لازمه سمت رسمیت آنها است بهره مند سازند. اعلیحضرت امپراتور روسیه هم وعده میدهد که رفتار بمثل را در ماده قونسول و وکلای تجارتنی اعلیحضرت شاهنشاهی منظور دارد.

در صورت شکایت حقه دولت ایران از یکی از مأمورین یا قونسولهای روس وزیر سختر یا شارژدافری که در دربار دولت ملیه ایران اقامت و باین اشخاص ریاست بلافاصله دارد مشارالیه را از مأموریت خود خلع کرده و موقتاً کفالت کار او را بپرسکس صلاح داند واگذار خواهد کرد.

فصل یازدهم - پس از حصول صلح بامور و دعاوی اتباع طرفین که بواسطه وقوع جنگ در عهده تعویق مانده بود مراجعه شده و از روی عدالت قطع و فصل خواهد شد و مطالباتی که اتباع طرفین از یکدیگر یا از خزانه جانبین دارند بالتمام عاجلاً تأدیه خواهد شد.

فصل دوازدهم - طرفین محظمین معاهدین نظر بمنافع اتباع خود متفق الرای شدند که برای اشخاصی که در دوطرف رود ارس دارای اموال غیرمنقوله هستند مهلتی سه ساله قرار دهند که موسی الیهم بتوانند آنها بطور دلخواه بمبایعه و معاوضه برسازند ولی اعلیحضرت امپراطور روسیه تاحدی که این شرط راجع بخود اوست حسین خان سردار سابق ایروان و برادرش حسن خان و کریم خان حاکم سابق نخجوان را از انتفاع مدلول شرط مزبوره مستثنی میدارد.

فصل سیزدهم - تمام اسراء جنگی را که طرفین در هنگام محاربه اخیره و یا قبل از آن دستگیر کرده اند و همچنین اتباع دولتین که در اوقات سایره اسیراً گرفتار شده باشند در ظرف چهار ماه مسترد

خواهند شد.

بعد از آنکه باین اشخاص ارزاق و اشیاء لازمه داده شد موسی الیهم را بطرف عباس آباد حرکت داده و در آنجا به کمیسرها نیکه از طرفین برای استرداد و تهیه اعزام باو ملان ایشان مأمور شده اند تسلیم خواهند کرد.

در باره اسراء جنگی و اتباع دولتین که باسیری گرفتار شده و بسبب بعد مکان آنها و یا بعلت دیگری در ظرف مدت فوقی مسترد نشده اند طرفین مبادین همین ترتیبات را مرعی و مجری خواهند داشت. دولتین ایران و روس مخصوصاً این حق را برای خود قرار میدهند که ای وقت کان این قبیل اشخاص را مطالبه نمایند و ملتزم میشوند که هر وقت خود اسراء اظهار کرده یا از طرفین مطالبه شدند موسی الیهم را مسترد سازند.

فصل چهاردهم - دولتین معظمتین مبادتین اخراج فراریها و ترانس فوژهای را که قبل از جنگها یا در مدت آن تحت اطاعت و حکومت طرفین آمده باشند مطالبه نخواهند کرد.

ولی چون مناسبات خفیه بعضی از ترانس فوژها یا تابعین و هموطنان سابق موجب حصول نتایج مضره میشود لهذا محض دفع و جلوگیری این نتایج دولت علیه ایران متعهد میشود که در متصرفات خود که مابین حدود ذیل واقع است حضور و توقف اشخاصیکه الحال یا بعدها به اسمه مشخص خواهند شد روا ندارد و مقصود از حدود از یکطرف رود ارس و از طرف دیگر خطی است که بواسطه رود چهریق و دریاچه ارومی و رود جقتور و رود قول اوزن الی مصب آن در دریای خزر ترسیم میشود.

اعلیحضرت امپراطور کل روسیه نیز وعده میدهد که در خانات قراباغ و نخجوان و در قسمت خانات ایروان که در سمت راست ارس واقع است ترانس فوژهای ایرانی نگذارد توطن و سکنا نمایند.

ولیکن مقرر است که این ماده صورت لزوم نخواهد یافت مگر در باره اشخاصیکه طرف رجوع عامه یا دارای بعضی مقامات دیگر هستند از قبیل خوانین و بیگها و رؤسای روحانی یعنی ملاها که باعمال شخصی و تحریک و مناسبات خفیه ایشان باعث سوء اثر درباره هموطنان و تابعین قدیم آنها میشود و اما در خصوص نفوس عامه منسلکتین که در هرچائیکه آن دولت یعنی دولتی که این اشخاص در حیطة حکومت و اقتدار آن درآمده اند صلاح داند توطن و سکنا نمایند.

فصل پانزدهم - چون قصد سلیم و نیت خیریت عمیم اعلیحضرت شاهنشاه ایران این است که ممالک خود را مرفه الحال و اتباع دولت علیه

را از تشییید مصائب و صدمات حاصلهٔ این جنگ که بسلم و سعادت ختم شده است مصون و محفوظ دارد لهذا دربارهٔ تمام اهالی و کارگذاران آذربایجان عفوی کامل و رحمتی شامل مبدول میدارند بطوریکه هیچیک از این اشخاص چه بجهت عقاید و نیات و چه از حیث رفتار و کرداری که در موقع جنگ یا در مدت تصرف ایالت مزبوره از ایشان بظهور رسیده مورد تعرض و اذیت واقع نخواهد شد و علاوه براین از امروز مهلتی یکساله بآنها داده میشود تا اینکه بطور آزادی از ممالک ایران باکسان خود بممالک روسیه بروند و اموال منقولهٔ خود را بخارج حمل نموده و بفروش برسانند بدون اینکه دولت علیهٔ ایران یا کارگذاران محلی اندک مسانمتی نموده و از اسوا و اشیائیکه فروخته یا بخارج حمل میشود حقوق و مرسومی دریافت یا تکلیفی در مورد آن بگذارند اما در باب اسوا غیرمنقول بموسی‌الیمم پنج ساله مهلت داده میشود که اموال مزبوره را بفروش برسانند یا بطور دلخواه انتقال و انتزاع نمایند.

کسانیکه در این مدت یکساله مجرم بهجنحه و جتایت (کریم) ۶ و مستوجب سیاست معمولهٔ دیوانخانه شوند از این حقو مستثنی خواهند بود.

فصل شانزدهم - وزرای مختار طرفین بمجرد امضای این عهدنامه صلح عاجلا بتمام نقاط اعلام و احکام لازمه خواهند فرستاد که مخصوصه را بلا تأخیر ترک نمایند.

این عهدنامه که بهنستین و بهیک مدلول نوشته شده و بامضا و مهر وزرای مختار طرفین رسیده است بتصویب و تصدیق شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه خواهد رسید و تصدیق نامجات معتبره که دارای امضای ایشان بوده باشد در ظرف چهار ماه و در صورت امکان زودتر بتوسط وزرای مختار طرفین مبادله خواهد شد.

بتاریخ دهم ماه فوریه سال خجسته فال سنه ۱۸۲۸ مطابق پنجم شعبان سنه ۱۲۴۳ هجری در ترکمانچای تحریر شد.

قرارداد روس و انگلیس

۱۹۰۷

اعلیحضرت پادشاه مملکت متحدهٔ بریطانیای کبیر و ایرلند و کلیهٔ ممالک بریطانیا واقعه در ماوراء دریاها و امپراطور هندوستان از طرفی، و اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه از طرف دیگر. نظر به میل صمیمی که در حل مسائل مختلف راجع بمتافع خود در قارهٔ آسیا دارند، مصمم بمقتد قراردادهائی شده‌اند که بوسیلهٔ آن از هر

علتی که موجب سوء تفاهم مابین انگلیس و روس راجع بمسائل مذکوره باشد جلوگیری نمایند، و برای انجام این مقصود نمایندگان مختار خود را بطریق ذیل معین کردند:

از طرف اعلیحضرت پادشاه انگلیس و ایرلند سر ارتور نیکلسن Sir Arthur Nicolson سفیر فوق العاده و مختار در دربار اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه.

از طرف اعلیحضرت تزار آقای اسکندر ایزولسکی Alexandre Iswalsky وزیر امور خارجه.

نمایندگان فوق الذکر پس از رد و بدل اعتبارنامه های خود و رسیدگی و تصدیق صحت آنها قرارهای ذیل را گذاشتند:

راجع به ایران

از آنجائیکه دولتین بریطانیای کبیر و روسیه در برابر یکدیگر تمهید شده اند که تمامیت و استقلال ایران را محترم شمرده و صمیمانه مایل بحفظ نظم در تمام قلمرو این مملکت و نمو صلح چویانه آن و همچنین طالب استقرار دائمی منافع تجارتي و صنعتی سایر ملل باشند، و نظر باینکه هر یک از دو دولت از لحاظ ترتیبات جغرافیائی و اقتصادی ذینفع در استقرار صلح و امنیت و در بعضی از ایالات متصله و یا همسایه سرحد روسیه از طرفی و مجاور پسرحدات افغانستان و بلوچستان از طرف دیگر میباشد، و نظر باینکه میخواهند از هرگونه موجبات اختلاف و کشمکش که ممکن است در منافع طرفین در ایالات مذکوره ایران بروز نماید اجتناب کنند، بمقررات ذیل موافقت حاصل نمودند:

ماده اول - دولت بریطانیای کبیر تمهید میکند که در ماوراء خطی که از قصر شیرین باصمفهان و یزد و خاف مستد شده به یک نقطه در سرحد ایران در محل تقاطع دو خط سرحدی روس و افغان منتهی میشود، تقاضای هیچگونه امتیاز سیاسی و تجارتي از قبیل امتیاز راه آهن، بانک، تلگراف، طرق، حمل و نقل، بیمه و غیره برای خود و یا تبعه دولت ثالثی ننماید و بادرخواست این قبیل امتیازات از طرف دولت روسیه در منطقه فوق الذکر مستقیماً یا غیر مستقیم مخالفتی ابراز ننماید. بدیهی است که امکان فوق الذکر در جزء منطقه ایست که دولت بریطانیای کبیر خودداری از تقاضای امتیازات فوق خواهد نمود.

ماده دوم - دولت روسیه بنوبه خود تمهید میکند که در منطقه واقعه در آنطرف خطی که از سرحد افغانستان از گازیک و بیرجند و کرمان مستد شده و به بندر عباس منتهی میشود تقاضای، هیچگونه امتیاز سیاسی و تجارتي از قبیل امتیاز راه آهن، بانک، تلگراف، طرق شومه، حمل و نقل، بیمه و غیره برای خود و اتباع خود و یا تبعه دولت

ثالثی ننماید و باید درخواست این قبیل امتیازات از طرف دولت انگلیس در منطقه فوق الذکر مستقیماً مخالفتی ابراز ننماید. بدیهی است که امکان فوق الذکر در جزء منطقه ایست که دولت روسیه خودداری از تقاضای امتیازات فوق خواهد نمود.

ماده سوم - دولت روسیه از طرف خود متعهد میشود که پیش از موافقت نظر بادولت انگلیس هیچگونه مخالفتی با تفویض هرگونه امتیازات یکی از تبعه بریتانیا در نواحی ایران واقع بین دو خط مذکور در ماده ۱ و ۲ ننماید. دولت انگلستان نیز نظیر تعهد فوق را درخصوص تفویض هرگونه امتیازی در نواحی مذکوره ایران باتباع روسیه برعهده میگردد. کلیه امتیازاتی که درموقع انعقاد این عهدنامه در مناطق مذکوره در ماده ۱ و ۲ وجود دارد بحال خود باقی خواهد ماند.

ماده چهارم - توضیح آنکه کلیه عواید گمرکی ایران بااستثنای عواید گمرکی فارس و خلیج فارس که وثیقه برای تأدیة منافع واستهلاك قروض حکومت شاه ایران بانك استقراضی (روس) که تا تاریخ امضاء این معاهده بعمل آمده است میباشد برای اجرای منظور فوق اختصاص خواهد داشت. همچنین عواید گمرکی فارس و خلیج فارس بانضمام عواید صید ماهی آنقسمت بحر خزر که متعلق بایران است و عواید حاصله از پست و تلگراف کمافی السابق برای تأدیة و استهلاك قروض حکومت شاه ایران در مقابل بانك شاهنشاهی (انگلیسی) که تا تاریخ امضاء این معاهده بعمل آمده است اختصاص خواهد داشت.

ماده پنجم - در مواردی که مرتباً تأدیة منافع و یا قسط استهلاك قروضی که دولت ایران در مقابل بانك استقراضی و بانك شاهنشاهی تا تاریخ امضاء این معاهده برعهده دارد صورت نگیرد، و هرگاه برای دولت روسیه لازم شود که نظارتی در موضوع منابع عایداتی که وثیقه تأدیة منافع قروض دولت ایران در مقابل بانك استقراضی است و در جزء منطقه مذکوره در ماده ۲ باشد برقرار نماید، و یا دولت بریتانیای کبیر خواسته باشد که نظارتی درموضوع منابع عایداتی که وثیقه تأدیة منافع قروض ایران در مقابل بانك شاهنشاهی است و در منطقه مذکوره در ماده ۱ این معاهده واقع باشد بنماید، دولتین انگلیس و روس تعهد میکنند که قبلاً بطور دوستانه تبادل نظری بعمل آورده و متفقاً وسایلی را که برای انجام نظارت مذکوره لازم است اتخاذ نمایند، و از هرگونه مداخله ای که موافق با اصول مندرجه در این معاهده نباشد اجتناب

مربوط به افغانستان

طرفین متعاهدتین نظر بتأمین آرامش کامل در سرحدات خود در آسیای مرکزی و برای استقرار صلحی استوار و همیشگی در این نواحی قرارداد ذیل را منعقد نمودند.

ماده اول - حکومت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا نیت خود را راجع بدم تغییر اوضاع میامی افغانستان رسماً اظهار میدارد. بملأوه حکومت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا تعهد میکند که نفوذ خود را در افغانستان فقط در طریق صلح اعمال نماید و هیچگاه خود وسایل خصومت آمیزی در آن مملکت برخلاف دولت روسیه اتخاذ ننموده و محرك دولت افغان نیز واقع نگردد. حکومت امپراطوری روسیه نیز از طرف خود اظهار میکند که مملکت افغانستان را خارج از منطقه نفوذ خود دانسته و متعهد میشود که در کلیه مناسبات سیاسی خود با این مملکت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا را واسطه قرار داده و تعهد میکند که از فرستادن عمال خود بافغانستان خودداری نماید.

ماده دوم - حکومت بریتانیای کبیر که در معاهده مورخه ۲۱ مارچ ۱۹۰۵ امضاء شده در کابل اظهار داشته است کلیه مقررات و تعهداتی را که یا مرحوم امیر عبدالرحمن خان منعقد داشته است برسمیت شناخته و ایداً نظر مداخله در اداره امور داخلی مملکت افغانستان ندارد متعهد میشود برخلاف معاهده فوق الذکر قسمتی از افغانستان را تصرف یا ضمیمه خاک خود ننموده و از دخالت در اداره امور داخلی آن مملکت تا زمانی که برونق همان معاهده شخص امیر در انجام تعهداتی که با دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا برعهده گرفته است کوتاهی نورزیده خودداری نماید.

ماده سوم - سامورین روسی و افغانی که مخصوصاً برای انجام این مقصود انتخاب میشوند میتوانند در سرحد و در ایالات سرحدی برای تنظیم مسائل محلی که عاری از جنبه سیاسی باشد روابط متقابل داشته باشند.

ماده چهارم - دولتین بریتانیای کبیر و روسیه رسماً اعلام میدارند که در افغانستان در امور تجارتي متساوی خواهند بود و موافقت نمودند که کلیه تسهیلاتی که درباره تجارت و یا تجار انگلیسی و یا تجار هندی تبعة انگلیس در آتیه معمول خواهد شد، عیناً درباره تجارت و تجار روسی نیز معمول گردد. هرگاه توسعه دامنه تجارت لزوم نمایندگان تجارتي را الزام نماید دولتین متعاهدتین با یکدیگر داخل مذاکرات

لازمه خواهند شد و البته بدیسی است که حقوق حاکمیت امیر را در نظر
بخواهند داشت.

ماده پنجم - این مقررات فقط زمانی بموقع اجرا گذاشته
خواهد شد که دولت بریطانیا موافقت امیر افغان را با اطلاع دولت روسیه
رسانیده باشد.

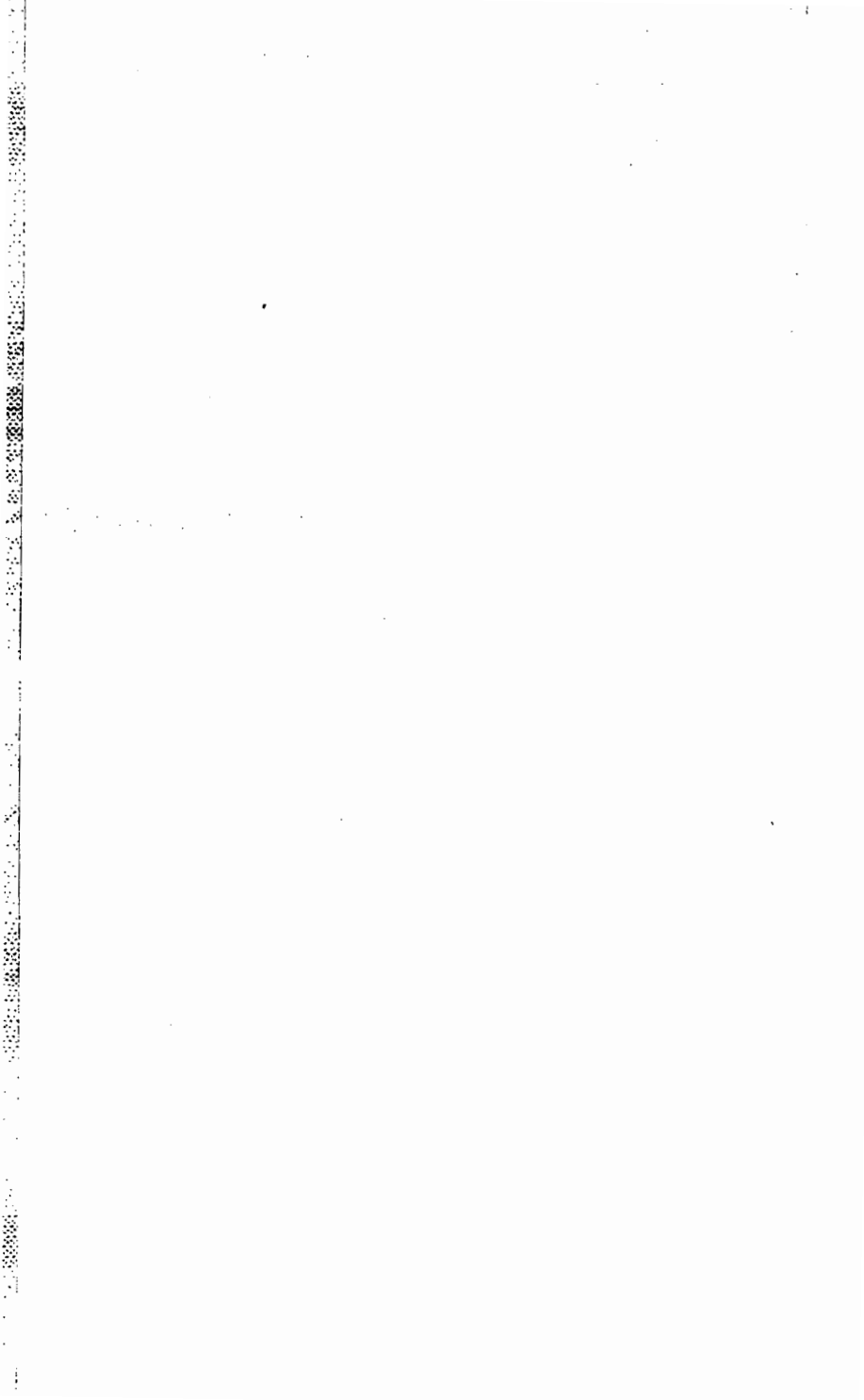
- ۱ - خاطرات سیاسی فرخ
- ۲ - دوره سالنامه دنیا
- ۳ - بایگانی وزارت روابط خارجی فرانسه
- ۴ - ومیتنامه پتر کبیر
- ۵ - انگلیسیان در میان ایرانیان سردنیس رایت
- ۶ - تاریخ مفصل ایران عباس اقبال آشتیانی
- ۷ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس محمود محمود
- ۸ - ایران و مسأله ایران لرد کرزون
- ۹ - خاطرات محمودخان احتشام السلطنه به کوشش سیدمحمد موسوی
- ۱۰ - تاریخ دیپلماسی ایران محمدعلی مهید
- ۱۱ - گزارش ایران مخبرالسلطنه هدایت
- ۱۲ - دیوان ادیب المالك نزلانی
- ۱۳ - رهبران مشروطه ابراهیم صفایی
- ۱۴ - تاریخ ایران ژنرال سرپرسی سایکس
- ۱۵ - اختناق در ایران مورگان شوستر
- ۱۶ - دوره روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران
- ۱۷ - زمینه های اجتماعی کودتای ۱۲۹۹ ابراهیم صفایی
- ۱۸ - ایران در جنگ بزرگ مورخ الدوله سپهر
- ۱۹ - بایگانی ملی انگلستان
- ۲۰ - استاد مرمزانه وزارت خارجه بریتانیا دکتر جواد شیخ الاسلامی
- ۲۱ - تاریخ احزاب سیاسی ایران ملک الشعراء بهار
- ۲۲ - بایگانی تاریخی وزارت فرهنگ و هنر ایران
- ۲۳ - بایگانی تاریخی ارتش شاهنشاهی ایران
- ۲۴ - کودتای ۱۲۹۹ و آثار آن ابراهیم صفایی
- ۲۵ - دیپلمات حرفه ای سرپرسی لورن
- ۲۶ - شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان خاطرات لورن ترجمه محمد رفیعی
مهرآبادی
- ۲۷ - جنگ جهانی در ایران سرکلارمونت اسکرابین
- ۲۸ - سیاست مبارزه منفی حسین کی استوان
- ۲۹ - ایرانیان در میان انگلیسی ها سر دنیس رایت
- ۳۰ - آیین عبرت نصرالله سیف پور فاطمی
- ۳۱ - خاطرات و تأملات مصدق دکتر محمد مصدق
- ۳۲ - خاطرات و خطرات مخبرالسلطنه هدایت
- ۳۳ - دوره روزنامه های نایمز، مورنینگ پست، نی یرایست
- ۳۴ - دیوان میرزاده عشقی
- ۳۵ - دیوان ایرج میرزا

- ۲۶ - عصر پهلوی دانش نوبخت
- ۲۷ - دوره صورت جلسه مذاکرات مجلس شورایی ملی
- ۲۸ - خاطرات یحیی حاج میرزا یحیی دولت آبادی
- ۲۹ - ایران، حلقه ملتوده مهندس حسن برمک
- ۳۰ - یادداشتهای رضاشاه تألیف علی بصری عراقی ترجمه محمدحسین استخر
- ۴۱ - بایگانی وزارت امور خارجه انگلستان
- ۴۲ - یادداشتهای اعلیحضرت رضاشاه کبیر علی البصری ترجمه شهرام کریملو
- ۴۳ - اسرار سقوط احمد شاه رحیم زاده صفوی به کوشش بهمن دهگان
- ۴۴ - تاریخ شامنشاهی اعلیحضرت رضاشاه کبیر عبدالله امیر تهاب
- ۴۵ - آرشیو خصوصی دکتر علی اصغر عزیزی
- ۴۶ - آرشیو خصوصی سیاوش بشیری
- ۴۷ - مصر بی خبری ابراهیم تیموری
- ۴۸ - سیاستهای استعماری دکتر احمد تاج بخش
- ۴۹ - شوروی و جنبش جنگل گریگور یوتکیان به کوشش برزویه دهگان



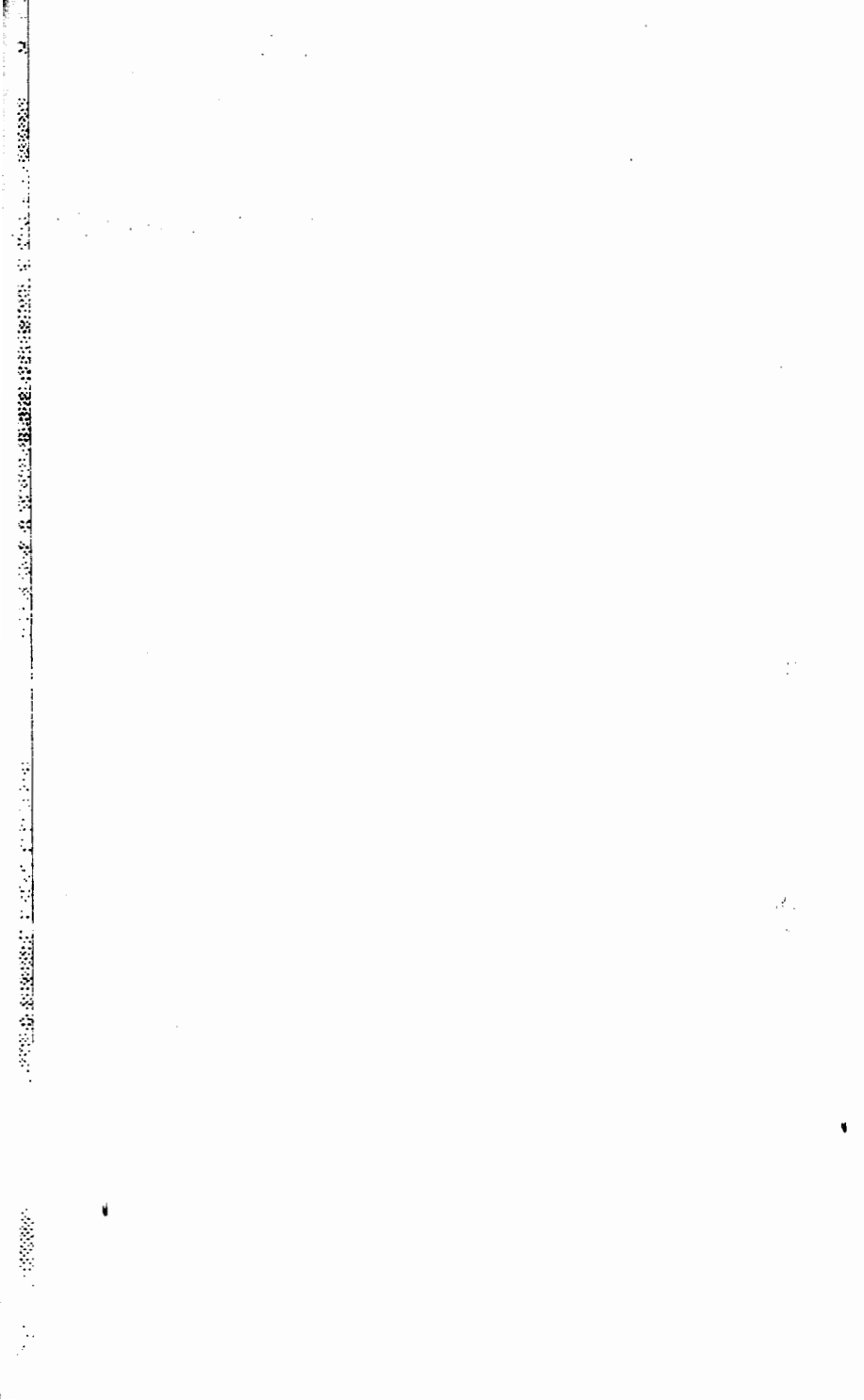
شانزده سال سلطنت پُراقحار

رضاشاه کبیر



بقلم شاهنشاه آریامهر

«امهدوارم که ملت ایران و علاقمندان»
«باین آب و خاک خصوصاً طبقه جوان ، بسرد»
«بزرگتی که زندگی خود را پدیدریخت و قفس سعادت و»
«دبشرف و رفاه هموطنان خود گردهاست ، اندیشیده»
«و شیوه پسنیده او را در علاقه و خدمت بوطن و»
«مردم بسرمشق قرار دهند و انجام وظیفه را از او»
«پیاموزند ، و بدانند که وظیفه مردمی و مردانگی»
«د آنها اقتضا دارد که ترس و بیم را مقهور شهامت»
«و بیستکار داشته و حق و حقیقت را جانشین نادرستی»
«و باطل کنند . از خصائل ناپسند و ذمائم اخلاقی»
«ببرهیزند . از تقبلی و تن آسایی شرمگین باشند.»
«کار شرافتمندانه را هدف عالی و وسیله افتخار»
«بخون قرار دهند و این تکه را نیک دریاپند که»
«کار و خدمت ، بزرگترین ثروت روحانی آدمی و»
«موجب سرافرازی اوست.»



«آباد کردن کشور، مبارزه با
فقر و بجهالت و تعمیم فرهنگ و
پهناست با حرف امکان پذیر نیست
باید کار کرد، کارمند و موظف لالی»

از فرمانات پادشاه کبیر

از روزگاران پیش سواد کوه هازندوان
بعنوان زادگاه بنامشوران را میپندارنی معروف
بوده است که بهمن و الای اچانده در سنگا به های
سخت چله یا استقلال و کامیت ایران از سحر
یورشها و تجاوزهای سوتاکون مسنون و مسود
خاتمه است .

تاریخ حماسه ایران نیز از برکت این
رومنای مره خیز و هلاور پرور می نصیب
نمانده است زیرا وادمره و تیری که در یکی از
سهمین ترین دورانی تاریخ ایران سر بر آورد
و بر ناکامیها کشتن گرفت و با دست توانای
شویش وطن را از سقوط آشکار حفظید در
این رومنای سرسبز چشم بدین جهان گشود...

در خلال سالهای پر آشوبی که کشور ایران با
حساس‌ترین بحرانهای تاریخ روبرو شده بود و از شمال و
جنوب برای پایان دادن به حیات سیاسی میهن‌ها اقدامات
مسلحانه و تجاوز کارانه‌ای بعمل می‌آمد، در دوراتهای حساسی
که زمامداران ضعیف و بی اطلاع وقت منابع و ذخایر حیاتی
کشور را بر اینگان از دست میدادند و در محیط سرد و یأس آور
+ بیم‌انگیزی که یو جود آمده بود تصور میرفت ما در ناپذه
پرور ایران از زادن شهسواران و شهریاران و سرداران بزرگی
سترون گردیده و دفاع و مقاومت در برابر طوفانهای سیاسی
در روابط با کشورهای خارجی غیر ممکن بنظر میرسید در
حساس‌ترین لحظات این روزگاران یأس آمیز بود که در
قلب جنگلهای سرسبز و مردخیز شمال ، در زاد گاه سپیدان
و شیرازه بندگان تاریخ ایران ، واقعه بزرگی تکوین مییافت
و نقشندگان تاریخ آخرین خطوط تصویر سردار کبیری را
رقم میزدند که مقدر بود در بحرانی‌ترین لحظات آن طوفان
پسگیر قبول مسئولیت کند و ملت را برای مقابله با بحران
عظیمی تربیت و تجهیز نماید و بدلهای سرد و نو مید عشق و
شور و امید بخشد .

در سحر گاه یکی از روزهای سرد و یخبندان اسفندماه

سال ۱۲۵۶ شمسی در خانه سرهنگه عباسعلیخان فرمانده هنگ مازندران در الاشت سواد کوه کودکی دینمه بجهان گشود که با شکر و سپاس و رضامندی خاطر او را رضا نامیدند.

سرهنگه عباسعلیخان پدر توزاد و فرمانده هنگ مازندران خود از تیره سرداران و مرزداران ایران بود و پدر او یاور مراد علیخان نیز از فرماندهان دلیری بود که سال ۱۲۳۵ در پیکار هرات دلاوریها کرد و سرانجام به شهادت رسید.

توزاد نام آور قریه الاشت هنوز بیش از چهل روز نداشت که پدر دلیر خود را از دست داد و مادر مهربان فرمانیک ندای باطنی، در عین تنهایی، قرزند دلبنده خود را در میان سرما و یخبندان مازندران و یک طوفان مهیب با تحمل مشقات فراوان به تهران رسانید تا بزودی در نقطه اوج طوفانی که طومار استقلال بسیاری از کشورها را در هم پیچیده بود مسیر تاریخ ایران را تغییر دهد.

قرزند دلاور سواد کوه که بعدها سردودمان پهلوی گردید از اوان کودکی شور سربازی و سپاهگیری بسر داشت و این شور و شوق امری طبیعی و عادی بود زیرا پدر و پدر بزرگ و اسلافش همگی سابقه سرداری و سربازی و فرماندهی و سپاهگیری داشتند و هنوز خون پاک نیای دلیر و ارجمندش در خاک پاک هرات میجوشید. بدین جهت سرسلسله خاندان جلیل پهلوی از چهارده سالگی جامه سربازی پوشید و وارد برنگاد قزاق گردید و در واحدی که تحت فرماندهی عمودش سرتیب نصراللهخان قرار داشت بخدمت مشغول شد.

این سپاهی نو حیوان مدتی در زادگاه محبوب و
هرد پرور خود مازندران و چندی در تهران و همدان و
کرمانشاه صنعت اشتغال داشت و در جنگ با اشرار و
یاغیان دلاوری‌های بسیار از خود نشان داد بنحوی که بزودی
بعلاوری و حسن تشخیص و قدرت فرماندهی در میان اقران
مشهور گردید و سرانجام پس از طی درجات نظامی و
مقامات فرماندهی بدرجه سرتمپی رسید.

شاهنشاه آریامهر در کتاب مأموریت برای وطن در

این مورد مینویسد:

«... ترقی و پیرفت پدرم در اثر سنجایی ذاتی
و شخصیت بارزی که داشت سریع بود در آن زمان ارتش
ایران اقران جزء نداشت یعنی اقرانیکه از مرحله
سربازی صاحب درجه میشوند، در ارتش نبود و در نتیجه
در دوره خلعت باید از مقام سربازی دفعاً به مقام
افسری جستن کنند. معمولاً این طرز ترقی در ارتش
ایران سابقه نداشت ولی در مورد پدرم، شخصیت برجسته
وی را همیشه نادیده نگرفت...»

در آن ایام که مصادف با جنگ جهانی اول بود، نبال
تجاوزات و دخالت‌های بیگانگان ارتش کشورهای متخاصم
وارد ایران شده در کشور بیدقاع ما جنگ پر داختمند.
مقارن این ایام سرکشی و طفیان پاره‌ای از عشایر و
فرمانروایان محلی موجبات اغتشاش و هرج و مرج و ناامنی
بیشتری را فراهم کرد تا آنجا که امنیت در پشت دروازه‌های
پایتخت هم وجود نداشت.

خزانه کشور تهی بود و سربازان بعلت نداشتن حقوق
با لباس ژند و وضع رقت‌آوری و با تحمل مشقات توانا اقرسا
امرار معاش میکردند.

در سال ۱۲۹۴ سرتمپ رضا خان از طرف فرمانده

بریگاد قزاق مأمور شد برای تشکیل قسمت مسلسل
قزاقخانه از همدان بتهران عزیمت کند و چون این مأموریت
باموفتیت انجام شد بریاست آتریاده همدان منصوب گردید.
شاهنشاه آریامهر در کتاب مأموریت برای وطنم در این
باره مینویسد :

«... در هنگامیکه رضاشاه در بریگاد قزاق قسمت السری داشت
یکبار باعث شد که فرماندهی خود از تهران به همدان آمده
بود این جنگ گنجا با یک اسب بیشتر نداشت و آنرا هم برای حمل
بیماران اختصاص داده بودند راههای آفریز بقدری صعبالعبور
بود که حتی راه پیمانی پیاده هم بدشواری صورت میگرفت و وقتی
بدرم که از افسران بزرگ کشته و سختی کشیده بود و دشواریها را باسانی
تجمل میکرد بقتصد میرسد از شدت جراحات وارده و کوفتی
پاهای ناچار بستری میشود با این خاطره شگفتی نداشت که وقتی بدرم
بسلطنت رسید پس از مسئله استقرار نظم و امنیت مسئله ای که از
همه پیشتر بآن اهمیت میداد همان ایجاد راه و ارتباطات بودی
اعتماد داشت بدون وجود راه برقراری امنیت هم امکان پذیر
نمیتواند بوده

سرتیپ رضاخان چون از مداخلات فرماندهان
خارجی قزاقخانه سخت ناراضی بود با یک حرکت انقلابی
سریع در داخله قزاقخانه از افسران خارجی قزاق خلع ید
کرد و خود رأساً فرماندهی بریگاد قزاق را بعهده گرفت.
این نخستین اقدام انقلابی سرتیپ رضاخان بود که
در میان مردم حسن اثر بسیار داشت و انظار را متوجه
اقدامات مبین پرستانه و استقلال طلبانه این سردار جوان
سی و هشت ساله کرد.

در گیرودار این اوضاع آشفتگی و نابسامانی که حکام
نادان و مرتجع از هر گونه سعی و تلاش روشنفکران در راه
ترقی ممانعت میکردند و فقر و فساد اخلاقی را که خصم
هر تحول و جنبش و جنبش فکری است دامن میزدند،
فرمانده بریگاد قزاق که برای نجات و پیشرفت

هادی و معنوی مهین خود جان بر کف گرفته و اندیشه‌های بزرگ دسرداشت خود را آماده خدمات بزرگتری بملت و کشور خویش ساخت و سرانجام از میان مردم و از قلب جامعه برای نجات قطعی کشور قامت برافراشت و چون از آن اوضاع آشفته و بیم انگیز و هرج و مرج و ناامنی بسنوه آمده بود در یکی از روزهای اسفندماه ۱۲۹۹ با سه هزار سرباز که زیر فرمان داشت از قزوین بطرف تهران حرکت کرد و در سحر گاه سوم حوت (اسفند) سال ۱۲۹۹ که سرفصل زرین تاریخ جدید ایران است با يك قیام بدون خونریزی پایتخت را اشغال کرد و پست فرمانده کل قوا و خدمات ملی و مهینی خود را با قدرت بیشتر ادا نمود.

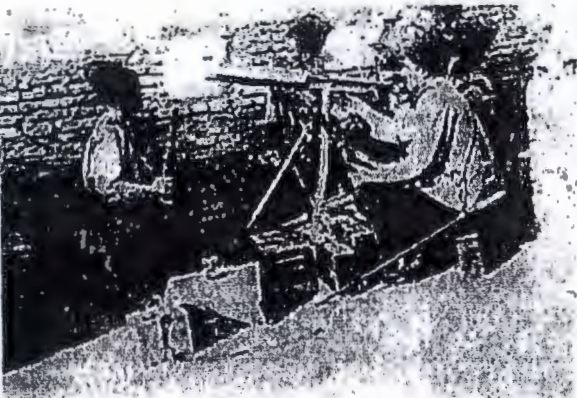
شاهنشاه آریامهر در کتاب مردان خود ساخته در همین مورد نوشته‌اند:

.... در طول حیات چسه بسا دقایق حساسی پیش می‌آید و تصمیمی در این دقایق گرفته میشود که مسیر زندگی انسان را بکلی تغییر میدهد این تصمیم گاهی در زندگی شخص و اطرافیانش مؤثر واقع میشود و در موارد نادری مهم‌کنست که این تصمیم در مر نوشت اجتماع و کشور تأثیر کند.

در روزهای قبل از سوم اسفند سال ۱۲۹۹ رضاشاه در چنین مرحله‌ای قرار داشت و آنروزها نقطه قطعی تحول زندگی رضاشاه بود....

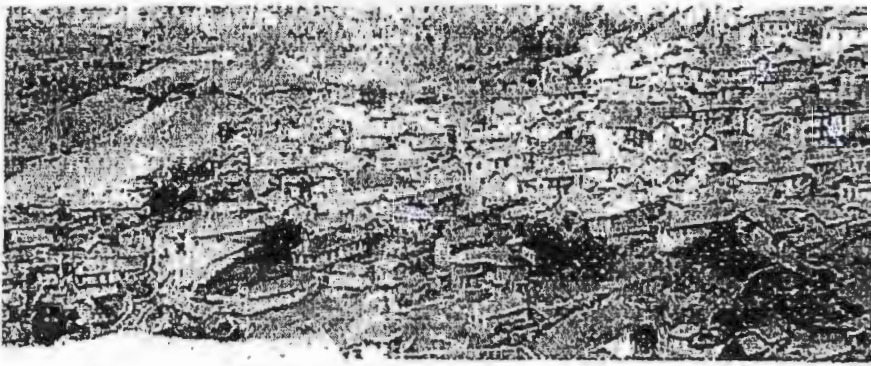
در این هنگام بود که عمه امینها و آرمانهای ملی در قامت افراشته این سردار بزرگ تجسم یافت و از طرف مردمی که در آرزوی امنیت و حصول استقلال سیاسی و اقتصادی میسوختند عنوان سردار سپه گرفت.

در نیروی فزونی
جهت جاسوسان پیشقدم و رهسوار جنگ
آوران بودند

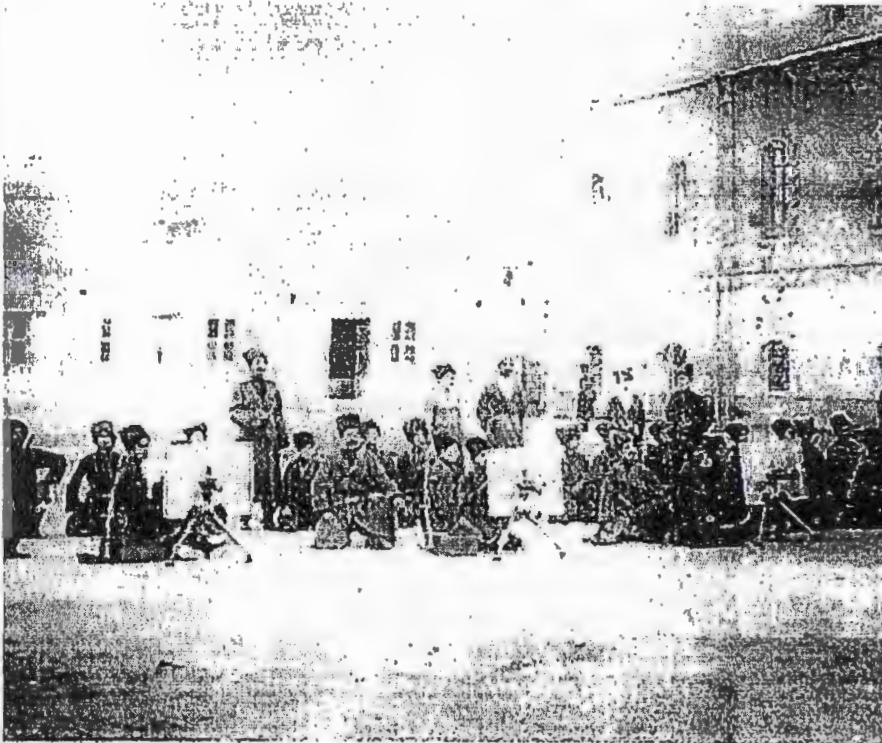


در جنگ و یاده گارد «تیرانداز» آرماد همدمان





ددرقه سرسبز آلاش بود که فرزند شایست و سردار بزرگ
تاریخ ماسرایران دیده به جهان گشود



در مقام آمانده گردان اسل

سردار سیه پیش از هر کار به ایجاد امنیت در سراسر کشور پرداخت.

ایشنا قسوائی امیر مؤید را در سواد کوه و سپس نیروی میرزا کوچا خان جنگلی را در گیلان و بعدها اسمعیل آقا سمیتقو را در آذربایجان شکست داد. در این مواقع نیروهای ارتش را بفارس و خراسان و بعد به بلوچستان فرستاد و امنیت در این سه منطقه برقرار ساخت. سردار سیه در تاریخ چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۰۰ بوزارت جنگ منصوب شد. در این دوره بود که بریگاد قزاق و ژاندارم و پلیس جنوب را منحل ساخت و ارتش شاهنشاهی را بوجود آورد.

شاهنشاه آریامهر در این باره مینویسد:

... رضاشاه برای آنکه قسمتهای پراکنده و از هم کمیخته ایران را با یکدیگر بصورت واحد کاملی درآورد به ارتش نیرومندی احتیاج داشت.

از همان روزیکه وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا بوی منحل گردهم هر جمع کرده که بریگاد قزاق ایران و پلیس جنوب و ژاندارمری و سایر عناصر ارتش را با یکدیگر پیوسته و از مجموع نیروهای ایران ارتش واحدی تشکیل دهد.

ارتش ایران در سال ۱۳۰۴ هـ. ق. مرکب بود از پنج لشکر اصلی و یک هنگ مستقل و بنسازمان ما بود حرارت ترقی و شوابع ... کمی بعد نیروی دریایی و هوایی کوچکی به ارتش اضافه گردید. در سال ۱۳۰۵ قانون نظام و وظیفه بصوب رسید و در سنوات ۱۳۰۶ و ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ اصلاحاتی در آن بعمل آمد و نیز تأسیس

دو آموزشگاه نظامی اقدام و عده‌ای از جوانان را برای تربیت
بفرانسه اعزام و عده‌ای مستشار نظامی فرانسه برای ارتش
ایران استخدام نمود .

شهرت پیروزی‌های درخشان سردار سپه پیش
از پیش در سراسر کشور پیچید و امید بیشتری در دل‌های
وطنخواهان پدید آورد. از همه جاسیل تلگرام و نامه تبریک
بسوی پایتخت سرازیر شد. مجلس شورای ملی از خدمات و
فداکاری‌های سردار سپه رسماً تقدیراتی کرد و مردم در کلیه
شهر های پامس استقرار نظم و امنیت چر اتعانی کردند .

اما چون در این ایام بدخواهان به حسادت و بدخواهی
پرداختند آن سردار نامی از کار خود استعفاء کرد . مردم
میبین پرست از این امر چنان بر آشفتند که دوباره سربل نامه و
تلگرام مبنی بر ادامه خدمات ملی معظم له بتهران سرازیر
شد و بدین طریق سردار رشید ایران بکار بازگشت و به
تکمیل اقدامات قبلی پرداخت .

سردار سپه وزیر جنگ ، در این ایام خطه غرب را با
اعزام نیرو امن ساخت و نخستین دسته افسران ایرانی را
برای تحصیل در دانشکده های نظام پارو با اعزام داشت .
بدنبال این اقدامات وطن پرستانه سردار سپه در
تاریخ ششم آبان ماه ۱۳۰۲ نخست وزیری رسید. و چون
بدخواهان باردیگر با شایعات ناروا و امر حیات دلسوزی معظم له
را فراهم ساختند ناگزیر روز ۱۸ فروردین ۱۳۰۳ از
شغل خویش استعفا و به رود هن عریضت کرد .

خبر استعفای آن سردار وطنپرست چنان شور و

غوغالی در شهر تهران پیا ساخت که گروهی از نمایندگان مجلس و رجال و مشاهیر کشور بیرون رفتند و تقاضا کردند مجدداً زمام امور را در دست بگیرند. بدین طریق مجلس یکبار دیگر به کابینه سردار سپه رأی اعتماد داد.

در این ایام چون در خوزستان نا امنی بوجود آمده بود، سردار سپه در تاریخ ۱۳ آذر ۱۳۰۳ شخصاً با نیروی منظمی بجنوب رفته یاقیان را بسختی شکست داد.

هنگام عزیمت بساین سفر تاریخی فرموده «همیروم تا آخرین نغمه ملوک الطوائفی را از میان بردارم یا در زیر خرابیهای هوش مدفون شوم.» سپس برای زیارت به عتبات مقدسه رفت و پس از زیارت مرقد مطهر حضرت حسین بن علی (ع) از راه کرمانشاه بتهران بازگشت. در این موقع بود که مردم پایتخت برای پیروزیهای آن سردار بزرگ در جنوب جشن و چراغانیها کردند.

از آنجا که احمد شاه قاجار دور از همه این ماجراها و فارغ از هر گونه دغدغه و تشویش در اروپا میزیست و به گشت و تفریح مشغول بود، مجلس شورای ملی در نهم آبان ماه ۱۳۰۴ طی ماده واحدهای اقراریه سلسله قاجار و تشکیل حکومت موقتی بریاست رضاخان پهلوی اعلام داشت.

در تاریخ ۱۵ آذر ماه ۱۳۰۴ مجلس مؤسسان تشکیل و در چهارمین جلسه خود بتاريخ ۲۱ آذر سلطنت مشروطه ایران را به اعلیحضرت رضا شاه پهلوی تفویض کرد.



سردار سپه‌ای عنوانی بود که مردم بسردار بزرگم خود دادند



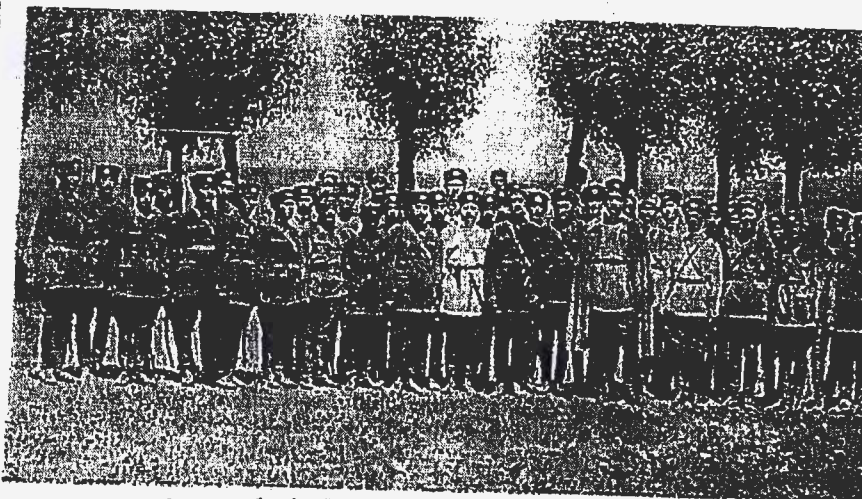
میردم تا آخرین تنه ملوک الطوائفی را از میان بردارم یا زیر
خرابهای شوش مدفون دوم



د... هنگامیکه در میان خانواده خود پس میبرد سخت گیری رفتندی او
پسر و فرزانت و محبت خاصی تبدیل میگشته



—۲—
همیشه و همه جا در اندیشه
عزت و استقلال میهن



فصلتین دست افشانان ایرانی را برای تکمیل تحصیلات
نظامی پفرانسه اعزام فرمود

بند



اعلیحضرت رضاشاه سردودمان پهلوی در ۲۴ آذر
۱۳۰۴ در مجلس شورای ملی سوگند وفاداری یاد کرد و
مراسم تاجگذاری با شکوه خاصی روز یکشنبه چهارم
اردیبهشت ماه ۱۳۰۵ انجام گرفت.

ایجاد پادگانهای نظامی، تجهیز سربازان یسلاحهای
جدیده، تشکیل نیروی هوایی، تأسیس دبیرستان نظام و
دانشکده افسری و آموزشگاههای هوایی، اعزام افسران
بکشورهای خارج برای آموختن فنون نظامی و تأسیس
نیروی دریائی قسمتی از اقدامات رضاشاه بود که برای
ایجاد ارتش نوین ایران بعمل آمد.

رضاشاه کبیر با ایجاد تشکیلات پلیس و ژاندارمری قدم
دیگری در برقراری نظم و حفظ امنیت مملکت برداشت،
آرامش کاملی در سراسر کشور و اقصی نقاط دور افتاده
مملکت برقرار نمود و وضع بودجه و اقتصاد کشور را
بهبود بخشید.

در اردیبهشت ۱۳۰۴ بانک پهلوی قشون، با امر رضاشاه
تأسیس شد و بعدها بانام «بانک سپه» درآمد.

در سال ۱۳۰۵ قانون نظام وظیفه که در احیای روح
سلحشوری و هیبن پرستی و آشنائی جوانان به فنون ابتدائی نظامی
تتش مؤثری داد و بتصویب مجلس رسید بموقع اجرا در آمد .
در سال ۱۳۰۷ لباس متحدالشکل کت و شلوار و
کلاه پهلوی مورد استفاده همگان قرار گرفت .

ساختمان پراه آهن سراسری ایران یکی از بزرگترین
آرزوهای رضاشاه کبیر بود که در سال ۱۳۰۵ آغاز
و در ۱۳۱۷ پایان یافت و بدست معظم له افتتاح گردید .

بدین طریق دو پندر شاه و شاهپور در شمال و جنوب
بوسیله راه آهن بیکدیگر اتصال یافت .

این راه که طولش ۹۰۰ میل است یا داشتن ۴۶۰۰
پل و ۲۴۴ تونل یکی از شاهکارهای مهندسی جهان است و ششصد
و پنجاه میلیون تومان هزینه آن از محل مالیات قند و شکر و
چای تأمین گردید .

هنگام اتصال راه آهن سراسری ایران رضا شاه
کبیر خطاب بملتزمین رکاب فرمودند :

«بمن نماید تبریک گفت ، بملت ایران باید تبریک
گفت که آنقدر صبر و حوصله از خود نشان داد . ملتی
که این همه محرومیت را تحمل کرد قابل تمجید و
تبریک گفتن است.»

دیگر خدمات ارزنده رضا شاه کبیر در راه توسعه و ترقی
کشور بطور خلاصه بدین شرح است :

در سال ۱۳۰۶ بدستور آن شهریار بزرگ کابینه لاسیون
لغو گردید .

برای تأمین استقلال مالی و پولی ایران در ششم
اردیبهشت ماه ۱۳۰۶ بانک ملی ایران تأسیس شد .

برای پیشرفت امور کشاورزی و مساعدت بکشاورزان
در نهم شهریور ۱۳۰۹ قانون تأسیس بانک کشاورزی تصویب
رسید.

در سال ۱۳۱۱ قرارداد نفت ایران و انگلیس لغو و
موضوع بجامعه عملی کاشانه شد و سرانجام قرارداد تازه‌ای
منتهی گردید که منافع ایران را بیشتر و بهتر تأمین می‌کرد.
در ۱۴ آبان ماه ۱۳۱۱ نیروی دریایی ایران رسماً
شروع بکار کرد.

در ۱۹ اسفند ۱۳۱۲ قانون اجازه تأسیس دانشسراهای
مقتضای و عالی به تصویب مجلس شورای ملی رسید.
دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۲ پایه گذاری شد.
در سال ۱۳۱۴ فرهنگستان ایران تأسیس گردید.
کارخانه هواپیما سازی شهناز در سال ۱۳۱۴ آماده
بهره برداری شد.

برای ایجاد بنادر در کرانه‌های خلیج فارس ،
ساختن فرودگاهها و راهها، تأسیس بیمارستان ، درمانگاه
دبیرستان و دبستان درسراسر کشور فعالیتهای دامنه‌داری آغاز
شد .

جمعیت شیر و خورشید سرخ و بنگاه حمایت‌مندان
بوجود آمد .

واحد های صنعتی تازه‌ای مانند کارخانه
های قند ، پارچه بافی ، ایربشم بافی ، کبریت ، سیمان ،
شیشه ، چرم سازی و کنسرو یکی بدنیا ل دیگری شروع
بکار کرد .

رضاشاه کبیر طی مراسمی در ۱۷ دی ۱۳۱۴ بزنان
ایران امکان داد که وارد اجتماع شوند .

سردمان پهلوی دارای شخصیتی خارق‌العاده بود و
با يك برخورد نقاط ضعف و قدرت اشخاص را تشخیص
میداد. وقت شناسی، لیاقت و کاردانی، پشتکار و استقامت
جسمی ایشان خرب‌المثل بود. بسیار ساده لباس می پوشید و راه
رفتن را دوست داشت.

شاهنشاه آریامهر صفات بارز این رادمرد بزرگوار
در صفحات کتاب «مأموریت برای وطن» چنین نقل
فرموده‌اند:

«از صفات مشخصه رضاشاه سادگی و بیزاری
از تجمل بود و در تمام دوره سلطنت خود اغلب لباس
ساده نظامی میپوشید چو راهبهای او یافت ایران و از
نوع متوسط و چکمه‌هایش کوتاه و کمر کرده بود و
محتویات جیبش معمولاً از يك دستمال و يك قوطی
سیگار تفره که در آن سیگارهای ایرانی میگذاشت
تجاوز نمیکرد و در نظافت و پاکیزگی دقت و مراقبت
مخصوصی داشت ...»

«... از تمام وجنات وی آنچه بیش از همه جلب توجه
میکرد چشمان پانفوذ وی بود که تا باطن کسانی که با وی روبرو
میشدند تاثیر میکرد و مردان نیرومند را میتوانست بلرزه
اندازد.»

«... چه بسیار مردان قوی‌الاراده و مقتدری بودند که از
يك نگاه اولرزه پراشمانان میافتاد.»
«... کولی‌الچشمانش اشعه‌ای مرموز تا اعماق قلب دیگران
نفوذ میکرد و بهمین جهت بسیاری از اشخاص قدرت تمام کردن
سستیم پوچشان تاقد وی را نداشتند ...»

مناخر گذشته ایرانیان و آثار پادشاهان قدیم ایران
در نظر رضاشاه اهمیت خاصی داشت.

در دوران سلطنت معظم له در زمینه احیای آثار باستانی
کوشش فراوانی بکار رفت .

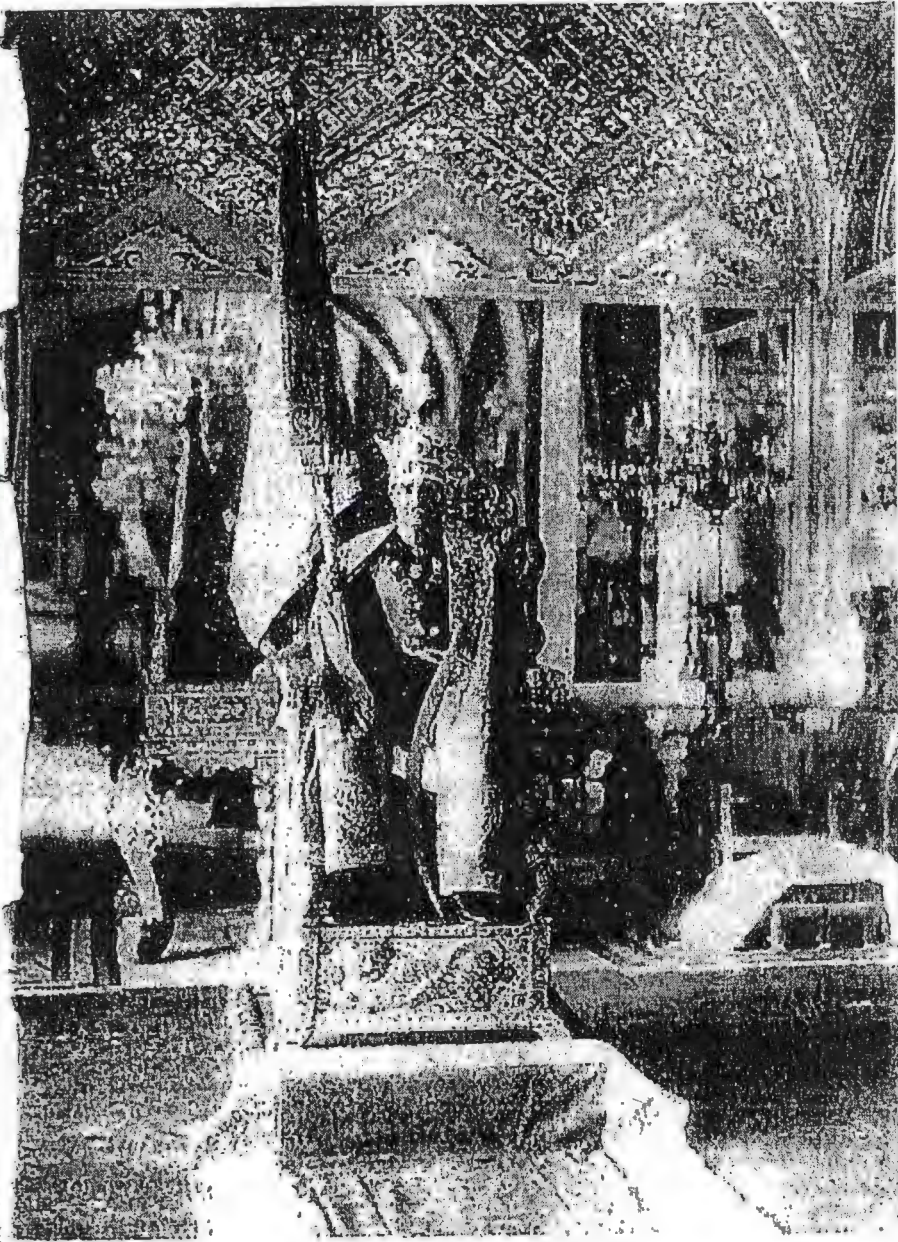
با قرا رسیدن جنگ جهانی دوم کشور ما دولت
تجاوز قرار گرفت . در سوم شهریور ۱۳۲۰ نیروهای
بیگانه از شمال و جنوب پناک ایران وارد شدند و بیطرفی
ما را نقض کردند . بدین طریق در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰
آن شهریار بزرگ استعماری خود را اعلام و امور سلطنت
را بولیعهد و جانشین خویش اعلیحضرت محمد رضا شاه
پهلوی تمویض فرمودند .

سیس از راه اسفهان و کرمان و بندر عباس به
هندوستان و از آنجا بجزیره موریس و سرانجام به
ژوهانسبورگ در آفریقای جنوبی عزیمت کردند .

تأثرات روحی و اندوه پایانی که از آن حوادث
تلخ و دردناک ناشی شده بود موجب بیماری آن سردار
بزرگ گردید و سرانجام در سحرگاه روز چهارم امرداد
ماه ۱۳۲۳ در ژوهانسبورگ بدرود زندگی گفتند .

با در گذشت این پادشاه وطن پرست و قداکار، کشور ایران
یکی از لایق ترین و گرامی ترین فرزندان خود را از دست داد .
در سال ۱۳۲۹ جنازه آن شهریار بزرگ که در
قاهره بامانت سپرده شده بود در میان دریائی از غم و اندوه
ملت ایران طی مراسم رسمی بی نظیری بوطن منتقل گردید
و در آرامگاه ابدی در شهر ری در آغوش مام میهن پناک
سپرده شد .

در تاریخ ۲۱ خرداد ۱۳۲۸ برای ایراز حق شناسی
ملت ایران از جانبازان و فداکارهای آن رادمرد مجلس
شورای ملی عنوان «کبیر» را شایسته نام افتخار آمیزش
دانست و بموجب قانونی آن شاهنشاه بزرگوار «رضاشاه کبیر»
نامید!



مراسم تاجگذاری با شکوه خاصی در روز بیستم اردیبهشت سال ۱۳۰۵ انجام دادند